ما شاء الله لا قوة الا بالله

بفضل خالق بی همتا از تالیفات مولانا عبد الرحیم ضیا برای حضرات صوفیه صافیه رسالهٔ فواید نافعه موسوم به

عقائد جامع ١٢٩١

باهتمام عاجز محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان تربیت یافته برادر معظم محمد مصطفی خان مرحومین

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ١٢٩١ھ

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد الٰهی و نعت رسالت پناهی و صلوٰة و سلام آل کرام و اصحاب امجاد
مخفی مباد که حضرت والا رتبت ذات بابرکات ستوده صفات مورد مراحم
پروردگار هادی روزگار شیخی و سیدی مولوی حاجی سید شهاب الدین صاحب
عرف حسن پادشاه ابقاه الله تعالی علی رؤس المسترشدین حسب اتفاق زمانه
در سنه غلا وارد این بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن حرسها الله عن الفساد و الفتن اند
نظر بر استعداد طلبا طریقه تعلیم ظاهری و باطنی چنان مقرر فرمودند که اول طالب خدا را
درس عقائد می فرمایند من بعد حسب استعداد و طلبش هدایت باطن می نمایند تعلیم
فائده بیست و هشتم جواهر السلوک برای طالب لازم میدارند که دران حضرت

بقیة السلف امام الخلف مقبول جناب رسول خدا صاحب فنا و بقا سند الواصلین
سید الکاملین مولائی مرشدی حافظ حاجی سید عبد اللطیف المعروف به شاه
محی الدین صاحب قادری ویلوری مدظلہ قدس سره دربیان عقائد اهل سنت
وجماعت دو رساله جمع فرموده اند یکی عربی مسمی به حسن العقیده حسب ضابطه علمای
متکلمین نوک ریز قلم کرامت رقم معدن علوم وهبیه مخزن فنون کسبیه عمده ترین
خلفای احمدیه حکیم امت محمدیه ولی بلا اشتباه مولانا شاه ولی الله محدث
دهلوی و دیگری فارسی موافق قاعده صوفیه محققین مصنفه ولی کامل شیخ واصل
مقبول بارگاه صمد شیخ فتح محمد محدث برهان پوری رحمة الله علیهما از آنجا که برای
استفاده یک فائده خاصه حصول کتاب جواهر السلوک بهر طالب خیلی دشواری و نیز
خدیر استعداد بعض اخوان از کسوت علم عربی عاری بود حسب صواب دید حضرت معز
ابقاه الله تعالی حسن العقیده را بحسن عقیده خود در لباس فارسی جلوه دادم و برای تسهیل
تیسیر عقائد صوفیه بعینه ضمیمه اش گردانیدم تا هر دو رساله حکم رساله مستقله پیدا کنند
و فائده عام و همین ضابطه تعلیم و دستور اخوان کرام شود امید که
بطفیل طالبان اجری نصیب این هیچمدان هم گردد

مصرع وللارض من کاس الکرام نصیب

آمین یا رب العالمین

مریض را شفا داد و اسیر شکر ارزق داد پس ایمعنی غیر آن معنیست اگرچه مشابه شد در لفظ و نه
او را یاری ده ست و نه او در غیر حلول میکند و نه بغیر خود متحد میشود و قایم نمیشود بذات و
کدامی حادث پس نیست در ذات و صفات او حدوث و جز این نیست که حدوث در تعلق صفات
بمتعلقات آن صفات تا اینکه ظاهر میشود افعال و حقیقت حدوث اینکه هر آیینه تعلق هم حادث
نیست ولیکن حادث همان متعلق ست بفتح لام پس ظاهر میشود احکام تعلق متفاوت بسبب تفاوت
متعلقات او و او پاک ست از حدوث و تجدد از جمیع وجوه نه جوهر ست و نه عرض و نه جسم و نه در
حیز ست و نه در جهت و اشاره کرده نمی شود سوی او به اینجا و آنجا و صحیح نمی شود بروی حرکت و
انتقال و تبدل در ذات و صفات وی و نه نادانی و دروغ و او بالای عرش ست چنانکه تعریف
کرد ذات خود را و لاکن نه بمراد مکانی و جائی بلکه کسی نمی داند حقیقت این تفوق و استوا را
مگر خودش و پخته کاران در علم از کسانیکه داد آن را خدای تعالی از نزد خود علمی و او دیده خواهد شد
بمومنان روز قیامت بدو وجه یکی از آن دو وجه اینست که کشف کند بر دل مومنان کشف
بلیغ زائد از تصدیق مومنان باو از روی عقل پس گویا که این رویت بچشم ست مگر بغیر برابری
و مقابله و جانب و رنگ و صورت و معتزله و غیر آنها آن قائل این وجه اند و این وجه حق ست و نیست
خطای آنها مگر در تاویل ایشان رویت را بایمعنی یا حصر آنها آن رویت را در یمعنی و دیگر از آن دو
وجه اینکه ظاهر شود آن ذات پاک برای مومنان در صور متنوعه چنانکه مذکور ست در حدیث پس
خواهند دید او را بچشمهای خود به صورتی و رنگی و روبرو چنانکه در خواب می بینند بطوریکه خبر داد بآن
نبی صلی الله علیه وسلم حیث قال رَأَیْتُ رَبِّي فِي أَحْسَنِ صُوْرَةٍ پس خواهند دید
در انجا یعنی در آخرت آشکارا بدیده چشم آن را که می بینند در دنیا بخواب و این هر دو وجه را می فهمیم
و اعتقاد میداریم و اگر مراد خدا و رسول خدا از رویت غیر این هر دو وجه باشد پس ما ایمان آوردیم

بمراد الهی و رسالت پناهی و اگرچه نمیدانیم باصل مراد آن که انیست انچه که خواست خدای تعالی
شد و انچه نخواست نشد پس کفر و معاصی بآفریدن و اراده اوست و راضی نیست بآن و او غنی ست
احتیاج بکدامی چیز نمیدارد در ذات و صفات خود و نیست کسی حاکم بر او و نه واجب شود بر وی چیزی
بواجب کردن غیر او بلی گاهی وعده میدهد بچیزی را پس وفا میکند بوعده چنانکه وارد شده فهو
ضامن علی الله و تمامی افعال او متضمن حکمت و مصلحت کلیه ست بر انچه که او میداند و واجب نیست
بر وی لطف جزئی خاص یا مصلحت خاص و نیست قبیح از وی و منسوب نیست در انچه میکند و میفرماید
بسوی جور و ظلم مراعات میکند حکمت را در انچه پیدا کرد به حکم فرموده نه اینکه او میخواهد کمال نفس خود
و صفات خود بکدامی چیز و نه اینکه باشد او را حاجتی و غرضی پس تحقیق که آن ضعف و قبیح ست
نیست حاکمی سوای او پس عقلی را در حسن و قبح اشیا و در بودن فعل خاص سبب ثواب و عقاب
حکم نمی رسد و تحقیق که حسن و قبح اشیا بتقاضای خداست و حکم آن و تکلیف دادن او مر مردمان را
پس بعض از آن اشیا آنست که دریابد عقل سبب آن و مصلحت آن و مناسبت آن شی برای
ثواب و عقاب و بعض از آن آنست که عقل نمی یابد آنرا مگر بخبر دادن پیغمبران از خدای تعالی
و هر صفتی از صفات او تعالی واحدست بالذات غیر متناهی بحسب تعلق و جزین نیست که تجدد در
متعلق ست یعنی مذکوره و برای او تعالی ملائکه اند علوی و ملائکه اند موکل بر کتابت اعمال و حفاظت
بنده از هلاکت و طلب بسوی کار خیر و تحریک میکنند برای بنده تحریک خیر برای هر یک مقام
معلوم ست لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و از خلق خدا
شیاطین اند برای ایشان آسیب شر ست نسبت بابن آدم و قرآن کلام الهی ست وحی کرده است
خدای تعالی بآن جانب نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و ما کان لبشر ان یکلمه
الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء

پس اینست حقیقت وحی و جائز نیست شرک تسمیه در اسما و صفات خدا پس موقوفست اطلاق اسما
چنانچه او را شافی و عالم گویند نه طبیب و عاقل ۱۲
و صفات بر شرع و عود روح در جسم حق ست اجتماع جسد ها خواهد شد و عود خواهد کرد در انها ارواح
و باشند جسمها چنانکه بودند از روی شرع و عرف و اگرچه دراز شوند یا کوتاه چنانکه وارد شده ان
ضرس الکافر مثل احد یا باشند جسمها لطیف تر از انها چنانکه آمده در صفت اهل جنت
و این کیفیت جسمها چنانست که بیشک طفلکی همان جوان باشد و پیر باشد و اگرچه بدل شوند اجزا
دران عالم هزار بار و گذشتن از پل صراط و حساب و کتاب و صراط و میزان عمل حق ست و جنت
و دوزخ حق ست و آن هر دو امروز مخلوق اند و اگرچه تصریح نکرده است نص به تعیین
جای آن هر دو بلکه آن هر دو جای اند که خدا خواسته چراکه نیست احاطت علم با لخلق و عالمهای
خدا و مسلمان مرتکب گناه کبیره مدام در آتش نخواهد ماند و آن کبیره را خدای تعالی درین آیة
می فرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم
یعنی بسبب نماز و کفارات و عفو از کبائر جائز ست چراکه افعال خدای تعالی در دنیا
و آخرت بر دو وجه ست یکی موافق عادت رب العزت و یکی بطریق خرق عادت
و عفو کبائر از کسی که بی توبه مرد جائز ست بطریق خرق عادت و همچنین عفو
از حقوق آدمیان نیز جائز ست و این وجه تطبیق ست درمیان آیات متعارضه
ظاهر در نظر و شفاعت حق ست برای کسی که اذن خدا باشد و شفاعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم برای اهل کبائر امت او حق ست و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مقبول ست در قیامت و هر جا که نفی شفاعت واقع ست پس مراد از ان شفاعتی بر
کسی ست که بغیر اذن خدای تعالی و بغیر مرضی او باشد و عذاب قبر برای
فاسق و آسایش در قبر برای مومن حق ست و سوال منکر و نکیر حق ست و ارسال

رسولی جانب خلق حق ست و تکلیف دادن خدا بندگان خود را بامر و نهی بزبان رسولان
حق ست و آن رسولان ممتاز اند بچند امور که آن امور یافته نمی شود در تمامی مخلوق
غیر ایشان دلالت دارند آن امور بر انبیا بودن ایشان یکی ازان خرق عادات ست
و یکی ازان سلامت آفرینش و دین و کمال اخلاق ایشان ست و سوای اینها و جمیع
انبیا علیهم السلام معصوم اند از افعال کفر و از کبائر عمدا و صغائر چه کبائر نگاه میدارد
ایشان را خدای تعالی از کفر و کبائر بسه وجه یکی ازان اینست که پیدا میکند ایشان را
خدای تعالی بسلامت فطرت و کمال اعتدال اخلاق پس رغبت نمی کنند در معاصی بلکه
ازان متنفر می باشند و دیگر وجه اینکه وحی فرستد سوی ایشان که هر آینه بر معاصی عقاب
می شود و بر طاعات ثواب پس میباشد این وجه ایشان را باز دارنده از معاصی وجه
ثالث اینست که حائل میشود خدای تعالی درمیان ایشان و درمیان معاصی به پیدا
کردن لطیفهٔ غیبیه مثل ظهور صورت یعقوب علیه السلام که گزندهٔ انگشت خود بود در قصهٔ
یوسف علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم خاتم انبیا هستند که کسی نبی نخواهد شد بعد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عام ست برای تمامی انس و جن و
آنحضرت افضل انبیا اند باین خصوصیت و دیگر خواص مانند آن و کرامات اولیا حق ست
و تعریف اولیا اینکه اَلْمُؤْمِنُوْنَ الْعَارِفُوْنَ بِاللهِ تَعَالٰی وَصِفَاتِهِ الْمُحْسِنُوْنَ
فِیْ اِیْمَانِهِمْ بزرگ میکند خدای تعالی باین کرامات هر کرا که میخواهد و مخصوص میگرداند
برحمت خود هر کرا اراده می کند و گواهی میدهیم به جنت و خوشی برای

عشره مبشره و حضرت فاطمه و خدیجه و عایشه و حسن و حسین رضی الله عنهم اجمعین و توقیر
می کنیم و اعتراف می کنیم بعظمت محل ایشان در اسلام و همچنین اند اهل بدر و اهل بیعة
الرضوان و ابوبکر صدیق امام برحق ست بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از ان
حضرت عمر و بعد از ان حضرت عثمان و بعد از ان حضرت علی رضی الله عنهم بعد ایشان
خلافت تمام شد و بعد آن بادشاه گزنده سخت گیر شدند و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله
عنه افضل خلائق اند بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد او حضرت عمر رضی الله عنه نفی
افضلیت دیگران بجمیع وجوه نیست تا شامل شود نسب و شجاعت و قوت و علم و مانند آن را
بلکه آن افضلیت شیخین بمعنی نفع کثیر او شان ست در اسلام پس سردار امت نبی صلی الله
علیه وسلم هستند و دو وزیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند باعتبار
همت بالغه در آشکار کردن حق پس هر آینه برای نبی صلی الله علیه وسلم دو وجه ست یکی
وجه اخذ فیضان از خدا و دیگر وجه عطا به خلائق و برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در اعطای
خلق از تالیف مردمان و جمع کردن ایشان و برای تدبیر جنگ ید طولی ست و نگاه میداریم
زبانهای خود را از ذکر صحابه مگر بذکر خیر و همه ایشان امام و راهبر ما هستند در دین و بد گفتن
همه ایشان حرام ست و تعظیم همه ایشان واجب و تکفیر نمی کنیم هیچ کس را از اهل قبله مگر اینکه
دران باشد نفی صانع قادر مختار یا عبادت غیر الله یا انکار آخرت و انکار پیغمبر و سائر
ضروریات دین و امر بالمعروف و نهی عن المنکر واجب ست و شرط آن اینست که سوی فتنه
نرساند و گمان قبول مردم باشد پس این عقیده من ست عبادت می کنم خدای تعالی را باین
عقیده ظاهرا و باطنا و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و مولانا شیخ فتح محمد محدث رحمة الله علیه میفرمایند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله

که هر که دیگری را کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قائل بالفعل کافر گردد و حکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آن کس

محمد و آله و اصحابه اجمعین بدان ای عزیز ارشدک الله تعالی فی الدارین که جماعتیکه قائلین بوحدة الوجود اند
بذوق و وجدان چنین یافته اند و بدین عقیده داشته اند که حقیقت حق سبحانه و تعالی وجودست
و آن وجود من حیث الحقیقة متعین نیست بلکه وجود مطلق ست بآن معنی که آن وجود و حقیقت او را
قید خاص ست نه او را قید عام و نه او را قید اطلاق ست نه قید تقیید و آن وجود منقلب نشود ولان فیه اتصاف
بالنقیض او اتحادهما و هما محالان لان فیه انقلاب الحقائق و این نیز محال ست پس چون حقیقت آن
وجود مطلق ست در خارج هیئت محقق بود امر کلی نباشد از جهت آنکه سلب شی از نفس خود لازم
می آید و این نیز محال ست از جهت آنکه هست هست ست امر ذهنی نیست که محتاج باشد بجزئیات
و افراد خود در موجودیت خویش پس همچون وجود مطلق واجب باشد و آن وجود را صفت وجوب
و قیومیت و بقا و قدم و عظمت و جلال و علم و قدرت و جمیع صفات الهیه ثابت اند و آن
وجود بیچون و لانهایت و غیر منحصر و غیر محدود ست و این صفات از آن وجود گاهی منفک نیستند
و آن وجود را باعتبار این صفات واجب الوجود و اله می گویند و آن وجود یکی ست و غیر وی
موجود نیست و محال ست که باشد از آنکه حقیقت وی تعالی وجودست و غیر وی بالکلیه جز
عدم نباشد پس غیر وی موجود نتواند بود و از آنکه حقیقت وجود را مثل و مثال و ضد نیست
و غیر وی درین سه قسم منحصر ست پس غیر وی موجود نباشد و اصل همه موجودات همون ست و همه
کائنات از وی صادر اند و او بذات خود بهمه موجودات متعین و متکیف شده است و بلباس
مخلوقات ظاهر آمده هست و ذات او با همه صفات مقید شده خلق نما گشته است بی انقلاب
حقیقت وی و صفات حقیقیه وی و او بحال خودست باطلاق خود و صفات حقیقیه وی هم
بحال و بکمال خود اند و باطلاق خود و بآن اطلاق حقیقت و اطلاق صفات خود را باین تقیید
جلوه نموده است پس ظاهر باین تقیید و بلوازمات این تقیید ست و بباطن بهمان اطلاق

وبا وازمات آن اطلاق ست همانجه البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان
بیان این معنی ست پس انچه تقید ست راجع بظاهر آمده وهمه اطلاق راجع بباطن پس اله
فی الحقیقت اله ست عبد نما اما گاهی فی الحقیقت عبد نمی شود چنانچه حقیقت وی
وصفات حقیقیه وی والهیه وی منقلب نباشد از انکه انقلاب حقیقت وی محال ست وانفکاک
صفات حقیقیه وی از ان حقیقت نیز محال ست پس اله عبد نما باشد چون عبد بتوجه تام
باصل خود وبباطن خویش باز گردد ونظر ازین تقیدات بردارد وبر باطن گذارد واین
بالکلیه فانی گردد تا ذات وصفات وی که مقید اند منبسط گردند وبذات وصفات حق متحد
باشند همچو انبساط ذات وصفات حق دران وقت این بنده کانه هو باشد وعبد اله نما گردد
این ست کمال آن بنده اما گاهی فی الحقیقت اله نشود از انکه چون تقید آن بنده [illegible]
آن بنده بالکلیه انبساط پذیرد او بالکلیه نماند کدام منبسط گردد که متحد باشد با حق [illegible]
این ست که در وی حق جلوه گر باشد وآن بنده انبساط واتحاد با حق پذیرد چنانچه [illegible]
گردد وعبد اله نما شود این ست تحقیق محققان وعقیده گروه صوفیان [illegible]
عارفان اگر عارفی از شعور خود بالکلیه گم گردد وخود را همون بیند وهو هو گوید معذور ست
وآگاه نیست از حقیقت حال خود وچون هشیار شود واز حقیقت حال خود خبردار گردد خود گوید
کمال من این ست که من عبد اله نما باشم چنانچه حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی
قدس سره العزیز می فرمایند ان قلت یوما سبحانی ما اعظم شانی فانا الیوم کافر مجوسی وانا
اقطع زناری واقول اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
چون سلطان العارفین از حقیقت حال خود خبردار شد گفت اکنون مسلمان شدم حقیقت حال
این ست که آن حقیقت مطلق را باین تقید دریابد بی اتحاد وتباین تا مسلمان حقیقی شود

بلا مغایرة المحققین

و کلمهٔ طیبه تمام در یابد و گرنه لا اله الا الله حاصل باشد و محمد رسول الله حاصل نه و آن
حقیقت مطلقه باین نمودن تقییدات مطلق ست و صفات حقیقیه و اطلاقیه وی همچنان مرجع
همه مقیدات ست و اوالٰه همه و معبود و مسجود همه و اینها همه راجع و عابد و ساجد اویند و از آن
حقیقت نزول کلام ست و ارسال رسل و آن حقیقت آمر ست و ناهی این مقیدات مامور اویند
و محل تصرف وی و مظاهر اسماء وی در مظهری اسم هادی در کار ست و در مظهری اسم مضل در کار
آن راحم و آن قاهر پس مظهری مرحوم آمد و مظهری مقهور آن متنعم بنعم جنات ست و این معذب بعذاب
جهنم و این مرحومیت و مقهوریت و این راحت و الم راجع بمقیدات آمد و راجع بآن حقیقت نه از آنکه
آن حقیقت منزه است ازینها باعتبار مرتبهٔ اطلاق خود و ظهور این راحات و آلام باعتبار این تقییدات است
نه باعتبار آن اطلاق با آنکه آمر و مامور همون ست و بآن اتحاد آمر با مریت خود و مامور بماموریت خود ست
چنانچه حضرت شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات مکیه میفرمایند هو عین کل شیٔ
فی ظهوره و ما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو هو و الاشیاء اشیاء این ست وجدان محققان
و عقیدهٔ حضرات صوفیان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ایشان را با اعتقاد علماء ظواهر هیچ
روی مخالفت نیست مگر در ربط حق بعالم علماء ظواهر ربط ایجاد حق بعالم می دهند به تباین
حقیقتین و علماء باطن ربط ذات حق بعالم می دهند بی تباین حقیقتین و اتحاد و بی انقسام و تجزی
و تبعیض بلکه نزدیک ایشان یک حقیقت آمد اما در ثبوت مرتبهٔ حق و مرتبهٔ عالم و احکام مرتبه بران
هیچ مخالفت نیست احکام واجب بر واجب مترتب می دارند و احکام عالم بر عالم و احکام آن
برین مترتب نگردد و احکام این بران مترتب نشود این ست صراط المستقیم اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
آمین علماء ظواهر بر بنای خود هیچ طوری از اطوار یگانگی بر عالم روا ندارند بلکه کفر بینداز زیرا که

نزد ایشان عالم را با حق بهیچ وجه یگانگی نیست و صوفیان بر بنای حق و بهمه اطوار یگانگی بر عالم
جائز دارند بل جزوی و رکنی از ایمان شمارند از انکه نزد ایشان حق ثابت ست اما نه جداگانه
و بیگانه از عالم و نه متحد و یگانه با او زیراکه نزد ایشان من حیث الوجود یگانگی ست و من حیث
المراتب بیگانگی و ثبوت ایمان بدو رکن ست یگانگی و بیگانگی و آن یگانگی و بیگانگی بدو امر ست
امر الحق والعبد و جمع الامرین المذکورین ایمان تمام و کامل میدانند لان فیه ثبوت الحق والعبد
بلا تباین و اتحاد پس کسی بوجدان و ذوق بی تباین و اتحاد هر دو مرتبه را برابر دارد و حقیقت
وجود را با جمیع الهیات حقیقیه و با جمیع قیودات خلقیه دریابد او را کامل مکمل می گویند و کسی
باستیلای وجود یا باستیلای حق مرتبه خلق را محو سازد او را مغلوب الحال گویند و معذور دارند و مرفوع القلم شمارند
ان الله لا یواخذ العشاق بما صدر منهم و کسی را که رویت خلق حق را ساتر آید او را محجوب گویند و کسی
علم وحدت یا بتوهم حظوظ آن علم مرتبه خلق را بردارد او را ملحد و زندیق گویند و کسی که علم و معرفت
وحدت را چنانکه مذکورست بداند و بدان عقیده صحیحه دارد و مراقب بدان بود او را عالم ربانی خوانند
و امید است که او بطفیل این علم و عقیده و مراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا دران جهان
و کسی که مراقب نبود و آن علم و عقیده صحیحه دارد او هم چیزی ازین نصیب خالی نبود و ازین حظ عاری
نباشد و هر که این علم و عقیده صوفیه را یاد دارد و هر مسئله این رساله را بتحقیق بداند از زلت صوفیان
خامان و از زندیقیت زندیقان و از الحاد ملحدان و از اباحت اباحتیان نجات یابد و بدرجه
صدیقان رسد والله اعلم بالصواب صوفیان آن حقیقت را که حقیقت وجود ست من حیث
هو هو مرتبه لا تعین و ذات بحت خوانند اما نه بآن معنی که مفهوم سلب تعین و بحتیت انجا ثابت
باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت و مرتبه غیب هویت و مرتبه لاهوت خوانند و هیچ اسمی
که در امر وجود فائده دیگر دهد روا ندارند و چون آن حقیقت را بعلم مطلق و علم اجمال که یافت

خودست مر خود را بذات خود و یافت بجمیع شیونات خود است یعنی اسماء الٰهی و کونی بی امتیاز یکی از دیگری
ملاحظه نمایند وحدت گویند و حقیقت محمدی صلی الله علیه وعلیٰ آله واصحابه وسلم خوانند و تجلی اول
و تعین اول و تنزل اول نامند و چون آن حقیقت را العلم مفصل که یافت خودست با صفات و
اسماء الٰهی و کونی مفصلاً با امتیاز یکی از دیگری ملاحظه نمایند واحدیت و الٰهیت و حقیقت انسانی
خوانند و دانش خود که درین مرتبه است مر او را تعین علمی و اعیان ثابته نامند و این همه جدا از ان
و شهود و علم و شعور او را اورا در سه طریق منحصر ست و این همه مراتب مذکور را قدیم پندارند و تقدیم
و تاخیر یکی بر دیگری تقدم و تاخر رتبی دانند نه مکانی و زمانی و چون آن حقیقت متلبس شود
بعالم نورانی آن را عالم ارواح و عالم ملکوت و عالم مثال خوانند و چون آن حقیقت متلبس شود
بعالم جسمانی آن را عالم اجسام و عالم شهادت و عالم ناسوت گویند و چون آن حقیقت متلبس شود
و مقید باشد بجمیع مراتب مذکوره جسمانی و نورانی واحدیت و وحدت انسانی گویند و چون آن
حقیقت بعد ازین تقید در انسان منبسط گردد و متسع شود بجمیع مراتب مذکوره و همه مراتب مذکوره
در وی ظاهر آیند با نبساط خود و او را کانه هو گردانند آن را انسان کامل گویند و آن انبساط
و اتساع بکمال و اکمل مرتبه در صورت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وآله وسلم دارند و ختم نبوت هم برو
ازین جهت شمارند و از عبارت سابقه معلوم شد که کمال مقید بدو وجه نگاه داشتن ست وجه اطلاق
و وجه تقید که در وخاست اما چون آن حقیقت مطلقه مقید شد بمجرد مقید شدن به تقید خو کرد و عادت
گرفت و به تقید بصر و تقید سمع مقید و همه اوصاف مقید به تقید عادت گرفتند و آن حقیقت
مطلقه را اوصاف آن حقیقت ساتر آمدند و ازان حقیقت بیگانه و اگشتند و جهت تقید بر ان
غالب آمد و احکام و لوازم تقید برو مستولی شد اکنون طریق رجوع مقید سوی مطلق این ست
که وجه اطلاق را بر وجه تقید غالب کند و همیشه مراقب بوجه اطلاق باشند هیچ وجه ملاحظه بوجه

نگهبان و نگران ۱۲

تقیید نکند و بهر طریق که وجه تقیید فراموش شود آن طریق لازم گیرد و فرض راه داند و هر امریکه وجه
تقیید را غلبه دهد و در کثرت و دوئی اندازد آن امر را قاطع الطریق داند و بآن ملتفت نشود و اگر
آن امر از امور دنیوی ست واجب ست که آن را بالکلیه ترک کند و اگر از امور دینی ست پس
به بیند که اگر آن امر از مفروضات ست یا از سنن و اتیان آوردن آن ضروری ست
(یعنی سنتهای موکده ۱۲)
و اگر این ها نیست آن را هم ترک کند اگرچه آن امر از خیرات و حسنات باشد حاصل الکلام هر کاریکه
وجه اطلاق را غلبه دهد فرض راه وی آن کار ست از انکه فرض راه وی آن ست که وجه اطلاق
را حاضر آرد از ینجاست که گفته اند خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ صفت عاشقان ست مقید را
نگاه داشتن هر دو وجه مطلق فرض آمده است و هرگز ملاحظه بوجه تقیید نکند و اگر خواهد که هر دو
وجه را نگاه دارد ممکن نیست که غلبه وجه اطلاق حاصل نماید از انکه مقید بوجه تقیید عادت
گرفته است و تقیید و لوازمات و لازم حال او آمده اند مانع وجه اطلاق آیند و سوی خود کشند
ابتداء ممکن نیست که نگاه داشتن دو وجه و وجه اطلاق را غالب آرد بعد از غالب شدن وجه اطلاق
ملتفت بوجه تقیید شود و مراقب بآن وجه باشد و آن وجه را حاصل کند دران وقت ممکن ست که
وجه تقیید بآن طریق حاصل آید که وجه اطلاق را حاجب نباشد و مانع نیاید چون آن وجه مقید
حاصل شد بدرجه کمال رسید و مساوی الطرفین گشت انبیا صلوات الله علیهم که بخلق آمده بودند
بوجه اطلاق آمده بودند اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی و وجه تقیید هم همراه ایشان بود آیه کریمه وَدِیْنِ
الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ ایشان را هر دو وجه داده نبی کردند و بدعوت خلق فرستادند
دگر نبی و رسول نتوانند شد و نبی ما را صلی الله علیه وآله وسلم ظهور آن هر دو وجه بکمال مرتبه
داده بودند از ان وجه آن حضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم خاتم النبیین آمده فافهم هذا الطریق
وتامل و توصل واعمل علیه خاتمه خاکپای بندگان خدا عبد الرحیم ضیا عفا الله ذنوبه

وستر عیوب می گوید که چون از فهم مضامین این اوراق انسان را مرتبهٔ جامعیت حاصل می شود بنا علیه نامش عقائد جامعه نهادم اللهم صل علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم هفدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰ هجری

تقریر لازم التحریر نوک ریز قلم کرامت رقم حضرت بلند رتبت قدوة المتکلمین عمدة المحققین خلیفهٔ سید شاه محی الدین جگر گوشهٔ حضرت خاتم المرسلین مولائی مرشدی جناب مولوی حاجی سید شهاب الدین صاحب عرف حسن پادشاه تخلص شهاب ابقاه الله تعالی علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً ومصلیاً ومسلماً این نسخهٔ حسن العقیده که بر حسن عقیدهٔ مترجم دال است لفظاً لفظاً فصیح وحرفاً حرفاً

صحیح شد دره درة وعلیه اجره	یارب بدل ضیا ضیا بخش	زو کن فانی زخود بقا بخش
یارب به نبی وآل پاکش	خط عفو کش تو بر خطاکش	با دو بینی سیه کمے نمایش
کن عین هدایت انتهایش	تا جلوه دهد شهاب ثاقب	در جلوهٔ خود کنش مراقب
معمور زیاد تو ضیا باد	انسان مراد تو ضیا باد	اسأل الله ان ینفعه وینتفع به

ویرتقی درجاته فی کل وقت وحین بحرمة سیدنا محمد وآله وصحبه اجمعین قاله بفمه ورقمه بقلمه الفقیر الحقیر شهاب الدین حسن پادشاه کان الله له ولوالدیه ولسائر المسلمین آمین ثم آمین

قطعهٔ تاریخ ضیاء گفته مهر انور مطلع نازک خیالی حافظ محمد نور الله نور الله اقمار کلامه علی فلک المعالی

حبذا این نسخهٔ نادر که تصنیف ضیاست	طالب حق را بهمه الحق فوائد آمده
گشت چون مطبوع تاریخش نوشته کلک نور	بهر خاصان الهی این عقائد آمده

۱۲۹۱ھ

و بعد ختم بر خاتمه برای ... مطبوع مطبع نظامی ... ومعروف ... ورق [illegible]

فہرست مقالات طریقت

تمت

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

کتاب لاجواب در حالات قطب الاقطاب مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ موسوم و موسوم بہ

مقالات طریقت

۱۲ ۹۱

معروف بہ

فضائل عزیزیہ

مرتبہ محمد عبد الرحیم صاحب ضیا سلمہ اللہ تعالیٰ باہتمام کرتاان محمد محی الدین مالک مطبع

در مطبع محب مبین واقع کرناٹک حیدرآباد ۱۳۰۲ مطبوع گردید

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الْعَزِیْزِ الْوَلِیِّ الرَّحِیْمِ + وَالصَّلٰوۃُ عَلٰی رَسُوْلِہٖ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَالتَّسْلِیْمُ + اما بعد خاکپاے بندگانِ خدا عبد الرحیم ضیا عفا اللہ ذنوبہ و ستر عیوبہ ساکن بلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد دکن + لازالت مصونۃ عن الفساد والفتن + گزارش کرتا ہی کہ اگرچہ حالات حضرت رفیع المنزلت اعلم العلما + افضل الفضلا + اکمل الکملا + اعرف العرفا + اشرف الافاضل + فخر الاماثل + خاقان اقالیم تحقیق + قہرمان ممالک تدقیق + امام المفسرین + ہمام المحدثین + معتمد فضلاے جلیلہ + مستند عرفای نبیلہ + قدوۃ المتکلمین + اسوۃ المحققین + سند العلماء والاولیا + سید النقباء والنجبا + قدوۂ مقبلانِ درگاہِ لاہوتی + زبدۂ واصلان بارگاہ جبروتی + سکل ہ ارج درجات عالی + مقتدای ادانی واعالی +

مجدد روزگار + مظہر پروردگار + والاجناب + قطب الاقطاب + محی السنہ + قامع البدعۃ + مروج احکام دینیہ + دافع منکرات سیئہ + مفیض الثقلین + مقبول رب الکونین + المولوی المعنوی + الفایق بین الآفاق بالفضل والتمییز + مولانا و مرشدنا حضرت حافظ شاہ عبد العزیز دہلوی قدس اللہ سرہ و روح روحہ و افاض الینا برکاتہ و فتوحہ کے بعض تذکرونمین بزرگون کے مختصر مختصر مذکور اور مغتنم دوران جناب حاجی نواب مبارک علی خان صاحب سلمہ اللہ تعالی مرید خاص حضرت معز نے جو ایک رسالہ مسمی بہ کمالات عزیزے ۱۲۸۵ھ ہجری مین لکھا ہی اوسمین بھی مجملاً مسطور ہین + مگر آج تک اس ہیچمیرز روزگار کو کوئی کتاب بتفصیل وار نظر نہ آئی + اور اکثر مستفیضان حضرت نے عدم کی بستی بسائی + اور کمالات اوس ذات بابرکات کے جو ہبی پروردگار + بیحد و بیشمار ہین + بے اختیار جی چاہا اور یہ شوق دلمین آیا کہ حتی المقدور کوشش بسیار و صحت بے شمار سے آپکے حالات و کمالات جمع کر کے ایک کتاب بالتفصیل جسقدر ممکن ہو مرتب کیجیے + اور اسکا صلہ خدای تعالی کے فضل سے آپکے روح پر فتوح سے لیجیے + اس لیے اکثر روایات اہل ہند ثقات سے کہ بعض اونمین صحبت یافتہ حضرت کے ہین + جمع کر کے جو ابواب کہ اس طریق سے حاصل ہوے اونکو بذریعہ تحریر جناب فضیلت مآب مقبول خدا و رسول + حاوی فروع و اصول + محی مراسم سنن حضرت رسالت پناہی + مورد تجلیات الٰہی + مولانا حافظ حاجی محمد عبد القیوم صاحب دہلوی سلمہ اللہ العزیز القوی داماد و شاگرد مولانا محمد اسحٰق علیہ الرحمہ سے بعد دریافت و تحقیق کے اس کتاب مین لکھا اور اسکو چند مقالے اور ایک خاتمے پر تمام کیا +

مقالہ اول در مجمل حالات از ولادت تا وفات مقالہ دوم در امور متعلق بعلوم
ظاہر و باطن مقالہ سوم در تعبیر رؤیا مقالہ چہارم در اجوبہ اسولہ
مقالہ پنجم در سلاسل طریقت مقالہ ششم در حالات خلفا خاتمہ در ذکر
حضرت سید شاہ محی الدین قادری دیلوری مدنی قدس سرہ اور حسب ایماے مشفقی
فدا علی صاحب فارغ تخلص کے ضیاے طینت ۱۲۹۰ ابتدا کی تاریخ مقالات طریقت ۱۲۹۱
انتہا کا سال اور نام رکھا جو سہو و خطا کہ اس کتاب مین واقع ہوا ہو اوسکو خدا تعالی
محض اپنے فضل و کرم سے معاف کرکے قبول فرماے اور جن جن حضرات نے
میری اعانت کی ہی اونکے مقاصد دارین برلائے مقالہ اول در مجمل حالات
از ولادت تا وفات حضرت مولانا شاہ عبد العزیز بن شاہ ولی اللہ بن شیخ
عبد الرحیم بن شیخ وجیہ الدین شہید بن معظم بن منصور بن احمد بن محمود بن قوام الدین
عرف قاضی قادن بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بڈھن بن عبد الملک
بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین مینی مفتی بن شیر ملک بن محمد عطا ملک
بن ابو الفتح ملک بن عمر حاکم ملک بن عادل ملک بن فارون بن جرجیس بن احمد بن
محمد شہریار بن عثمان بن ہامان بن ہمایون بن قریش بن سلمان بن عفان بن عبد اللہ
بن محمد بن عبد اللہ بن عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالے عنہ وعنہم اجمعین
کہتے ہین کہ شمس الدین مینی کو بادشاہ ہندوستان نے افتا کی خدمت کے واسطے
ولایت سے باعزاز تمام بلوایا تھا مولوی عبد القیوم صاحب فرماتے ہین

که شیخ وجیه الدین شہید متوطن قصبہ رہتک دہلی مین پادشاہ کے ملازم تھے اوسی جا
دختر سے حضرت شیخ رفیع الدین صاحب کے جو اولاد سے حضرت شاہ عبد العزیز شکر بار
قدس سرہ کے تھے جنکا نسب حضرت امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ کو پہونچتا ہی نکاح کیا
اونسے حضرت شاہ عبد الرحیم صاحب پادشاہ اورنگ زیب عالمگیر کے عہد مین پیدا ہوے
دو بھائی آپکے اور بھی تھے ایک عبد الحکیم کہ لاولد انتقال کیا دوسرے شاہ ابو رضا محمد
کہ اکمل عرفا سے تھے بعد تین چار پشت کے منقطع النسل ہوے مزار پر انوار
حضرت وجیہ الدین شہید کا متصل بھوپال کے موضع دوراہہ مین واقع ہی
سر آپکا سرا کے دروازے مین اور جسد گورستان مین دفن ہی بعد قطع ہونے
سر کے بھی آپنے فقط جسد سے کافرون کو مارا ہی حضرت والا رتبت مقتداے روزگار
بہترین مشایخ کبار صاحب کرامات و مقامات شیخ ابو الفیض **شاہ عبد الرحیم صاحب**
قدس سرہ علوم ظاہر و باطن مین یکتاے زمانہ اور پرلے درجے کے زاہد و پرہیزگار
اجلہ مشایخ دہلی سے تھے بحسب ظاہر تمام علوم اپنے برادر شاہ ابو رضا محمد اور میر زاہد
ہروی مصنف حواشی مشہورہ سے پڑھا ہی اور بحسب باطن ادب آموز طریقت ہوے
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سے اسطور پر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین دیکھا
اونسے بیعت کی حضرت نے اونکو نفی و اثبات کی تعلیم فرمائی اور حضرت زکریا پیغمبر
علیہ السلام سے بھی ادب آموز ہوے اونھون نے اسم ذات کی تعلیم کی اور ادب آموز
ہوے اپنے نانا شیخ رفیع الدین کی روح سے اونھون نے اجازت طریقت دی

آپ کے پیدا ہونے سے پہلے بطریق کرامت کے آور مستفیض ہوے ائمہ طریقت کی ارواح
سے یعنے حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی اور خواجہ بہاؤالدین محمد نقشبند اور خواجہ معین الدین
چشتی قدس اللہ سرہم کی روح سے اور اونکو خواب مین دیکھا اور اونسے اجازت اور ہر ہر بزرگ
کی نسبت اونسے علیحدہ علیحدہ دریافت کی جسکا اون حضرات کی جانب سے اونکے دل پر فیض ہوا
کذافی قول الجمیل اور حضرت شیخ رفیع الدین صاحب نے اپنی وفات کے وقت جو کلاہ
کہ بزرگون سے پہونچی تھی اپنی دختر صغیرہ کو مرحمت فرماکے بی بی کو وصیت کی کہ بعد اسکے
نکاح کے یہ کلاہ دینا اور کہنا کہ اپنے فرزند کو دیوے وہ کلاہ بموجب وصیت حضرت
شیخ عبدالرحیم صاحب کو ملی وہی کلاہ باعث درۃ التاج امیر و فقیر ہوئی **مؤلف** گشت
زان تاج بفضل یزدان ✧ درۃ التاج ہمہ اہل زمان ✧ املاک ظاہری اور کمالات باطنی سب
اوسی کے بطفیل تھی اور جو نعمت کہ حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہ
سے حضرت اخی سراج عثمان آئینہ ہندوستان اودھی رحمۃ اللہ علیہ کو پہونچی تھی وہ
موافق وصیت کے منتقل ہوتے ہوتے سید عظمت اللہ اکبرآبادی تک آئی ہر ایک نے
اسی طرح وصیت کی تھی کہ جو شخص اس وضع کا آوے اور اس اس طرح کے سوال کا اس اس
طور سے جواب دیوے تو یہ نعمت اور طریقے کی اجازت ہماری طرف سے اوسکو دینا
حاصل کلام آپ سید عظمت اللہ کے اخیر وقت اونکی خدمت فیضدرجت مین حاضر ہوے
اونھون نے دیکھکر پہچانا بعد ادائے سوال و جواب وہ نعمت و اجازت آپکو سرفراز فرمائی
آپکی کرامات بھی بہت ہین منجملہ اوسکے ایک یہ ہے کہ دہلی مین ایک بزرگ کی دختر پر جن کا

آسیب تھا بہت کچھ علاج و تدابیر کیا مگر فایدہ نہوا وہ لڑکی ہمیشہ برہنہ اور ساکت رہتی تھی
ایکروز حضرت شاہ عبدالرحیم صاحب قدس سرہ گھوڑے پر سوار چلے جاتے تھے اوسنے
دیکھکر اپنے باپ سے کہی کہ اس سوار کو بلاؤ سب حیران ہوئے کہ یہ تو کبھی کسی سے بولتی نہ تھی
معلوم نہین کیا بات ہی حضرت کو بُلا لیا اوسنے باتین شروع کین کہ مولوی صاحب مجھکو تم
پہچانتے ہو آپ جانکر انجان کہنے لگے کہ نہین تم کون ہو اوسنے کہا کہ آپ ہم مطوّل
مین ہم سبق تھے فلان مقام پر یہ شبہہ آیا تھا آپنے مجھکو بتلایا تھا حضرت نے کہا کہ تم ایسے
عالم ہوکر اسکو کیون ستاتے ہو اوسنے کہا کہ اس نے میرے مُصلّے پر پیشاب کی ہی
حضرت نے فرمایا کہ یہ تو تمھاری نادانی ہی جو اوسکے پیشاب کرنے کی جا پر مُصلّی بچھایا تھا
یہ سُنتے ہی اوسنے کہا کہ واقعی میری خطا ہی اب جاتا ہون اوسی وقت دفع ہوا وہ لڑکی
درست ہوگئی لذا فی انفاس العارفین اور شاہ عبدالرحیم صاحب نے دختر سے
شیخ محمد صاحب پھلتی عارف کامل صاحب کشف و کرامات کے نکاح کیا اونسے شاہ ولی اللہ صاحب
اور شاہ اہل اللہ صاحب قدس سرہما پیدا ہوئے حضرت شاہ اہل اللہ صاحب بھی بڑے
ولی کامل عارف واصل تھے کتاب چہار باب آپسے یادگار ہی مزار آپکا موضع پھلت مین
واقع ہی زاہد صومعہ تدقیق + قطب دایرۂ تحقیق + سحاب ممطر لآلی نکات شریفہ + بحر زخار دُرر دقایق لطیفہ +
رافع اعلام علم و حکمت + بانی مبانی شرع و ملت + مرشد انام + مرجع خواص و عوام + آیۃ من
آیات اللہ + مولانا قطب الدین المعروف بہ حافظ حاجی شاہ ولی اللہ محدث قدس اللہ سرہ
کہتے ہین کہ حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہٗ نے آپ کے والد ماجد کو خواب مین

ذکر شاہ ولی اللہ قدس سرہ

بشارت دی کہ تجکو فرزند ہوگا اوسکا نام میرا نام رکھنا اسواسطے آپکا نام قطب الدین بھی کہا
ولادت آپکی ۱۱۱۵ھ ہجری مین ہے کیونکہ نام تاریخی عظیم الدین ہی بعد ہوے پہنچنے
سن تمیز کے آپنے تمام علوم اپنے پدر بزرگوار سے اور مولانا حاجی محمد افضل سیالکوٹی
سے حاصل کیا معمول تھا کہ آپ سبق پڑہاتے وقت روبقبلہ دوزانو مودب بیٹھتے تھے
اور ہر روز عادت تھی کہ صبح کو غسل کرکے نیا یا دھویا ہوا لباس پہنتے تھے نظافت کو
بہت دوست رکھتے تھے مزاج مین ضبط اسطور تھا کہ آپکو مدت تک خارش کی شکایت
تھی تو شب کو سونے کے وقت جسم کھجلاتے تھے اور کوئی وقت کسی نے آپ کو
کھجلاتے ہوے نہ دیکھا اور اپنے والد ماجد سے آپنے بیعتِ طریقت کی تمام فیوض باطن
اور اشغال مشہورہ جمیع آداب طریقت اونسے سیکھا پدر والا قدر نے اپنی اخیر عمر مین
اونکو اجازتِ تلقین و بیعت و صحبت و توجہ سرفراز فرمائی اور فرمایا یدُ کَیَدِی اے
اونکی رحلت کے وقت آپکی عمر سولہ ۱۶ برس چھہ مہینے کی تھی اور آپ مزار پر انوار پدر
بزرگوار پر اکثر اوقات مراقب رہتے تھے راہِ حقیقت خداے تعالیٰ کے فضل سے کشادہ
ہوتی تھی یہ تمام انفاس العارفین اور قول الجلی فی ذکر آثار الولی مین
مفصل مذکور ہی من بعد جب حج اور زیارت مدینہ طیبہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام سے
مشرف ہوے تو تجدیدِ اجازتِ علوم ظاہر و باطن عمدۃ العلما والعرفا حضرت شیخ ابو طاہر
مدنی قدس سرہ سے کی اوس اثنا مین جو حقایق و علوم کہ آپکے دل پر کھلے ہین وہ حدِ
بیان سے باہر ہین چنانچہ خود اوستاد شیخ ابو طاہر قدس سرہ فرماتے تھے کہ یہ شخص مجھسے لفظ کی

سند کرتا ہی اور مین اوس سے معنی کی سند کرتا ہون ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ
علوم تفسیر و حدیث و فقہ و اصول و عقاید و آداب سلوک و علم حقایق اور الٰہیات وغیرہ مین
وحید العصر تھے قدرت خدا کی معمور ہی اگرچہ ہمعصرون سے بھی آپکے کوئی اس پایہ کا ہوا ہوگا
مگر تشریح علوم ادیان اور تدوین اسرار معارف الٰہی اور تاویل مقطعات و ترجمہ قرآن و تسہیل
مطالب اور تطبیق منقول با معقول اور تبیین مسائل بعبارات مختصرہ اور اشاراتِ لطیفہ مین
فرید الدہر تھے دعوی بے دلیل باطل ہوتا ہی اس دعوے پر یہ آپکی مصنفات وال اور مظہر
کمال ہین انفاس العارفین انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ قول الجمیل خیر کثیر الملقب بخزائن
الحکمۃ تفہیماتِ الٰہیہ فی علم الحقایق لمحات ہمعات الطاف القدس فتح الودود فی معرفۃ الجنود
بدور بازغہ تاویل الاحادیث فی رموز قصص الانبیاء والمرسلین کشف الغین فیوض الحرمین
قرۃ العینین فی اثبات فضیلت الشیخین حجۃ اللہ البالغہ فی اسرار الحدیث وحکم الشریعہ
سطعات لمعات واردات مکتوبات در الثمین فتح الرحمن فی علوم القرآن الفوز الکبیر
فی قوانین التفسیر المسوی شرح الموطا نہایات الاصول الانوار المحمدیہ فتح السلام المقدمۃ السنیہ
تصفیہ ترجمہ مسوی مسلسلات بشرات نوادر الارشاد الی علوم الاسناد التنبیہ علی ما یحتاج
الیہ المحدث والفقیہ تفسیر سورۂ بقرہ وآل عمران رسالہ مکتوب مدنی رسالہ ورد ذکر روافض
رد گوہر مراد حسن العقیدہ ازالۃ الخفا فی خلافۃ الخلفاء عقد الجید فی بیان التقلید سرور المحزون
رسالۃ النوادر من احادیث سید الاوائل والاواخر شرح حزب البحر انصاف فی سبب الاختلاف
کشف الانوار وصیت نامہ وغیرہا مولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہٗ آپکی مناقب مین لکھتے ہین

اٰیَۃٌ مِّنْ اٰیَاتِ اللّٰہِ وَمُعْجِزَۃٌ لِنَبِیِّہِ الْکَرِیْمِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ

ظاہر مین اگرچہ آپکو اتصال صحیح ساتھ تمام خانوادون کے حاصل ہی مگر باطن مین بیعت اور
اجازت خاص آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم سے سرفراز ہی چنانچہ انتباہ مین فرماتے ہین
وچون این فقیر بزیارت مدینہ منورہ رسید ومدتے بر قبر مبارک متوجہ شد مراتب جذب وسلوک
ہمہ از ابتدا تا انتہا در نظر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم طی کرد انگاہ این فقیر را بہ زکی وحکیم ملقب
ساختند وطریقہ عنایت فرمودند وانچہ در علم مشکلات داشتم پرسیدم جواب باصواب
ظاہر نمودند اکثر آن چیزہا در رسالہ فیوض الحرمین مرقوم نیست اینجا نوشتہ شد این فقیر
در جناب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عرض کرد بوجہی از کلام روحانی کہ آنحضرت چہ می فرمایند
در فرقہ شیعہ کہ محبت اہل بیت دعوی میکنند وباصحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عداوت دارند
افاضہ فرمودند کہ مذہب این جماعت باطل ست وبطلان مذہب ایشان از تامل در تعریف
امام کہ ایشان مقرر کردہ اند ظاہر خواہد شد انتہی بعد از افاقہ ازان حالت در معنی امام
تامل کردہ شد معلوم گشت کہ ایشان میگویند کہ امام معصوم مفترض الطاعۃ می باشد
ووحی باطنی کہ عبارت از القاے حکم الہی بر دل است بطریق اجتہاد یا الہام یا امن از خطا دران
مسئلہ او را اثبات می کنند ومیگویند او را خدا یتعالی نصب کردہ است براے مردمان تا
ایشان را احکام الہی رسانند وبحقیقت معنی نبوت بہمین خصال رجوع مے کند زیراکہ
بَعَثَہُ اللّٰہُ لِتَبْلِیْغِ الْاَحْکَامِ حاصلش ہمین نصیب وافتراض طاعت است پس بحقیقت
ایشان قائل بختم نبوت نیستند وائمہ را رضی اللہ عنہم معنی نبوت اثبات مے کنند

اگرچہ نام نبوت نگویند و ھل عقیدۃ اقبح من ذلک انتہی اسیواسطے آپ حکیم امت محمدیہ لکھے جاتے ہین کشف وکرامات بھی آپکے بے شمار ہین روایت ہے قادر محی الدین صاحب مدراسی سے کہ وہ روایت کرتے ہین حافظ عبدالحکیم مدراسی سے وہ کسی فاضل دہلوی سے کہا اونے کہ ایک بزرگ نے خواب مین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو دیکھا حضرت کی محفل مقدس مین شاہ ولی اللہ صاحب بھی حاضر تھے اوس بزرگ نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے عرض کی کہ یارسول اللہ یہ آپ کا فرزند بہت صالح ہے حضرت نے زبان مبارک سے فرمایا کہ ہان یہ میرا ولد بڑا صالح ہے اور ایک انار جنت کا منگوا کر شاہ ولی اللہ صاحب کو کھلایا چنانچہ علی الصباح کسی نے شاہ صاحب کو دیکھا تو کچھ دانے انار کے آپکی ریش پر نظر آئے اوسنے پوچھا کہ یہ دانے کیسے ہین آپنے کہا شب کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے مجکو انار کھلایا تھا یہ اوسکے دانے ہین اور آپ اخبار غیبی بھی دیتے ہین روایت ہے مولوی سید ہاشم صاحب دہلوی سے وہ روایت کرتے ہین حکیم آغا جان وغیرہ سے کہا اونھون نے کہ ایک روز کسی شخص نے جناب مولانا شاہ عبدالقادر صاحب قدس سرہ سے پوچھا کہ حضرت انگریز کی عملداری یہان کب تک رہیگی تو آپنے فرمایا ہمارے والد ماجد فرمایا کرتے تھے کہ جس روز فیض نہر مین پانی جاری ہوگا اوس دن دہلی مین ہتھیار چلیگا ویساہی ہوا جب انگریزون نے نہر کی درستی کر کے سولھوین ماہ رمضان ۱۲۷۳ھ ہجری روز دوشنبہ صبح کے وقت نہر مین پانی چھوڑا اوسی دن دس گھنٹہ کو ہتھیار چلا بس وہی غدر کی ابتدا تھی اور حضرت شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ یہ بھی فرمایا کرتے

تھے کہ میرا پوتا مکۂ معظمہ کے علما سے مباحثہ کریگا اسکے مصداق مولوی اسمعیل شہید ہوے رحمۃ اللہ علیہ کہ اکثر علماے حرم آپسے مباحثہ اور تکرار علمی کرتے تھے حتی کہ وہان کے شیخ العلما عبد اللہ سراج علیہ الرحمہ نے آپکی شاگردی کی اور حضرت شاہ صاحب معتبر کا تصرف روحانی بھی بہت قوی تھا چنانچہ مولوی عبد القیوم صاحب سلمہ اللہ تعالی ثقات سے روایت کرتے ہین کہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ کو توجہ اپنی اولاد کی تعلیم و تکمیل کی طرف بدرجہ اتم تھی ابھی اس کام سے فراغ حاصل نہوا تھا کہ اجل موعود پہونچی تو چالیس سال تک عالم برزخ مین اس عالم کی طرف متوجہ اور تربیت و تعلیم ابناے کرام مین مصروف رہے چنانچہ مرزا جانجانان صاحب مظہر علیہ الرحمہ کہ ہمکل وقت اور حین رحلت شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ حاضر تھے اس عالم کی طرف اونکی توجہ پر تاسف فرماتے تھے جناب مولانا شاہ عبد العزیز صاحب علیہ الرحمہ یہ کیفیت مرزا صاحب سے دریافت کرکے فرمایا کہ یہ توجہ ہماری تکمیل کے واسطے ہی پس ایکروز حضرت شاہ عبد العزیز صاحب کو ارتقاے مدارج علیاے باطنہ مین ایک مقام پیش آیا کہ اوس سے گذرنا بجز ہدایت مرشد کامل اور بیان نشیب و فراز اوسکے زبان سے مرد حقیقت آگاہ روشن دل کے ممکن نہ تھا اور صرف فیضان روحی کفایت نکرتا تھا اور یہ واقعہ آخر سال چہلم مین مدت توجہ سے حضرت شاہ ولی اللہ صاحب کے اس عالم کی طرف تھا لا علاج روح پر فتوح شاہ ولی اللہ صاحب کو تجسد کی ضرورت ہوئی کہ اپنے خلف ارشد کی کام روائی کرے تو اپنے عرس کے دن آخر سال چہلم کو مجلس

عرس مین مولوی محمد صفی پر جو برادرزادے مولوی نوراللہ صاحب خسر شاہ عبدالعزیز صاحب کے تھے ایک حالت مثل پری زدہ کے طاری ہوئی اور زبان سے مین شاہ ولی اللہ ہون جاری ہوا اور حرکات سکنات شاہ ولی اللہ صاحب کے اونسے سرزد ہونے لگے بعض اشخاص جنون پر حمل کیے اور بعض آسیب زدہ جانے جناب شاہ عبدالعزیز صاحب نے اس حال سے آگاہ ہوکر نزدیک جاکر کہا کہ اگر فی الواقع شاہ ولی اللہ صاحب ہو تو بعضے مشکلات میرے کہ حل اونکا روح پر فتوح سرحضرت شاہ صاحب کے موقوف ہے حل کرو تو اوسوقت اونکو ایسی حالت ہوئی کہ ادراک فہم اوسکا عقول حاضرین سے ممکن نہ تھا اور عقدہا کے لاینحل ناخن بیان سے کھلنا شروع ہوے یقین ہوا کہ ایسے مشکلات کے حل کرنے کے واسطے جو محتاج زبان و بیان کی تھین حضرت شاہ ولی اللہ صاحب کی روح مولوی محمد صفی علیہ الرحمہ پر غلبہ کی ورنہ مولوی محمد صفی کو کشف مین ایسے حقایق و دقایق کی راہ نہ تھی بعد دور ہونے اوس حالت کے اگر کوئی مولوی محمد صفی سے وہ کیفیت پوچھتا تو سواے بے خبری کے کچھہ نہ کہتے ؎ شیر گیر از خون نرہ شیر خورد ✤ تو بگوئی اونکر دآن بادہ کرد ✤ ور سخن پرداز دازنو وکہن ✤ تو بگوئی بادہ گفتہ است این سخن ✤ **وفات** آپکی ۱۱۷۴ ہجری مین واقع ہی **نظم** تھی عجب ذاتِ مکرم شہ ولی اللہ کی ذات ✤ فیض بخشِ نسلِ آدم شہ ولی اللہ کی ذات ✤ رونقِ دینِ محمد واقفِ سرِّ الٰہ ✤ حامیِ شرعِ معظم شہ ولی اللہ کی ذات ✤ کیا عجب گر منکشف اسرارِ عالم اونسے ہون ✤ راز سے حق کے تھی محرم شہ ولی اللہ کی ذات ✤ بس ہی یہ فضل و شرف اوس شاہ والا کا کہ تھی ✤

ذات آنسرور سے ہمدم شہ ولی اللہ کی ذات + گر خدا چاہے تو ہونگے اولیا مین ای ضیا
کیون کہ رہبر رکھتے ہین ہم شہ ولی اللہ کی ذات + حضرت شاہ ولی اللہ صاحب قدس
سرہٗ نے اول اپنے ماموکی دختر سے نکاح کیا تھا اون سے مولوی محمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ
پیدا ہوے اور آپ بڑے ولی کامل تھے آپ پر جذب بہت غالب تھا مولوی نصر اللہ خان
صاحب خورجوی کہتے ہین کہ ایک وقت مولوی محمد صاحب پرانی دہلی مین چلے جاتے تھے
ایک مجذوب برہنہ پر نظر پڑی آپ اونکو بے ستر دیکھکر چین بجبین ہوے اوس
مجذوب نے کہا کہ آج میراجی کسی بڑے مولوی پر سوار ہونا چاہتا ہی آپنے کہا کہ میراجی
کسی بڑے فقیر کا گوشت کھانا چاہتا ہی مجذوب صاحب نے کہا ای مولوی یہ کیا کہتا ہی
آدمی کا گوشت درست نہین چہ جاے فقیر کا آپنے کہا ای فقیر یہ کیا کہتا ہی آدمی پر
سوار ہونا کب درست ہی چہ جاے مولوی پر مجذوب صاحب نے کہا میری مراد سوار ہونے
سے اوسکو فیض دینا ہی مولوی صاحب نے کہا کہ میرا مطلب گوشت کھانے سے فیض
لینا ہی تو مجذوب صاحب نے کہا کہ بسم اللہ آئیے آپ نزدیک گئے یہ شعر اوس مجذوب
نے آپ کو سنایا ؎ کارے نساختیم رسیدن گرفت صبح + او جی چراغ خانہ بہ افسانہ
سوختیم + اوسی وقت آپکو جذب ہوا انتہا تک غالب رہا مزار آپکا مع دونون فرزند کے
بودھانہ کی مسجد مین واقع ہی رحمۃ اللہ علیہم بعد انتقال والدہ ماجدہ مولوی محمد صاحب کے
شاہ صاحب موصوف نے دختر نیک اختر سید ثناؤ اللہ صاحب ساکن قصبہ سونیپت
مسماۃ بی بی ارادہ رحمۃ اللہ علیہا سے شادی کی اونسے چار فرزند پیدا ہوے

اولین مولانا شاہ عبدالعزیز دوم مولوی شاہ رفیع الدین سوم شاہ عبدالقادر
چہارم مولوی عبدالغنی اور ایک دختر مسماۃ بی بی امۃ العزیز دختر مذکورہ کو مولوی محمد فائق
بن مولوی محمد عاشق بن شاہ عبداللہ بن شیخ محمد پھلتی رحمۃ اللہ علیہم اجمعین سے شادی
کردی اونکا سلسلہ اب تک باقی ہی اور جناب مولی الکرام مخدوم الانام عامل باعمل فاضل اجل
اسوۂ افاضل عرب و عجم + زبدۂ ارباب ہمم + سند اکابر روزگار + فخر کملای شہر و دیار +
محی الشرع و السنہ + ماحی ہوی و بدعہ + موسس اساس دین مبین + بادی بناء مولانا حضرت

ذکر مولانا شاہ رفیع الدین صاحب علیہ الرحمہ

شاہ رفیع الدین صاحب قدس سرہ العزیز کنیت آپکی ملأ اعلی مین
ابو العجایب و الغرایب ہی شاہ ولی اللہ صاحب کے رحلت کے وقت آپ مبتدی پڑھتے
تھے تمام علوم منقول و معقول اپنے برادر بزرگوار حضرت شاہ عبدالعزیز کی خدمت فیضدرجت
مین تحصیل کیے آثار الصنادید مین لکھتا ہی کہ آپ علوم و فنون مین مسند الیہ ارباب
استعداد تھے چونکہ مولانا شاہ عبدالعزیز قدس سرہ بسبب کبر سنی اور ضعف مزاج
و کثرت امراض کے دماغ تعلیم و تدریس طلبا نرکھتے تھے سلسلہ تدریس کا آپکی ذات
بابرکات سے جاری تھا فضلاے نامی ہر دیار کہ ارباب کمال سے منشور یکتائی حاصل
کر چکے تھے جب آپکی خدمت مین آتے تو اپنے کو طفل ابجد خوان سمجھ کر ابتدا سے
انتہا تک پھر تحصیل پر کمر باندھتے اسی واسطے دیار ہندوستان کے تمام فضلای نامی
آپکے مستفیضون سے ہین ہر فن کے ساتھ اسطرح کی مناسبت تھی کہ ایک وقت
مین فنون متباینہ اور علوم مختلفہ درس فرماتے تھے جب ایک کی تعلیم سے

دوسرے کی طرف متوجہ ہوتے تو حضار کو یہ معلوم ہوتا تھا کہ گویا اسی فن مین جامعہ یکتائی آپکے قامت استعداد پر قطع ہوا ہی انتہی جناب مولوی حاجی حافظ احمد علی صاحب مولانا عبد القیوم صاحب سے سلمہما اللہ تعالی روایت کرتے ہین کہ جب حضرت شاہ رفیع الدین صاحب علیہ الرحمہ کا ہنود کے قصے کے سبب سے رام پور مین تشریف فرمائی کا اتفاق ہوا تو وہان کے لوگ بطور امتحان سوالات شروع کیے آپ فرماتے تھے کہ جاؤ کل جواب دونگا وہ سوالات رکھ جائین تو آپ دوسرے دن اوسی پر جوابات لکھکر دیدیتے خدا یتعالی کے فضل و کرم سے کسی جواب مین آپکو تامل واقع نہوا وہانکے علما اور طلبا کو رشک پیدا ہوا وہ اس فکر مین رہے کہ کسی طرح سے آپکو بند کیجیے تو ایک طالب علم نے شعرای جاہلیت کے قصیدون سے نوسو شعر کا ایک قصیدہ تھا اوس قصیدے کے کسی شعر کا پہلا مصرع اور کسی شعر کا دوسرا مصرع لکھکر خدمت عالی مین لایا اور عرض کیا کہ اسکا جواب دیجیے حسب عادت فرمایا کہ رکھدو کل لیجانا آپنے اوس قصیدے کے اول و ثانی تمام مصرعہ لکھدیے دوسرے دن وہ طالب علم آیا اوسکو حوالہ کیا وہ دیکھکر متحیر ہوا اور کہنے لگا کہ یہ تو آپکی عجیب و غریب کرامت ہی آپنے فرمایا کرامت نہین یہ قصیدہ مجھکو یاد ہی اور اس قسم کے قصیدے طول و طویل شعراے جاہلیت کے نوسو یاد ہین سبب یاد کرنے کا یہ ہوا کہ جب مین برادر بزرگوار مولانا شاہ عبد العزیز کی خدمت مین تفسیر جلالین شروع کرنے کا ارادہ کیا تو حضرت نے فرمایا کہ لطف تفسیر کا جب ہی کہ کچھ کلام اون شعرا اور بلغا کا جنکے معارضے مین یہ کلام نازل ہوا ہی یاد ہو تو جب مین نے

قصاید اور خطبے شعرائے جاہلیت مثل امرء القیس وغیرہ کے یاد کیے تھے کیا حافظہ اور کیا
علم وفضل ہوا اسے پر قیاس کیا چاہیے اور آپکو بیعت طریقت و اجازت جناب مولوی شاہ محمد عاشق صاحب
پھلتی قدس سرہٗ سے بھی شاہ محمد عاشق صاحب خلیفہ طریقت اور خواجہ تاش اور ماموں کے
فرزند حضرت شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ کے ہین بڑے ولی کامل صاحب کشف وکرامات
تھے سبیل الرشاد علم سلوک مین اور قول الجلی فی آثار ذکر الولی حالات مین
حضرت شاہ ولی اللہ صاحب کے آپکی تصنیفات سے ہین اور شاہ رفیع الدین صاحب کو
باوجود اس پایہ علوم ظاہری کے کمالات درویشی مین ایسا غلو تھا کہ دوسرے کو کم ہوگا
کسی مجذوب سے بھی آپ کو فیض حاصل تھا اسی واسطے قوتِ باطن بہت قوی رکھتے
تھے سخاوت وشجاعت مین بھی یکتاے عصر و فرید الدہر تھے آپکے چھہ فرزند تھے
مولوی محمد عیسیٰ مولوی مصطفےٰ مولوی مخصوص اللہ مولوی محمد حسین مولوی موسیٰ
مولوی محمد حسن اولاد شاہ ولی اللہ صاحب کی آپ ہی سے باقی ہی چنانچہ مولوی محمد حسین
صاحب کے فرزند مولوی احمد حسن اور چند صاحبزادیان بقید حیات ہین منجملہ اولاد
شاہ رفیع الدین صاحب قدس سرہ جناب معلی القاب مولانا وہادینا حقایق پناہ مولوی مخصوص اللہ
صاحب قدس سرہٗ بڑے صاحب کمال علوم ظاہر و باطن مین بے مثال تھے مولانا رفیع الدین صاحب
پنجم ماہ شوال ۱۲۳۳ھ ہجری کو شہر دہلی مین حضیض دار فانی سے اوج علیین کی طرف
مرتقی ہوے نظم و نثر عربی مین بھی یکتاے روزگار تھے اور مصنفات بھی بہت ہین
ایک رسالہ معراج مین اور ایک تحقیقِ الوان مین سوا اوسکے اور بھی مشہور ہین مگر ترجمہ

تحت لفظی قرآن شریف کا بعض کہتے ہین کہ آپنے شروع کیا تھا مگر ناتمام رہا دوسرون نے تمام کرکے آپکے نام سے شہرت دی وَاللّٰہُ اَعْلَمُ حضرت بابرکت + کثیرالافادت جناب غفران مآب + کامل واصل زبدۂ علمائے متبین + اسوۂ کملائے ربانیین + محقق مسائل دین + موسس مبانی شرع مبین + ہادی شریعت + پیر طریقت + منظور سیدالاوائل والاواخر

مولانا شاہ عبدالقادر صاحب قدس سرہٗ لقب آپکا ملاءِ اعلی مین معین الحق ہی تمام علوم باطن وظاہر برادر عزیز مولانا شاہ عبدالعزیز کی خدمت عالی مین حاصل کیا آپکے علم وفضل کا بیان کرنا ایسا ہی جیسے کسی نے افتاب کی تعریف فروغ اور فلک کی مدح بلندی کے ساتھ کی ۱۲۰۵ھ ہجری مین آپنے موضح القرآن ترجمہ کلام شریف کا لکھا ؤہی اوسکی تاریخ بھی ہی وہ ترجمہ نہایت فصیح وبلیغ معانی خیز محاورے کے موافق مقبول ومشہور ومطبوع ہی تعریف کی ضرورت نہین مگر صحیح کلکتے کے چھاپے کا ہی اور اوسکی قبولیت کی علامت آپ کو زندگی مین معلوم ہوئی ہی یعنی جناب مولوی عبدالقیوم صاحب سلمہ اللہ تعالی شمس الدین صاحب سے جو مدت مدید آپکی خدمت مین رہے ہین روایت کرتے ہین کہ شمس الدین صاحب نے ایک شب خواب مین دیکھا کہ پیچھے شاہ عبدالقادر صاحب کے کوئی طرف چلا جاتا ہون اثناے راہ مین ایک دیوار خام پیش آئی شاہ صاحب نے اوس سے کہا اگر مین نبی صادق ہون تو میری نبوت پر گواہی دے ناگاہ دیوار مین ایک جوش ہوا اور اوس سے آواز آئی کہ تو نبی صادق ہی جب اونھون نے یہ خواب حضرت سے بیان کیا تو فرمایا کہ میرا کلام اللہ کا ترجمہ

ذکر مولانا شاہ عبدالقادر علیہ الرحمہ

مقبول ہوا اور آپ کم و بیش تیس سال اکبر آبادی مسجد کے حجرے مین انزوا گزین رہے ہین
تدریس اپنے خاندان کی اور دوسرے فضلا کی وہین جاری تھی بعد نماز اشراق کے چاشت
تک چار سبق اور بعد ظہر کے تین سبق پڑھایا کرتے بعد عصر کے تشریف فرما رہتے
جو کوی آتا استفیض ہوتا کثرت خلایق کی از حد رہتی مگر آپ کسیکو ادھر یا ادھر بیٹھنے
کے واسطے نفرماتے من جانب اللہ لوگون کے دلون مین ایسا رعب چھایا ہوتا کہ رہتا
شہر جب آپکی خدمت مین حاضر ہوتے تو بسبب ادب کے دور دور خاموش بیٹھتے
اور بدون آپکی تحریک کے مجال سخن نہ پاتے اور ایک دو بات کے سوا یارا نہ رکھتے
کہ کچھ کلام کرین اوس مسجد کے حجرے مین اکثر لوگون نے آپکو عند التخلیہ باوقات
مختلفہ دیکھا ہی تو بیٹھے ہوے ہی پایا ہی اور پیش از یکسال انتقال کے سب سبق
آپنے موقوف کر دیے تھے اور یہ عادت تھی کہ ہفتے مین ایکروز یعنے چارشنبے کے
دن حضرت شاہ عبد العزیز صاحب اور اپنی دختر اور دوسرے عزیزون کی ملاقات کے
واسطے اکبر ابادی مسجد سے مکان کو تشریف لاتے اور حضرت شاہ عبد العزیز قدس سرہ
کے حضور مین سلام عرض کرتے ان الفاظ سے کہ (دست بستہ سلام عرض کرتا ہی) اور آپکو
بیعتِ طریقت جناب شاہ عبد العدل دہلوی سے تھی جنکا مزار حضرت خواجہ باقی باللہ
قدس سرہ کے احاطے مین ہی کرامات آپکی حد تواتر کو پہونچین ہین اگر اونکا بیان
کیا جاے تو ایک دفتر مستقل ہو جاے ؎ مردانِ خدا خدا نباشند * لیکن ز خدا
جدا نباشند * مگر چند خرق عادت برکتا لکھے جاتے ہین کہتے ہین کہ ایک بیسوا نے

خدمت عالی مین عرض کی کہ یاحضرت مجھے ایسا تعویذ دیجیے تاکوئی گاہک آوے آپ نے
تعویذ دیا وہ لیگئی بعد گذرنے شب کے صبح کو آکر عرض کی کہ مینے حرام سے توبہ کی ہی
کسی سے نکاح پڑھا دیجیے آپنے نکاح کرادیا روایت ہی مولوی سید ہاشم صاحب دہلوی
سلمہ اللہ تعالی سے وہ روایت کرتے ہین حکیم آغا جان صاحب وغیرہ سے کہا اونھون نے
کہ ایک بڑھیا کا بیٹا مدت مدید سے گم ہوا تھا حیدر اباد دکن مین آکر رہگیا کوئی طرح سے
اوسکو خبر نہ پہونچی زمانہ دراز تک انتظار کرکے مایوس ہوگئی ایکروز لاچار ہوکر آپکی خدمت
مین عرض کی کہ یاحضرت آپ اسوقت کے ولی ہین قطب ہین سب کچھ ہین مگر میرے حق مین
کچھ نہین ایک مدعا برلائیے تو جب جانونگی کہ واقعی آپ بڑے صاحب کمال ہین اور اللہ تعالی
نے آپ لوگون کو ہم جیسے عاجزون کی کمک کے واسطے پیدا کیا ہی آپ نے فرمایا کہ کہو
کیا ہی اوسنے اپنے فرزند کی کیفیت عرض کی آپ ایک تعویذ دیے اور فرمایا اسکو
چرخے کے نیچے رکھکر پھیرنا شروع کر جب تیرا بیٹا روبرو آکر کھڑا ہو تو پھیرنا موقوف
کرنا ورنہ ضایع ہوجائیگا وہ اوسیطرح شروع کی اوسکا بیٹا بازار مین گھی خریدنے کو
نکلا تھا کہ یکبیک زمین سے بلند ہوتے ہوتے غایب ہوگیا جب دہلی تک پونہچا
تو اوترنے لگا یہانتک کہ اپنے گھر مین مان کے سامنے آکر کھڑا رہا روایت ہی
مولوی حاجی غازی الدین محمد حسن نیوتنی سے وہ روایت کرتے ہین شاگردون سے
مولوی مفتی صدر الدین خان دہلوی کے کہا اونھون نے کہ ایکروز مفتی صاحب کو
غسل کی حاجت تھی بے باک اوسی حالت مین حدیث شریف کی کتاب لیکر سبق کو

بنوٹ ایک قصبہ ہی
تو موضع کا لوزی لکھنو
ضلع اوتام تحصیل
موہان مین ۱۲

حضرت شاہ عبدالقادر صاحب قدس سرہ کی خدمت مین حاضر ہوے اور حضرت اکبرآبادی مسجد کے حجرے مین تشریف رکھتے تھے اُوس حجرے کا ایک راستہ مسجد کے صحن مین سے تھا خلاف عادت حضرت نے مفتی صاحب کو فرمایا کہ آج فرصت نہین ہی سبق نہو گا تو مفتی صاحب مسجد کے صحن کے راستے سے چلے حضرت نے فرمایا کہ ادھر سے جائیے مسجد مین سے نہ جائیے تب مفتی صاحب متنبہ ہوے کہ یہ غسل کی ضرورت ہونے کا سبب ہی جو حضرت نے سبق نہ پڑھایا ورنہ آپکی ذات تو ایسی ہی کام کے واسطے وقف ہی بعض کہتے ہین کہ آپ اونکو اور دوسرے طلبا کو لیکر جمنا کو تشریف فرما ہوے سب سے کہا کہ آج جی چاہتا ہی نہانے کو مین بھی نہاتا ہون اور تم سب بھی نہاؤ سب نے غسل کیا تب مفتی صاحب نے جانا کہ یہ خلاف عادت حرکت میرے نہلانے کے واسطے روایت ہی مولوی حاجی حافظ احمد علی صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ سے وہ روایت کرتے ہین جناب مولانا عبدالقیوم صاحب سے کہا اونھون نے کہ ایک شخص شاہ جہان آباد کا رہنے والا واسطے حج کے حرمین شریفین کو گیا اور مکہ معظمہ مین ایکسال رہنے کا ارادہ ہوا ایک شب وہ شخص عشا کے وقت حنفی مصلے کے قریب بانتظار جماعت بیٹھا تھا اثنائے تذکرہ پاس والون سے یہ ذکر آیا کہ مین ایسا چاہتا ہون کوئی شخص صاحب طریقہ ہو تو اوس سے کچھ درستی نسبت کسی طریقے کی کرون ایک حضرت اوسکے بازو سے بیٹھے تھے اونھون نے فرمایا کہ بہتر اگر آپکو شوق ہی تو مین کچھ بتلاتا ہون اوسکو آپ کرکے دیکھین اگر فایدہ معلوم ہو تو کرتے رہنا اور اسی وقت اسی جگہ مجھسے ملاقات ہوگی سلتے رہنا چنانچہ

سال ولادت

مصداق تھے اور مزاج مین نہایت خوش طبعی اور ہر ایک باتکا مذاق تھا ولادت
آپکی شبِ جمعہ بست و پنجم ماہ رمضان ۱۱۵۹ہجری مین ہو اور نام تاریخی آپکا غلام حلیم
ہو کہتے ہین کہ اوسی شب شبِ قدر بھی تھی اور آپ ختم قرآن شریف بھی اوسی شب کو
کرتے تھے اور ختم مین شیرینی قسم ریوڑی سے تقسیم فرماتے تھے آپ کی عمر
حضرت شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ کے انتقال کے وقت سولہ برس چھ مہینے کی تھی
فاتحہ سوم شاہ ولی اللہ صاحب کا خان دوران خان کے محل کلان مین ہوا رسم
دستار بندی مین تین چار پیچ مولانا فخر الدین صاحب رحمہ اللہ علیہ نے آپ کے
سر مبارک پر باندھے جناب مرزا مظہر جانجانان صاحب رحمہ اللہ علیہ بھی شریک تھے

تحصیل علوم ظاہر و باطن وغیرہ

آپنے علوم ظاہر و باطن اپنے پدر والا قدر سے پڑھا اور مولوی شاہ محمد عاشق صاحب
پھلتی سے جنکا ذکر اوپر گذرا ہو اوسکی تکمیل کی اور بابا فضل اللہ کشمیری سے جو
منجملہ ارشد تلامذہ شاہ ولی اللہ صاحب تھے بعض کتب حدیث کی سند لی اور علم فقہ
اپنے خسر مولوی نور اللہ صاحب جد مولوی محمد عبد الحی صاحب رحمہ اللہ علیہما
سے پڑھا اور اکثر فیوض ظاہر و باطن مزار پرانوار پدر بزرگوار سے حاصل کرتے تھے
تھوڑے وقت اونکی قبر شریف پر مراقب رہتے تھے کوئی علم و فن ایسا نہ تھا کہ
جسمین آپکو دستگاہ کامل نہو خط شکستہ نسخ خوب لکھتے تھے علم موسیقی مین
ملکہ راسخ تھا کہ اوستادان فن زانوے ادب تہ کرتے تھے تیر اندازی خلیفہ
محمد شاکر سے گھوڑے کی سواری ملک بیڑا اعشر جابک سواران محمد شاہ بادشاہ سے

پشتو زبان مین ہمارے مذہب کے ردّ مین ایک کتاب تحلان نام کی لکھی ہی اوسکا
جواب لکھو آپنے عرض کی کہ پشتو مجکو نہین آتی ہی فرمایا کچھ مضایقہ نہین تم لکھو آپنے خواب سے
بیدار ہوکر اوس کتاب کی تلاش کی وہ دستیاب ہوی پشتو مین جواب لکھکر منتشر کیا
اور یہ خواب کی کیفیت کو لکھکر جامع مسجد مین لگا دیا اور تین موضع آپکی جاگیر تھی اونکی

ذکر معاش

سند شاہ عالم بادشاہ اور دولت راو سیندیہ نے گزرانی تھی حسن پور اور مراد اباد
پرگنہ سکندر آباد سے چارون بھائیون مین مشترک اور ایک موضع یعنے محل جنہ ۱ پرگنہ
بوڈھانہ سے بلا شرکت آپکے تصرف مین تھا چنانچہ وہ موضع اپنے دونون نواسے
مولانا محمد اسحق اور مولانا محمد یعقوب کو عطا کیا تھا ابتک جاری ہی مولوی نصر اللہ خان صاحب
کہتے ہین کہ میری عملداری مین محل جنہ کے سالانہ بارہ سو روپے کلدار ہوتے تھے اور اوسکی
بھی ہی سوا اسکے اکثر جا سے فتوحات بلا قید سال و ماہ اللہ تعالی پہونچاتا تھا جو شخص کچھ
گذرانتا تو قبول فرماتے اور نہ دیتا تو ذکر تک بھی نہ لاتے خدمت طلبا اور فقرا وغیرہ
کی بہت کرتے تھے گویا جود و کرم آپکا سرشت تھا جو سائل آتا تھا بے نیل مرام نجاتا تھا
جاننا چاہیے کہ دنیا مین فیض بخشی کے بہت طریقے ہین مگر اونمین تین طریقے
مشہور و معروف ہین ایک تدریس دوسرا تربیت باطن جسے مریدی کہتے
ہین تیسرا تصنیف اور یہ ابواب منجملہ بہترین باقیات الصالحات ہین ان امور مین

بیان تدریس کی

حضرت کا پایہ بلند اور رتبہ ارجمند تھا تدریس کا یہ حال کہ ہندوستان وغیرہ مین کوئی
عالم کم نکلیگا جسکو حضرت سے واسطہ نہو کہتے ہین کہ ایک بداوٴن کے عالم نے حدیث

۱ محل جنہ ایک موضع ہی بستی ضلع مظفر نگر مین

شریف پڑھنے کا ارادہ کیا مگر اوسکو نادانی سے یہ خیال آیا کہ اوس شخص سے پڑھیے کہ
جسکے سلسلے مین شاہ عبدالعزیز نہون تمام ہندوستان پھرتے پھرتے حیران ہوا
جہان گیا وہان حضرت ہی کا فیض پایا کوی ایک واسطے سے کوی دو یا تین واسطے سے
حضرت کا شاگرد نکلا یہ بات ایسی ہی کہ جیسے کسی نے انسانون مین اپنی نسبت کرنی چاہی مگر
یہ قید لگائی کہ اوس خاندان مین ہو جسمین حضرت آدم علیہ السلام نہون مگر آپنے مستقل
بجز چار پانچ شخص کے اورونکو بہت کم پڑھایا ہی یعنے اپنے تینون بھائیون کو کہ رفیع الدین صاحب
والد کے انتقال کے وقت میبذی اور عبدالقادر صاحب صرف میر پڑھتے تھے اور عبدالغنی صاحب
قرآن شریف حفظ کرتے تھے تمام علوم پڑھایا اور اپنے داماد مولانا عبدالحی صاحب کو
مولوی عبدالقیوم صاحب مولانا اسحق صاحب علیہ الرحمہ سے نقل کرتے ہین کہ مولانا صاحب
مجھسے فرماتے تھے مینے کسیکو نہ دیکھا کہ حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب قدس سرہٗ
بعد غلبۂ آشوب چشم کے بھی پڑھاے ہون مگر تمھارے والد مولانا عبدالحی کو اور جناب
غلام علی شاہ صاحب مجددی علیہ الرحمہ بھی شاگرد ہین بخاری شریف پڑھی ہی مولوی عبدالغنی
صاحب مجددی مدنی سلمہ اللہ تعالی نے جو ایک رسالہ غلام علیشاہ صاحب نے جناب میرزا مظہر جانجانان
علیہ الرحمہ اور انکے خلفا کے حالات مین لکھا ہی سو اوسکا تکملہ کیا ہی چنانچہ وہ رسالہ سنہ ۱۲۶۹
ہجری مین طبع ہوا ہی اوسمین غلام علی شاہ صاحب علیہ الرحمہ کے حالات مین لکھتے ہین کہ
اکثر عمل حضرت ایشان بر حدیث شریف بود از فرزندان حضرت شاہ ولی اللہ محدث سند
حدیث و اسناد نمود اور اوسمین لکھتے ہین کہ شاہ ابو سعید صاحب در حدیث وغیرہ شاگرد

مولانا رفیع الدین صاحب و مولانا و اولٰنا شاہ عبد العزیز صاحب قدس سرہ ہستند
اِن حضرات کے سوا اگر کسی کو پڑھایا ہی تو تین چار سبق سے زیادہ نہین پڑھایا اور صبحکو
جو ایک رکوع قرآن شریف کا قریب طلوع آفتاب ہر روز ایک تفسیر کے ساتھہ سنا کرتے
تھے یہان تک کہ بروز وفات بھی سنا ہی اوسکے قاری خاص مولانا اسحٰق صاحب ہوتے تھے
اوسکی کیفیت مفصل مقالہ ششم مین مولانای موصوف کے حالات مین انشاء اللہ تعالی
مذکور ہوگی اور آپکے برادرون کے ساتھہ مولوی مفتی الٰہی بخش صاحب ساکن کاندہلہ اور
مولوی قمر الدین صاحب منت تخلص وغیرہ سامع تھے اسی طور سے اونھون نے تحصیل کی
مولوی عبد القیوم صاحب فرماتے ہین مینے مولانا اسحٰق صاحب سے پوچھا کہ حضرت
اکثر لوگ جو کہتے ہین کہ ہم حضرت شاہ عبد العزیز صاحب کے شاگرد ہین شاہ صاحب نے
ہمین تعلیم کی ہی اسکی کیا حقیقت ہی آپنے فرمایا کہ بعد نابینا ہونے کے شاہ صاحب سے
پڑھنے کی دو صورتین تھین ایک تو مین صبح کو قرآن شریف کا رکوع پڑھتا تھا اوسمین
لوگ سامع رہتے تھے دوسرے یہ کہ علما و فضلا اور بڑے بڑے بزرگوار اطراف
سے حاضر ہوکر حصول اجازت تیمناً تبرکاً چاہتے تو حضرت شاہ صاحب فرماتے کہ
چل قدمی کے وقت پڑھین جب سیر کو نکلتا اوسوقت کچھہ بیان بھی کرتے تھے اس قسم کے
شاگرد بیشمار ہین سوا اسکے جمعہ اور منگل کو قرآن شریف کا درس بطور وعظ کے
ہوتا تھا اوسکی کیفیت مرزا عمر علی شاہ صاحب قادری چشتی اپنے استاد
مولوی یار محمد صاحب مرحوم کی زبانی جو حضرت کے شاگردون سے تھے یون بیان

کرتے ہین کہ آپکے وعظ مین ہزارہا آدمی رہتے تھے اونمین جو پڑھے لکھے تھے وہ لوگ
ایک ایک تفسیر اپنی اپنی استعداد کے موافق عربی ہو یا فارسی لیکر بیٹھے رہتے جب
کوئی آیت شروع کرتے تو حضرت ہر ایک سے پوچھتے کہ امام رازی کیا معنی
کرتے ہین اور شیخ محی الدین ابن عربی کیا فرماتے ہین اور قاضی بیضا کیا
لکھے ہین علی ہذا القیاس جسکے پاس جو تفسیر ہوتی وہ اپنا بیان کرتا جب سب
تفسیرین ہو جاتین تب آپ فرماتے خیر یہ سب بیان ہو چکا اب جو خدا تعالی نے
اس فقیر کے دل پر القا کیا ہی بیان کرتا ہون پھر وہ وہ مضامین فرماتے کہ
کسی مفسر کے حاشیہ خیال مین بھی نہ آئے ہون سب لوگ کتابین بند کرکے
حضرت کا مونہ تکتے رہتے اور ششدر رہو جاتے اور یہ کرامت ظاہر و باہر
تھی کہ جیسے آواز نزدیک والون کے گوش زد ہوتی تھی ویسی ہی دور والے
بھی سنتے تھے اور آپکا بیان جاہل و عالم دونون سمجھتے تھے اگر کوئی دوسرے
دنون مین یعنے ہفتہ یا چارشنبہ و جمعہ کو اوس وعظ کا مضمون کچھ پوچھتا کہ
حضرت آپ نے اس آیت کے کیا معنی کیے تھے فرمائیے یا مجھے اسمین کچھ
شبہہ ہی تو آپ فرماتے کہ اسوقت مجھے کچھ معلوم نہین تم اوسی روز پوچھو
تو خدا تعالی کے فضل سے بیان کرونگا کیونکہ جسوقت مین وعظ کا ارادہ کرتا
ہون تو میرے دونون شانون پر لوح محفوظ سے دو میزاب برستے ہین
اوسوقت جو جاہتا ہون کہتا ہون اب وہ فیضان نہین ہی اگر کوئی اوسی روز

پوچھتا تو بخوبی بیان فرماتے مولوی یار محمد صاحب علیہ الرحمہ مدتون خدمت فیضدرجت
مین رہے ہین اور کئی دورے قرآن مجید کے اونکے روبرو ہوے ہین اون
دورون کا قرآن مجید شروع سے اخیر تک تمام محشی اونکے فرزند مولوی محمد اسحق صاحب
کے پاس موجود ہی حضرت شاہ ولی اللہ صاحب بھی اسیطرح درس فرماتے تھے
اخیر درس اونکا آیۂ اِعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی تھا وہان سے حضرت نے شروع کیا
اور حضرت کا اخیر درس آیۂ اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ تھا حضرت کے بعد وہان سے
مولانا اسحق صاحب رحمۃ اللہ علیہ نے شروع کیا تربیت باطن یعنی مریدی
اوسکی یہ کیفیت ہی کہ آپکو تمامی آداب سلوک اور اشغال طریقت مین دستگاہ کامل
اور ملکۂ راسخہ تھا جیسا چاہتے تھے ویسا طالبون کو خدا تک پہونچاتے تھے اوسی
طریقے کے مقید نہ تھے کیونکہ اپنے عزیز و اقارب برادرون کی اولاد یعنی مولوی
مخصوص اللہ صاحب اور مولوی اسمعیل صاحب اور مولوی یعقوب صاحب اور مولانا
اسحق صاحب وغیرہ سے قادریہ طریقت مین بیعت لی تھی اور اونکو سلسلۂ چشتیہ
مین اور دوسرون کو سلسلۂ نقشبندیہ مین مرید کرتے تھے چنانچہ جناب
سید احمد صاحب طریقۂ نقشبندیہ مین مرید تھے مگر مولانا عبد الحی صاحب کو
مولانا شاہ عبد القادر صاحب سے بیعت تھی اور حضرت شاہ صاحب خود صاحب طریقہ
ہین کیونکہ آپنے بعد تکمیل سلوک راہ ولایت اور سلوک راہ نبوت کے خاص ایک طریقہ
سلوک راہ ولایت کا برعایت طبایع ابناے روزگار استخراج کیا ہی وصول الی اللہ

کے واسطے نہایت آسان وسہل ہے اس ہیچمیرز نے اوس خاص سلوک طریقہ
علیہ عزیزیہ کو مقالۂ پنجم مین عموماً واسطے اخوان کرام اہل اسلام اور خصوصاً
منتسبان طریقہ سنیہ مذکورہ کے لکھا ہے خداے تعالی توفیق عطا فرماوے
اور مریدین کی کثرت بھی بیشمار ہے آپکے زمانے سے آج تک بے واسطہ اور باواسطہ
تخمیناً چالیس لاکھ سے زیادہ ہونگے۔ اللّٰھمّ زد فزد۔ اور حضرت کی
توجہ وغیرہ کا کوی وقت مقرر نہ تھا اگر کوی خواہان ہوتا تو فرماتے کہ تم غلام علیشاہ
صاحب کے پاس جاؤ کہ وہ صاحب طریقہ اور ذکا اندار اور اس کام کے ذمہ دار ہین یہ فقیر
طریقہ تعلیم علوم ظاہری رکھتا ہے اس پر بھی کوی بہت خواہش اور الحاح کرتا اور
آپکے ذہن عالی مین آتا تو اوسکے واسطے ایک وقت معین فرماتے اور جاے
مقرر کرتے مثلاً بعد نماز مغرب اور کسی کو بعد نماز ظہر یا دوسرے وقت جو مناسب
جانتے تعین کرتے جیسے جناب سید احمد صاحب اور سید اللہ دیا صاحب لپوری
اور مولانا یعقوب صاحب اور شیخ غلام جیلانی صاحب باغپتی اور حافظ قطب الدین صاحب
پھلتی یہ اکابر حضرت سے توجہ لیے ہین اور تکمیل کو پہونچے ہین آپکے حضور مین
چندان توجہ کی ضرورت نہوتی تھی کیونکہ خود ذات فائض البرکات مانند آفتاب
جہان تاب منور و موثر تھی خوبی تصنیفات کی تمام زمانے پر ظاہر و باہر ہے
بیان کی احتیاج نہین تفسیر فتح العزیز تحفہ اثنا عشریہ سر الشہادتین
بستان المحدثین عجالۂ نافعہ حواشی قول الجمیل یہ تمام کتابین مشہور مطبوع

بیان تصنیف

ہین سوا انکے علم معانی مین ایک رسالہ ہے اور صدرہ اور میر زاہد رسالہ پر بھی حواشی ہین حاجی محمد حسین صاحب سہارنپوری سلمہ اللہ تعالی مولوی نور اللہ سے روایت کرتے ہین کہ حضرت شاہ صاحب قدس سرہ کی ایک تفسیر فارسی تمام قرآن مجید کی اکبر اباد کے قاضی کے یہان موجود ہے مگر وہ چھپی نہین تفسیر فتح العزیز کے لکھنے کا سبب یہ ہوا کہ آپکی ایام جوانی مین عادت تھی کہ بعد نماز عصر تشریف رکھتے اخبار دیار و امصار کی گوش زد ہوتے دوسرے سخن و قصص بھی درمیان آتے اور اشخاص اسی قسم کے جمع ہوتے تھے چنانچہ ایک کابتھ بھی درباریون سے بادشاہ شاہ عالم کے اوسی وقت حاضر ہوکر قصص دربار عرض کرتا آخر کار وہ کابتھ فیض صحبت سے مسلمان ہوکر شیخ مصدق الدین نام پایا اور کمال کو پہنچا انھین کے حسب عاشقہ ۱۲۰۸ ہجری مین تفسیر شروع ہوئی چنانچہ خود بدولت دیباچے مین تفسیر کے یہ کیفیت مفصل تحریر فرماے ہین شیخ مصدق الدین کے فرزند مولوی کرم اللہ صاحب بڑے فاضل اور ولی کامل خلفاے غلام علیشاہ صاحب کے ہوے ہین رحمۃ اللہ علیہما مرزا عمر علی شاہ صاحب قادری چشتی اپنے اوستاد مولوی یار محمد صاحب مرقوم الصدر سے روایت کرتے ہین تفسیر کے ناتمام رہنے کی یہ وجہ ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ آلہ واصحابہ وسلم نے خواب مین جناب شاہ صاحب کو فرمایا کہ تم تفسیر لکھنا موقوف رکھو اگر تمام کروگے ... کی محنت بے فایدہ ہوگی کوئی کسیکی تفسیر نہ دیکھے گا تمھاری ہی اپنی بھی

تفسیر کو ہی سمجھے تو تمام قرآن کے مضامین پر حاوی ہوگا آپ نے حسب الحکم موقوف
کیا سورۂ بقرہ نا تمام رہا واقعی ایسی ہی تفسیر نادر ہی کہ اوسکے وصف مین زبان
قاصر ہی باوجود ضوابط علم تفسیر کے صحت روایات وآدابِ سلوک واسرار حقایق
ونکاتِ معارف ایسے ہین کہ اور تفاسیر مین کم ہونگے جناب امام رازی قدس سرہ نے
آیت کا ربط آیت سے دیا ہی حضرت نے سوا اوسکے سورہ کو سورہ سے مربوط کیا
ہی اوسکی تحریر کا یہ حال تھا کہ مسودہ کا اتفاق نہوا اور جو لفظ فرمایا پھر دوبارہ زبان پر
نہ آیا مولوی حیدر علی صاحب منتہی الکلام سلمہ اللہ تعالی نے جو حضرت کے
اخیر وقت کے مستفیضون سے ہین حسب خواہش سکندر بیگم مغفورہ
والیۂ بھوپال تفسیر مذکور کا تکملہ ستائیس جلدون مین کیا ہی راقم نے دیکھا ہی بہت
خوب لکھا ہی اس عصر مین ایسی استعداد ولیاقت کی فرد نایاب ہی دوسرے کا مونہہ
نہین جو یہ ہمت کر سکے مگر دونون کا فرق دیکھنے والا اپنے حوصلے کے مطابق سمجھ
سکتا ہی تحفۂ اثنا عشریہ بھی آپکی زندگی مین بعہد ۱۲۱۵ ہجری مین طبع ہو کر
مشہور ہوی اور وہ بھی ایسی ہی بیساختہ لکھی گئی کہتے ہین کہ جب تحفہ اثنا عشریہ
چھپکر شہرت پائی تو ایک کلکتہ کا کوی نواب شیعہ مذہب تھا اوسکو نہایت شاق
گذرا اوسنے وہ کتاب اور بہت سے روپی ایران کو روانہ کرکے وہان کے فضلا
اور بلغا کو لکھا کہ یہان سُنیونکو اس کتاب کی عبارت اور مضمون پر ناز ہی چاہیے
کہ دونون کارد ہووے ایران مین تمام فضلا اور اربابِ انشا جمع ہو کر مدت

دراز تک تمام کتاب بکرات و مرات دیکھی کچھ نہو سکا آخر کو وہ روپے سب خرچ کر چھپا کر اوسکے جواب مین ایک نامہ لکھکر روانہ کیا اوسکا مضمون یہ تھا کہ صاحب تحفہ نے جو اپنے مذہب کی قدیم کتابونکا حوالہ دیا ہی اس ملک مین وہ مذہب صد ہا سال کی اوٹھ جانے کے سبب سے وہ کتابین ہمدست نہین ہو سکتین اور جو ہمارے مذہب کی قدیم کتابین اوسمین مذکور ہین ہم نے ابتک دیکھا نہین مضمون کا رد تو کتابونکی قدرت پر موقوف ہی رہی عبارت ایسی صاف اور بے تعقید کس منشی کا مونہہ ہی جو لکھہ سکے سبحان اللہ آپکی ذات نمونہ قدرت الٰہی اور معجزہ حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم تھی اوس کتاب کا وجہ تسمیہ خود بدولت اسطرح تحریر فرماتے ہین (کہ این رسالہ را تحفۂ اثنا عشریہ نام نہادہ شد زیرا کہ بعد از انقضاے قرن ثانی عشر از ہجرت خیر البشر علیہ التحیۃ والسلام صورت تالیف پزیرفتہ و جلوۂ ظہور گرفتہ) اور حضرت کے فتوے اور مکتوبات بھی ہزارہا ہین جمع ہون تو دفاتر ضخیم و مجلدات عظیمہ ہوجائین یہان بطور نمونہ کے ایک مکتوب لکھا جاتا ہی بسم اللہ الرحمن الرحیم حافظ صدر الدین صاحب رحمۃ اللہ علیہ از حیدر اباد دکن مسئلہ وحدت الوجود والشہود استفسار نمودہ بودند میانصاحب یعنے حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب دہلوی قدس سرہ بطریق نمونہ اجمالاً در چند سطر این مسئلہ نوشتہ بودند اینست اول معنی این دو کلمہ باید فہمید باز حقیقت حال باید شنید معنی وحدت الوجود آنست کہ وجود حقیقی یعنے ما بہ الموجودیت نہ بمعنے مصدری اعتباری یک چیز است کہ در واجب

مکتوب متضمن مسئلہ وحدت الوجود وغیرہ

واجب و در ممکن و در جوهر جوهر و در عرض عرض و این اختلاف موجب اختلاف
در ذات نمیشود مثل شعاع آفتاب که بر پاک و ناپاک می افتد و فی ذاته پاک ست
ناپاک نمی شود و این مسئله فی نفسه حق ست و هیچ گونه مخالف شرع نیست زیرا که
هر مرتبه از مراتب این وجود حقیقی حکمی جداگانه دارد و شرع شریف بیان حکم هر مرتبه
میکند بعضے را الٰہ می و بعضے را مضل و بعضے را واجب الاطاعت و بعضے را واجب العصیان
و بعضے را حلال و بعضے را حرام و بعضے را پاک و بعضے را ناپاک میفرماید مردم کوتاه
بین میدانند که این همه اختلاف ذات ست حاشا و کلا این همه اختلاف شیون
و اعتبارات ست مانند آنکه در معرکه جنگ غیر از جسم نمودار نمی باشد اگر قاتل ست
جسم ست و اگر مقتول ست جسم ست و علی ہذا القیاس راکب و مرکوب غالب و
مغلوب و در قرآن مجید چند جا اشاره باین مسئله واقع شده صریح ترین آیات
دال برین معنے ست این آیت سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ
حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
مُّحِيطٌ و نیز آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ اینست معنے
وحدت الوجود اما معنے وحدت الشهود پس حقیقتش اینست که سالک را در وسط
سلوک بسبب غلبه نور حق و انحصار توجه بسمت آن نور همه وجودات در نظر او غائب
میشوند غیر از وجود حق او را بنظر نمی آید و بسبب استغراق درین مشاهده از حفظ مراتب

نیز غافل میشود گاہے میگوید سُبْحَانِي مَا اَعْظَمَ شَأْنِي وگاہے اَنَا الْحَقّ
وامثال ذلک لیکن چون بدرجہ انتہا میرسد ہر چیز را در مقام خود می بیند ومے گوید
مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ تمثیلش آنکہ در روز بسبب غلبۂ شعاع آفتاب ہیچ ستارہ
بنظر نمے آید وبینندہ حکم میکند کہ غیر از آفتاب ہیچ ستارہ موجود نیست واین حالت
وسطِ سلوک ست چنانچہ حالتِ ابتدا مانند شب ست چہ ستارہ ہا بنظر می آید وآفتاب
بنظر نمے آید لیکن میداند کہ این ہمہ نور آفتاب ست کہ درین ستارہ ہا ظہور کردہ است
ودرحالتِ انتہا کہ نمونۂ آن موجود نیست تا برای تمثیل آوردہ شود ہر دو چیز بنظر می آید
ہم آفتاب وہم ستارہ وبحسب حال میگوید کہ ہر مرتبہ از وجود حکمی دارد + گر فرق
مراتب نکنی زندیقی + انتہی — باز در سوال نوشتہ کہ احوال مسئلہ موصوفہ از سر فراز نامہ
حقیقت ومعتبری مسئلہ وحدت وجود ثابت شدہ ومسئلہ وحدت شہود غیر معتبر لیکن
غرض اینکہ جائیکہ مقام کشف وکرامت ست یک مقام ست ودرینجا طریق دو یک معتبر
ویک غیر معتبر در ہر دو طریق اکثر اولیا کمّل شدہ اند چنانچہ جناب شیخ احمد سہرندی
بطرف شہود رفتہ اند ومقلدان حضرت موصوف بران طریق قایم اند غرض آنست
کہ ہر چہ احوال حضرت شیخ موصوف آنجناب را دریافت باشد ترقیم فرمایند کہ طمانیت
ازان حاصل آید انتہی — باز جواب نوشتند کہ صاحبا توحید وجودی مجمع علیہ جمہور صوفیہ است
الا حضرت شیخ علاء الدولہ سمنانی از متقدمین وحضرت شیخ احمد سہرندی مجدد الف ثانی
از متاخرین بتوحید شہودی رفتہ اند وتحقیق آنست کہ وحدت الوجود در مرتبۂ ذات

وصرافتِ اطلاقِ حق متعین ست و توحید شهودی که خبر از غیریت میدهد در مراتبِ تعینات واجب القبول و التسلیم است پس هر دو امر در واقع تحقق دارند حکمتِ الٰهی در ابتدای نشو و نما کمالِ امتِ محمدیه علی صاحبها الصلوٰة و التحیة القاء علوم توحیدیه فرمود تا مردم از معنی قرب و معیت و حضور و همراهی جناب حضرت حق عزّ و علا متلذذ شوند و در زهد و مجاهده غایب بازی نه نمایند و نعم ما قیل ع صنما رهِ قلندر سزد ار بمن نمائی ٭ که دراز و دور دیدم رهِ و رسمِ پارسائی ٭ و هرگاه این معرفت پخته شد و رفته رفته در فهم کلمات عارفانِ طریقت مردم کج فهم راه الحاد پیمودند و این معرفت غامضه را وسیله ابطال شرایع و تکلیفات نمودند و مذهب شیخ محب الله آله آبادی که ظاهرش قدم در وادی الحاد میزند شیوع تمام و رواج مالا کلام یافت عنایتِ خداوندی حضرت شیخ احمد سهرندی را بر روے کار آورد و علوم غریب را بر ایشان القا فرمودند من قبیل تعدیل الحار بالبارد و الرطب بالیابس تا هیئتِ اعتدالیه در اذهان مردم جاگیرد و باطل ممزوج بحق ارتفاع و انتفا پذیرد و همین ست مصداق معنی مجددیت وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وَعِلْمُهٗ اَتَمُّ وَاَحْکَمُ

آپ نے نظم و نثر بھی بہت یادگار ہی اس محل پر برکۃً فقط ایک بیت اور ایک قطعہ اور ایک قصیدے پر اکتفا کیا بیت حمد را با تو نسبتی است درست ٭ بر درِ هر که رفت بر درِ تست ٭ قطعه یَا صَاحِبَ الْجَمَالِ وَیَا سَیِّدَ الْبَشَرِ ٭ مِنْ وَجْهِکَ الْمُنِیْرِ لَقَدْ نُوِّرَ الْقَمَرُ ٭ لَا یُمْکِنُ الثَّنَاءُ کَمَا کَانَ حَقَّهٗ ٭ بعد از خدا بزرگ توئے قصه مختصر ٭

قصیده

یا سائرا نحو الحمی باللّٰه قف فی بانه
واقرأ اطوا میر الجوی منی علی سکانه

ای چلنے والے مرغزار کے جانب بخدا ٹھر اوسکے بان میں
اور پڑھ دفاتر شورش کے میری طرف سے وہان کے رہنے والون پر

ان یسئلوا عن حالتی فی السقم منذ فقدتهم
فالقلب فی خفقانه والراس فی دورانه

اگر پوچھین میرا حال بیماری مین جب سے مین نے اونکو گم کیا
سو دل تڑپ مین ہے اور سر گھومتا ہے

ان فتشوا عن دمع عینی بعدهم قل حاکیا
کالغیث فی تهتانه والبحر فی هیجانه

اگر کھوج کرین میری آنکھ کے آنسو کا بعد انکے تو کہہ بسبیل حکایت
جیسی برسات اپنے برسنے مین اور جیسا دریا اپنے جوش مین

متشتتا اوقاته متکدرا ساعاته
فیبیت ملسوع الهوی فیظل فی هیمانه

پریشان ہین اوسکی اوقات اور میلے ہین اوسکی ساعات
سو اسکو ہوتا ہے عشق کا کاٹا اور دنکو ہوتا ہے سرگشتگی مین

والصبح یهتک ستره والضحو یلهب جمره
واللیل یکحل بالقذی والسهد فی اجفانه

اور صبح پھاڑتی ہے پردہ اوسکا اور پڑھاو دنکا بھڑکاتا ہے اوسکی
اور رات سرمہ لگاتی ہے کوڑے کا اور بیخوابی کا اوسکی

واختل امر معاشه وسری الضنی فی جسمه
والضعف فی اعضائه والنقص فی ارکانه

اور بگڑا اوسکی زندگی کا کام اور گھسی لاغری اوسکے جسم مین
اور ناتوانی اوسکے اعضا مین اور کمی اوسکے رکن مین

لکنه مع ما جری مشغوف حب المصطفی
فخیاله فی قلبه وحدیثه بلسانه

لیکن باین ہمہ مشغول ہے دوستی محمد مصطفی کا
پس خیال انکا اوسکے دل مین ہے اور بات اونکی اوسکی زبان پر ہے

یروی مآثر صحبه ویعی مناقب آله
ویحن عند علیه ویهیم فی عثمانه

روایت کرتا ہے آثار اونکے اصحاب کے اور یاد رکھتا ہے مناقب اونکی آل کی
اور بلبلاتا ہے اونکو علی کے پاس اور سرگشتہ ہوتا ہے اونکے عثمان مین

ویدوم یطمع منذ بدء شعوره مستهترا — فی لقمة بخوانه او جرعة من حانه

اور ہمیشہ لالچ کرتا ہی اپنے شعور کے زمانہ سے حریص — اوسکے خوان کے لقمے مین اور اوسکی دکانکی گھونٹ مین

وکذاك یشکر نعمة وصلت الی آبائه — وجدوده وفواده ولسانه وجنانه

اور ایسا ہی شکر کرتا ہی نعمت کا جو پہونچی ہی اوسکے باپ کی طرف — اور دادا اونکو اور اوسکے دل کو اور زبانکو اور دل کو

ولطال ما یدعو ملحًا فی الدعاء مبالغا — لیطوف فی بستانه ویشم من ریحانه

اور بہت دعا کرتا ہی بڑی زاری سے — کہ طواف کرے اوسکے باغمین اور سونگھے اوسکے ریحان کو

یا من یفوق امره فوق الخلائق فی العلی — حتی لقد اثنی علیك الله فی قرآنه

اے خالق خلائق سے بزرگیون مین — یہان تک کہ صفت کی تیری خدا نے اپنے قرآن مین

امنن علیه برحمة موفورة یهدی بها — بطنانه وظهوره وتزید فی عرفانه

منت رکھہ اوسپر بڑی رحمت کی کہ تحفہ کرتا ہی اسکو — بیٹ اور پیٹھہ کو اور بڑھادے اوسکے عرفان

وتکون مصلحة لامر معاشه ومعاده — فی یسره وتکون مطفئة لظی نیرانه

اور ہو خوبی اوسکی دنیا اور آخرت مین — اوسکی آسانی مین اور ہو کہ بجھاوے لو کو اوسکی آتشونکی

واشفع له فی کل ما ینتابه واسئل له — التثبیت فی عثراته والثقل فی میزانه

اور اوسکی شفاعت کر اوسکے نوائب مین اور خواہش کر واسطے اوسکے — ٹھہرنے کو اوسکی لغزشون مین اور گرانی کو اوسکی ترازو مین

صلی علیك الله اخر دهره متفضلا — مترحما وحباك الموعود من احسانه

رحمت کرے تجھپر اللہ ہمیشہ مہربانی سے — اور رحمت سے اور دیوے تجھکو وعدہ اپنے احسان کا

بیان وفات

کیفیت **وفات** کی کمالات عزیزی سے اور حسب ایما جناب مولانا عبد القیوم صاحب
کے لکھی جاتی ہے آپ بہت قلیل الغذا اور کثیر الامراض تھے جب وقت قریب آیا تو چند
روز سے غذا ترک کی مرض کی شدت تھی وعظ کا دن آیا آپنے فرمایا مجکو پکڑے رہو
جب بیان شروع کرون تو چھوڑ دینا ویسا ہی کیا یعنی قوت روحانی اور فیض ربانی کا
غلبہ ہوا آپکو چھوڑ دیا وعظ فرمانے لگے ہزارون آدمی جمع ہوے اوس حال مین بھی
جیسا دور والے سنتے تھے ویسا ہی نزدیک والے بھی سنتے تھے بعد ازان آیہ شریفہ
ذَوِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنَ وَابْنَ السَّبِیْلِ کا بیان کیا اوسکے
مطابق نقد اور اسباب سب تقسیم فرمایا من بعد قریب لاکھہ روپے کے نقد اور دوسرا
اسباب بیش قیمت جو رہا تھا اوسمین سے چند ہزار روپے واسطے زاد راہ سفر حجاز
اور ادا سے مناسک حج وعمرہ وغیرہ کے اپنے نواسے مولانا محمد اسحق اور مولانا
محمد یعقوب رحمۃ اللہ علیہما کو عنایت کیے اور چند ہزار روپے مصارف مراسم وفات و
تعزیت کے لیے دیے بعد ازان کچھہ اشعار عربی اور فارسی پڑھے اور بہت شعر
ایسے کہ ایک مصرع دوسرون کا اور ایک مصرع اپنا چنانچہ یہ شعر مشہور قدسی علیہ الرحمہ کا
؎ روز قیامت چون شود ہر کس بگیرد نامۂ ✣ من نیز حاضر میشوم تصویر جانان
دربغل ✣ بجاے مصرع ثانی آپنے فرمایا ؎ من نیز حاضر میشوم تفسیر قرآن دربغل ✣
پھر فرمایا کہ میرا کفن ایسے کپڑے کا ہو جو مین پہنے ہون کرتا آبکا ادھوتر کا اور
پاجامہ گاڑھے کا ہوتا تھا اور فرمایا کہ جنازے کی نماز باہر شہر کے ہو اور بادشاہ میرے جنازے پر

نہ آوے چنانچہ ویسا ہی ہوا ساتوین تاریخ ماہ شوال روز یکشنبہ ۱۲۳۹ہجری وقت طلوع
آفتاب کے روح پر فتوح اس عالم گذران سے جانب عالم جاودان روانہ ہوے جس جا
آپکو غسل دیا گیا تھا وہ خاک تمام معطر ہوی تھی بہت لوگون نے اپنے مکان مین اوسکو
رکھا تھا اول بار دروازہ ترکمان دہلی کے باہر مولانا محمد اسحق صاحب امام ہوکر
نماز پڑھاے بعد ازان نصیر الدین صاحب لکھنوی شافعی کے مقبرے مین جماعت
سے نماز ہوی یہان تک کہ پچپن بار جنازے کی نماز پڑھی گئی جوق جوق آتے
تھے اور پڑھتے تھے بعض مقامات مین غائبانہ بھی نماز ہوی ہے مزار پُر انوار
آپکا شاہ جہان آباد کے باہر دہلی دروازے کی سمت مہدیون کے قریب خوش نزد
کے چھتے مین واقع ہے اصل مین کوشک الفردوس جاے کا نام تھا اب زبان زد
عوام خوش نزد کا چھتہ مشہور ہے اور حضرت شیخ عبد الرحیم صاحب اور شاہ ولی اللہ
صاحب اور شاہ رفیع الدین صاحب اور شاہ عبد القادر صاحب اور مولوی عبد الغنی صاحب
اور مولوی مخصوص اللہ صاحب وغیرہ قدس اللہ اسرارہم ان سب کے مزار ہین ایک ہی احاطے
مین ہین یَزُوْرُوْنَ وَیُبَارِکُوْنَ + تاریخ وفات

چو رفت سوی ارم زین جہان پُر آشوب	عزیز صانع بیچون مفخر فضلا
جناب اقدس عبد العزیز والا قدر	کہ بود محو رضاے خداے بے ہمتا
فقیہ بے بدل و عالم عدیم المثل	ولی کامل و استاد و مرشد دانا
مفسرے کہ نظیرش کسی نداد نشان	محدثے کہ شدہ مستند ہمہ علما

معبرے کہ بہ تعبیر خواب پایۂ او
قریب بودہ بہ یوسف بہ نزد اہل حجا (بمعنی دانا)

مہندسے کہ اگر زندہ بودے اقلیدس
شدی ازو متمتع بدانش والا

مدبرے کہ با قلیم دانش و حکمت
جز او نبود کسے را عمل ز سر تا پا

امام جملہ دبیران نکتہ سنج و فصیح
قوام جملہ ادیبان موجد انشا

متعین اہل ورع مقتدائے دینداران
ظہیر شرع پسندان صاحب تقوی

مطاع و مرشد و شاہ زمان و اولادش
ملاذ و مرجع میر و وزیر و شاہ و گدا

بجستم از خرد خردہ کار تاریخش
ہزار نالہ کشید و بسر زد و گفتا

پس از وضو و طہارت نویس این مصرع
نہفت زیر زمین مہر دین و ماہ ہدی ۱۲۳۹

ایضاً از جناب شاہ رؤف احمد صاحب مجددی علیہ الرحمہ

شاہ عبدالعزیز فخر جہان
عالم علم آیت قرآن

صبح یکشنبہ ہفتمین شوال
از بدن گشت روح او پران

سن ہجرے چو جستم از ہاتف
گفت اے نکتہ سنج قاعدہ دان

سال فوتش ز ہر عدد پیداست
از احد تا الوف زین عنوان

خواہی از ہر عدد کہ تاریخش
اولا چار چند کن پس از آن

یک بیفزا و ضرب کن دہ را
پس بکن طرح بست بست اینجان

در صد و بست چار باقی را
ضرب فرما تو اے فہیم زمان

پس بنقصان یک عدد دریاب
فوت آن مفخر زمین و زمان ۱۲۳۹

از قاضی ارتضا علی خان صاحب گوپاموی مدراسی علیہ الرحمہ

شاہِ عبد العزیز قطبِ زمان
چون بسوے جنت برین رفتہ

سالِ تاریخ رحلتش ہاتف
گفت آہ آفتابِ دین رفتہ
۱۲۳۹

از خادمِ خاص حضرت معز اعنی مومن خان دہلوی علیہ الرحمۃ والغفران

انتخابِ نسخۂ دین مولوی عبد العزیز
بے عدیل و بے نظیر و بیمثال و بے مثل

جانبِ ملکِ عدم تشریف فرما کیون ہوے
آگیا تھا کیا کہین مردون کے ایمان مین خلل

ہے ستم اے چرخ تو کسکو یہان سے لیگیا
کیا کیا یہ ظلم تونے بیکسون پر اے اجل

جب اوٹھائی نعش ایک عالم نہ و بالا ہوا
لوٹتا تھا خاک پر ہر قدسی گردون محل

کیا کسو ناکس تھا صدمہ کیا جسوقت دفن
ڈالتا تھا خاک سر پر ہر عزیز و مبتذل

مجلسِ دردآفرینِ تعزیت مین مین بھی تھا
جب پڑھی تاریخ مومن نے یہ آکر بیبدل

دستِ بیدادِ اجل سے بے سر و پا ہو گئے
فقر و دین فضل و ہنر لطف و کرم علم و عمل
۱۲۳۹

نظم

شاہ عبد العزیز شاہِ زمان
آفتابِ سپہرِ عز و شان

جوہرِ کانِ شرعِ مصطفوی
دُرِّ یکتاے قلزم

اوستادِ زمانہ عالی جاہ
قطبِ اقطاب مرت

آپ اولاد مین عمر کے ہین
خاص حضرت علی

تھے کمالات آپ کے وہبی
کسب کس چیز کا کر

ایسی قدرت خدا نے دی تھی اونھین — زیر فرمان تھے اونکے انس و جان
ایک عالم کو فیض اونسے ہی — ذات ہی اونکی فیض بخش جہان
آپ محبوب ہین پیمبر کے — اور محبّ خداے کون و مکان
کونسا حال آپ کا لکھون — کیا کرون مین کرامتون کا بیان
ختمِ پیغمبران نے بھیجا تھا — ایک عالِم کو پڑھے آپ کے پان
خود رسولِ خداے عزّ و جل — آے تھے سنتے آپکا قرآن
یا الٰہی تو اونکے صدقے سے — کھول دے دل پہ میرے رازِ نہان
کونسا ہی کمال جس مین نہین — اے ضیا آپ کی علوِ شان

تمّت مقالة الاولیٰ
من مقالاتِ
الطرِیقة



مقالہ دوم در امور متعلق بعلوم ظاہر و باطن

روایت ہی مشہور خاص و عام صاحب منتہی الکلام لوذعی یلمعی مولانا مولوی حیدر علی سلمہ اللہ تعالی سے کہا اونھون نے کہ ایک شخص کے پاس ولایت مین حضرت حجۃ الاسلام امام محمد غزالی علیہ الرحمہ کی ایک کتاب فلاسفہ کی رد مین نہایت ادق تھی اوسکا نام جواہر القدس تھا اوس کتاب کے پڑھنے کا اوس کو نہایت شوق ہوا مگر کوئی عالم کہ جس سے اوسکے مطالب حل ہو نہ ملا آخر کار وہ شخص مکہ معظمہ کو روانہ ہوا وہان کے علما کی خدمت مین کتاب پیش کی مگر تشفی نہوئی وہان سے مدینہ منورہ کو علی صاحبہا الف الف تحیۃ و الثنا گیا وہان کے فضلا اور فقرا کی خدمت مین عرض مدعا کیا وہ لوگ بھی اوسکی تفہیم نکر سکے ایک روز لاچار ہوکر نہایت متفکر سو رہا تھا کہ بخت بیدار نے رہنمونی کی یعنی حضرت رسول مقبول علیہ الصلوۃ و السلام نے خواب مین تشریف فرما ہوکر اوس سے فرمایا کہ تو دہلی کو عبد العزیز کے پاس جا وہ تجکو پڑھائے گا اور تیرا مدعا بر آئیگا وہ شخص مشقت زدہ خاطر پژمردہ سو رہا تھا حضرت رسالت پناہ کے ارشاد کی خوشی سے نہایت شاد و شگفتہ خاطر اوٹھا اور دہلی کو چلا

مولف واہ کیا طالع بیدار تھے سبحان اللہ ✤ خواب مین جسکو ملی دولت مقصود کی راہ ✤ حضرت شاہ صاحب قدس سرہ کی خدمت بابرکت مین حاضر

ہوکر واقعہ بیان کیا حضرت نے فرمایا بسر وچشم حاضر ہون اور اپنے خدام وطلاب کو حکم کیا کہ شہر مین کوئی اور نسخہ اس کتاب کا تلاش کرین اور درس مین حاضر رہین بتلاش تمام ایک نسخہ ہمدست ہوا بڑے بڑے علما فضلا اور راوی بھی اس محفل فیض منزل مین حاضر رہتے اوس شخص سے کہا جتنا تمکو پڑھنا منظور ہو اوتنا مطالعہ کرکے تشریف لایا کرو وہ حسب الحکم اوسی طرح حاضر ہوتا طرفہ یہ ہی کہ وہ کتاب کبھی حضرت کے مطالعہ سے نگذری تھی اور دونون نسخون مین کتابت کی نہایت غلطی تھی طریقہ درس کا اسطور تھا کہ قاری کو جتنا پڑھنا منظور ہوتا اوتنی ایکبار عبارت سُنا دیتا حضرتکو ایکبار سُنتے ہی وہ عبارت حفظ ہو جاتی سب حضار ساکت رہتے خود بدولت اول عبارتِ عربی کی غلطی کو صحیح کرتے دوسری بار لغات کے معانی اور مطالب بیان فرماتے حاصل کلام کتاب تمام ہونے نپائی کہ عمر ناپایدار حضرت قایتکی تمام ہوئی اور یہ واردات اخیر عمر مین ایسی حالت مین تھی کہ اون دنون مزاج وہاج مین نہایت نقاہت اور ضعفِ بصارت اور قصور ہاضمہ کا بشدت شکوہ تھا

روایت ہی مولوی سید ہاشم علی صاحب دہلوی سلمہ اللہ تعالی سے وہ روایت کرتے ہین میر محمد جان سے جو صحبت یافتہ حضرت کا ہی کہا اونے ایک شخص اجنبی کہ اہل دہلی سے معلوم نہین ہوتا تھا اور کسی نے کبھی اوسے دیکھا بھی نتھا حضرت کی خدمت بابرکت مین حاضر ہوکر شیخان وقت یعنے حضرت اور غلام علیشاہ صاحب قدس اللہ سرہما کی شکایت شروع کی کہنے لگا کہ یہان تو کوئی فقیر نظر

نہین آتا جو سبکی تائید کرنے اور کوئی صاحب تصرف نہین کہ اوس سے کچھہ کام
نکلے اب ایسے ویسے ہی ہین غرض جو دل مین آیا وہ کہا آپ نے سن کر اوسکو ٹھہرایا
اور غلام علیشاہ صاحب سے کہلایا کہ آپ آج عصر کے وقت خواجہ میر درد علیہ الرحمہ کے
باغیچہ کو آنا مین بھی جاؤنگا آپ اوس شخص کو ہمراہ لیکر وہان تشریف لیگئے
غلام علیشاہ صاحب بھی حاضر تھے اوس مقام پر جو نہر کے منبع بنے ہوئے ہین
وہان ایک ہاتھہ اوسکا حضرت نے پکڑا اور ایک ہاتھہ غلام علی شاہ نے اور وہ شخص
نہایت تڑپنے لگا اور بہت بیقرار ہوا بعد ازان ہاتھہ چھوڑ دیے اس نے دونون
حضرات کی دست بوسی کر کے تھوڑی دور جاکر غایب ہوگیا حضار نے حضرت سے
یہ ماجرا عجیب دیکھکر استفسار حقیقت کیا تو آپ نے فرمایا کہ یہ شخص زمرۂ
ابدال مین تھا اب اوس زمرہ سے نکل کر اوسکے مدارج کی ترقی ہوئی تھی کہ اوسکا
شیخ مرگیا کوئی دستگیر نہین رہا اس لیے وہ میرے پاس آیا تھا خدا کے
فضل سے اپنا مطلب پایا للمؤلف شاہ عبدالعزیز قطب زمان ٭ رونق دین
دستگیر جہان ٭ تھوڑے عرصے مین اوسنے پہونچایا ٭ دیکھہ ابدال کو کہان
سے کہان ٭ روایت ہے حاجی مولوی حمایت اللہ دہلوی سے وہ روایت
کرتے ہین حضرت مولانا یعقوب علیہ الرحمہ سے جو نواسہ اور خلیفہ حضرت کے تھے
کہا اونھون نے کہ بعد رحلت حضرت شاہ صاحب کے جو لوگ اونکی جناب مین اعتقاد
کامل رکھتے تھے اور نفوس مرتاض تھے اونکو کتابون مین اگر کچھہ شبہہ آجاتا

یا کوئی مطلب مشکل رہجاتا تو مزار پرانوار کے پاس جاتے اور مطالعہ کرتے بفضلہ تعالی تائید سے روح پرفتوح حضرت شاہ صاحب کے مقامات مشکل حل ہوجاتے روایت ہی مولوی سید ہاشم صاحب دہلوی سے کہا اونھون نے کہ مینے دو کتابین یعنے حسامی اور تلویح فقط حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب قدس سرہ کی روح کی امداد سے پڑھائین کیونکہ یہ کتابین اپنے اوستاد مولوی مملوک علی صاحب سے پڑھنے کا اتفاق نہین ہوا تھا جب پڑھانے کا موقع ہوتا تو مطالعہ کرتا اور پڑھاتا جہان کہین شبہہ آتا تو حضرت کے مزار پر جاتا اور مطالعہ کرتا بفضل الہی جو مضمون کہ مشکل ہوتا وہ حل ہوجاتا اور یہ بھی کہا کہ اس مقدمہ مین مینے حکیم آغاجان اور حکیم غلام حیدر خان سے سنا ہی اور یہ دونون مرید اور شاگرد حضرت کے تھے کہا اونھون نے کہ ایکدن حضرت کے وعظ کی مجلس مین کسی نے سوال کیا کہ ارواح سے استفاضے کے باب مین آپ کیا فرماتے ہین آپ نے فرمایا کہ میری والد کی روح سے مجھے بہت فیض علوم ظاہر و باطن ہوا ہی تو مولوی محبوب علیصاحب نے عرض کی یہ فقط حضرت کی واردات ہی یا کچھہ اسکی اصل بھی قرآن و حدیث سے ثابت ہی مولوی برکت اللہ صاحب نے کہا کہ ہمین تو حضرت کا فرمانا سند ہی اور کافی ہی حضرت نے یہ سنکر فرمایا کہ مجھے تو میرے والد ماجد کی روح سے تسلی ہوتی ہی خواہ کسیکو ہو یا نہو سبحان اللہ کیون نہو خدای تعالی نے حضرت شاہ صاحب قدس سرہ کی ذات بابرکات کو مرجع خاص و عام اور مشکل کشاے علوم ظاہر و باطن کیا تھا اور دانے

روایت

ملاقات میں مشکلات

خزانہ غیب سے وہ دولت عطائی تھی کہ کوئی سایل کسیطرح کا بے نیل مرام نہین جاتا تھا یہ بات
تو ثابت ہی کہ جب کوئی صاحب نسبت اس عالم سے گذرتا ہی تو بالکل تعلقات عالم محسوسات
کے قطع ہوسکتے ہین اور اوسکی روح کو مرتبہ اطلاق کا ملتا ہی تمام کمالات مین قوت حاصل
ہوتی ہی جو یہان اعانت اور استمداد کرتا ہی بے شک وہان بھی کرتا ہی چنانچہ حجۃ الاسلام
مین حضرت امام محمد غزالی علیہ الرحمۃ فرماتے ہین (ہر کہ استمداد کردہ شود در حیات استمداد
کردہ شود بعد از وفات) اور فصل الخطاب مین شرح مشکوۃ جناب شیخ عبد الحق دہلوی
رحمہ اللہ علیہ سے مسطور رہی (بتحقیق ثابت شدہ ست بآیات واحادیث کہ روح باقی است
واورا علم وشعور بزایران واحوال ایشان ثابت است وارواح کاملان را قربے ومکانتی
در جناب حق ثابت ست چنانکہ در حیات بود یا بیشتر از ان واولیا را کرامات وتصرف در
اکوان حاصل ست آن نیست مگر ارواح ایشان را وارواح باقی است ومتصرف حقیقی
نیست مگر خداے عز شانہ وہمہ بقدرت اوست وایشان فانی اند در جلال حق در
حیات وبعد از ممات پس اگر دادہ شود مر احدے را چیزے بوساطت یکے از دوستان
ومکانتی کہ نزد خدا دارد دور نباشد چنانکہ در حالت حیات بود ونیست فعل وتصرف
در ہر دو حالت مگر حق جل جلالہ وعم نوالہ را ونیست چیزے کہ فرق کنند میان ہر دو حالت
ویافتہ نشدہ است دلیلے بران) روایت ہی غلام محی الدین خان مرحوم متین
تخلص سے جو اہل علم اور راوستادون سے اس شہر کے تھے ایکدن تذکرہ اہل علم
کا آیا بحر العلوم مولوی عبد العلی ملک العلما رحمۃ اللہ علیہ کا بھی ذکر ہوا بہت کچھ انکی

تعریف کی اور حضرت شاہ صاحب قدس سرہ کے کمالات بھی بیان سے کیے اور کہا کہ ایک
نادرحال حضرت کا مینے سنا ہی کہ دہلی مین کسی شخص کے پاس کوئی کتاب نادر اور نایاب
تھی ضخامت مین تفسیر کبیر کی ایک جلد کے برابر تخمیناً دو سو جزو کے ہو گی وہ کسیکو
نہین دیتا تھا اور حضرت کو اسکے دیکھنے کا نہایت شوق ہوا بذات خود اسکے مکان کو
تشریف فرما ہوسے اوسنے عرض کی زہے سعادت زہے شرف وعزت کس لیے
رونق افزا ہوسے کہا کہ اوس کتاب کے لیے آیا ہون دو روز کے وعدے
سے مجھے دیتا اوسنے فوراً حاضر کی آپ لیکر بہت خوش ہوے دو ہی دن مین
تمام کتاب دیکھکر واپس بھجوا دی بعد چند مدت کے اوس شخص کو سفر درپیش ہوا
وہ کتاب کہ از بس عزیز تھی ہمراہ لیکر چلا گیا قضارا کسی مقام مین چوری ہوئی اور
اسباب کے ساتھ وہ کتاب بھی جاتی رہی اوسکو اسباب وغیرہ کا کچھ غم نہ تھا مگر کتاب کا
نہایت قلق والم تھا حاصل کلام جب دہلی کو آیا تو حضرت کی خدمت مین حاضر ہوکر سب
احوال عرض کیا جب حضرت نے اوسکو کتاب کے غم سے بہت پریشان پایا تو فرمایا
خاطر جمع رکھو تجکو یاد ہی فلانے وقت آیا کرو لکھوا دون گا تھوڑی تھوڑی لکھ لینا
وہ نامراد نہایت شاد ہوا حسب ارشاد حضور مین جاتا تھوڑی تھوڑی لکھ لاتا ایک مدت
مدید مین وہ کتاب تمام ہوی اسکی مراد برآئی خاطر شاد کام ہوئی چند روز کے بعد
وہ اصل کتاب کوئی حضرت کے پاس بیچنے کو لایا آپنے دیکھتے ہی جو قیمت کہ اوسنے کہی
دیکر خرید لی اور اوس کتاب والے کو بلوا کر کہا کہ یہ تمھاری کتاب آئی ہے لیجیے اور جو

عرض کی حضرت کی عنایت سے میرے پاس تو کتاب تمام ہو چکی اسکو اپنے یہان لکھنا
فرمایا خیر مینے جو لکھوائی ہی اسکو اس سے مقابلہ کر لو کسی طالب علم کو لیکر اوسنے مقابلہ
کیا تو خدا کے فضل سے لفظ تو کیا ایک حرف کی بھی غلطی نہ نکلی سبحان اللہ
کیا بات ہی یہ بات تو کچھ کسب سے نہین آتی فقط وہب واہب العطیات ہی اور سطح
سُنا ہے اس قصے کو پیر جی علی حسین چشتی صابری قدوسی سے اُونھون نے
روایت کی کسی شخص معتبر سے اور روایت کی اسکی مولوی سید شاہ محمد قادری
نور اللہی نے اپنے اوستاد مولوی محمد کرامت علی صاحب دہلوی ہسوی سے
اور مولوی کرامت علیصاحب شاگرد ہین حضرت کے بے واسطہ اور باواسطہ کیونکہ
اونھون نے پڑھا ہی مولانا اسحٰق صاحب اور مولوی رشید الدین خانصاحب سے بھی
روایت ہی مولوی حاجی حمایت اللہ دہلوی سے وہ روایت کرتے ہین اپنے
اوستاد مولانا یعقوب علیہ الرحمہ سے کہا اونھون نے کہ ایکروز حضرت اپنے
مدرسے کی مسجد مین بیٹھے تھے ناگاہ ایک مجذوب وارد ہو کر مُصلے پر کھڑا رہا
اور یہ شعر باواز بلند پڑھکر ۵ ای پری در عشق تو دیوانہ خود را ساختم ٭ زلف تو
زنجیر کردم در گلو انداختم ٭ اللہ اکبر کہا حضرت نے فوراً اُوٹھکر اوسکی اقتدا کی
بعد فراغ دوگانہ کے فرمایا اللہ اکبر چہ حلاوت کہ اس دو رکعت مین ملی عمر بھر نہ ملی تھی
سبحان اللہ ولی را ولی می شناسد کے یہی معنی ہین مؤلف
ولی کو ولی خوب پہچانتا ہی ٭ یہ اسرار اب دوسرا جانتا ہی ایضاً ایکدن حضرت

طلبا کو درس دے رہے تھے مکان مین سے ماما نے آکر عرض کی کہ حضرت
صاحب زادے کا انتقال ہوا آپ نے جواب دیا یہ کارخانہ خدا کا ہی اسیطرح
چلا جاتا ہی طلبا سے کہا کہ تم اپنا سبق پڑھو سر مو مزاج مبارک مین تغیر نہوا
سبحان اللہ غور کی جا ہی کیا مقام صبر و رضا کا ہی حضرت غوث الثقلین
رضی اللہ عنہ کی بھی ایسی ہی عادت تھی گویا جناب شاہ صاحب کی روح کو تربیت
حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ کی روح مقدس سے تھی ایضاً مولوے
حمایت اللہ صاحب سے کہا اونھون نے کہ دہلی کے رزیڈنٹ نے کلکتے کے لاٹ کو لکھا
کہ ایک شخص فی زماننا بے نظیر ہند مین آفتاب کے مانند اوسکی ذات ہی آپ آنا
قابل ملاقات ہی لاٹ نے چند صاحبون سے دہلی کو آیا اور اوس رزیڈنٹ کو
ساتھ لیکر حضرت کی ملاقات کے واسطے مکان پر حاضر ہوا چالیس قدم سے
تعظیم کے لیے ٹوپیان اوتار کر صف نعال مین کھڑے رہے اوسوقت حضرت
طلبا کو درس فرما رہے تھے عرصہ دو گھڑی کا گذرا کہ لاٹ کی جانب ملتفت نہوے
و تعظیم کو اوٹھے اوس نے رزیڈنٹ کو چشم نمائی کی کہ تو نے کس شخص کے پاس لایا
کہ ہمارا اسلام تک بھی نہین لیتا ہی رزیڈنٹ نہایت خوفناک ہوا جب لاٹ کی جورو
نے کہی مین آگے جاکر امتحان کرتی ہون سو اشرفی لیکر حضرت کے روبرو کھڑی
رہی حضرت نے کچھ بھی التفات نکی طلبا ہی سے گفتگو رہی اوس عورت نے
اپنے خاوند سے کہی مین اور تم تو کیا اگر لندن کی ملکہ بھی آئے تو حضور خیال نفرماینگے

اشرفیان کتاب پر رکھدین تسلیم بجا لاکے واپس ہوئی لاٹ وغیرہ سب روانہ ہوے
بعد ازان بعض طلبا اور مقرب جلیل القدر نے عرض کی کہ قدم بوسی کو لاٹ گورنر حاضر ہوا
حضرت ملتفت نہوے فرمایا ہمکو کیا ضرور تھا کہ اوس سے باتین کرکے طلبا کے
استفادے مین خلل ڈالین دل مین خدشہ ہوا تھا کہ طلبا کے کپڑے بہت پھٹ
گئے ہین حضرت حق سبحانہ نے سو اشرفی بھجوادی اس بہانے سے بھجوانا منظور تھا
بھجوایا کپڑے بن جائین گے اوسکی تعظیم تکریم مین ہرج آموختہ کا خدا کی راہ سے مونہہ
پھرانا کیا ضرور تھا **روایت** ہی حافظ حاجی قاری محمد کریم بخش دہلوی سے کہا
اوسنے کہ دہلی مین ایک شخص تھا مولوی ہیرنام اوسکے وعظ کی تمام شہر مین دھوم دھام
فقہ دانی مین شہرہ آفاق ہر علم مین طاق تھا فقط خداے علیم کی قدرت تھی کچھ لکھا تھا
نہ پڑھا مگر ہمیشہ حضرت شاہ صاحب قدس سرہ کی خدمت فیضدرجت مین حاضر رہتا
کوئی وعظ کا جلسہ نہ چھوڑتا جو حضرت فرماتے وہ یاد رکھتا تھا اور بیان کرتا تھا عالم
و جاہل جو کوئی اوس سے کچھ پوچھتا اپنے سوال کا جواب پاتا رفتہ رفتہ تمام شہر مین
اس بات کا چرچا ہوا تو حضرت شاہ صاحب نے بطور امتحان بعض مسایل پوچھوائے
اوسنے برابر جواب دیے حضرت نے پوچھا کہ تم نے یہ جواب کسطرح دیا اوسنے
عرض کی کہ فلان جلسہ مین فلان وقت آپ سے ایسا ہی سنا تھا غرض لوگون نے
اوس سے دریافت کیا کہ یہ کیا بات ہی تم تو کچھ لکھے نہ پڑھے یہ کیسی معلومات ہی جواب دیا
کہ ایک دن مینے حضرت کا لعاب کھالیا تھا یہ سب اوسکے برکات ہین **مؤلف**

کی بہانے مین

لکھنے پڑھنے پہ کچھ نہیں موقوف ÷ فیض یہ سب اوسی لعاب کا ہی ÷ کیون نہ چمکاسے
ایک عالم کو ÷ ذرہ یہ کیسے آفتاب کا ہی ÷ روایت ہی اوسی قاری بزرگوار سے
کہا اونہنے کہ مولانا یعقوب علیہ الرحمہ کہتے تھے کہ مینے حضرت شاہ صاحب قدس سرہ سے
سنا ہی فرمایا کرتے تھے کہ ہماری آل اولاد مکہ معظمہ مین جا بسی گی اور حضرت امام مہدی
علیہ السلام سے ملیگی سبحان اللہ مکہ معظمہ مین حضرت کی آل مولانا مولوی
عبدالرحمن صاحب نواسے حضرت مولانا اسحق صاحب کے اور جناب مولوی خلیل الرحمن صاحب
نواسے مولانا یعقوب صاحب سلمہما اللہ تعالی کے اب حاضر ہین دوسری بات پر
بھی خدا ے جل علا قادر ہی روایت ہی مولوی سید شاہ محمد قادر بی نصر اللہی
سے وہ روایت کرتے ہین اپنے استاد مولوی محمد کرامت علی مرسی دہلوی سے کہا
اونہون نے کہ جب کبھی حضرت کو بخار بشدت آتا اور ایسا معلوم ہوتا کہ اوسکے
زور سے نماز برابر ادا نہوگی تو ویسے وقت مین اپنی عصا پر یا چادر پر توجہ فرماتے
کہ وہ عصا یا چادر شدت حرارت سے اچھلتا رہتا اور آپ نماز سے فارغ ہوکر
پھر اوس بخار کو جذب کر لیتے روایت ہی مولوی نصر اللہ خان صاحب خورجوی
سے وہ روایت کرتے ہین اپنے اوستاد جناب خلیفہ اسد اللہ مغفور سے
یہ بزرگ حضرت کے خلفاے طریقت سے ہین کہا اونہون نے کہ ایک دن
مین حضرت کے پیر دابتے بیٹھا تھا ناگاہ حضرت نے فرمایا خلیفہ صاحب آندھی آئی
ٹٹیان باندھو مین چپکا رہا پھر فرمایا خلیفہ صاحب آندھی آئی ٹٹیان باندھو مین ادھم

اودھر دیکھا تو آندھی ہی نہ کچھ یہ کیا فرما رہے ہین عرض کی کہ حضرت آندھی تو نہین
ہی فرمایا کہ ٹٹیان باندھو آپکا کیا نقصان ہی حسب الارشاد ٹیٹے باندھی فوراً ایسی
آندھی چلی کہ تمام شہر مین تاریکی اور گرد و غبار ہوگیا روایت ہی قادر محی الدین صاحب
مدراسی سے وہ روایت کرتے ہین مولوی حاجی قاضی ارتضا علیخان مرحوم گوپاموی
مدراسی سے کہا اوسنے کہ ایک شخص حسن بھای نامی دہلی مین تھا اوسکو نہایت
شوق علم کا تھا اور پڑھنے مین بڑی محنت و مشقت کرتا تھا مگر کچھ بھی یاد نہوتا
تمام شب سبق یاد کرتا صبح کو بھول جاتا لاچار ہوکر حضرت کی خدمت مین حاضر ہوا اور
عرض کی کہ مجھے نہایت علم کا شوق ہی مگر کیا کرون ایسا کند ذہن ہون کہ کچھ یاد نہین
رہتا آپنے فرمایا کہ اس دیوار کے پاس بیٹھو اوسنے حسب الحکم اوس دیوار کے پاس
جا بیٹھا دیوار سے ایک آواز نکلتی اور اسکو سبق پڑھاتی جو دیوار سے پڑھتا تھا
وہ یاد رہتا تھا کبھی نہ بھولتا حاصل کلام وہ شخص پڑھتے پڑھتے بڑا عالم ہوا
سبحان اللہ یہ کتنی بڑی کرامت ہی اور کیسی عمدہ خرق عادت ہی اور یہ قدرت
محض عنایت خدا تعالی کے ہی جو اپنے بندے کو عطا کی ہی جواہر الحقایق
مین مرقوم ہی و بالجملہ چون حضرت حق سبحانہ و تعالی یکے از دوستان خود را
مظہر قدرت کاملہ خود گرداند و ہیولاے عالم ہر نوع تصرفے کہ خواہد تواند کرد
و بالحقیقت آن تاثیر و تصرف حق سبحانہ و تعالی کہ در وے ظاہر میشود و وی
در میان نی انتہی روایت ہی قادر محی الدین مذکور سے اوسنے روایت کی

مفتی ولی محمد سے جو شاگرد تھا ملک العلما کا اوسنے کسی فاضل دہلوی سے کہا اوسنے
کہ لکھنؤ کے مدرس کے نایب نے اپنے مدرس سے کہا شاہ عبدالعزیز کو منطق مین زیادہ راہ
نہین ہی مین جاکر اونسے منطق شروع کر کے الزام دیکر آونگا اوسنے کہا اچھا جا
وہ شخص وہان سے دہلی کو حضرت کی خدمت فیضدرجت مین حاضر ہوا اور عرض کی کہ
مین لکھنؤ سے منطق پڑھنے کے واسطے آیا ہون آپنے فرمایا کون سی کتاب پڑھوگے
اوسنے کہا قطبی فرمایا کہ لکھنؤ کے لہجے پر پڑھاؤن یا دہلی کے لہجہ پر یہ بات
سُنتے ہی اوس شخص نے حیران و متعجب ہوکر عرض کی کہ دہلی کے لہجے پر پڑھائیے
حضرت نے تمام قطبی ہر ہر قضیہ پر دلایل نقلی آیات و احادیث سے قایم کر کے
پڑھائی جب کتاب تمام ہوئی تو اوس سے فرمایا کیون تم نے تو لکھنؤ کے
مدرس سے کہا تھا کہ منطق مین الزام دیکر آونگا اوسنے انکار کیا آپ نے فرمایا
کہ سچ کہو اب تو تمھاری کتاب تمام ہو چکی تب وہ شخص مقر اور نادم ہوا پھر فرمایا
اب کیا ارادہ ہی اوسنے عرض کی کہ مشکوۃ شریف پڑھونگا مشکوۃ شروع کی خدمت
شریف مین رہا بڑا عالم ہوا روایت ہی مولوی محمد عنایت علی سے وہ
روایت کرتے ہین اپنے والد ماجد مولوی محمد کرامت علی مرحوم سے کہا اونھونے
کہ ایکدن حضرت شاہ عبدالعزیز قدس سرہ کسی جنازے کے ہمراہ چلے جاتے
تھے اور بھی بہت لوگ ساتھ تھے ان کے آگے دو شخص گُشت وُشت کرتے
ہوئے چلے جاتے ہین ہر ایک اونمین سے آگے بڑھنے کا ارادہ کرتا ہی

ذکر شنشنی
علم لدنی

مگر وہ دونون سواے حضرت کے دوسرے کو نظر نہین آتے حاصل کلام جب قبر پر پہونچے
اور میت کو دفن کیا تو ایک اون دونون مین سے میت کے ہمراہ قبر مین اوتر گیا
اور دوسرا ایک درخت کے تلے غمگین کھڑا رہا حضرت نے سب لوگون سے آگے
بڑھکر اوس شخص سے پوچھا کہ تو کون ہی اوسنے کہا کہ مین بدی کا فرشتہ ہون پھر پوچھا
کہ وہ کون تھا کہا کہ وہ نیکی کا فرشتہ تھا ہم دونون مین سے ہر ایک چاہتا تھا
کہ آگے ہو جاے چونکہ میت کی نیکیان زیادہ تھین اسواسطے وہ ساتھ چلا گیا اور
یہ حضرت کے پوچھنے کی آواز سب لوگ سنتے تھے مگر وہ جواب دینے والا
کسیکو نظر نہین آتا تھا روایت ہی حاجی محمد حسین صاحب سہارنپوری سے
وہ روایت کرتے ہین مولوی وحید الدین صاحب پھلتی سے کہ وہ شاگرد ہین
مولانا اسمعیل شہید کے اور خلیفہ ہین سید احمد صاحب قدس سرہ کے اور تیرہ
سال حضرت شاہ صاحب اور مولانا عبد القادر صاحب قدس سرہما کی خدمت رہے ہین
کہا اونھون نے کہ نواب نصر اللہ خان والی رامپور کے یہان ایک قوال مسمے
ہمت خان بڑا صاحب کمال تین سو روپیہ ماہوار کا نوکر تھا تمام گوییے اوسکو
مانتے تھے ثانی تان سین جانتے تھے ایک دن اوسکو خیال آیا اگرچہ مجکو تمام
لوگ بڑا کمال والا جانتے ہین اسکا کچھ اعتبار نہین مین اپنے ہنر کو جب تک
حضرت کے محک امتحان پر عرض نکرون اور اونکی زبان سے سند نلون تو کیونکر
اپنے کو کچھ چیز سمجھون کس لیے کہ اس زمانے مین اوس ذات جامع الکمالات

قوال کی نقل

کی جیسی کوئی ذات نہین اور کمال وُہی معتبر ہی جو اہل کمال پسند کرین اور داد دین
مؤلف معتبر ہی سخن معرکۂ اہل سخن ✣ زر وُہی کام کا ہی چڑھکے جو ٹکسال آیا ✣
اسی آرزو مین دہلی کو آیا وہ حضرت کا اخیر زمانہ تھا کہ بینائی سلب ہوگئی تھی اور تمام حواس
مین ضعف طاری تھا روبرو حاضر ہوکر سلام کیا آپ نے سلام کا جواب دیا اور فرمایا
کہ آؤ ہمت خان اچھے تو ہو سُنتے ہی وہ نہایت حیران و ششدر رہا اور تمام حضار
متعجب ہوے کہ یہ شخص تو کبھی یہان نہین آیا اور کبھی حضرت نے نہ اوسکی آواز
سُنی نہ صورت دیکھی یہ کیا بات ہی کہ اُسکا نام لیکر پکارا اوسنے بھی استفسار کیا
تو فرمایا کہ تمھارے گانے کا لوگ ذکر کیا کرتے تھے کہ اُنکی آواز مین یہ بات ہی
اور اسطرح کا اُتار چڑھاؤ ہی وہ بات صاف تمھارے تکلم سے پائی گئی تو مینے
جانا کہ اس انداز کا تمھارے سوا کوئی نہین ہی جب اوسنے اپنا مدعا عرض کیا
کہ مین چاہتا ہون اپنا جوہر حضرت کے روبرو عرض کرون ارشاد ہوا کہ مناسب
پھر حضرت نے ایک دن حضرت شاہ رفیع الدین صاحب اور مولانا عبدالقادر صاحب
وغیرہ بڑے بڑے عُلما کو جمع کیا اور کوئی اغیار سے نرہا تب اوسکی یاد ہوئی
اور وہ گانے لگا جو چیزین اوسکو یاد تھین سب سُنا دین تمام حُضار کو
رقت ہوئی حضرت شاہ رفیع الدین صاحب کہ نہایت مستقل مزاج تھے اُنکے بھی
اشک جاری ہوے چادر مونھ پر ڈالے ہوے بیٹھے رہے اور حضرت بھی
گھنڈولے پر جُنبان بیٹھے جب وہ سب گا چکا تو فرمایا کہ واقعی تم اپنے کمال مین

یکتا ہو مگر اسوقت شاید پرتو سے ان فقرا کے تمھارے بھی مزاج مین کچھہ تغیر
واقع ہوا ہوگا کہ فلان فلان مقام مین یہ بات رہگئی ورنہ تمکو بخوبی معلومات ہوگی
اونسنے عرض کی کہ پیر و مرشد فدوی کو جو کچھہ معلوم تھا سب عرض کیا یہ جو حضرت نے
فرمایا ہی اسکا علم نہین کچھہ حضرت کی طرف سے ارشاد ہو جب آپ نے جس جس مقام مین جو جو
اوتار چڑھاؤ رہگیا تھا اوسکو باحسن وجہ سنایا اور سمجھایا وہ نہایت خوش ہوا اور اپنے
کو جب کچھہ چیز جانا روایت ہی شاہ میر علی شاہ صاحب صوفی قاضی چھاؤنی حسین ساگر
سے وہ روایت کرتے ہین اپنے پدر بزرگوار مولوی شاہ عبدالقادر صوفی خلیفہ حضرت
شاہ عبدالعزیز رحمۃ اللہ علیہما سے کہا اونھون نے کہ جب مجھے خدا طلبی کا شوق
ہوا تو سیاحی اختیار کی بہت ملک پھرے اکثر علما اور مشایخ وغیرہ سے ملاقات
رہی حتی الامکان بعض نسبت کے حاصل کرنے مین کوشش بلیغ کی ملک العلما مولوی
عبدالعلی صاحب علیہ الرحمہ سے بھی بہت موافقت رہی کہین تسلی نہوئی اسی جستجو
مین حضرت والا رتبت مولانا شاہ عبدالعزیز قدس سرہ کا شہرہ سنکر دہلی کو گیا
عصر کے وقت حضرت بابرکت اپنے مکان کے روبرو ٹہل رہے تھے خود ہی سے
پوچھا کہ شاہ عبدالعزیز کا مکان کہان ہی فرمایا کہ روبرو کا مکان ہی سیاح جہان گرد
آلودہ غبار و گرد تو تھا منزل مقصود کا پتا پایا خوشی سے اوس مکان مین آیا مصائب
سفر سے نہایت خستہ حال تھا اسواسطے اوپر نہ جا سکا ایک جانب کو بیٹھہ رہا پوچھا
کہ شاہ عبدالعزیز صاحب کہان ہین مولوی اسمعیل صاحب وغیرہ حضرت کے جگر گوشہ

جو وہان بیٹھے تھے کہا کہ صبح کو آئیے حضرت سے ملاقات ہوگی مینے کہا کہ اونسے
مجھے دو باتین پوچھنی ہین پوچھکر چلا جاؤنگا پھر کبھی نہ آؤنگا سبھون نے اسطرحکا
کلام سنکر متعجب ہوے استے مین حضرت باہر سے تشریف لائے دور ہی سے
سلام علیک کی مینے آگے بڑھکر پوچھا کہ آپ وحدت الوجود کے قائل ہین یا نہین
حضرت نے فرمایا کہ وہ تو عین ایمان ہی مگر طالب خدا کو اتنا غصہ نچاہیے ہاتھ
پکڑکر فرمایا کہ صبح کو آئیے مین حاضر ہون وہان سے حکیم باقر علیخان جو حامی میرے
ملاقاتی تھے مجھکو پہچانکر اپنے مکان پر لے آئے اونکے مکان مین اقامت اور حضرت
کی خدمت مین آمدورفت رہی اور میرے حال پر حضرت کی بہت عنایت تھی ایکروز
توجہ کی مگر بسبب امراض جسمی کے مزاج مبارک مین ضعف آیا اور طبیعت نہایت گرم
ہوئی جو نسبت کہ مجکو حاصل تھی دریافت کرکے فرمایا کہ یہ کیفیت قادریہ تو پہلی
دی ہوئی ہی پھر آپ نے آرام کیا اور مین پیر دابتے رہا بعد ازان ایک روز عصر
کے وقت مجھے ہمراہ لیکر ٹہلتے جاتے جاتے ایک گورستان کے پاس فرمایا کہ تم
یہان کھڑے رہو مین صبح تک وہان کھڑا رہا صبح کو خادم سے کہا کہ شاہ عبد القادر
اوس گورستان مین کھڑا رہی یہان بلالا خادم آیا ہمراہ لے گیا جب ارشاد ہوا کہ
انشاء اللہ تعالی آج ظہر کو تمھاری طرف توجہ کرونگا وہان سے حکیم باقر علیخان کے
مکان مین جو حضرت کے دولت سرا سے دور تھا آکر ظہر کا منتظر رہا عصر کا وقت
ہوا مغرب ہوئی فرض و سنت مغرب کی پڑھکے دوگانہ نفل ادا کرتا تھا کہ یکایک

بے ہوش ہوکر گرا بہت دیر تک مرغ بسمل کا حال رہا ایسی حرارت ہوئی کہ کوئی بغیر کپڑے
کے جسم کو ہاتھ نہ لگا سکتا تھا دیر تک یہ کیفیت رہی کہ ایک ٹھلیا آبشورہ پیا کچھ تھوڑی
تسکین ہوئی صبح کو حضرت کی خدمت مین حاضر ہوا فرمایا کہ بسبب بیماری کے ظہر کو متوجہ
نہو سکا کیا کرون اگر صحت ہوتی تو تمھین اپنے وطن سے یہان تک آنے ندیتا وہین
تمھارا مدعا بر آتا بعد ازان بیعت وغیرہ سے سرفراز کیا پھر تین سال خدمت مین رہا
بعد ازان سند خلافت عنایت فرما کے حیدرآباد کو رخصت کیا نقل اوس سند کی
خلفا کے حالات مین آپ کے ذکر مین انشاء اللہ تعالی مرقوم ہوگی جاننا چاہیے
کہ خود حضرت پیر و مرشد تفسیر سورۂ اقرا مین لکھتے ہین کہ توجہ چار طرح پر ہوتی ہے
اول تو تاثیر انعکاسی وہ ایسی ہے جیسے کوئی شخص خوب عطر لگا کر مجلس مین آوے
اور اوس عطر کی خوشبو سب ہمنشینون کے دماغ کو معطر کر دے پس یہ قسم سب
قسمون مین توجہ کی ضعیف ہے کیونکہ اسکا اثر تبھی تک ہے جب تک اوسکی صحبت ہے
بعد اوسکے کچھ باقی نہین رہتا دوسری تاثیر القائی وہ اس قسم کی ہے جیسے کوئی
شخص بتی اور تیل سکورے مین ڈالکر لایا اور دوسرے شخص کے پاس آگ تھی اوسنے اوسکو روشن کر دیا
پس چراغ تیار ہو گیا اس قسم کی تاثیر البتہ کچھ قوت رکھتی ہے کہ سیکھنے سکھانے کی صحبت کے بعد
بھی اوسکا اثر باقی رہتا ہے لیکن جب کوئی صدمہ پہونچتا ہے جیسے آندھی یا بنجھ یا کوئی اور آفت
تو اوسکا اثر جاتا رہتا ہے اسواسطے کہ یہ تاثیر نفس یا لطیفون کو درست نہین کر سکتی ہے جیسے
لانے والے نے تیل اور بتی اور سکورے کو فقط شعلہ سنوار نہین سکتا تیسری قسم

تاثیر اصلاحی ہی وہ اس طور کی ہی جیسے پانی کو دریا سے یا کنوے سے لا کر
خزانے مین جمع کرین اور خزانے کی راہ کو حوض کے فوارے تک کوڑے
کرکٹ سے صاف کر دین پھر خوب زور سے اسمین پانی چھوڑ دین کہ فوارہ خوب جوش
اور خروش سے چھوٹنے لگے اس قسم کی تاثیر اون اگلی تاثیرون سے بہت قوی ہی
کہ نفس کی اصلاح اور ستھرائی لطیفون کی بھی اسمین ہوتی ہی لیکن خزانے کی
استعداد اور راہ کی مسافت کے موافق فیضان ہوتا ہی نہ کوئی اور دریا کے برابر
اور ان سب باتون کے ساتھہ بھی اگر خزانے مین کچھہ آفت یا خطور واقع ہو جائے
تو البتہ نقصان پڑجاتا ہی چوتھی تاثیر اتحادی کہ شیخ اپنی روح باکمال کو طالب کی
روح کے ساتھہ خوب زور سے ملا وے کہ شیخ کی روح کا کمال طالب کی روح
مین اثر کر جاوے اور یہ مرتبہ سب قسم کی تاثیرون سے زیادہ تر قوت رکھتا ہی
کیونکہ صاف معلوم ہوتا ہی کہ ایک ہو جانے سے دونون روحون کے جو کچھہ کہ
شیخ کی روح مین ہی طالب کی روح مین سما جاتا ہی اور بار بار حاجت فایدہ لینے کی
نہین رہتی ہی سوا اولیاء اللہ مین اس قسم کی تاثیر بہت کم پائی گئی ہی چنانچہ حضرت
خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے منقول ہی کہ ایک روز آپ کے مکان پر کئے مہمان
آگئے اور اوس روز آپکے یہان کچھہ کھانے کی قسم سے موجود نتھا اسواسطے
آپکو کمال تشویش ہوئی اور اونکے کھانے کی تلاش کرنے لگے اتفاقاً ایک نان چائی
کی دکان آپکے مکان کے متصل تھی اس بات کی خبر پاکے ایک خوان بھرا ہوا

قصہ

روٹیون کا خوب بتکلف مرغن نہاری کے ساتھہ آپ کے سامنے لاکر حاضر کیا آپ
اوسکو دیکھکر نہایت خوش ہوے اور فرمایا کہ مانگ کیا مانگتا ہی اوسنے عرض کی کہ
مجھکو اپنا سا کر دیجیے فرمایا کہ تو اس حالت کا تحمل نہ کر سکے گا کچھہ اور مانگ وہ اسی بات کا
سوال کیے جاتا تھا اور خواجہ انکار کرتے تھے جب وہ بہت سی عاجزی کرنے لگا
تو ناچار ہوکر اوسکو اپنے ساتھہ حجرے مین لیگئے اور تاثیر اتحادی اوس پر کی
جب حجرے سے باہر نکلے تو خواجہ مین اور اوس نان بائی کی صورت شکل مین کچھہ
فرق باقی نرہا تھا لوگون کو پہچاننا مشکل پڑا تھا لیکن اسقدر فرق تھا کہ خواجہ ہوشیار
تھے اور وہ نان بائی بے ہوش اور سرشار القصہ اوس نان بائی نے تین روز کے
بعد اوسی سکر اور بیہوشی مین وفات کی رحمۃ اللہ علیہ انتہی - اور توجہ شخص غایب کو
دینا ممکن وسطہ اور معمول مشایخ طریقت ہی کہ اوسکی صورت کو خیال کرتے ہین اور
اوسکی طرف متوجہ ہوتے ہین اور طریقہ توجہ دینے کا یون ہی کہ اول مرشد
اپنے کو تمام امور سے خالی کر کے بخوبی اپنے نفس ناطقہ کی کسی نسبت کی طرف
کہ جسکا القا مرید کی جانب منظور ہو متوجہ ہوئے پھر مرید کے نفس ناطقہ کی طرف
متوجہ ہوکر اپنی پوری ہمت سے ٹکراے اور تصور کرے کہ یہ کیفیت مجھہ سے
طالب مین سرایت کرتی ہی خدا تعالی کے فضل سے افاضہ انوار و برکات کا ہوگا
طالب مین اسکی لیاقت اور استعداد کی موافق اور یہ تصرف اوسکے بعد ہوگا کہ نفس
مرشد کا کسی نسبت کا حامل ہو مشایخون کی نسبتون سے اور اوس نسبت کا اوسکو

توجہ شخص غایب

طریقہ توجہ دہی

ملکہ راسخہ ہو کہ ہر دم اسکے قابو مین رہے جب اسکی نسبت طالب مین منتقل ہوگی یعنے جس مراقبہ مین اسکو کمال ہوگا اسکی کیفیت خدا چاہا تو القا کر سکے گا واللہ اعلم

روایت ہی شاہ میر علی شاہ صوفی مذکور سے وہ روایت کرتے ہین ملا خلیل سے جو شاگردون سے حضرت کے تھے اور یہان نصیر جنگ بہادر کے مکان مین رہتے تھے کہا اونھون نے کہ حضرت کی خدمت مین ایک سوار آیا اور سیزدہ روپی نذر پیش کیے حضرت نے قبول نفرمائے اوسنے بہت اصرار کیا آپ نے بھی بہت تکرار سے رد کیا آخر وہ چلا گیا حضار نے عرض کی کہ یا حضرت اسکی نذر کیون قبول نہوئی فرمایا کہ وہ روپی رشوت کے تھے مجھکو دیگر کسی جا کے سفارش چاہتا تھا بعد دو تین دن کے وہی شخص حاضر ہو کر اپنا احوال عرض کیا اور سفارش چاہی

روایت ہی مولوی شجاعت حسین صاحب غازی پوری سلمہ اللہ تعالی سے وہ روایت کرتے ہین اپنے استاد مولوی سخاوت علی صاحب جون پوری سے وہ شاگرد ہین جناب مولانا اسمعیل دہلوی شہید کے رحمۃ اللہ علیہما کہا اونھون نے کہ حضرت کو شدت حرارت قلب سے دھڑکے کا عارضہ تھا تو کبھی کبھی شاہ راہ عام مین جو روبرو دولت سرا کے تھا عصر کے وقت واسطے تخفیف عارضہ اور تفریح طبع کے چہل قدمی کیا کرتے تھے اور دہلی مین ایک سورجی نامی کسبی قوم ہنود سے نہایت حسین و جمیل پری تمثال اپنے کمال مین بے مثال ماہ پارہ ایک جہان جسکے حسن پر آوارہ تیرہ چودہ برس کا سن غارتگری کے دن شہرۂ آفاق دلربائی مین طاق تھی بموجب اس قطعہ کے

کرامت

کرامت جناب

ے ازین مہ پارہ عابد فریبے + ملایک صورتے طاؤس زیبے + کہ بعد از دیدنش
صورت نہ بندد + وجودِ پارسایان راشکیبے + ایک طالب علم متقی و پارسا حضرت کے
مدرسے کا اوسکا شیدا تھا اور کبھی کبھی اوسکے حسن وجمال کا مذکور حضرت کی محفل
مین بھی ہوتا تھا ایکروز حضرت براے رفع حرارت اور تفریح طبیعت شاہ راہ مین
ٹہل رہے تھے اور وہ طالب علم بھی حاضر تھا اوس راہ سے صدہا پیادے
اور سوار پنس اور رہوار گذرتے تھے یکایک دور سے ایک رتھہ نہایت
زرق و برق کا بجلی کی طرح چمکا بیلون پر زیور گنگا جمنی اور سب سامان رتھہ کا کلابتونی
اوسمین وہ سورجی ماہ پارہ سے جیسے برج مین ستارہ بیٹھی ہوی گذری اوس طالب علم کو
دیکھتے ہی چکاچوندی آئی اور حضرت نے اوسکی حالت متغیر پائی پوچھا کہ کیا سبب ہے
عرض کی کہ اظہر من الشمس جسکا سورجی نام ہی وہ یہی غارتگرِ خاص و عام ہے سنتے ہی
حضرت نے یہ شعر فرمایا ؎ الا لا تعجبوا من حرِّ قلبی + فانَّ الشمس
حلّت برجَ ثوری + **ایضا** حضرت کی عادت تھی کہ بعد اداے نماز عشا
بوقت مستحب بالاخانے پر مدرسے کے حجرے مین تشریف لیجاتے اور
وہان چراغ روشن اور دروازہ بند رہتا دوسرا جانے نہ پاتا حضرت تمام شب
تنہا رہتے فجر کے وقت برآمد ہوتے ایک شب حسب عادت مطالعہ مین مشغول
تھے دیکھتے کیا ہین کہ ایک طالب علم کتاب لیے ہوے روبرو کھڑا ہے فرمایا کہ
اسوقت کیسے آے معلوم نہین کہ مین یہان کسی سے نہین ملتا اوسنے عرض کی

حضرت کا ارشاد واقعی ہی مگر مجھے ایک مقام مین ایسا شبہہ آیا کہ بہت کچھ غور کیا
معلوم نہوا ہزار طرح طبیعت کو منایا کہ صبح حضرت سے یہ مشکل حل ہوگی مگر شوق نے
مہلت نہدی اسلیے مجبورانہ حاضر ہوا ہون فرمایا کونسا مقام ہی نکالو اونسنے کتاب
پیش کی حضرت نے اوسکی بخوبی فہمایش اور تسکین کردی نہایت خوش ہوا کتاب
اوٹھالی جب آپنے فرمایا کہ سینے تمھین پہچانا اب اپنی کیفیت بیان کرو عرض کی کہ حضرتنے
کیا پہچانا فرمایا کہ تم جن ہو اوسنے گزارش کی کہ کسطرح آپ نے سمجھا ارشاد ہوا کہ
یہ تو بہت سہل شناخت ہی کیونکہ دروازہ بند ہی بے دروازہ کھلے کوئی انسان
نہین آسکتا مگر جنات سے ممکن ہی جب عرض کی کہ یہ راز میری طالب علمی تک
کسی سے نفرمایئے کیونکہ مین یہین رہتا ہون مبادا کسی سے مجھے یا مجھ سے
کسیکو رنج پہونچے طالب علمی مین خلل پڑے مین خلانے شہر کے بادشاہ کا بیٹا
ہون میرے باپنے مجھے شایق پاکر کہا کہ تو حضرت کی خدمت مین جا اس لیے یہان
حاضر رہکر تحصیل مدعا مین مصروف ہون کبھی کبھی وہان جایا کرتا ہون حضرت نے
فرمایا مجھکو کسی سے کہنے کو کیا کام مگر تم جب اپنے باپ کے پاس جاؤ تو میرا سلام کہنا
وہ حسب ارشاد بابت حضرت کا سلام کہا کرتا اور اوسکی تسلیم حضرت کی خدمت مین
پہونچاتا اسیطرح مدتون پیام سلام رہا ایک روز اوسنے عرض کی کہ میرا باپ ملازمت کا
بہت مشتاق ہی اجازت ہو تو حاضر ہوگا حضوری کا حکم ہوا سلطان جن بارہا خدمت
عالی مین حاضر رہتا تھا اور اس سلطان نے حضرت کے لیے کچھ تحفے و ہدایا لایا تھا

قبول نکیا اور فرمایا کہ یہ جو نذران کے واسطے خدا یتعالی نے مجھے دیا ہی سو بہت کچھ ہی
اسکی ضرورت نہین سبحان اللہ بطفیل حضرت رسول انس وجان علیہ التسلیم والغفران
حضرت کی ذات بابرکات سے جنات اور انسان دونون مستفیض و مستفید تھے بلکہ
جنات پر نہایت تصرف تھا اور وہ بہت مطیع و منقاد رہتے تھے انشاء اللہ تعالی
ان حکایات کے مطالعہ سے یہ امر ظاہر ہوگا اور ابتک حضرت کے مدرسے مین زہاد
و عباد جنات موجود ہین بہت لوگون نے دیکھا ہی اور دیکھتے ہین **ایضا** ایک
طالب علم پر جن کا آسیب تھا ایکروز اوس طالب علم سے جن نے کہا کہ مین تجکو جمعہ کے
دن بیان سے اوٹھا لیجاؤنگا یہ کیفیت حضرت سے عرض کی مولانا اسحق صاحب
علیہ الرحمہ کو ارشاد ہوا کہ تم کچھہ اسکا بندوبست کرو کہ وقت موعود ٹل جائے پھر
دیکھا جائیگا اون دنون مولانا ے معز کو عملیات کا شوق تھا اونھون نے طالب علم
کو ایک جا سے بٹھلا کر اطراف اوسکے زمین پر دایرہ کھینچا اور آپ دایرے کے
باہر ایک چھری ہاتھہ مین لیکر بیٹھہ رہے تماشا دیکھنے کے واسطے بہت لوگ
مدرسے مین جمع ہوے حاصل کلام سوا پہر دن کے قریب ایک شی ہاتی کے
سونڈھ کے مانند آسمان سے اوترنے لگی اوترتے اوترتے اوس طالب علم
کے سر سے قریب ہو گئے مولانا اسحق صاحب نے دائرے کے اندر کود کر ایک
چھری اوسپر ماری وہ سونڈہ آپ کے ہاتھہ سے لپٹ گئی اور چھری سے
ہاتھہ کچھہ زخمی ہوا آپ بہتیرا چھڑاتے تھے مگر وہ نچھوڑتی تھی اتنے مین حضرت نے

فوراً دفع ہونا جن کا طالب علم پر سے

تشریف فرما ہو کر فرمایا کہ تو یہان سے جاتا ہی یا تیرے بادشاہ سے کہا جائے
فورًا اس کلام کے سُنتے ہی وُہ غایب ہو گئی اوس رُوز سے وہ طالب علم اچھا ہوا
کمالات عزیزی مین لکھا ہی کہ ایک شخص نے حضرت قدس سرہ کی خدمت مین عرض کی کہ
فیما بین میرے اور میری زوجہ کی نہایت محبت تھی بوقت شب اُوسکو پیشاب کی
حاجت ہوئی اُوسنے مجھسے کہا کہ ذرا تم میرے ساتھہ چلو تو مین پیشاب کرلون مین
اسکے ساتھہ گیا اور وہ پایخانے مین گئی دروازے پر کھڑا رہا تھوڑی دیر کے
بعد مینے کہا ارے چھچو اسکو بیحا پھر دیر ہوئی تو مینے پایخانے مین جاکر دیکھا تو
وہ غایب تھی کہین اوسکا پتا نہ ملا لاچار ہو کر تڑپنے لگا آخرش نہایت بیقرار
ہو کر آپکی خدمت مین حاضر ہوا ہون حضرت نے فرمایا کہ رات ہونے دو جب شب
ہوئی تو فرمایا کہ فلان محلے مین سرود کی مجلس ہی تم جاکر وہان بیٹھہ رہو جب مجلس
برخاست ہو گی تو سب خلقت چلی جائیگی بعد اوسکے طوایف آئینگی اور سب سے پیچھے
ایک شخص بہت ضعیف اسباب طوایف کا لیے ہوے آوین گے یہ رقعہ جو مین تم کو
دیتا ہون اُونکو دینا اِس شخص نے ایسا ہی کیا بعد آدھی رات کے وہ بزرگ
تشریف لائے حضرت کا رُقعہ اونکو دیا وہ بہت خفا ہوے بعدہ وہ رقعہ
اپنے سر پر رکھا اور دو خزف ریزے منگا کر اونپر کچھہ لکیرین کھینچین اور فرمایا
کہ یہ دونون ٹھیکریان یہان ڈال دو تم کو طرح طرح کی شکلون کی خلقت نظر آویگی
کچھہ خوف نکرنا آخر کو ایک شخص تخت نشین آویگا یہ ٹھیکری دُور سے دکھانا اُسنے

حیث بکارِ اوچھا
بیچانا بعوان سید

ویسا ہی کیا اوس تخت نشین نے جو بادشاہ تھا ایک شخص کو بھیجکر اوسکو بلا لیا اور احوال
پوچھا نہایت خوش ہوا کہ تیرے سبب سے یہ حکم حضرت کا میرے نام آیا بعد
اوسکے حکم دیا کہ دیکھو کوئی شخص غیر حاضر ہی ملازمان حضوری اور بحری و بری مین سے
صرف ایک شخص غیر حاضر تھا بموجب حکم وہ حاضر آیا اور عرض کی کہ فی الحقیقت مین
اوڑا ہوا چلا جاتا تھا اس شخص نے میرا نام لیکر کہا اسکو لیجا جب مینے اوس عورت کو
لے گیا مگر وہ میری مان کے برابر ہی مینے سوا اسکی خدمت کے اور کچھ نہین کیا
اور چھچو مذکور ثقہ تھا شخص مدعی نے اوسکی کلام کی تصدیق کی جب بادشاہ نے
عورت کو بلا کر اوسکے شوہر کے حوالہ کیا اور بہت مال اوسکو دیا اور چھچو کا قصور
معاف کیا ایضاً حضرت کے مدرسے کے طالب علم پر ایک پری عاشق تھی
ایکروز اوسنے طالب علم سے کہی کہ تیرا اور میرا راز افشا ہوگیا اسپر ایک جن جو بڑا
عامل ہی تجویز ہوا ہی کسواسطے کہ یہ مکان مولانا شاہ عبد العزیز کا ہی اور وہ آکر
تجکو مار ڈالے گا اوس طالب علم نے حضرت مولوی رفیع الدین صاحب سے جو
مولانا صاحب کے بھائی تھے عرض کی اونھون نے فرمایا کہ تم کلام مجید کھول کر
تلاوت کرو وہ گیا اور حجرے مین چراغ جلا کر بیٹھا اسمین ایک جھونکا ہوا کا آیا
چراغ گل ہوا اور اوسنے غل مچایا کہ کوئی گلا گھونٹتا ہی دوسرے طالب علم
دوڑے چراغ سے دیکھا تو کلام مجید ایک طاق مین رکھا ہی اور وہ طالب علم
پڑا ہی بعد تھوڑی دیر کے وہ پری پھر آئی اور بیان کیا کہ آج تو وہ چھوڑ کر چلا گیا

پری کا نام شعبان ہی

جن کو فارسی مین پری اور ہندی مین دیو کہتے ہین من بستان الجن ۱۲

مگر کل ضرور مار ڈالے گا دوسرے دن پھر ویسا ہی بیٹھا تھا کہ ایکدفعہ اوس پر
زور شور ہوا بعد اوسکے افاقت ہو گئی پھر اوس پری نے کہی کہ فی الحقیقت تیرے
مارنے کو آیا تھا لیکن دو جن بادشاہ کی طرف سے تعین ہین کہ بروز جمعہ اور منگل
جناب مولانا صاحب کا وعظ سنکر رات کو بادشاہ کے سامنے بیان کیا کرتے
ہین آج وہ بادشاہ سے عرض کیے کہ فلان جن جو بڑا عامل ہی شاہ عبد العزیز
صاحب کے مقابلے کو گیا ہے بادشاہ نے سنکر دو جن کو حکم دیا کہ اوسکو پکڑ لاؤ
چنانچہ بموجب حکم بادشاہ کے وہ گرفتار ہو کر قید ہو گیا ایضاً نواب سعادت یار خان
قصہ نواب سعادت یار خان کا
اعظم روسائے دہلی سے جو وضعداری حسن خداداد مین بہت مشہور تھے
اپنے مکان شب خوابی مین سوتے تھے یکایک دروازے حجرے کے
جو بند کیے تھے خود بخود کھل گئے اور ایک عورت آفتاب کے مانند نہایت
حسین وجمیل کہ جسکے چہرے پر نظر کو خیرگی ہوتی ہی با زیور ولباس بہتر
چستی و چالاکی سے نواب صاحب کے پاس آ بیٹھی اور بیان کرنے لگی کہ مین
سلطان محبوب شاہ کی دختر ہون جو بادشاہ جنات مغربی واقع دامن کوہ
قاف کا ہی عرصے سے تمھاری دل دادہ اور تدبیر وصال کی آمادہ ہون ہر چند
کوشش کی کہ فرصت پاکر حاضر ہون مگر کوئی موقع ایسا دلخواہ جو آج حاصل ہی
ہاتھ نہ آیا اب تمنا ہی ہر کہ مدعائے دلی حاصل کرون جیسا جیسا اپنی امید پر
غم کھایا ہی ویسا ہی خوشی سے اوسکو بدل دون ہر چند کہ نواب صاحب کو

انواع اقسام کے اندیشے پیش نظر ہوے لیکن موقع منہیات سے بچنے کا اور بدلیری تمام لاحول پڑھکر وسوسۂ شیطانی کو دفع کرنے کا بجز امداد حق کب ہو سکتا ہی انسان ضعیف البنیان تو کیا ہی یہان فرشتہ خان بھی پھسلے پڑے ہین آج تک سرنگون لٹک رہے ہین مؤلف کون کسکو کنوین جھکاتا ہی + جا کے دیکھو تو چاہِ بابل مین + بلا تامل مشغول عشرت ہوے چند ساعت راز و نیاز باہم رہکر وہ پری رخصت ہوئی اُوسدن سے یہ معمول ٹھہرا کہ ایک وقت معینہ پر شب کو وہ عورت آتی اور بعد کامیابی چلی جاتی جب اس روش پر قریب ایکسال کے گذرا تو ایک شب خلاف وقت وُہی عورت باحال پریشان آئی اور کہی کہ ای عزیز جلد اُوٹھہ اور اپنی حفاظتِ جان کی تدبیر کر کیونکہ میرا باپ اس راز سے واقف ہو گیا اور غضب ناک ہو کر دیوزاد تیری ہلاکی کو مقرر کیے ہین اغلب کہ آج صبح تک تجکو زندہ نچھوڑینگے کام کی یہی بات ہی اور میری یہ اخیر ملاقات ہی مین جو اب یہان سے جاؤنگی تو زنجیر گرانبار مین کر قید ہو جاؤنگی مگر یاد رکھنا کہ مین بھی ایکدن اِسی قید مین تیری جدائی کے غم سے جان سے جاؤنگی یہ کہکر وہ اودھر رخصت ہوئی ادھر نواب صاحب کو فکر بے نہایت ہوئی گھبرائے ہوے مثل ہو کہ ملّاکی دوڑ مسجد تک ننگے پاؤن اور ننگے سر سراسیمہ اور مضطر ہو کر جناب مولانا شاہ عبد العزیز صاحب قدس سرہ کے آستانہ کا رستہ لیا جب وہان پہونچے ہر چند خادمون نے باریابی سے منع کیا لیکن یہ ایسے بیقرار تھے کہ نہ اپنی کہی اور نہ غیر کی سُنی بے اختیار حجرہ مکان مین

حضرت مراقب تھے جا کر قدمون پر گرے جناب مولانا صاحب بھی مراقبے سے ہوشیار
ہو کر فرمایا کہ نواب صاحب اسوقت ایسے مضطرب الحال ہو کر تمھارا آنا کسی آفت و سخت سے
خالی نہین فرمائیے خیر تو ہے جب انھون نے تمام حال پرملال اپنا از ابتدا تا انتہا مفصلاً
حضور مین عرض کیا حکم ہوا کہ اگرچہ کردار تمھارا ایسی ہی سزا کے لایق ہے جیسا کہ تم نے کار بد
کیا اوسکا نتیجہ بھی پانا ضرور تھا مگر فقیر کسی ملتمس کی التجا کو رد کرنا پسند نہین کرتا کہ عادت
جبلی اور ہدایت جدامجد اسیطرح پر ہے خیر تدبیر اسکی معقول کیجاویگی آجکی شب تم یہان
فقیر کے مکان مین سو رہو بلکہ فلان حجرے مین استراحت فرماؤ تھوڑی دیر مین
فقیر اوس عورت کے باپ کو بلا کر تمھاری جان بخشی کرا دیگا اطمینان رکھو پس نواب صاحب
وہان سے بدل جمعی تمام اوٹھے اور ایک حجرے مین جو حضرت کی عبادتگاہ سے
نزدیک تھا گئے نصف پلنگ زیر آسمان اور نصف زیر سقف مکان بچھا کر آرام
کیا قریب تھا کہ غافل ہو کر سو جاوین کہ یکایک ایک سنگ گران نہایت زور شور سے
ایک پایہ پائین چارپائی نواب صاحب پر آ کر ایسی سختی سے گرا کہ اوسکے صدمے
سے پلنگ خاک برابر ہو گیا اوسکے گرتے ہی اونکی غفلت دور ہوئی اور عقل گم
بدحواس ہو کر چیخ مار کے حضرت کے اوپر آ گرے اور بیہوش ہوے حضرت
مولانا صاحب نے کچھ پڑھکر دم کیا فوراً ہوش آیا دیکھا کہ علاوہ جناب شاہ صاحب کے
پانچ شخص سردار صورت قوی اور زبردست نہایت باادب حضور مین ایستادہ ہین
اور حضرت فرماتے ہین کہ یہی شخص تمھارا گنہگار ہے اور مجھے بطور سفارش تم صاحبو کی

خدمت مین پیش کرکے چاہتا ہی کہ آپ اوسکی خطا سے درگذر فرماکر جان بخشی کردیجیے
اگرچہ اسکی خطا پر جب خیال کیا جاتا ہی تو سفارش سے دل کوسون دور بھاگتا ہی لیکن
کیا کیجیے کہ اب تو یہ میرے پاس آپڑا اگر آپ میرا کہنا قبول نکرینگے تو جیسی ذلت
اوسکے ہاتھ سے آپ کو ہوی ہی ویسی ہی فقیر اپنی ذلت آپکے ہاتھ سے تصور کریگا
پس وہ لوگ اس کلام کے سننے سے نہایت منفعل ہوے اور جناب شاہ صاحب
کے قدمون پر گر کے بوسے دیے اور نوابصاحب کی خطا سے درگذرے
اور اوسی وقت پانچون شخص جناب معز کے دست بوس ہوکر وہین غایب ہوگئے

ایضاً ایک شخص نے اپنے فرزند دلبند کی نسبت کسی شریف کے وہان دہلی مین قرار
دی جب والد دختر نے سامان شادی حسب دلخواہ جمع کرلیا ماہ وتاریخ مقرر کرکے
برات بلائی اودہر سے نوشاہ کا باپ بھی اپنی حیثیت کے موافق بھائی بند
دوست آشنا گاڑی گھوڑے بافراط ہمراہ لیکر حاضر ہوا میزبان نے مہمانون کی
دل کھولکر دعوت کی اور حسب دستور بعد نکاح جہیز دیکر دختر کو رخصت کیا برات نے
جو رخصت پائی تو ایک منزل قطع کرکے کسی مقام پر بغرض ناشتا خوری قیام کیا جو
مرد تھے وہ رفع حوایج انسانی کے واسطے گئے اور مستورات ہمراہی کے لیے
ایک قنات استادہ کردی تاکہ احتیاج بول وبراز سے تکلیف نہ اوٹھائین سب
عورتون نے یہ صلاح کی کہ پہلے دولھن کا تمام ضروریات سے فارغ ہونا بہت ضرور
ہی شاید اوسکو حاجت ہو اور بباعث لحاظ کے جو اوسوقت دولھن کو ہوتا ہی نہ کہہ سکے

سب نے پسند کیا اور دولھن کو پسِ قنات بٹھلایا جب دیر ہوی تو ہمجولیون نے
جاکر دیکھا تو دولھن کا نشان نہین حیرت زدون نے باہر آکر بیان کیا بقول حضرت
خواجہ میر درد علیہ الرحمۃ **مصرع** شادی و غم جہان مین توام ہی ٭ قدرت خدا کی ہی کہ
یا تو وہ سامان خوشی کا تھا یکایک غم کا سما ہوگیا عورتون نے بہت گریہ و زاری کی
آخرش کوئی ساکت کوی ششدر کوئی کسیطرف دیکھکر چپ رہگیا پھر تلاش کی فکر ہوئی
سوارون نے چارون طرف گھوڑے دوڑائے راہ بردہ ہر کسی سے پوچھا
پتا لگایا مگر وہ ایسی کیا ڈوبی تھی جو سہل تر آتی کہین کھوج نپایا سب مجبور ہو ہوکر
کوی دس کوئی بیس کوس سے واپس آئے اور بکمالِ یاس سے آہ بھر کر چپ ہو بیٹھے
تمام براتیون کو اس پریشانی مین چار شبانہ روز بے آب و دانہ گزر گئے نہ یہ ہمت
و جرات جو بے دولھن وطن کو چلے آئین نہ یہ بمقتضاے حمیت کہ دہلی کو جو نزدیک
تھی لوٹ جائین اس اثنا مین ایک شخص کا وہان گذر ہوا گویا اون مصیبت زدونکو
خضر مل گیا آگ کی تجسس مین جو اوس قنات کے نزدیک گیا حال دریافت کیا
براتیون نے تمام سرگذشت اور پریشانی کی حقیقت رو رو کے سنائی اسوقت
مسافر نو وارد نے کہا کہ واقعی تمھارا درد لا دوا ہی مگر پھر بھی تدبیر شرط ہی سب نے
بالاتفاق پوچھا کہ فرمائیے کیا کرین ہم سے تو کچھ بن نہین آتا جو تدبیر آپ ارشاد
کرین اسکے انجام دینے مین ہم سب بجان و دل حاضر ہین اوسنے کہا کہ اسی صبح
مین دہلی جاتا ہون چند سوار تیز رفتار اور ایسے کہ جنکی صورت ظاہری سیرت

باطنی سے بھی مناسبت رکھتی ہو میرے ہمراہ کردو تو مین انکو دہلی مین جناب
مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب کے پاس لیجاؤن اور تمامی حال گوش گذار خدام والاکرکے
اس درد کی دوا چاہون میرے نزدیک اون حضرت سے بہتر ایسے دردون کا کوئی
دوسرا طبیب نہین بس سب کے دلون نے یہ امر تسلیم کیا اور ہاری ہمت قوی ہو گئی چند
آدمی جو اوس برات مین ثقہ تھے اسپ ہاے تیز تک پر سوار ہو کر اوس ہادی کے ہمراہ
ہوے اور آستانہ جناب مولانا صاحب پر جا کر بعد حصول ملازمت سب سرگذشت
اپنی من وعن عرض کی آپ نے فرمایا کہ روز وقوع اس واقعہ کے فقیر کو اس حال کی خبر
ہو گئی تھی اور فقیر تمھارا منتظر تھا خیر اطمینان رکھو خانقاہ مین اوترو جب یہ لوگ کھانے
پینے سے فارغ ہوے اور ماندگی راہ کی رفع ہوئی تو پھر حاضر ہو کر امیدوار توجہ ہوے
آپنے فرمایا کہ تم اسوقت دو روٹیان آرد ماش کی تیل سے چپڑ کے چاندنی چوک مین
لیجاؤ وہان ایک خارش کا مبتلا کتا تم کو ملے گا تم ایک روٹی اوسکے روبرو رکھدینا
وہ تمھارے اوپر کیسا ہی حملہ کرے اور ڈراوے لیکن خوف نکرنا اور جگہ سے
نہ ہلنا وہ سگ روٹی کھالے تو تم دوسری روٹی بھی اوسکے روبرو رکھدینا اور
وہ اوس روٹی کو تمام نکر سکیگا کہ تم یہ پرچہ جو فقیر دیتا ہی اوسکے گلے مین باندھ دینا
اور گھوڑے تیار رکھنا جب وہ کتا روٹی کھاکر کسیطرف قصد کرے تو تم گھوڑون پر
سوار ہو کر جہان تک وہ جاوے اوسکے ساتھ جانا پیچھے نہ رہ جانا ورنہ سہل کام
مشکل ہو جاے گا جو کہ یہ آدمی فہمیدہ تھے وہان سے ہر ایک بات خوب

ذہن نشین کر کے چاندنی چوک مین آکر حسب فرمودہ حضرت شاہ صاحب کُتا پایا کہ وہ قبل
روٹی دینے کے بہت کچھ اونپر جھنجلایا اور حملہ آور ہوا لیکن یہ کیا ٹلنے والے تھے
اڑے رہے اور اپنا کام کیے گئے یہانتک کہ وُہ دونون روٹیان کھلا کر رقعہ
اوسکے گلے مین باندھ گھوڑون پر سوار ہوکر قریب بیس کوس اوسکے تعاقب مین
چلے گئے اور بعد طی اسقدر مسافت کے اوس کُتے نے ایک مقام پر ٹھہر کر
پنجون سے زمین کھودی اور تھوڑے عمق پر ایک دروازہ وسیع نظر آیا تو یہ سب
باہر کھڑے رہے اور وہ کُتا دروازے کے اندر چلا گیا تھوڑے عرصے مین چند شخص سن
رسیدہ بوضع ولباس انسانون کے اوسی دروازے سے مع دُلھن باہر آئے
اور مطلوب اونکا اونکے حوالے کیا اور کہا کہ جناب مولانا صاحب سے ہمارا سلام کہکر گذارش کرنا
کہ ہمارے عملہ مین ایک شخص پاجی نے ایسی حرکت کی کہ پاداش ایسے کردار کا نہایت سختی
سے کر دیا گیا یہ خطا ہم سے بذاتہ سرزد نہین ہوئی اور گنہگار سزاے کردار اپنی
باحسن الوجہ پاچکا لھذا امیدوار ہین کہ یہ خطا ہماری معاف فرمائی جاوے پس اسقدر
کلام کرکے وہ صاحب جو اوس دروازے سے تشریف لائے تھے اوسی راہ سے
واپس چلے گئے بعد تھوڑے عرصے کے وُہی کُتا اوسی حیثیت سے باہر آیا
اور جسطرح پر کہ زمین کو شگاف دیا تھا بند کرکے جانبِ دہلی رُخ کیا اور یہ سوار بھی اوسکے
جلو مین وہ آگے آگے یہ لوگ مع عروس پیچھے پیچھے دہلی مین آپہونچے اور خدمت
سراپا کرامت جناب شاہ صاحب مین حاضر ہوکر بعد ادائے شکریہ اور حصول اجازت

براتی جو اوس جنگل میں تباہ پڑے تھے آملے اور سب حال از ابتدا تا انتہا بیان کیا
سب کو حیرت ہوئی اور جناب شاہ صاحب کے نہایت معتقد ہوکر وقتاً فوقتاً مرید ہوگئے
سبحان اللہ یہ کیا عجیب کرامت اور کیسی زبردست حکومت ہی بقول استادی
مولوی میر شمس الدین فیض علیہ الرحمۃ کے کہتے ہین صور سرافیل جسے ٭
ہے وہ تاثیر فغان درویش ٭ بے خطا تیر ہی اوسکا یک یک ٭ جو چڑھی رہتی ہی
کمان درویش ٭ **ایضاً** ایکبار امساک باران ہوکر آثار قحط نمودار ہوے
تمام زراعت خشک اور گھر برباد ہوتے چلے چارون طرف سے آدمی بغرض حصول
تدبیر رفع اس بلا کے جناب مولانا صاحب کی خدمت مین حاضر ہوے اور عرض کیا
کہ یا حضرت دعا کیجیے کہ ببرکت دعا آپ کے ہم لوگ اس بلاے جانکاہ سے نجات
پاوین یا کوئی تدبیر فرمایئے کہ اوسکی پیروی مین سرگرم ہوجاوین حضرت نے فرمایا
کہ تمھاری جماعت سے چند آدمی منتخب ہوکر پرانے شہر مین جاؤ اور تلاش کرو ایک
گروہ ہیجڑون کا ملیگا اونمین سے جو شخص پیشواز وغیرہ سامان رقص پہنے ہو اوسکو
علیحدہ لیجاکر فقیر کی طرف سے سلام کہنا اور مدعاے دلی عرض کرنا جو وہ حضرت
تدبیر فرماوین اوسپر عمل کرنا چنانچہ چند آدمی اوسی وقت مولانا صاحب کی خدمت سے
اوٹھکر گئے اور گروہ مخنثان سے ملے اور حسب ارشاد حضرت کے رقاص کو
علیحدہ لیجاکر التجاے نزول باران رحمت مین مبالغہ کیا وہ صاحب یون سہل کیا
اونکو آنے والے تھے لہذا حسب عادت اپنے ہم پیشون کے تالیان بجاکر فرمایا

کہ تم اور تمہارا بھیجنے والا دونوں احمق ہیں مولوی صاحب نے تم سے ہنسی کی ہے ورنہ
مجھ سے اور اس قسم کی التجا سے کیا مناسبت اور اور بھی بہت اوڑاتیں اوڑیں
اون سبھوں نے بھی جو بڑے کامل کے مرسلہ تھے ایک نہ سُنی وہ اپنا راگ
گاتے رہے یہ سب اپنی رام کہانی سُناتے ہوے ساتھ ہوے جب ان
بزرگوار نے دیکھا کہ اب بدون انجام مدعا ان لوگوں سے عہدہ برائی محال اور
نشان دادہ ایک بڑا صاحب کمال ہے تو فرمایا کہ خیر صاحبو مولانا صاحب کے ارشاد سے
مجبور ہوں آج شب کو میں اور میرے ہمراہی آدس باغ میں جو جانبِ راست
درگاہ جناب خواجہ صاحب علیہ الرحمہ کے ہے جمع ہونگے جاکر حضرت مولانا صاحب
سے میرا سلام عرض کرکے گذارش کرو کہ میں انجام مہم ایسی خدمت کے
لائق نہ تھا جو میرے تفویض فرمایا ہاں اب جو میری نسبت اس قسم کا ارشاد
ہوا تو البتہ ببرکت ارشاد حضرت یہ مرتبہ مجھے حاصل ہوا لیکن جب تک آپ کے
دستِ مبارک بیعت جاتے ہوں گے یہ بلا سر سے نہ ٹلے گی غرض یہ لوگ واپس آئے
اور جیسا کچھ سنا تھا عرض کیا آپ نے فرمایا کہ اگرچہ فقیر میں بوجہ فقدانِ طاقت
رفتار اور ضعف قوی کی گنجایش نہیں کہ کسی قدر مسافت طے کرے بھی نہیں رہی تھا
مگر جس طرح ممکن ہو گا بعد نماز عشا تمہارے ہمراہ چلوں گا جب وہ دن باقی تمام
گذرا اور رات ہوئی اور جناب [illegible] معمولی گروہ کثیر
کے ساتھ تشریف فرما [illegible]

مع اپنے ہمراہیوں کے حاضر ہیں اوسوقت حسب ارشاد جناب مولانا صاحب کے سب لوگ دوزانو باادب بیٹھے اور خود حضرت مراقب ہوئے اسقدر کہ نصف شب سے متجاوز ہو گئی جب آپنے مراقبے سے سر اوٹھا کر فرمایا کہ لو صاحبو وقت قبولیت ہے جس شخص کی جو آرزو ہو خدا سے چاہے فقیر کو امید ہے کہ کوئی شخص محروم نرہے گا چنانچہ سب دست بدعا ہوئے اور علاوہ خواہش باران کے جس شخص نے چاہا فوراً ظہور قبولیت کا آثار پایا اور جناب مولانا صاحب نے صرف واسطے نزول باران رحمت کے ہاتھ اوٹھایا اون بزرگ نے بھی مع جماعت مختنثان صدائے آمین بلند کی کہ یک بیک غبار آندھی کا سر پر چھا گیا جب ہوا کی اسقدر شورش کم ہو گئی تو ابر تیرہ آثار نظر آیا ترشح ہونے لگی جناب شاہ صاحب نے ہاتھ دعا سے کھینچا اور فرمایا کہ صاحبو جلد یہاں سے شہر کا راستہ لو ورنہ پھر کثرت بارش سے شہر کا پہونچنا دشوار ہوگا پس اوسی وقت لوگ جلد سے اور شہر میں آکر پناہ لیے اسقدر بارش کی شدت ہوئی کہ ندی اور نالے بھر گئے کسیکو ہوس پانی کی باقی نرہی خلقت کی جان میں جان آگئی اور تمام مخلوق خدا کو برکت دعا جناب مولانا صاحب اوس بلا جانستان سے رہائی حاصل ہوئی سبحان اللہ حضرت کی ذات بابرکات مستجاب الدعوات تھی اور کیسے کیسے اولیاء اللہ تحت فرمان تھے اور کیسی طاقت تھی کہ سب اونکے خلافت کے [illegible] ہے ۵ اولیا را ہست قدرت از آلہ ؛

سے بھی اپنے کو نگاہ رکھے اور بعضی مباحات سے بھی جو منجر بار تکاب گناہ ہوتے ہین پرہیز کرے اور اپنے باطن کو ماسوا اللہ کی رغبت سے باز رکھے اور بالکلیہ تمام اعضا و جوارح کے متوجہ اپنے خالق کی طرف ہووے اور اس مرتبے کو تقوی حقیقی اور مرتبۂ ولایت کہتے ہین اور اسی مرتبے سے اشارہ ہی آیۂ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖ مین یہ تینون مرتبے شامل ہین لیکن بقدر تفاوت درجات بعضی کتابون مین تعریف ولی کی یون لکھی ہی اَلْوَلِیُّ هُوَ الْعَارِفُ بِاللّٰهِ وَصِفَاتِهٖ بِحَیْثُ مَا یُمْکِنُ الْمُوَاظِبُ عَلَی الطَّاعَةِ الْمُجْتَنِبُ عَنِ الْمَعَاصِیْ الْمُعْرِضُ عَنِ الْاِنْهِمَاكِ فِی اللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ ولی اوسکو کہتے ہین جو پہچاننے والا ہو ذات الٰہی کو اور صفات کو اوسکی موافق ضابطہ صوفیہ کے جسقدر کہ ہو سکے اور مداومت کرنے والا ہو عبادت پر کہ مستحب بھی ترک نہ ہونے پاوے بچنے والا ہو گناہون سے روگردان ہو ڈوبنے سے دریاے لذات اور شہوات کے یعنے لذت اور خواہش کی چیزون سے بچے ایضاً اَلْوَلِیُّ هُوَ الْفَانِیْ مِنْ حَالِهٖ اَلْبَاقِیْ فِیْ مُشَاهَدَةِ الْحَقِّ لَمْ یَکُنْ عَنْ نَفْسِهٖ اِخْبَارٌ وَلَا مَعَ غَیْرِ اللّٰهِ قَرَارٌ ولی وہ ہی کہ فانی ہووے اپنے حال سے اور باقی رہے مشاہدے مین حق سبحانہ کے یعنی تمام اپنے حواس کو ماسوا اللہ سے پھیر کر خدا یتعالی کی دید مین صرف کرے ہستی سواے خدا یتعالی کے دوسرے کی نہ سمجھے بمضمون اس قول جناب فیض علیہ الرحمہ کے ؎ وجود غیر ہی صرف اعتباری ؎

تعریف ولی

جو ہستی ہو وہ ہستی ہو خدا کی ✤ نہو اوسکو اپنے حال سے اخبار اور ساتھ غیر خدا کے قرار یعنے اپنے حال سے اور عالم کے احوال سے خبر نرہے اور دید الٰہی مین تسکین ملے یہ کیفیت ہی کمال استغراق کی فقط علم سے حاصل نہین ہوتی اسکو محنت بھی ضرور ہے ✤ از تصور نہ برد راہ بمقصود کسے ✤ در فنا کوش اگر ملک بقا میطلبی ✤ ایضاً اَلوَلِیُّ هُوَالفَانِیْ فِی اللّٰہِ اَلبَاقِیْ بِہٖ اور صوفی کے بھی یہی معنے ہین یعنے اپنے تمام حرکات و افعال و صفات و ذات کو خدا یتعالی کی رضامندی مین فنا کرے بغیر رضا کوئی بات نہووے اور ان سب کو نابود محض جانے اس کام مین جب ملکہ راسخہ پیدا ہوگا تو پھر خدا یتعالی کی طرف سے بقا حاصل ہوگی تو جب باقی باللہ ہوگا یعنے اوسکے حرکات و افعال و صفات و ذات خدا یتعالی کے حرکات و افعال و صفات و ذات کے تلے مقہور و مغلوب ہونگے اور خدا ہی کے حرکات و افعال وغیرہ قاہر و غالب ہوجائینگے اور سب اپنا کام کرنے لگجائینگے اور علامت ولی کی حدیث شریف مین اسطرح آئی ہے کہ صحبت مین اوسکی خدا یاد آئے یعنے محبت دنیا کی اوسکی صحبت مین کم اور محبت خدا کی زیادہ ہووے چنانچہ حضرت خواجہ عزیزان علی رامتینی قدس سرہٗ فرماتے ہین رباعی باہر کہ نشستی و نشد جمع دلت ✤ وز تو نرمید صحبت آب و گلت ✤ زنہار ز صحبتش گریزان می باش ✤ ورنہ نکند روح عزیزان بحلت ✤ ان سب امور پہ تصحیح عقاید خواہ ظاہری ہو خواہ باطنی موافق ضابطہ اہل تسنن کے ضرور ہے اگر کسی کا عقاید درست نہین گو اوسمین

علامت ولی

احتیاط اور تاثیر ہو وہ اعتبار کے قابل نہین اور ولی کو کرامت لازم نہین ہی
خدا چاہے تو اوسکی عزت افزائی کے واسطے ظاہر ہولی ہی اور نہین تو نہین

بیان قضا و قدر

قضا و قدر تقدیر کو کہتے ہین یعنے امور کہ حکم اور اندازہ کیے ہوے اللہ تعالی
کے ہین اور تقدیر دو قسم پر ہی ایک مُبرم یعنے استوار و محکم کہ جسمین کچھ تغیر و تبدل نہین

بیان قضائے مبرم

جیساکہ قرآن مجید مین آیا ہی فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ
لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ لازم کر تو خدا کی پیدایش کو جسنے پیدا کیا ہی لوگونکو
اوپر اوسکے نہین ہی بدلنا واسطے پیدایش خدا کے یہ ہی دین درست
اور حدیث شریف مین وارد ہی جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا اَنْتَ لَاقٍ یعنے خشک ہوا
قلم ساتھ اوس چیز کے کہ تو ملنے والا ہی یہ دلایل ہین قضاے مُبرم کے

بیان قضائے معلق

دوسری قضای معلق کہ جسمین بعض سبب سے تغیر و تبدل ہوتا ہی صورت اوسکی یہ ہی
کہ لکھا جاتا ہی لوح محفوظ مین مثلاً فلان شخص اگر حج کریگا یا جہاد کریگا تو عمر اوسکی
چالیس برس کی ہوگی اور اگر حج اور جہاد دونون کریگا تو عمر اوسکی ساٹھ برس کی ہوگی
پھر جب دونون کیے تو ساٹھ برس کو پہنچا پس بڑھی عمر اوسکی اور جب ایک ہی چیز
کی تو نہ زیادہ ہوئی چالیس برس سے تو کم ہوئی انتہاے عمر اوسکی جو ساٹھ برس
تھی اور دلیل اسپر ترمذی کی حدیث ہی لَا يَرُدُّ الْقَضَاءَ اِلَّا الدُّعَاءُ یعنے نہین
پھیرتی تقدیر کو مگر دعا پس اولیاء اللہ کی دعا سے جو بلا اور آفت دور ہوتی ہی
سو وہ تقدیر معلق ہی ورنہ تقدیر مُبرم مین کسکو طاقت ہی کہ دم مارے

جہال سمجھتے ہین کہ اولیاء اللہ جو چاہتے ہین وہ کرتے ہین یہ سراسر غلط
عقاید اور برا خیال ہی چنانچہ جناب مولوی عبد العلی بحر العلوم شارح مثنوی مولانا روم
رحمۃ اللہ علیہما نے بھی اس شعر کی شرح مین اسطرح لکھا ہی وہ یہ ہی وکسیکہ از تیر جستہ
قضاے مبرم مراد داشتہ وحاصل برآوردہ کہ اولیا را قدرت ست بر رفع قضاے
مبرم غلط کردہ ولغو گفتہ زیرا کہ قضاے مبرم مردود نمی شود و در ما نحن فیہ
ہمین قضا بود کہ این افعال از باز داشتن ولی واقع نخواہد شد این افعال معلق بود بعدم
مانع آمدن ولی ازان فعل و در نفحات مذکورست کہ در وقوع حادثہ چنگیز خان تتاری
شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ بعض اصحاب کمل خود را مثل شیخ سعد الدین
حموی و شیخ رضی الدین علی لالا وغیر ایشان را طلب داشتہ گفت زود برخیزید
و بہ بلاد خود روید کہ آتش از جانب مشرق برافروخت کہ تا نزدیک بمغرب خواہد برخاست
این فتنہ است عظیم کہ درین امت این چنین واقع نشدہ ست بعض اصحاب گفتند کہ
چہ شود کہ حضرت دعا کنند کہ این فتنہ از بلاد مسلمانان مندفع شود شیخ فرمود
این قضائیست مبرم دعا رفع آن نمیتواند کرد پس قول شیخ نجم الدین کبرے
نص ست برآنکہ قضاے مبرم مدفوع نمی تواند شد اوسی **کمالات عزیزی**
مین لکھا ہی کہ ایک شخص متوطن آذربایجان حضرت کی خدمت مین آیا اور فرزند بھی
اوسکے ہمراہ تھا حضرت نے فرمایا کہ اگر اپنے فرزند کو چندے میرے پاس
چھوڑ دو تو اچھا ہی اوس نے قبول کیا لڑکے کو چھوڑ کر چلا گیا یہ لڑکا علم تحصیل

کر کے ہوشیار ہوا ایک وقت عرض کیا کہ مین نے کچھ بات نہین دیکھی حضرت نے فرمایا کہ اچھا
تم آٹھ روز تک سورۂ اِنّا فتحنا شریف اس ترتیب سے پڑھو نوین دن جہان چاہو چلے
جاؤ اوسنے آٹھ روز پڑھکر نوین دن جنگل کا راستہ لیا طرح طرح کے جنگل اور دریا پیش
آئے ایک دفعہ جنگل مین گیا وہان ایک بھیڑیا اوسکی طرف آیا اور اوسکے پاس کوئی
ہتھیار نہ تھا آخرش بھیڑیے نے آٹھ وار اوسپر کیے اوسکو جب چھری اپنے
باپ کی کہ کمر مین موجود تھی یاد آئی نکالکر بھیڑیے کو ماری اور چھری زخم مین رہگئی
بھیڑیا بھاگ گیا پھر وہ شخص ایک جنگل مین پہونچا کہ زمین اوسکی نئی طرح کی تھی
بعدہٗ ایک شہر دیکھا کہ عمارت اوسکی عمدہ طرز کی بہت تحفہ تھی شہر مین جاکر دیکھا کہ
باشندے وہان کے بہت شکیل اور بزرگ وضع ہین اونمین سے ایک بہت
بڑے بزرگ اوسکو ملے اور حال پوچھا اوسنے بیان کیا آپنے فرمایا کہ میرے گھر
مہمان رہو آخرش اپنے گھر لیگئے بہت خاطر و تواضع کی اور طعام عمدہ کھلایا
صاحب خانہ کی غیبت مین اوسنے دیکھا کہ وہ چھری اوسکی جو بھیڑیے کے زخم
مین رہگئی تھی ایک طاق مین رکھی ہی ہر چند اوسنے چاہا کہ اوٹھالے مگر ہاتھ
مین نہ آئی پھر صاحب خانہ تشریف لائے اور کھانا روبرو رکھا اسکی نظر اوسی
چھری پر تھی صاحب خانہ نے پوچھا کہ کیا ہی اوسنے کہا کچھ نہین بعد گفتگو اوس
صاحب خانہ نے کہا کہ ہم نہ انسان ہین نہ جن نہ فرشتہ ہماری خلقت اللہ جلشانہٗ
نے علیحدہ کی ہی اور یہ شہر ہمارے رہنے کے واسطے ہی اور ہم سے کام

اسطرح سے کہ لیے جاتے ہین اور وہ بھیڑیا مین ہی تھا جسکو تونے چھری مارنی چاہی تھی
اور یہ زخم اوسی چھری کا ہی اور مین تجکو فوراً مار ڈالتا لیکن بسبب شاہ عبد العزیز
کا ہو اب تو کیا چاہتا ہی اوسنے کہا کہ پھر حضرت کی خدمت مین پہونچ جاؤن تو خوب
ہو ان لوگون سنے کہا کہ آنکھ بند کرو پھر آواز دی کہ کھول دو آنکھ کھولی تو دیکھا کہ
مسجد جامع شاہ جہان آباد کے پاس کھڑا ہی فوراً جا کر جناب مولانا صاحب کے قدمون پر
گرا اور بیعت تک پہونچا اور کمالات باطنی حاصل کیے ایضاً ایک شخص بلباس عمدہ
وصورت امیرانہ پٹکہ زری کمر پر باندھے ہوئے عمدہ گھوڑے پر سوار قصبہ
مارہرہ ضلع اٹہ مین بخدمت عارف معارف میان اچھے صاحب قدس اللہ سرہ
العزیز کے حاضر ہوا اور نہایت بیقرار ومضطر تھا حضرت کے قدمون پر گر کر
تڑپنے لگا آپنے بشفقت تمام متوجہ ہوکر اوس سے حال پوچھا اوسنے
عرض کیا کہ ایک ساہوکار متصل میرے مکان کے رہتا ہی اوسکی دختر نہایت
حسین اور جمیل ہی خورد سالی سے فیما بین میرے اور اوسکے محبت پیدا ہوئی کہ
مرتبہ عشق کا ہوگیا پھر اوسکی شادی ہوئی اور اب سسرال اوسکی اوسکو لیجاتے ہین
اسواسطے مضطر ہوکر اور اپنی زندگی سے ہاتھ دھوکر خدمت مین حاضر ہوا اونھون
حضرت نے اوسکی تسلی کی اور فرمایا کہ تم دہلی مین بحضور مولانا شاہ عبد العزیز صاحب
کے جاؤ اور کچھ مت کہو بلکہ آدمی واسطے پیشوائی کے تمکو دہلی سے اسطرف ملینگے
آخر وہ شخص دہلی کو گیا متصل شاہدرہ مین کئی آدمی بطور پیشوائی کے ملے اور حضور مین

مولانا صاحب گئے لیگئے حضرت بہت شفقت سے اوسکے حال پر متوجہ ہوے
اور ایک شخص کو فرمایا کہ فلانے ساہوکار کو بلا لاؤ وہ ساہوکار حاضر ہوا آپ نے اوس سے
پوچھا کہ تمھارا داماد اور سمدھی کہان ہی اوس نے عرض کیا کہ یہین حاضر ہین آپنے فرمایا کہ
اونکو لے آؤ وہ جاکر اونکو لے آیا حضرت ان تینون کو ہمراہ لیکر کوٹھری مین تشریف لیگئے
تھوڑی دیر مین باہر نکلے وہ تینون ہنستے چلے گئے اور تھوڑی دیر مین اوس لڑکی کو
پالکی مین سوار کر کے لے آئے اور عرض کیا کہ حضرت یہ آپکی لونڈی ہی جو چاہو سو کرو آپنے
اسکو مسلمان کیا اور نماز پڑھوائی بعد اوسکے نکاح اون دونو کا کردیا سبحان اللہ
درویش ایسی ہی ذات بابرکات کو کہتے ہین کیونکہ حضرت خواجہ عثمان ہرونی قدس سرہ
فرماتے ہین (درویش آنست کہ ہران بندہ ہران کس کہ بحاجت آید محروم باز نگردد)
کذا فی اخبار الاخیار اسیطرح اور اقوال حضرت خواجہ معز کے جو خواجہ خواجگان جناب
خواجہ معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہا نے سنا ہی ذات جامع الکمالات مظہر ذات و
صفات خالق الارض و السموات حضرت شاہ صاحب قدس سرہ پر صادق آتے ہین
ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ بقول جناب اوستادی
مولوی شمس الدین فیض علیہ الرحمۃ کہتے ہین مرتبہ دان درویش +
شان معنوی ہی شان درویش + فیض الفقر اذا تم ہی بس + نکر و شرح و بیان
درویش + ایضاً دہلی مین مولوی خدابخش صاحب مرحوم متوطن میرٹھ سے
فرمایا کہ میان خدابخش آج رات کو سوتے وقت ایک مرتبہ آیۃ الکرسی اور ایک مرتبہ

آمن الرسول اور ایک سورت اور پڑھ لینا مولوی صاحب جو پڑھکر سوئے تو خواب مین
خوب سیر آسمانون کی نصیب ہوئی صبح کو جو حضور مین حاضر ہوے ارادہ بیان
کرنے کا کیا آپ نے فرمایا کہ کہنا کچھ ضرور نہین مین نے اسواسطے بتلایا کہ شنیدہ
کی بود مانند دیدہ **ایضًا** حضرت پیر و مرشد نے کئی مولویون کو فرمایا کہ تم کابلی
دروازے کے باہر جاؤ ایک شخص عرب آتے ہین اونکو لے آؤ یہ لوگ بہ تعمیل
حکم شہر سے باہر جاکر کھڑے ہوے دیکھا تو ایک شخص مصر سے تچّر پر سوار چلے
آتے ہین اون لوگون نے کہا کہ حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب نے آپکے استقبال کے
واسطے ہمکو بھیجا ہی اور باتین کرتے ہوے چلے اونھون نے اپنا حال بیان
کیا مین مصر کا باشندہ ہون اور میری ہمشیرہ فاضل ہین اور حافظ کلام مجید
اور کتب حدیث شریف صحاح ستہ سب حفظ ہین مینے اونسے علم تحصیل کیا ایک کتاب
پڑھتا تھا اوسمین ایک مقام مفہوم نہوا ہمشیرہ نے ہر چند تقریر کی لیکن میری
فہم مین نہین آیا اسپر ہمشیرہ نے کہا کہ اب تم ہندوستان کو جاؤ اور شہر دہلی مین
شاہ عبدالعزیز ہین اونسے یقین ہی کہ تمھاری فہم مین آئے اسواسطے مین اسطرف
کا عازم ہوا غرض یہ سب فاضل اونکو لیکر مدرسے مین آئے حضرت مولانا صاحب نے
فرمایا کہ کتاب کہان ہی خورجی مین تھی منگوائی اور اونسے فرمایا کہ سبق اپنا نکالو جب
حضرت نے تقریر فرمائی تو وہ عرب بہت خوش ہوے عرض کیا کہ مین سمجھ گیا
پھر وہ ایک عرصے تک اور علم تحصیل کرتے رہے بعدہٗ اپنے ملک کو روانہ ہوے

حاشیہ: یہ حضرت کی ایک کرامت ہے

ایضًا ایکبار حضرت رفیع المنزلت قدس سرہٗ حدیث شریف کا وعظ فرمارہے تھے
اسمین ایک شخص آئے اُنپر انگشت سے اشارہ کیا اپنی پشت کی طرف یعنے ادھر آؤ
جب وعظ تمام ہوچکا تو اُوس شخص نے عرض کیا رات کو خواب مین دیکھا کہ جناب
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تشریف رکھتے ہین اور آپ سامنے جناب سرور کائنات
کے بیٹھے ہوے وعظ حدیث شریف کا فرمارہے ہین اور مین حاضر ہوا تو آپنے
اسیطرح انگشت سے اشارہ پس پشت بیٹھنے کا فرمایا تھا اب جو مین حاضر ہوا تو
بھی ویسا ہی ہوا اسکا کیا سبب ہی حضرت نے فرمایا کہ تم حُقّہ بہت پیتے ہو
تمھارے مونھ سے بو آتی ہی اور حضور مین ناپسند ہی اسیواسطے فقیر نے کہا تھا

ایضًا جب جناب کرامت مآب حضرت شاہ صاحب قدس سرہٗ نے اول سال جو
کلام مجید حفظ کرکے سُنایا تھا نماز تراویح کی ہوچکی تھی اس عرصے مین ایک
سوار نہایت خوب زرہ بکتر وغیرہ لگائے ہوے برچھا ہاتھ مین لیے ہوے
تشریف فرما ہوکر کہا کہ حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہان رونق افزا ہین
جو آدمی وہان تھے سب نے دوڑکر انکو گھیر لیا اور پوچھا کہ حضرت یہ کیا کلام ہی اور
آپکا کیا نام ہی اُنھون نے فرمایا کہ میرا نام ابوہریرہ ہی جناب سید عالم صلی اللہ
علیہ وسلم نے فرمایا تھا کہ ہم عبدالعزیز کا کلام مجید سُننے چلین گے پھر مجکو
ایک کام کے واسطے روانہ فرمایا اس سبب سے مین دیر مین آیا اتنی بات کہکر
غایب ہوگئے **مصرع** شاہان چہ عجب گر بنوازند گدارا **+ ایضًا**

اوپر بزرگ حضرت ... صلے اللہ علیہ وسلم ... وعظ کنندہ

ایک ... افزا ہیں ... آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ... تراویح ... شریف ...

مولوی مفتی الٰہی بخش صاحب فاضل متبحر شاگرد رشید حضرت شاہ صاحب کے متوطن
کاندھلہ مقیم سہارنپور نے لکھا کہ جناب مولانا روم علیہ الرحمہ نے جو دفتر شروع
کرکے چھوڑ دیا اور فرمایا ہی کہ میرے بعد ایک شخص ہوگا وہ اسکو تمام کریگا
میرا ارادہ اوسکے تمام کرنے کا ہی اسواسطے عرض رسا ہون فضل الٰہی سے آپکی
بڑی معلومات ہیں کہین یہ قصہ سماعت شریف مین یا نظر مبارک مین آیا ہو تو ارشاد
فرمائیے حضرت نے اوسکے جواب مین دو آیہ کلام مجید کے لکھکر ارشاد کیا کہ
بوقت شب پڑھکر خود مولانا روم علیہ الرحمہ سے دریافت کرنا چنانچہ اونکو جناب
مولانا روم کی زیارت ہوئی آپ نے فرمایا کہ ہان تمہی وہ شخص ہو جو اسکو تمام کروگے
عصر اور مغرب کے درمیان دوات اور قلم لیکر حجرے مین بیٹھا کرو قصہ
باقیماندہ خود بخود قلم سے لکھا جائیگا چنانچہ مفتی صاحب نے ساتوان دفتر تصنیف فرمایا

ایضاً کرنیل اسکر صاحب کو اولاد نہین ہوتی تھی حضرت مولانا صاحب سے
عرض کی کہ آپ دعا فرمائیے تا مجھے اولاد ہو آپنے دعا کی اور فرمایا کہ اللہ تعالیٰ
بیٹا عطا کرے تو نام اسکا یوسف رکھنا چنانچہ لڑکا پیدا ہوا کرنیل صاحب نے
جوزف اسکر اوسکا نام رکھا جوزف اور یوسف ایک ہی لفظ ہی فقط زبان کا
فرق ہی **ایضاً** ایک روز درس کا وعظ ہو رہا تھا کہ ایک شخص حاضر ہوا
بعد اتمام درس کے سات اشرفی پیش کین حضرت نے ہنسکر فرمایا کہ ایک جیب بچہ
مین سے سات اشرفی بعدہ وہ شخص چلا لوگون نے اسکو گھیرا اور حال پوچھا

اُوسنے بیان کیا کہ مین پورب کا رہنے والا ہون اور اللہ تعالی نے اموال دنیوی بہت عطا فرمایا ہی مگر بیماری فساد خون سے ترک وطن کر کے توکلت علی اللہ العزیز الحکیم مع چند ملازم بسواری اسپ اس تلاش مین نکلا کہ شاید کوئی ایسا شخص ملجائے کہ مشکل آسان ہو اس تلاش مین پھرتا تھا کہ ایک مقام پر پہونچا ایک عورت نے کہا کہ اس پہاڑ مین ایک بزرگ تشریف رکھتے ہین اگر تم وہان پہونچو تو یقین ہی کہ اچھے ہو جاؤ لیکن راستہ ایسا دشوار گزار ہی کہ گھوڑا نہین جاسکتا مین نے اپنے لوگون سے کہا کہ تم سب یہان رہو اور مین جاتا ہون اگر تین مہینے مین واپس آجاؤن تو خیر ورنہ یہ گھوڑی اور اسباب اور روپے تم سب تقسیم کر کے چلے جانا پھر مین پہاڑ پر گیا تو دیکھتا ہون کہ ایک چھپر کا گھر چھوٹا سا ہی اور اوسمین ایک درویش تشریف رکھتے ہین سلام کہا اونھون نے پوچھا کہ تو کون ہی مین نے سب اپنا حال عرض کیا تو فرمایا کہ یہ لوڑیا دوا کی ہی اسکو تم لیجاؤ اور فلان مقام پر ایک چشمہ ہی وہان بیٹھکر اسکو کھالو اللہ کا فضل ہی تو اچھے ہو جاؤ گے مین نے اوسیطرح کیا اسہال اور قی آئی اور مین اللہ تعالی کے فضل سے اچھا ہو گیا پھر اون بزرگ کی خدمت مین آیا تو پوچھا کہ تمہارے گھر کا راستہ کسطرف سے ہی تو مین نے عرض کیا فرمایا کہ دہلی بھی راستے مین ملتی ہی مین نے کہا کہ نہین لیکن حکم ہوگا تو مین دہلی کے راستے سے جاؤن گا وہ بھی راستہ ہی آپ نے فرمایا کہ شاہ عبد العزیز کا نام سُنا ہی مین نے کہا کہ

سُنا ہو وہ تو افتاب ہندوستان ہیں فرمایا کہ وہ ہمارے پیر بھائی ہیں پھر چھپر کے اندر جاکر مٹھی میں یہ ساٹھ اشرفی لائے اور کہا کہ مولانا صاحب کو ہماری طرف سے دیجیو روایت ہی سکندر شاہ صاحب دہلوی سے وہ روایت کرتے ہیں اپنے والد شاہ غلام حسین شہید سے کہ انھوں نے حضرت کا وعظ برسوں سُنا تھا کہا اونھوں نے کہ حضرت کے وعظ میں ایک گھسیارا بھی آیا کرتا تھا ایکدن آپ نے فرمایا کہ جو شخص بسم اللہ الرحمن الرحیم صدق دل سے جس کام کے واسطے لیگا اوسکا وہ کام بر آئے گا وہ گھسیارا گھاس کا گٹھا جنگل سے لاکر چار پانچ پیسے کو بیچ کے اپنی گذر کرتا تھا اور اوس زمانے کو جمنا کے پُل پر سے آتے ایک پیسہ اور جاتے ایک پیسہ محصول لیا کرتے تھے اوسنے کہا کہ کیا ضرور ہی پیسہ دینا حضرت نے تو فرمایا ہی کہ بسم اللہ جس کام کے واسطے کہیں وہ کام بر آتا ہی بسم اللہ کہہ کے جایا آیا کرینگے پس وہ گھسیارا بسم اللہ الرحمن الرحیم کہکے جمنا میں قدم رکھتا کتنا ہی پانی ہو پایاب ہو جاتا اسیطرح سالہا سال اوسکا معمول رہا سکندر شاہ مذکور کہتے ہیں کہ میرے والد مجھکو خردسالی میں حضرت کے وعظ میں لیجاتے تھے بارہا حضرت نے فرمایا کہ یہ لڑکا بہت خوش قسمت ہوگا اگر فقیر بھی ہوگا تو مرفہ الحال اور معزز رہیگا یہ حضرت ہی کی زبان کی تاثیر ہی کہ خدا تعالی نے اب تک مجھکو بہت فراغت اور عزت سے رکھا ہی چالیس سال سے زیادہ ہوے کہ میں سیاحی کرتا ہوں جہاں جاتا ہوں وہاں سب لوگ مجھ سے بعزت پیش آتے ہیں

اور فراغت سے گذرتی ہی خدایتعالی نے بہت فراغت سے رکھا ہی روایت ہی
ابو الحسن شاہ احمدی مظہری جتوری سے وہ روایت کرتے ہین کسی مرد ثقہ سے
کہ نام اونکا یاد نہین وہ روایت کرتے ہین سید حمید الدین صاحب سے کہا اونھون نے
کہ جب مین مکہ معظمہ کو گیا تو میرے ساتھ والون مین ایک سقہ بھی تھا دہلی والا چند
مدت مکہ مین رہنے کا اتفاق ہوا اوس سقے کو حضرت مولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہٗ
روز فجر کے وقت پہر دن چڑھے باب السلام کے قریب اور عصر کے وقت جماعت مین
امام کے پیچھے مکبر کے ہمدوش نظر آتے تھے ایکروز اوسنے مجھ سے یہ حال کہا تو
مین بھی اوسکے ہمراہ عصر کے وقت گیا اور حضرت مولانا صاحب کو بچشم خود اوسی جاے
امام کے پیچھے سیدھی طرف سلام پھیرتے وقت نماز مین دیکھا بائین طرف سلام
پھیرنے کے بعد دیکھون تو نظر نہین آئے غایب ہو گئے پھر کبھی دکھلائی نہین دیے
اور مجکو کچھ بات کرنے کی فرصت نہین ملی وہ سقہ کبھی ہم کلام بھی ہوتا تھا ایک روز
اوس سقے کو فرمایا کہ تو نے میرا حال بیان کیا اسواسطے مینے وہ جاے چھوڑ کر دوسری
جگہ وظیفہ اور جماعت ادا کرتا ہون شروع مین اوس سقے کو دونون جا نظر آتے تھے
سبحان اللہ یہ ابدال کا مرتبہ ہی کہ ابدال سے ایسی باتین ہوتی ہین کہ
جہان چاہتے ہین اپنے کو نمود کرتے ہین چنانچہ نفحات مین جامی علیہ الرحمہ
لکھتے ہین انواع خوارق عادات بسیارست چون ایجاد معدوم واعدام موجود
واظہار امر مستور وستر امر ظاہر واستجابت دعا وقطع مسافت بعیدہ در مدت اندک

واطلاع برامور غائبہ ازحس واخبار ازان وحاضر شدن درزمان واحد در امکنۂ مختلفہ
وغیر ذلک مگر اسمین شیطان کو دخل ہر دھوکا بھی ہوتا ہی چنانچہ میر حسین علی
عرف شاہ جی صاحب سلمہ اللہ تعالی کہتے ہین کہ مین ایکدن حضرت کے
حضور مین حاضر تھا ایک شخص نے حاضر ہوکر عرض کیا کہ حضرت بعضے بزرگ حرم
مین نظر آتے ہین اور دوسری جا پر بھی دکھلائی دیتے ہین پھر وہان سے وہان موجود
رہتے ہین یہ کیا بات ہی آپ نے فرمایا کہ اسمین شیطان کو بہت دخل ہی یہ بابت
کچھ اعتبار کے لایق نہین دھوکے مین نہ آنا یہ حضرت کا فرمانا واقعی ہی کیونکہ
شیطان ہزارہا صورتون سے انسان کو گمراہ کرنا چاہتا ہی اور اسکا تمیز کرنا
بہت مشکل ہی اس مقام پر ایک مقدمہ عجیب جو جناب مستغنی الالقاب اوستادی
تلمیذ رشید خاندان حضرت شاہ عبدالعزیز دہلوی حاجی مولوی محمد زمان صاحب
دامت برکاتہ نے بستان الجن مین لکھا ہی سو وہ مرقوم ہوتا ہی شیطان کیدی دیگر
دارد کہ اعظم کیود است وآن اینست کہ چون شخصے یکے از صلحا را از مکانی بعید
مستغیثانہ ندا کند شیطان مثل این آواز بگوشش میرساند اگر جوابے ازانجا حاصل شد
آنرا بمثل آواز این شیخ بگوش این معتقد میرساند وہر قدر کہ میخواہد کم وبیش میکند
شیخ ابوالعباس رحمۃ اللہ علیہ گفتہ کہ این معاملہ کثیر الوقوع است ونیز اکثر بصورت
مستغاث بہ زندہ باشد یا مردہ متشکل شدہ بمستغیث ظاہر شدہ بہر چہ میخواہد
میفرماید ومستغیث گمراہ گمان میبرد کہ این شیخ مستغاث است حال آنکہ او

شیطان ست و باین قسم کفار را بیشتر فریب دہد کہ ہرگاہ صنادید خود را ندا کنند گاہے بصورت آن صنادید ظاہر شود گاہے بجواب التفا نماید و گاہے حاجات ایشان را برآرد و کفار این تصرفات را از مقتدایان خود تصور کنند کہ بہ پرستش شان استوار بند ند و ہرگز باین خداع پی نہ برند شیخ ابو العباس میگوید کہ با جماعۂ از شیوخ کہ معتقدین با ایشان استغاثہ می نمودند در خورد رسیدم ہر یک میگفت کہ مرا بالکل باین استغاثہ اطلاع دست نداد حال آنکہ مریدان و مستغیثان ایشان دعوی میکردند کہ شیخ را دیدیم و چنین و چنان شنیدیم و نیز میگوید کہ معتقدان من ہم بمن استغاثہ کردند و ہر یک قصۂ خود بیان کرد گفتم کہ من بیکے از شما جواب نگفتم و بر استغاثہ احدے مطلع نشدم گفتند پس فرشتہ خواہد بود گفتم فرشتہ نیست بلکہ شیطانی ست کہ گمراہ میکند و گاہے بشکل شیخے متشکل شدہ بعرفات می ایستد تا معتقدان گمان برند کہ شیخ حج ادا کرد و گاہے آنرا برداشتہ بعرفات رساند و از میقات بلا احرام گزرانیدہ بے تلبیہ وسعی بین الصفا والمروہ و رمی جمار محض وقوف عرفات کنانیدہ باز آرد و با مثال این تلبیسات فریفتہ از شرف حج محروم سازد و جہلائے عُبّاد این را از کرامات شمارند انتہی و گاہے بصورت اہل علم ظاہر شدہ بکلمات پُر مکر و فن مردم را از جائے برد چنانچہ ابو عبد الرحمن از یحیی بن ثابت آوردہ کہ میگفت ہمراہ حفص طائفی بمقام منیٰ رفتم در انجا پیرے را دیدم کہ ریش و سرش سفید شدہ و مردم را فتوی میدہد حفص بمن گفت کہ ای ابو ایوب میدی این

پیر را کہ فتوی میدہد این عفریت است و نزدیکش رفت و چون نظرش بر حفص افتاد
نعلین خود را برداشت و دیگر بخت و مردم از پس او دویدند و حفص ندا کرد کہ ای مسلمانان
این عفریت است اور بھی اسکے سوا بہت حالات شیطان لعین کے بستان الجن مین
مذکور ہین سالکان طریقت کے واسطے اوسکا مطالعہ ضروری ہی روایت ہی
ابوالحسن شاہ صاحب احمدی منظری بنوری سلمہ اللہ تعالی سے وہ روایت کرتے ہین
حضرت سید قاسم علی حسینی مال پوری سے کہ یہ حضرت بھی خلیفۂ طریقت ہین جناب
مولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہ کے اور راوی کو طریقہ بنوریہ مین اونسے بیعت
بھی ہی کہا اونھون نے کہ ایام شباب مین مجکو اور واصل علی میرے چچیرے بھائی
کو شوق ہوا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی رویت شریف سے مشرف ہوتا اور
یہ بات گوش زد تھی کہ مولانا شاہ عبد العزیز صاحب جسکو چاہتے ہین حضرتکی
رویت سے مشرف کرتے ہین اس شوق مین ہم دونون بے اطلاع اپنے والدین
کے دہلی کو چلے قریب دہلی کے ایک شخص ہمارے بستی والا ملکر پوچھا کہ کہان
جاتے ہو ہم نے اوس سے اپنا حال بیان کیا اوسنے کہا کہ ہان حضرت کی خدمت
مین جاؤ تمھارا مدعا حاصل ہوگا ہم دونون دہلی مین جاکر ایک جا اوترے دوسرے
دن صبح کو حضرت کے حضور مین حاضر ہوے حضرت نے مخاطب ہوکر احوال پوچھا
تو ہم نے اپنا مدعا عرض کیا ارشاد ہوا کہ کل آئیے انشاء اللہ تعالی اسکا جواب دونگا
دوسرے روز حسب وعدہ حاضر ہوے تو فرمایا کہ تم اپنے مان باپ کو راضی کرکے آؤ

ذریعہ نصیب ہونا زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا

ذریعہ نصیب ہونا شاہ عبد العزیز صاحب ... مال پوری ... ۵۱

تو مین تمھین بتلاؤنگا ہم دونون نے مشورہ کیا کہ اگر یہان سے گھر کو جاوین تو
والدین پھر آنے دیتے ہین یا نہین بہر حال یہان سے بدون حصول مدعا نہ جانا
دوسرے دن خدمتِ شریف مین حاضر ہو کر عرض کیا کہ یا حضرت آپ ہی کچھ دعا
فرما کے ہمارے والدین کو راضی کیجیے ہم تو یہان سے نہین جاتے پھر ارشاد ہوا کہ
کل اسکا جواب دونگا بموجب ارشاد دوسرے روز حاضر ہوے تو فرمایا کہ تمھارے
والدین راضی ہوے اب تمھین بتلاتا ہون اسمین بھید یہ ہی کہ اس عرصے مین جو
شخص کہ ان دونون کو ملا تھا اوسنے اونکے والدین سے بیان کیا کہ تمھارے
لڑکے دہلی کو حضرت کی خدمت مین گئے ہین وہ سنکر بہت خوش ہوے
کہ حضرت کی خدمت مین جانا فایدے سے خالی نہین اوسوقت دستِ خاص سے
یہ درود شریف مع ترکیب لکھکر عنایت کیا (در شبِ جمعہ وقت خواب دو رکعت
نماز نفل بخواند در ہر رکعت بعد فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار و قل ہو اللہ پانزدہ بار بخواند
بعد از سلام ہفت ہزار بار این درود بخواند اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدِ نِ النَّبِیِّ
الْاُمِّیِّ وَعَلٰی اٰلِہٖ بَارِكْ وَسَلِّمْ) ہم دونون نے اسی ترکیب سے یہ درود
شریف پڑھا مگر واصل علی تین ہزار سے زیادہ نہ پڑھ سکا اور شیخ مین پورے
سات ہزار بار پڑھا اور رویتِ شریف سے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے
مشرف ہوا راوی نے اس درود شریف کی اجازت جناب سید قاسم علی صاحب سے
لی ہے اور اونکو رویتِ شریف بھی حاصل ہوی ہی چنانچہ وہ حال بر چہ حضرت کے

تحقیق رویت شریف

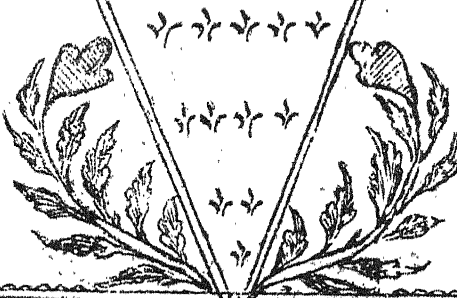
ہاتھہ کا لکھا ہوا اونکے نزدیک موجود ہی راقم سنے زیارت کی تھی اور آنکھون کو لگایا ہی
اور اس درود شریف کی اجازت بھی اونھون سنے سرفراز کی ہی اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی ذٰلِکَ
اب یہان کچھہ تحقیق رُویتِ شریف کی کتاب مظاہر حق سے لکھی جاتی ہی تا ناظرین کا
شوق وصدق زیادہ ہو حدیث شریف مین آیا ہی مَنْ رَاٰنِیْ فِی الْمَنَامِ
فَقَدْ رَاٰنِیْ فَاِنَّ الشَّیْطٰنَ لَا یَتَمَثَّلُ فِیْ صُوْرَتِیْ اور دوسری حدیث
مین آیا ہی مَنْ رَاٰنِیْ فَقَدْ رَاَی الْحَقَّ خلاصہ دونون حدیثونکا یہ ہی کہ شیطان
نہین بنتا ہی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی صورت مین یعنے یہ مجال نہین کہ کسیکے
خواب مین آوے اور اوسکے خیال مین ڈالے کہ مین آنحضرت ہون اور آنحضرت پر جھوٹ
باندھے اور بعضے محققین سنے لکھا ہی کہ شیطان بصورت حق تعالی بن سکتا ہی
اور جھوٹ باندھ سکتا ہی یعنے دیکھنے والے کو وسواس مین ڈالتا ہی کہ صورت
حق سبحانہ تعالی کی ہی ولیکن بصورت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ہرگز نہین بن سکتا
اور جھوٹ نہین باندھ سکتا اسلیے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مظہر ہدایت کے ہین
اور شیطان مظہر ضلالت کا اور درمیان ہدایت وضلالت کے ضد ہی اور حق سبحانہ
تعالی جامع ہی صفاتِ اضلال اور ہدایت کا اور تمام صفات متضادہ کا اور یہ ہی
کہ دعوی اُلوہیت کا مخلوقات سے صریح البطلان ہی محل اشتباہ نہین بخلاف دعوی
نبوت کے اسیواسطے اگر کوئی دعوی اُلوہیت کا کرے تو صدور خارق عادت
اوس سے متصور ہی اور اگر دعوی نبوت کا کرے تو معجزہ اوس سے ظاہر نہین ہوتا

بلکہ اوسکے اہانت کے واسطے برعکس دعوے کے ہوتا ہی جیسا حال مسیلمہ کذاب کا
کہ کسی کی روشنئی چشم کے واسطے دعا کی تو وہ نابینا ہوتا تھا اور یہ حدیثین تعدد طرق
واختلاف الفاظ کے ساتھہ دلالت کرتی ہین اسپر کہ جسنے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کو خواب مین دیکھا تو اونھین کو دیکھا دروغ اور شیطان کو اسمین دخل نہین اور علمانے
اسکو خصایص سے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے شمار کیا ہی اور اختلاف کیا ہی
علمانے اسمین بعضون نے تو یہ کہا کہ محل اِن احادیث کا یہ ہی کہ کوئی دیکھے آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کو ساتھہ صورت اور حلیئہ مخصوص کے جو آپ رکھتے تھے پھر بعضون
نے اونمین سے توسّع کیا ہی اور کہا کہ اوس شکل وصورت مین دیکھے کہ مدت عمر شریف مین
اوسپر تھے خواہ جوانی مین خواہ کہولت مین یا آخر عمر مین اور بعضون سے نے دایرہ
تنگ کیا اور کہا کہ ضرور ہی اوس صورت پر دیکھے کہ آخر عمر مین اوس صورت پر اس
عالم سے رسدھارے یہان تک کہ عدد سفید بالون کا کہ سرِ مبارک اور محاسن شریف
مین تھے اور نوبت بیش بال کی نہ پہونچی تھی اعتبار کیا ہی اور محمد بن سیرین رضی اللہ عنہ کے
پاس جب کوئی اگر قصہ خواب مین حضرت کے دیکھنے کا بیان کرتا تو وہ سے کہتے کہ بیان
کر کس صورت مین دیکھا ہی تو نے اگر ساتھہ حلیئہ مخصوص کے نہ بیان کرتا تو وہ کہتے
کہ جا تو نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو نہین دیکھا اور امام نووی نے کہا صحیح یہ
ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہی کو حقیقۃً دیکھا خواہ اونکی صفتِ معروفہ پر دیکھا
یا سوا اوسکے اختلاف صفات کا موجب اختلاف ذات کا نہین ہوتا اور اختلاف و تفاوت

صورتون کا باعتبار کمال و نقصان ایمان دیکھنے والے کے ہی جیسے حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کو اچھی صورتمین دیکھا بسبب کمال اپنے دین کے دیکھا اور جسنے برخلاف اوسکے
دیکھا بسبب نقصان دین کے دیکھا اور اسیطرح ایک نے دیکھا بوڑھا اور ایک نے
جوان اور ایک نے راضی اور ایک نے خفا اور ایک نے روتے ہوے اور ایک نے
خوش اور ایک نے ناخوش یہ تمام مبنی ہی اوپر اختلاف حال دیکھنے والے کے
پس دیکھنا آنحضرتؐ کا گویا کسوٹی ہی معرفت احوال دیکھنے والے کے اور اسمین
ضابطۂ مفید ہی سالکون کے لیے کہ اوس سے احوال اپنے باطن کا معلوم کرکے
اوسکا علاج کرین اور اسی قیاس پر بعضے ارباب تمکین نے کہا ہی کہ جو کلام آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم سے خواب مین سُنے تو اوسکو سنتِ قویمہ پر عرض کرے اگر
موافق ہی تو حق ہی اور اگر مخالف ہی تو بسبب خلل اوسکے سامعہ کے ہی پس رویا
ذات کریمہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا اور اوس چیز کا کہ دیکھی یا سُنی حالی ہی حق ہی
اور حقیقت مین تفاوت اور اختلاف کہ ہی تجھسے ہی حضرت شیخ علی متقی نقل
کرتے تھے کہ ایک فقیر نے فقراے مغرب سے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب
مین دیکھا کہ اوسکو شراب پینے کے لیے فرماتے ہین اوسنے واسطے رفع اس
اشکال کے علماء سے استفتا کیا کہ حقیقت حال کی کیا ہی ہر ایک عالم نے محل اور
تاویل اوسکی بیان کی ایک عالم تھے مدینہ شریف مین نہایت متبع سنت کہ اونکو
شیخ محمد بن عراق کہتے تھے جب وہ استفتا اونکی نظر سے گذرا تو اونھون نے

فرمایا کہ یون نہین ہی جسطرح اوسنے سُنا اوس شخص کے سامعہ مین خلل ہی آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نے اوسکو فرمایا لَا تَشْرِبِ الْخَمْرَ اوسنے لَا تَشْرِبْ کو اِشْرِبْ سُنا انتہی روایت
ہی مولوی عزیز احمد صاحب دہلوی سے وہ روایت کرتے ہین محمد حفیظ دہلوی سے یہ بزرگ
حضرت کے صحبت یافتہ ہین کہا اونھون نے کہ میری والدہ بیمار تھین جب اونکا اخیر وقت آیا تو حضرت کے
تشریف فرمائی کا اشتیاق ہوا مجھہ سے استدعا کی جب اصرار بہت ہوا تو بعد نماز عصر مین حضرت کو
ہمراہ لیکر مکانکو آرہا تھا اثنائے راہ مین ارشاد ہوا کہ میان محمد حفیظ تم مکان کو جلد جاؤ اور
اپنی والدہ کی تجہیز و تکفین کی تیاری کرو ابھی اونکا انتقال ہوا یہ فرماکر وہین سے آپ
اپنے دولت خانہ کو واپس ہوے جب مین مکان کے نزدیک آیا تو رونے کی آواز آئی
اندر جاتے ہی معلوم ہوا کہ انتقال ہوگیا مستورات سے پوچھا تو کہا کہ ابھی تھوڑا عرصہ
ہوا کہ روح پرواز ہوئی وہی وقت تھا جو حضرت نے فرمایا تھا روایت ہی مرزا قربان علی
بیگ صاحب سالک سے وہ روایت کرتے ہین حکیم محمد حسن خان سے کہا اونھون نے کہ آخون صاحب
نامی ایک بڑے فاضل دہلی مین تھے اونکو ایسا خیال آیا کہ مولانا شاہ عبد العزیز صاحب
کو تفسیر و حدیث مین بڑا ملکہ ہی مگر معقول مین کچھہ دستگاہ نہین اسیطرح اپنے شاگردون
اور معتقدون سے بھی کہا کرتے ایکدن حضرت کے وعظ مین حاضر ہوے حسب
عادت ہزارہا شخص جمع تھے اور بہت لوگ تفسیرین کھولے ہوے سُنا کرتے تھے
اوس روز حضرت نے اَلزَّانِیَۃُ وَالزَّانِیْ کا بیان کیا مگر سب بیان بطور معقول اس
دھوم دھام سے کہ سامعین کی عقل اڑگئی آخر کو حضار سے فرمایا کہ خدا تعالی کے

کلام کا کوئی حرف حکمت اور فایدے سے خالی نہین لاکن اس فقیر کے دل مین اسوقت
ایک بات آئی ہی اگر کسی تفسیر مین مذکور یا کسی صاحب کو معلوم ہو تو بیان کرین یعنی
اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِیْ مین تانیث مقدم اور اَلسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ مین موخر
آنے کا کیا سبب ہوگا جن جن صاحبون کے پاس تفسیرین تھین اونھون نے کہا کہ کوئی
وجہ مسطور نہین تب حضرت نے آخونصاحب سے کہا کہ آپ کچھ بیان کیجیے اونکو اوسوقت
اپنے خیال سے نہایت ندامت ہوئی اور کہا کہ مین تو یہ عرض کرتا ہون کہ اسطرح کا
مجکو خیال آیا تھا آپ قصور معاف فرمانا حضرت نے فرمایا یہ کچھ قصور نہین ہی ایسا
ہوا کرتا ہی حاصل کلام آخون صاحب باعث ہوے کہ حضرت ہی کچھ فرمائین جب
آپ نے فرمایا کہ زنا کا استعداد اور خواہش بنسبت مرد کے عورت کو زیادہ ہوتا
ہی اور چوری کی جرأت وقوت باعتبار عورت کے
مرد کو بہت ہی اس لیے وہان تانیث
کے تقدیم ہی اور یہان تذکیر کی فقط
واللہ اعلم



مقالہ سوم در تعبیر رویا

رویا کہتے ہین خواب کو اور حقیقت خواب کی اہل سنت و جماعت کے نزدیک پیدا کرنا حق تعالے
کا ہی دل مین سونے والیکے علوم اور ادراکات کو فرشتے یا شیطان کے ہاتھہ پر موافق
حقایق اون ادراکات کے یا موافق تعبیرات اونکے جیسے کہ جاگنے والیکے دل مین
اور اللہ سبحانہ قادر ہی اوسپر نہ بیداری اوسکی باعث اور نہ نیند اوس سے مانع ہی
اور پیدا کرنا اون ادراکات کا سونے والے کے دل مین علامت ہی دوسرے
امور پر جو پیش آتے ہین بعد اوسکے کہ تعبیر اوسکی ہی جیسا کہ ابر دلیل ہی وجود باران پر
اور محققین اہل سنت کے پاس یہ ہی کہ شرف انسان کے دل کا دو وجہ سے ہی **ایک**
از روے علم کے **دوسرا** از روے قدرت کے شرح قدرتکی اس موقع سے
اجنبی اور دور مگر علم کی وجہ کا بیان ضرور ہی معلوم کرنا چاہیئے کہ شرف از روے
علم کے دو طریق پر ہی ایک علم ظاہری کہ بواسطہ حواس خمسہ اور تعلم کے حاصل ہوتا ہی
یعنے دل کو قوت معرفت تمام علوم اور صناعت کی میسر ہی باوجود اس بات کے
کہ دل ایک جزو ہی اور قسمت نہین قبول کرتا ہی مگر علوم اوسمین سماتے ہین اور اوسی قوت
سے علوم شرعیہ اور غیر شرعیہ مانند ہندسہ و ہیئت و حساب و طبابت وغیرہ کے
جانتا ہی بلکہ تمام عالم اسمین ہی جیسا کہ ذرہ صحرا مین اور قطرہ دریا مین کیونکہ زمین
پر ہوکر آسمانون کی مساحت کرتا ہی اور مقدار ہر ستارے کی پہچانتا ہی اور مچھلی کو قعر دریا سے
اور مرغ کو ہوا سے زمین پر لاتا ہی اور حیوانات زبردست مانند شیر و فیل و شتر و فرس کو

اپنا مسخر بناتا ہی یہ تمام علوم اوسکو ظاہر کی راہ سے حاصل ہوتے ہین یعنے
بذریعۂ حواس اور تعلّم اور مراد عَلَّمَ بِالْقَلَمِ سے یہی علم ہی دوسرا علم باطن
کہ روزنِ درونی کی راہ سے حاصل ہوتا ہی یعنے دل کو روزنِ درونی ملکوت
آسمان کی طرف مفتوح ہوتا ہی کہ اوسکو عالم روحانی کہتے ہین جیسا کہ پانچ دروازے
حواس کے بیرونِ دل عالمِ محسوسات کی طرف مفتوح ہین جسکو عالم جسمانی کہتے ہین اور
علم ظاہر بنسبت علم باطن کے بہت کم ہی علم باطن اوسی روزنِ درونی سے بیواسطہ
تعلیم آدمیون کے خدایتعالی کی طرف سے سرفراز ہوتا ہی علم انبیا اور صوفیہ کا
اسی طریق سے ہی اور مراد عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ سے یہی علم باطن ہی
اور دلیل روزنِ درونی پر ایک تو موتِ اصغر ہی جسکو خواب کہتے ہین الغرض مثل
دلکی مانند آیینے کے ہی اور مثل لوح محفوظ کی مانند دوسرے آیینے کے کہ صورتین
تمام موجودات کی اوسمین جلوہ گر ہین جسطرح کہ صورتین ایک آیینے سے دوسرے
مقابل کے آیینے مین گرتی ہین اسیطرح صورتین لوح محفوظ سے اوس دل مین
جو محسوسات سے فارغ اور صاف ہووے اور لوح محفوظ سے مناسبت پیدا کرے
ظاہر ہوتی ہین مگر جب تک کہ محسوسات مین مشغول رہتا ہی تو عالمِ ملکوت سے محجوب ہی
اور جب خواب مین راستہ حواس کا بند ہوتا ہی تو روزنِ درونی کھلتا ہی اور معانی
متمثل ہوتے ہین اور کبھی خواب مین لوح محفوظ و عالم ملکوت نظر آتا ہی تا جو چیز کہ آیندہ
ہوگی اسکو جانتا ہی جسطرح کہ ہوتی ہی ظاہر دیکھتا ہی یا لباس مین مثال کے کہ تعبیر کی

ضرورت ہوتی ہے خواب مین اگرچہ حواس بند ہوتے ہین مگر خیال بجائے خود قایم
رہتا ہی اسواسطے اکثر لباس مثال خیالی مین دیکھتا ہی صریح اور پوشش سے خالی
نظر نہین آتا اور خواب کبھی صادق ہوتا ہی کبھی کاذب حقیقت اوسکی یون ہی کہ
جب آدمی سوتا ہی تو مملو ہوتا ہی نیند سے مگر روح اوسکی جاتی ہی طرف عرش کے
پس جو کہ بیدار نہین ہوتا ہی تحت عرش کے تو خواب اوسکا صادق ہوتا ہی اور جو
بیدار ہوتا ہی تو کاذب جاننا چاہیے کہ خواب تین قسم پر ہی جیسا کہ حدیث
شریف مین آیا ہی اَلرُّؤیَا ثَلٰثٌ حَدِیثُ النَّفسِ وَتَخوِیفُ الشَّیطَانِ وَ
بُشرٰی مِنَ اللّٰہِ ایک خیالِ نفس جیسا کہ ایک شخص کوئی کام یا حرفہ کرتا ہی
اور وہ از بس اوسکے خیال مین جم رہا ہی تو وُہی خواب مین دیکھتا ہی یا عاشق معشوق
کے خیال مین رہتا ہی تو اوسکو خواب مین دیکھتا ہی مثل مشہور ہی جو دل مین بسے
وہ سپنے مین دسے اور دوسرا ڈرانا شیطان کا تا غمگین اور مکدر کرے
اوسکو بسبب دشمنی کے جو بنی آدم سے رکھتا ہی تا وہ بدگمان اور سست
ہو سلوک طریق حق مین اور وُہ ڈرانا شیطان کا فعل ہی کہ ساتھ اوسکے
آدمی سے کھیلتا ہی جیسا کہ کسی نے دیکھا کہ اپنا سر کٹ گیا ہی اور اسی قبیل
سے ہی احتلام ہونا کہ موجب غسل کا ہوتا ہی اور کبھی سبب فوت نماز اور تاخیر
اوسکا وغیر ذلک اسیطرح کے خوابون کو اضغاث احلام کہتے ہین
یہ دونون قسمین لایق اعتبار تعبیر نہین اور تیسری قسم بشارت دینی اور اعلام

کرنا ہی حق کی جانب سے بندے کو کہ بسبب اوسکے خوشش اور طلب حق مین چُست ہووے اور حسن ظن اور امید وار ہی رکھے ایسا خواب قابل تعبیر ہی اور ایسے ہی خوابون کو مبشرات کہتے ہین اور یہی خواب جزو ہی اجزاے بنوت سے اور یہ بھی ہی کہ بُرا خواب کسی سے بیان نکرے کیونکہ جب وُہ قابلِ اعتبار اور تعبیر کے نہین تو اوسکا کہنا عبث اور لایعنی ہی اگر کہے گا اور سُننے والا تعبیر دیگا تو وسواس اور توہّم مین پڑیگا اور تعبیر کو بتقدیر الٰہی وقوع مین خاصیت ہی اگر کسی نے بحسبِ صورت ظاہر بُری تعبیر دی تو ویسی ہی واقع ہوتی ہی بُرا خواب دیکھے تو پناہ چاہے ساتھ اللہ کے بُرائی سے اوسکے اور بُرائی سے شیطان کے اور تین بار بقصد دفع شیطان بائین طرف تھتکارے اور جس کروٹ پر خواب دیکھا تھا وہ کروٹ بدلے کہ اوسکو تغییر حال مین بہت تاثیر ہی اور اچھا خواب دیکھے تو اللہ تعالیٰ کی حمد کرے اور جسکو دوست رکھتا ہو علما اور صلحا اور اقربا سے اونکے روبرو تخلیہ مین بیان کرے اور تعبیر کہنے والا پہلے خَیرٌ لَنا وَشَرٌ لِاَعْدَائِنا کہکر اچھی تعبیر دیوے اگر تعبیر دینے والا اوس فن کا علم نہین جانتا اور اچھی تعبیر نہین دی تو دوسرے سے بھی پوچھنا درست ہی اور یہ بھی معلوم رہے کہ تعبیر خواب کی مختلف ہوتی ہی ساتھ اختلاف دیکھنے والے کے مثلاً اگر تاجر دیکھے خواب مین کہ اسباب کشتی پر رکھکر بیٹھا ہی اور ہوا موافق چلتی ہی تو علامت سلامتی کی ہی اور نفع تجارت کا ہی اور اگر یہی خواب کوئی سالک سالکان طریقت سے دیکھے

بُرا خواب بیان نہ کرے

اچھا خواب بیان کرے

اختلاف تعبیر خواب باختلاف صاحب خواب

تو علامت اتباع شرع شریف کی اور پہونچنے کی مقام حقیقت مین ہی اور اسیطرح
تعبیر دینے والے کے اختلاف سے بھی مختلف ہوتی ہی چنانچہ حضرت عایشہ رضی اللہ
تعالی عنہا سے مروی ہی کہ ایک عورت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کی خدمت
شریف مین حاضر ہوکر عرض کی کہ میرا شوہر غایب ہوگیا ہی اور مجکو حاملہ چھوڑا ہی خواب
مین دیکھتی ہون کہ ستون مکان کا ٹوٹا ہی اور مین لڑکا احول چشم جنی ہون حضرت صلعم نے
فرمایا کہ انشاء اللہ تعالی تیرا شوہر صحیح وتندرست پلٹ کر آئیگا اور تو لڑکا نیکبخت
جنے گی دوبارہ وہ عورت پھر آئی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو مکان مین نہ پائی
اور مینے اوس سے اوسکے خواب کا قصہ پوچھا اوس نے بیان کیا مینے
تعبیر کہی اگر تیرا یہ خواب راست ہی تو تیرا شوہر مرجائیگا اور تو لڑکا بدکار جنے گی
پس وہ عورت بیٹھی اور رونے لگی پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشریف فرما ہوکر
فرمایا کہ ای عایشہ چپ رہ اور ایسا نکہہ جب تعبیر کرے مسلمان کے خواب کی تو اچھی
تعبیر کر کیونکہ خواب تعبیر کے موافق واقع ہوتا ہی یہ خلاصہ ہی بعضے مقامات
مظاہر حق اور **جواہر الحقایق** اور **مدارج النبوۃ** کا یہ بھی معلوم
رہے کہ کبھی تعبیر مین توارد بھی ہوتا ہی بعضے اپنے بزرگون سے معلوم ہوا
کہ خواب چار طور پر ہوتا ہی کبھی بارادہ رائی اور کبھی بارادہ مرئی اور گاہے بارادہ
ہر دو اور گاہ بغیر ارادے اون دونون کے ہوتا ہی اور خدایتعالی ہر صورت پر
قادر مطلق ہی جیسا چاہتا ہی ویسا دکھلاتا ہی شرح خواب کی اگرچہ بہت بسیط

وطویل ہی مگر یہ مختصر بھی کچھ لطف سے خالی نہین اس فصل کی تعبیرات کی وجہ مناسبت
حسب ایماے نواب معلی القاب فضایل پناہ دریاے صدق وصفا لب بہا
نواب میر محبوب علی خان بہادر المعروف بہ دولہ پادشاہ اقربا کے والی
دکن سلمہ اللہ ذوالمنن کے جو ان تعبیرین فرید الدہر اور وحید العصر مین درج کی گئی
تہا ناظرین کو اس فن مین خدا چاہے تو کچھہ مناسبت پیدا ہو اور حضرت پیر و مرشد قدس سرہ
کا پایگاہ شیخ اور صفاے باطن اور وہب الٰہی ہویدا ہو اور مناسبت معتبر خوب بیان
کرتا ہی کیونکہ وہ رائی کے حال سے خوب واقف ہو سکتا ہی بخلاف دوسرے شخص کے
اور بعد زمانہ دراز کے برین ہمہ یہ بیان بیگانہ نہین روایت ہی مولوی حمایت اللہ
دہلوی سے وہ روایت کرتے ہین اپنے اوستاد مولانا یعقوب علیہ الرحمہ سے کہا
اونھون نے کہ ایک شخص نے خواب مین دیکھا کہ قرآن اوسکا مٹی ہو گیا ہی حضرت سے
تعبیر پوچھی تو فرمایا افسوس ہی کہ چراغ ہند گل ہونے والا ہی اوسکے تین روز کے
بعد حضرت کی وفات ہوئی **وجہ مناسبت** قرآن شریف کو چراغ سے نہایت
مناسبت ہی کیونکہ قرآن شریف اپنے انوار ہدایت کے سبب ظلمات ضلالت سے
بچاتا ہی اور چراغ تاریکی مین راستہ دکھلاتا ہی چراغ سراپا نور ہی اور قرآن مجید بھی
نور نام بھی اسکا نور ہی اور عالم کی مناسبت تو چراغ سے روشن ہی اور جناب
مولانا صاحب قدس سرہٗ کی ذات مکرم چراغ ہند تو کیا بلکہ چراغ عالم تھی اور مٹی
ہونا دلالت کرتا ہی فنا ہونے پر **روایت** ہی حافظ حاجی قاری محمد کریم بخش

دہلوی سے وہ روایت کرتے ہین مولوی عبد اللہ رام لوپری سے کہا اونھون نے
کہ ایک شخص نے خواب دیکھا کہ اوسکی عورت کی شرمگاہ پر ہاتی لڑ رہے ہین حضرت سے
تعبیر پوچھی تو فرمایا کہ وہ عورت قینچی سے پاکی لیتی ہی بعد دریافت کے ویسا ہی ظاہر ہوا
مناسبت فن تعبیر مین ہر علم کی معلومات اور انتقال ذہن کو بہت دخل ہی
جاننا چاہیے کہ ہاتی اور لوہے کو اہل تنجیم کے پاس مناسبت اور دونو نکا علاقہ
زحل سے ہی اور ہاتیو نکی ٹکر مین جو چیز آتی ہی وہ فنا ہو جاتی ہی ہاتیون کا لڑنا محل
شرمگاہ پر مقتضی ہی کوئی چیز کے فنا کرنے کا اوس محل سے ایسی شی سے جو ہاتیون
سے مناسبت رکھتی ہو وہ وجہ قینچی مین ظاہر ہی **ایضاً** ایک شخص نے خواب
دیکھا کہ تلون مین سے تیل ٹپکتا ہی پھر وہی تل تیل پی جاتے ہین حضرت سے
تعبیر چاہی آپ نے فرمایا کہ تیرے نکاح مین تیری ماں ہی بعد تفحص حقیقت کے
ظاہر ہوا کہ وہ اوسکی حقیقی ماں تھی اس تعبیر مین توارد ہوا ہی کیونکہ ایسی ہی تعبیر
اسیطرح کے خواب کی حضرت خیر التابعین امام المعبرین ابن سیرین رضی اللہ تعالی
عنہ سے منقول ہی چنانچہ فواید الفواد مین لکھا ہی **مناسبت** تیل جیسا تل کا نتیجہ
ہی ویسا ہی بیٹا بھی نتیجہ ہی ماں کا اور منی خلاصہ ہی تمام جسم کا تلون کے تیل پیجانے
پر لڑکے کی منی کا رجوع کرنا شکم مادر مین دلالت کرتا ہی **روایت ہے**
قادر محی الدین صاحب مدراسی سے وہ روایت کرتے ہین مولوی محمد عثمان سے
کہا اونھون نے کہ ایک شخص خواب دیکھکر روتا اوٹھا کسی سے بیان نہین کرتا کوئی پوچھتا

تو کہتا کہ اگر تم سنوگے تو مجھے مار ڈالوگے حاصل کلام حضرت نے اوس سے بہ تسلی
تمام پوچھا اوسنے کہا کہ مین خواب مین قرآن شریف پر پیشاب کرتا ہون آپ نے فرمایا
یہ تو بہت اچھا خواب ہی تمھین لڑکا پیدا ہوگا اور وہ حافظ کلام اللہ ہوگا خدا تعالی
کے فضل سے ویسا ہی ہوا **مناسبت** بیٹا باپ کا پیشاب ہی کیونکہ نسل کی
اصل وہی ہی اور پیشاب مین پانی کے اوصاف ہین جب پانی حرفون پر گرتا ہی تو حرفونکو
اپنے مین لے لیتا ہی اسیطرح اصل نسل کا حرفونکو اپنے مین لے لینا گویا قرآن کو
لینا ہی **روایت ہی** مولوی مؤید الدین خان صاحب مرحوم ابن مولوی رشید الدین خان
علیہ الرحمہ سے کہا اونھون نے کہ ایک شخص نے حضرت کی خدمت مین آکر عرض کیا کہ حضرت
مینے خواب دیکھا ہی ارشاد ہوا کہ کہو کیا ہی اوسنے بیان کیا کہ مین جنت مین گیا ہون
وہان ایک جا ہے خاص میرے لیے ہی دوسرے کا اوسمین دخل نہین اوس جا ہے مین
آنبہ کے پانچ درخت ہین اونسے آنبہ ٹپکتے ہین مین کھاتا ہون ارشاد ہوا کہ یہ خواب
تمھارا دیکھا ہوا نہین ہی کسی شیعہ کا ہی اور شیعہ بھی اس شہر مین ایسا کوئی نہین مگر
فلان شخص اور اوسکا نام فرمایا اور کہا کہ شیعون کے مذہب کی ایک کتاب ہی
ورد وظیفہ کی اوسمین ایسا لکھا ہی کہ جو شخص بعد فرض و سنت مغرب کے پانچ دوگانے
ہمیشہ پڑھے گا تو اللہ تعالی اوسکے بدلے مین جنت مین ایک خاص جا ہے عطا کریگا
وہان پانچ درخت ہونگے اوسکا میوہ اوسکو ملیگا وہ شخص اوسکا عامل ہی سبحان اللہ
یہی بات تھی جسنے خواب دیکھا تھا وہ شیعہ تھا اور پانچ دوگانے ہمیشہ بعد مغرب کے

شیعہ کا خواب

پڑھا کرتا تھا حجاب سے حاضر نہو کر حضرت کے کسی خادم کی زبانی تعبیر پوچھوائی تھی
مناسبت یہ فقط جناب مولانا صاحب قدس سرہ کی معلومات ہی **ایضًا**
کہا اونھون نے کہ ایک بڑے فاضل نے خواب دیکھا اوسکا نام بھی کہا تھا مگر راقم
کو یاد نرہا کہ کالا ناگ اوسکے دونون شانونمین ڈس رہا ہی صبح کو حضرت سے
تعبیر پوچھی فرمایا تمھارے پیراہن پر اوسی مقام مین شراب کی بوند گری ہی جلد دھو ڈالو
اونے سنتے ہی نشۂ تعجب سے مست ہوکر حسب ارشاد پیراہن دھو ڈالا اوسکو تجسس
رہی کہ الٰہی شراب کیسے گری ہوگی بعد غور بسیار اور تفکر بیشمار معلوم ہوا کہ شب کو
فلان انگریزی منشی کے ملاقات کا اتفاق ہوا تھا اور لو کہین گیا نہ آیا یہ نہین معلوم
کہ وہان شراب کدھر سے آئی اور کیسے گری اوس منشی کے خدمتگار سے ایک طور
کے دریافت کرنے مین کہا کہ ہان شبکو فلانے وقت منشی صاحب کے ملاقاتکو فلان
فاضل آیا تھا چونکہ وہ فاضل مشہور اور جلیل القدر تھا اس لیے منشی جی نے برملا
شراب نہ پی دیر تک اونکے جانے کا انتظار کرکے مجھ سے باشارہ کہا تو مین نے
پانی کے گلاس مین اوس فاضل کی پشت پر سے اوسکو شراب دی تھی اوسوقت
البتہ کوئی بوند گری ہوگی **مناسبت** اکثر معبّرون نے کالا سانپ شراب کو
قرار دیا ہی کیونکہ شراب اور سانپ کا زہر دونون نشہ ہوتا ہی جیسے سانپ کے
زہر سے خوف جانکا ہی ویسا ہی شراب سے ضرر ایمان کا **روایت ہی**
شاہ میر علی شاہ صوفی سے وہ روایت کرتے ہین حکیم باقر علیخان دہلوی سے

کہا اونھون نے کہ جب میرا قصد اپنے داماد کو ہمراہ لیکر حیدر اباد انیکا ہوا تو میرے
سمدھی نے داماد کو اجازت ندی اور کہا کہ خواب مین ایک باغ دیکھا ہی اوس باغ مین
پتھر کی ٹانکی ہی مین اوسمین تین زینے کھود کر اوترا ہون اور تین ہی چلو اوسمین
سے پانی پیا ہون مینے اوسکے خواب کی حضرت سے تعبیر پوچھی تو فرمایا تیرا ارادہ
حیدر اباد کو جانیکا ہی اپنے داماد کو ساتھ لیکر جا تین مہینے کے بعد تیرا سمدھی
مرجائیگا ویسا ہی ہوا مین داماد کو لیکر خندہ لعل کے وقت مین یہان آیا **مناسبت**
پانی اکثر زندگی کا سبب ہوتا ہی اسواسطے پانی سے حیات مراد لیتے ہین اور زینے
کھود کر اوترنا زوال عمر پر دلالت کرتا ہی جیسا کہ چڑھنا ترقی پر اور تین چلو تین
مقدار حیات باقیہ سے اشارہ ہی اسیطرح تین زینے بھی اور تقرر تین ماہ کا حالات
رائی اور علم معبر سے متعلق ہی **کمالات عزیزی** مین لکھا ہی کہ ایک شخص
نہایت پرملال آثار غم کے اوسکے بشرہ سے ظاہر تھے حاضر ہوکر عرض کرنے لگا
کہ یا حضرت آجکی شب مین نے اپنے کو اپنی والدہ سے ہم بستر ہوتے دیکھا
بس اوسوقت سے گویا زندہ درگور ہون غور کرتا ہون مگر خیال مین نہین آتا
کہ آیا مجھسے ایسا کوئی گناہ عظیم واقع ہوا جو ایسا واقعہ کہ خدا دشمن کو بھی نہ دکھلائے
مجھے نظر آیا جناب مولانا نے فرمایا کہ دریافت کرو شاید تمھاری بی بی نے کلام اللہ گرو
کرکے مہاجن کو سود دیا ہی بعد دریافت انفکاک کلام اللہ کرکے آئندہ ایسے امور
سے احتراز کرنا آخر الامر دریافت کیا تو ویسا ہی واقع ہوا تھا **مناسبت**

قرآن شریف کو ماں کے ساتھہ بہت مناسبت ہی کیونکہ ماں اپنے بیٹے کے نفع وضرر
کی بہت خبر رکھتی ہی اسیطرح قرآن مجید بھی نفع وضرر سے خبر دیتا ہی اور نام بھی اوسکا
اُمّ الکتاب ہی اور ایسی حرکت کا محل جو جورو تھی اوس سے یہ حرکت واقع ہوئی تھی اور
حدیث شریف مین آیا ہی کہ سُود لینا اور دینا گویا ماں سے جماع کرنا ہی **ایضاً**
ایک شخص نے حاضر ہوکر عرض کیا کہ یا حضرت مجھے خواب مین نظر آتا ہی کہ مشرق سے
ماہتاب مثال ہلال نمودار ہوکر وسط آسمان کی طرف آتا ہی اور جیسا جیسا بلند ہوتا ہی
کمال پاتا ہی اور وسط آسمان پر پہونچکر بدر کامل ہو جاتا ہی اور پھر درمیان سے ٹوٹ کر
دو ہلال ہوکر اوسی اپنی اول مشرق کی طرف بسرعت تمام جاکر غروب ہو جاتا ہی آپ اس
راز کو مجھپر ظاہر فرمائین کہ مین توہمات باطلہ سے رہائی پاؤن یا کسی لطیفہ غیبی کا
امیدوار ہو جاؤن آپ نے فرمایا کہ تیری وابستہ کو حمل سہ ماہہ تھا آج آخر شب کو وہ ساقط
ہو گیا اوس شخص کو نہایت تامل ہوا کہ میری زوجہ کو ہرگز حمل نہ تھا بلکہ لوگون کو
تو اوسکے عقر پر اتفاق ہی یہ جناب مولانا صاحب کا فرمانا ہی اور حکماے وقت کا قول
کیونکر لغو جانون کہ ہر ایک اونمین افلاطونِ آفاق ہی جنکا میری زوجہ کے عقر پر اتفاق
ہی اور حضرت کے ارشاد کو کسطرح جھوٹ کہون کہ خوف سوءِ عقیدت اور باعث
خلع بیعت کا ہوگا لاچار متفکر ہوکر اوٹھا اور مکان کو جاکر دریافت کیا تو حضرت ہی کا
ارشاد بجا تھا **مناسبت** ہلال کا بدر ہونا مناسب ہی اولاد سے اور بدر کامل
جسکو قمر کہتے ہین مراد ہی ماں سے جیسا کہ سورہ یوسف مین فرمایا ہے

وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ہلال کا بدر ہوکر پھر ٹوٹنا
اوسکے نقصان اور اسقاط کی دلیل ہی اور تین ماہ مین نطفہ ممیز ہوتا ہی بحیثیت ذکورت
وانوثت یہ اشارہ ہی بدر کامل سے واللہ اعلم **روایت ہی** مولوی محمد عنایت علی
سے وہ روایت کرتے ہین اپنے والد مولوی محمد کرامت علی مرحوم دہلوی موسوی سے
کہا اونھون نے کہ ایک شخص نے حاضر ہوکر کہا کہ حضرت مینے خواب مین ایک بڑا درخت
زمین سے مع بیخ اوکھڑتے دیکھا ہی آپنے فرمایا کہ کوئی بڑا عالم یا مشایخ اس جہان
سے نقل کریگا اوسکے ایک ماہ کے بعد مولانا رفیع الدین صاحب قدس سرہ جو حضرت
کے برادر خرد تھے اونکا انتقال ہوا **مناسبت** درخت کو عالم کے ساتھ بہت
مشابہت ہی کہ اوسکے سایے اور ثمر اور چوب وغیرہ سے بہت نفع ہوتا ہی اسیطرح
عالم کی ذات بھی سراپا منفعت ہی اور بیخ سے اوکھڑنا صریح اوسکے فنا ہونے پر
دلیل ہی اور اول کے معبر درخت کو نبی سے تعبیر کیے ہین چونکہ اب زمانہ نبوت
کا نہین رہا اسواسطے عالم عامل سے کہ وہ نایب اور قایم مقام نبی کا بفحواے
اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ کے ہی مراد لیتے ہین اور مولانا رفیع الدین صاحب قدس سرہ
بڑے عالم عامل اور عارف کامل تھے **روایت ہی** جناب مولوی حاجی حسن رضا صاحب
سلمہ اللہ تعالی سے کہا اونھون نے کہ ایک میرا بھائی تھا حسن علی نامی جب وہ
دہلی کو گیا تو حضرت کی خدمت سے مشرف ہوکر عرض کیا کہ یا حضرت خواب مین
کسی شخص نے مجھے ایک انگوٹھی دی ہی آپنے تعبیر فرمائی کہ تیری جلدی شادی ہوگی

اوسی عرصے مین وہ وطن کو آیا اور اوسکی شادی ہوی **مناسبت** انگوٹھی کا
لینا زوجہ کے ملنے کی تعبیر ہی لطف مناسبت اسکا بے نظیر ہی تصریح کی ضرورت
نہین **روایت ہی** جناب مولوی سید ہاشم صاحب دہلوی سے وہ روایت کرتے ہین
حکیم آغا جان سے جو مُرید اور شاگرد حضرت کا تھا کہا اونسے کہ ایک شخص نے عرض کی کہ
یا حضرت مینے خواب مین اپنی کمر سے خون بہتے دیکھا ہی تعبیر فرمائیے کہ تو حرام کرتا ہی
مناسبت خون بنانہ حرام اور اوسکا نکلنا تقرب الی اللہ کی چیزون کو جیسے نماز
اور سجدہ وغیرہ حرام کرتا ہی اور حرکت فعل حرام کی بھی کمر سے تعلق رکھتی ہی **الضیا**
کہا اونھون نے کہ مینے حضرت کے مدرسے مین کسی شخص سے سُنا ہی کہ ایک شخص نے کہا
یا حضرت مجکو خواب مین آپنے دو روپے دیے ہین حضرت نے اوس شخص کے دو روپے
جیب سے نکال کر عنایت کیے ہین اوسکی تعبیر تھی **مناسبت** اس تعبیر مین رعایت
رائی کے حال کی اور اتباع سنت حضرت رسول بیمثال علیہ الصلوۃ والسلام کی ہی حدیث
شریف مین آیا ہی کہ ایک شخص نے خواب مین دیکھا کہ حضرت کی پیشانی مبارک پر سجدہ
کیا ہی تعبیر پوچھی تو حضرت نے فرمایا کہ راست کر اپنا خواب پس اوس شخص نے
پیشانی مقدس پر سجدہ کیا **روایت ہی** مولوی محمد مؤید الدین خان مرحوم
دہلوی سے کہا اونھون نے کہ ایک شخص نے عرض کی مین نے خواب مین
دیکھا ہی کہ آفتاب میرے مکان کے روشندان مین آیا ہی اور اوسکی تمام
کرن جھڑ گئی ہی حضرت نے تعبیر فرمائی کہ جلد جاؤ دیکھو تمھارے مکان کے

طاقچے مین قرآن شریف رکھا ہی اور دیمک اوسکا تمام حاشیہ کھا گئی ہی اوسکو
جھٹکو اوس نے مکان مین آکر دیکھا تو ویسا ہی تھا کہ سردی سے دیمک
تمام جزدان کھا کر حاشیہ کھا گئی ہی **مناسبت** آفتاب کی قرآن
شریف سے مشابہہ ہونے کی تو وجہ اظہر من الشمس ہی اور مُعبّرون نے
بادشاہ سے بھی مُراد لی ہی کرن اور یہ دونون اوسکا حاشیہ ہین ؛؛
روایت ہی حاجی محمد حسین صاحب سہارنپوری سے وہ روایت
کرتے ہین کسی مردِ ثقہ سے کہا اوس نے کہ سید ابراہیم حسین نامی
شیعہ مذہب زمیندار قصبۂ بڈولی ضلع مظفرنگر نے خواب دیکھا کہ اوسکے
پاخانے کی جاسے بچہ پیدا ہوا ہی حضرت سے تعبیر پوچھی تو فرمایا
کہ تقدیر الٰہی مین کچھ تدبیر نہین تم مقید ہو جاؤ گے **مناسبت**
اس تعبیر مین متابعت ہی حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ کی
کہ حضرت امام نے اسطرح کے خواب کی ایسی ہی تعبیر قرار دی ہی **اور** وجہ
عقلی یہ ہی کہ بچہ غیر محل سے پیدا ہوا غیر محل سے کسی چیز کا ظہور کسی حادثے
پر دلالت کرتا ہی اور شکم کو محبس سے مناسبت و مشابہت تام ہے
مصرع شکم زندانِ بادست ای خردمند ؛ اور بچے کا پیدا ہونا
تو قید سے رہا ہونا ہی مگر حضرت مولانا صاحب قدس سرہ نے جو قید
ہونے کی تعبیر فرمائی سو اسمین کمال نزاکت ہی کیونکہ جب تک قید نہوگا

تو رہا کیسا ہوگا روایت ہے مولوی حافظ محمد ابراہیم صاحب سلمہ اللہ تعالی سے وہ روایت کرتے ہین کسی مرد ثقہ سے کہا اوس سے نے کہ ایک شخص نے سہارن پور سے حضرت کو عریضہ لکھا کہ مین خواب دیکھا ہون میرے پاس ابلق ہتنی ہے اوسکا گوشت باز کھا رہا ہے مجکو بہت فکر ہے اسکی تعبیر آپ فرمایئے اور جو کچھ تدبیر ارشاد ہوگی ویسا عمل کرونگا حضرت نے جواب مین لکھا کہ تمھارے مکان مین تمھارا سالا بہت دخیل ہے اور تمھاری عورت نے جو بدکاری سے توبہ کی ہے سو وہ توبہ نصوح نہین ہے اوسکو توبہ پر قایم کرنا اور سالے کو آمد ورفت سے باز رکھنا **مناسبت** اہل تعبیر ہتنی سے مراد عورت اور باز سے مراد جورو کے اہل قرابت لیتے ہین اگر کوئی قرابت والا نہو تو جورو قرار دیتے ہین اور ابلق رنگ یعنے سفید و سیاہ دلالت کرتا ہے توبہ اور معصیت کے جمع ہونے پر جیسا نزاسفید رنگ صلاح و تقوے پر دال ہے اور گوشت کھانا مراد ہے اوسکی برائی سے جیسے غیبت اور دیّوثی غیبت کے حق مین حق تعالی جل شانہ قرآن شریف مین ارشاد فرماتا ہے وَلَا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَّاکُلَ لَحْمَ اَخِیْهِ مَیْتًا اور اوسکے ضمنًا زنا بھی نکلتا ہے یہ معبّر کی نہایت ذکاوت ہے کیون کہ حدیث شریف مین آیا ہے اَلْغِیْبَةُ

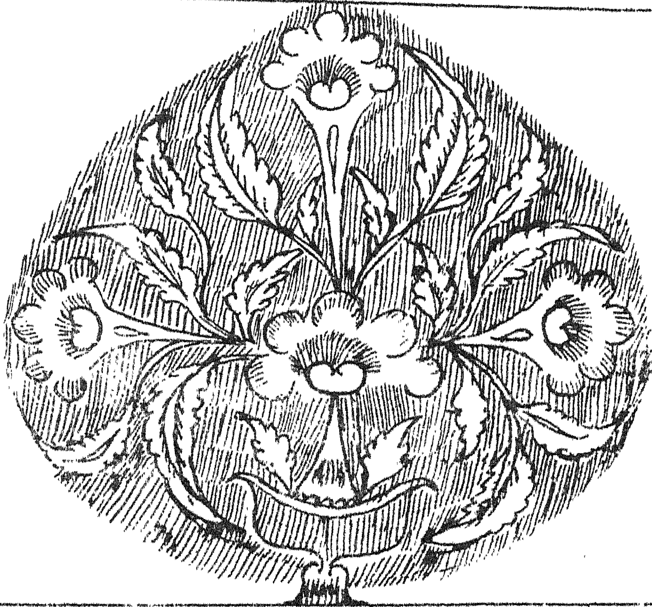
انشمن الزنا اور قرابت سے عورت کے سالے کا

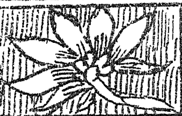
قرار داد یہ حضرت کے علم پر موقوف ہی

واللہ اعلم بالصواب

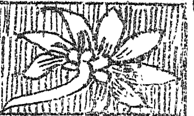
والیہ المرجع

والمآب





مقالہ چہارم در اجوبۂ اسولہ



کمالات عزیزی میں مرقوم ہے کہ ایک شخص نے ایک تصویر پیش کی اور کہا یہ تصویر حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی ہے اسکو کیا کیجیے آپ نے فرمایا کہ حضرت نے غسل فرمایا ہے اس تصویر کو بھی غسل دیجیے

ایضاً عشرۂ محرم کو حضرت مولانا صاحب قدس سرہ درس فرمایا کرتے تھے ہزارہا آدمی جمع ہوتے اور اہل تشیع کے وہاں بھی اوسوقت کتاب اور مرثیہ بند ہوجاتا تھا ایک شخص نے سوال کیا کہ جب حضرت امام حسین علیہ السلام اور یزید پلید کا مقابلہ تھا تو حق تبارک وتعالی کسکی طرف تھا حضرت نے جواب دیا کہ میزان عدل میں تول رہا تھا یہاں تک کہ صبر حضرت امام علیہ السلام کا اوس مردود کے ظلم پر غالب آیا ۔ در المجیب روایت ہے حاجی مولوی حمایت اللہ صاحب دہلوی سے وہ روایت کرتے ہیں اپنے اوستاد حضرت مولانا یعقوب علیہ الرحمہ سے کہا اونھوں نے کہ ایک انگریز واسطے مقابلہ حضرت شاہ عبد العزیز قدس سرہ کے دہلی میں آیا اور اوس انگریز کو علوم عربی وفارسی میں نہایت بہرہ تھا کہ سات سال مکہ معظمہ میں امامت کی تھی حضرت جامع مسجد میں وعظ فرما رہے تھے اوس نے عرض کی کہ قرآن کو بند کیجیے اور میرے سوال کا جواب دیجیے آپ نے فرمایا کہو کیا سوال ہے اوسنے قوت علمی سے ایک بیت بنا کر کہی کہ کسے بگفت کہ عیسیٰ مصطفےٰ اعلیٰ است

کہ این تبریز زمین دفن وان باوج سماء است ؛ اور کہا کہ اس شعر سے تفوق وتعلی حضرت عیسی علیہ السلام کا ظاہر ہی کیونکہ وہ باوج افلاک ہین اور مصطفی تحت خاک حضرت شاہ صاحب قدس سرہ نے جواب مین فرمایا ے بگفتمش کہ نہ این حجت قوی باشد ؛ حباب بر سر آب و گہر تہ دریا است ؛ کہ عیسی علیہ السلام عالم مین بمنزلہ حباب ہین اور حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم جو لب لباب عالم ہین مانند گوہر نایاب ہین وہ انگریز سنتے ہی فوراً مسلمان ہوا ایضاً مولانا یعقوب صاحب نے فرمایا کہ ایک طالب علم نے حضرت شاہ صاحب قدس سرہ سے سوال کیا کہ حضرت خواجہ حافظ شیراز رحمۃ اللہ علیہ کا یہ جو شعر ہی ے بمی سجادہ رنگین کن گرت پیر مغان گوید کہ سالک بے خبر نبود ز راہ و رسم منزلہا ؛ اسکا مطلب معلوم نہین ہوتا فرمایئے فدوی کو سمجھایئے حضرت نے کہا کہ اسوقت اسکا مطلب تمھاری سمجھہ مین نہ آئے گا چار دن کے بعد کہونگا بعد ازان ایک بوڑھی بیسوا نے آکر کہی کہ یا حضرت میرے مکان مین کوئی لینے نہین آتا ہی آپ کچھہ دعا کیجیے تا کوئی آوے آپ نے فرمایا اچھا دعا کرینگے شب کو کوئی اوسکے گھر نہ آیا فجر کو وہ بیسوا پھر آئی اور عرض کی کہ حضرت آپ تو اسوقت کے شیخ المشایخ ہین کیسی دعا کی کہ کچھہ بھی اثر نہوا شاید دل سے دعا نہین کی اوسکو فرمایا کہ اچھا جا آج دل سے دعا کرینگے وہ روانہ ہوئی ایک شخص سے کہا کہ اسکے محلے مین جاکر دریافت کرو کہ اسکے مکان مین کوئی کیون نہین آتا ہی دریافت سے معلوم ہوا کہ وہ نہایت گران فروش ہی یعنی اوسکے یہان ایک نوچی تھی

وہ اوسکی خرچی بہت کمتی تھی اوس شخص نے اگر وہ حقیقت عرض کی آپ سنے فرمایا
خیر معلوم ہوا سو روپیہ اپنے دشکھانہ سے منگوا کر اوس طالب علم کو جس نے حافظ
شیرازی علیہ الرحمہ کے شعر کا مطلب پوچھا تھا کہا کہ یہ روپیہ آج شب کو اوس بیسوا کے
یہان لیجانا اور اوسکی نوچی سے ہم بستر ہو کے آنا وہ طالب علم پرہیزگار تقوی شعار
بہت حیران و پریشان ہوا فرمایا کہ ضرور جائیے گا جو کہا ہون بجا لائیے گا اوس شخص
نے بمصداق الامر فوق الادب کے اوسکو روپیہ لیجا کر اوس بیسوا کو دیے
اور کہا کہ مین نماز کا پابند ہون میرے لیے اول وضو کو پانی رکھنا مصلی بچھانا
بعد معشوقہ کو سیج پر لیجانا اوس نے ویسا ہی کی طالب علم کو اپنی نماز و وظیفہ مین
دل لگی ہوئی معشوقہ سیج پر سو رہی جب ورد و وظیفے سے فراغ پایا تو معشوقہ
کو سوتے دیکھا دل مین کہا کہ الٰہی رات یون ہی جلد کٹ جاوے تا اس بلا سے
نجات پاؤن صبح ہوئی بیسوا نے کہا کہ میان آپ نے تمام رات ورد واوراد مین
کاٹی یا معشوقہ کی مراد بھی بر لائے جواب دیا کہ اوسے خواب راحت مین دیکھا
جگانا مناسب نہ جانا یہ کہہ کے روانہ ہوا پھر اوس بیسوا نے حضرت کی خدمت
کرامت منزلت مین آئی اور عرض کی کہ شب کو حضرت کی دعا سے روپیہ تو بہت ملے
مگر مدعا حصول نہوا حضرت نے فرمایا کہ تو جا آج تیرا مدعا حاصل ہوگا پھر اوس طالب علم کو
سو روپیہ دیے فرمایا کہ آج شب کو ضرور جانا اور ہم صحبت ہو آنا اوس نے ویسا ہی
حیران و سرگردان روپیہ لیکر اوسکے مکان مین آیا اور اوسکو دیے موافق شب

گذشتہ کے اوسنے سیج سنواری اور مُصلّٰی اور وضو کا آفتابہ رکھدی طالب علم نماز سے
فارغ ہوکر اوراد مین مشغول رہا بعد دوپہر شب کے سیج پر رونے کی آواز آئی گھبرایا
کہ الٰہی یہ کیا ماجرا ہی معشوقہ سے رونے کا سبب پوچھا اوسنے کہی کہ آج میری
عصمت کا خدا ہی نگہبان ہی کیونکہ اس بیسوا نے دو بار تم سے روپے لی ہی کل مین
سو رہی تھی معلوم نہین کہ تمھین کیا سبب تھا اور آج مجھکو عصمت کا خوف ہی اوسنے
کہا بیان توکر کیا حال ہی تو رنڈی کسبی تجھکو عصمت سے کیا علاقہ ہی اوسنے کہی نہین میری
سرگذشت یون ہی کہ مین ایک اشراف ذی مقدور فلانے بستی والے کی لڑکی ہون
میرے باپ نے ایک دلی والے شریف و نجیب سے شادی کرکے برات کو رخصت
کیے راستے مین رہزنون نے تمام برات لوٹ لی اور براتیونکو زخمی کیے سب لوگ
اور دولہ فرار ہوے معلوم نہین کہ کیا ہوے کدھر کو گئے اون رہزنون نے
میرا تمام زر و زیور اوتار لیا اور یہان لاکر اس بیسوا کے ہاتھ بیچ ڈالا طالب علم
نے دولہ کا نام پوچھا اوسنے بتلایا اوسکے باپکا نام دریافت کیا وہ بھی برابر کہا
جب طالب علم نے اوس سے کہا کہ وہ دولہ مین ہون یہ واقعہ مجھپر ہوا تھا دونون کو
اس اظہار حال سے نہایت خوشی ہوی اور اطمینان حاصل ہوا وہ طالب علم بخوشی
تمام وہان رہا اور ہم بستر ہوا صبح کو جب حضرت کی خدمت مین آیا تو حضرت مدرسے
مین رونق افزا تھے دور سے دیکھتے ہی مسکرا کر فرمایا کیو صاحب آپ نے
بھی سجادہ رنگین کن گرت پیر مغان گوید ❊ کہ سالک بے خبر نبود زراہ و رسم منزلہا ❊

کا مطلب سمجھا حضار کو اس کرامت سے نہایت حیرت ہوئی سبحان اللہ
اولیاء اللہ کی ایسی ہی شان ہی خدا تعالی جب کبھی چاہتا ہی تو اونھیں عالم غیب
دکھلاتا ہی یہ بھی جاننا چاہیے کہ اولیا کے اختیار مین نہین کہ جب چاہین دیکھ لین چنانچہ
سید الکاملین شیخ الواصلین حضرت مولائی مرشدی سید شاہ محی الدین قادری
ویلوری مدنی قدس اللہ سرہ نے کتاب فصل الخطاب فی الفرق بین الخطاء والصواب
مین لکھا ہی کہ (ظہور صور مکشوفہ در قابوی مکاشف نیست بلکہ بارادہ الہی است)

پہاڑی مسلمان کے سوال کا جواب

روایت ہی حافظ حاجی قاری محمد کریم بخش دہلوی سے وہ روایت کرتے
ہین اپنے اوستاد حضرت مولانا یعقوب علیہ الرحمہ سے کہ کہا مولانا نے ایکدن
ایک شخص پہاڑی مسلمان بارادہ امتحان حضرت شاہ صاحب کی خدمت بابرکت مین
آیا حضرت اوسوقت ٹہل رہے تھے چند لفظ پڑھے اور عرض کی کہ یہ کیا ہی
آپ نے فرمایا مجھے معلوم نہین وہ شخص واپس چلا اوسی وقت حضرت نے اپنے
خادم خدابخش کو کہا کہ اوس شخص کو بلالو اوسنے بلایا وہ حاضر ہوا فرمایا کہ یہ منتر
ہی بواسیر کا پہاڑی زبان مین اوسنے عرض کی کہ یہ تو صرف حضرت کی کرامت ہی
کیونکہ مینے بہت ملک پھرے ایران گیا توران گیا بخارا گیا عرب گیا وہان کے
تمام لوگون سے دریافت کیا کسی نے نہ کہا سبحان اللہ کیا معاملہ ہی
الفاظ کی ارواح حاضر تھی یا الہام الہی تھا مصرع چون از وگشتی ہمہ چیز از تو
گشت * روایت ہی ایک شاگرد سے مولوی محمد کرامت علی موسوی دہلوی

دعا کا بیان

رحمۃ اللہ علیہ کے مولوی کرامت علی صاحب شاگرد ہین حضرت شاہ صاحب قدس سرہ کے بے واسطہ اور با واسطہ کہا اونھون نے کہ ایک شخص نے عرض کی کہ یا حضرت مجکو کسی نے ایک دعا بتلائی تھی وہ مین بالکل بھول گیا ہون آپ بتلا دیجئے فرمایا کس زبان مین کس کام کی تھی اوسنے عرض کیا کہ مجھے کچھ یاد نہین اوسکو فرمایا اسوقت تو مزاج حاضر نہین ہی وہ چلا گیا بعد تھوڑے عرصے کے اوسکو بلوا کر تمام دعا جو اوسکو یاد نہ تھی سُنا دی وہ شخص فوراً سُنتے ہی قدمون پر گر پڑا اور کہنے لگا کہ یہ تو صرف حضرت کی کرامت ہی ارشاد ہوا کہ یہ کرامت نہین فقط میرا کسب اور محنت ہی جو میرے والد ماجد نے مجھسے تسخیر ارواح الفاظ و معانی کروائی تھی اور یہ ماجرا اوس ایام مین تھا کہ جن روزون حضرت بسبب قصور ہضم کے دو یا تین تولے غذا اور اوسیقدر نمک سلیمانی کھا کر چار ہزار قدم مشی فرماتے تھے **جاننا چاہیے** کہ کرامت خرق عادت کو کہتے ہین اور خرق عادت کی چھ قسمین ہین **ارہاص** اور **معجزہ** انبیا کے لیے جو قبل نبوت کے ہو جیسے شق القمر اوسکو ارہاص کہتے ہین اور جو بعد نبوت کے ہو وہ معجزہ ہی **معونت** اور **کرامت** عوام مومنین اور اولیا کے لیے عوام مومنین سے ہو تو معونت ہی اور خواص اولیاء اللہ سے ہو تو کرامت ہی **استدراج** اور **اہانت** کفار کے واسطے ہی اگر موافق دعوے کے ہو تو اوسے استدراج کہتے ہین جیسا کہ دجال کا حال جو بولے گا ویسا ہی ہوگا اور موافق دعوے کے نہو تو اوسکو اہانت بولتے ہین جسطرح مسیلمہ کذاب کا قصہ کہ جسکی روشنی چشم کے

خرق عادت کی اقسام

واسطے دعا کرتا تو وہ نابینا ہوتا اگر کسی کی درازی عمر کے لیے دعا کرتا تو وہ فوراً
مرجاتا کچھ تفصیل ان ابواب کی سہل طور پر **مقامات دستگیری** مؤلفہ اس ہیچمیرز
مین مرقوم ہی جسکو شوق ہو وہ دیکھ لے اور یہ کتاب لاجواب تو حضرت پیر و مرشد کی
کرامتون سے مملو ہی **ایضاً** وہ روایت کرتے ہین کسی مرد معتبر سے کہا اون
مرد نے کہ ایک شخص کو سفر درپیش ہوا تو اوسکی جورو نے اپنے باپ کے گھر جانے
کو اجازت چاہی اوسنے منع کیا اور کہا اگر جائیگی تو تجکو طلاق ہی اور آپ اپنے سفر کی
راہ لی بعد روانگی شوہر کے اوس عورتکا باپ بہت بیمار ہوا اوسکو بلوایا اوس عورت
نے وہ تمام سرگذشت بیان کی اور اپنے گھر ہی مین رہی قضارا وہ بیمار انتقال کیا
جب وہ نہایت بیقرار ہوکر باپ کے گھر چلی گئی بعد چندے پھر اپنے گھر آئی
جب اوسکا شوہر سفر سے آیا اور اپنی جورو کے باپ کے گھر جانے کا حال سُنا
تو سب علما سے فتوی چاہا سبھون نے بالاتفاق وقوع طلاق کا حکم دیا بعدازان یہ مقدمہ
حضرت کی خدمت مین رجوع کیا آپنے فرمایا کہ طلاق واقع نہین ہوئی کیونکہ اوس نے
طلاق کو متعلق کیا تھا باپ کے گھر جانے پر اوس عورت نے باپکے گھر کہان گئی
بلکہ اپنے اور اپنے اہل قرابت کے گھر گئی مرتے ہی گھر باپ کا نرہا تمام ورثہ کا ہوا جس نے
یہ حکم سُنا تحسین و آفرین کی **قطعہ** اِسکو کہتے ہین علم و فضل **ضیا** + تھا یہ سب فیض
اونکو ربانی + اس زمانے مین ذاتِ حق کی قسم + آپ تھے بوحنیفۂ ثانی +
روایت ہی قادر محی الدین صاحب مدراسی سے وہ روایت کرتے ہین

ایضاً مسئلہ فقہی

حضرت کا مسئلہ بتلانا

مولوی حاجی قاضی ارتضی علیخان گوپاموی مدراسی سے کہا اونے کہ ایک رمضان
شریف مین جناب سید عبداللہ غلام علی شاہ صاحب نقشبندی مجددی رحمۃ اللہ علیہ نے
حضرت کی خدمت کثیر البرکت مین حاضر ہوکر پوچھا کہ حضرت شب قدر کب ہی آپ نے
فرمایا بائیسوین شب کو اوسوقت حضرت کی محفل مین بہت علما فضلا اور امرا حاضر تھے
سبھون نے سُنا اور چپ رہا ایک شخص نے حضرت کے شاگردون سے عرض کی کہ حضرت
امام اعظم رضی اللہ تعالی عنہ وغیرہ سے روایت آئی ہی کہ شب قدر طاق راتون مین اخیر
دہے کے ہوتی ہی بائیسوین کی تو کہین خبر نہین آپنے فرمایا کہ ایک روایت یہ بھی ہی
کہ شب قدر تمام سال مین دایر ہی الحاصل غلام علی شاہ صاحب موصوف نے اوسی
رات کو شب قدر پائی اور دن کو آکر حضرت کا شکریہ ادا کیا **سبحان اللہ**
کیا کمال ہی یعنے اوس سال شب قدر کا وقوع بائیسوین شب کو تھا یہ اسرار الٰہی ہی
سواے خاصان خدا کے کون آگاہ ہی **تفسیر حسینی** مین مذکور ہی کہ شب قدر بقول حضرت
امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ تمام سال مین دایر ہی اور حضرت شیخ محی الدین ابن عربی قدس
سرہٗ فرماتے ہین کہ مین شب قدر کو شعبان اور ربیع الاول مین دیکھا ہون اور اکثر
ماہ رمضان مین پایا ہون اور حکمت اخفا مین اوسکی تعظیم تمام راتون کی اور زندہ رکھنا
راتون کا عبادت الٰہی مین ہی نہ فقط بیداری سے ای خواجہ چہ جوئی ز شب قدر
نشانی * ہر شب شب قدرست اگر قدر بدانی * انتہی **مظاہر حق** مین علامتین
اوس شب کی مسطور ہین کہ درخت سجدہ کرتے ہین اور زمین پر گر پڑتے ہین پھر بجاے

تعیین شب قدر

خود آجاتے ہین اور ہر چیز اوسمین سجدہ کرتی ہی اور صواب یہ ہی کہ اوس شب کے
پانے مین دیکھنا ان امور کا شرط نہین ہی بہت لوگ اوس شب کو پاتے ہین اور اونمین
سے کوئی چیز نہین دیکھتے اور روا ہی کہ دو آدمی ایک جاے ہون اور دونون اوس شب کو
پاوین اور ایک کو اون چیزون سے کچھہ معلوم اور دوسرے کو نہ معلوم ہو اور بڑی
علامت یہ ہی کہ توفیق ہو اوسمین ذکر اور عبادت اور مناجات اور خشوع و خضوع و حضور
واخلاص کی روایت ہی قادر محی الدین مذکور سے وہ روایت کرتے ہین ایک
فاضل دہلوی سے کہا اوس فاضل نے کہ ایک بڑا عالم شیعون کا حضرت کی خدمت مین حاضر
ہوکر کہا کہ بی بی عایشہ رضی اللہ عنہا تو جنتی نہین اونکے جنتی ہونے پر آپ کے پاس
کیا دلیل ہی حضرت نے فرمایا فلانی کتاب تمھارے مذہب کی تم نے دیکھی ہی اوسنے
عرض کیا کہ ہان وہ تو بہت معتبر کتاب ہی تب فرمایا اوس کتاب مین لکھا ہی کہ عکاشہ
رضی اللہ تعالی عنہ نے ایکبار کسی حیلے سے حضرت کی مُہر نبوت کا بوسہ لیا تھا
سو وہ جنتی ہوا اوس عالم نے کہا کہ ہان اسمین کیا شک ہی حضرت نے کہا کہ جب یہ
بات قابل قبول ہو تو حضرت عایشہ رضی اللہ تعالی عنہا کے جنتی ہونے مین کیا شبہہ ہی
کیونکہ وہ تو برسون حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کے پہلو سے مبارک سے مس
رہی ہین وہ عالم سُنتے ہی اپنے مذہب اور اعتقاد سے توبہ کیا اور سُنّی ہوا
روایت ہی شاہ میر علیشاہ صوفی قاضی چھاؤنی سکندرآباد المعروف بہ
حسین ساگر سے وہ روایت کرتے ہین مولوی محمود عالم سے جو شاگرد تھے

حضرت عایشہ کا جنتی ہونا ایک شیعی کا سنی ہونا

شیعہ مخالف کا سنی ہونا

مولوی اسمعیل شہید علیہ الرحمہ سے کہا اونھون نے کہ ایک شخص نے حضرت کے پاس
حاضر ہوکر چار شعر فارسی کے پڑھے اور عرض کی کہ اِن شعرون کا مطلب کیا ہی
اور یہ شعر کس کے ہین وہ شعر ایسے تھے کہ کسی کے ذہن مین اونکا مطلب نہین آتا تھا
حضرت نے فرمایا کہ فلانے بادشاہ کے وقت مین فلانا شاعر تھا بادشاہ نے
اوس سے فرمایش کی کہ ایسا قصیدہ لکھنا جس کے الفاظ و معنی مین مطلب نہو
یہ اوس قصیدے کے شعر ہین اور اوسکے سولہ شعر تھے باقی بارہ شعر آپ نے
سُنا دیے **روایت ہی** مولوی عنایت علی صاحب دہلوی سے وہ روایت
کرتے ہین اپنے والد مولوی محمد کرامت علی موسوی دہلوی رحمۃ اللہ علیہ سے
کہا اونھون نے کہ ایک جوگی نے حضرت کے حضور مین حاضر ہوکر عرض کیا کہ یا حضرت
مجھے روح کی صورت بتلائیے آپ نے اوسکے کان مین آہستہ سے کچھ فرمایا وہ
جوگی بہت خوش ہوا اور عرض کی کہ مین تمام ملک پھرا اگر کسی نے مجھے یہ بات
نہین بتلائی اب مین مسلمان ہوتا ہون حاصل کلام حضرت کے ہاتھ پر مسلمان ہوا
اور خدمتِ عالی مین رہا لوگون نے پوچھا کہ حضرت وہ کیا بات تھی جو فرماتے ہی
اوسنے تسلیم کی اور مسلمان ہوا ارشاد ہوا کہ اوس نے روح کی شکل پوچھی مین نے
کہا تیری روح کی صورت تیرے ہی جیسی ہی **سبحان اللہ** سمجھنا چاہیے
یہ بڑے ارشاد کی بات ہی کیونکہ روح بھی اوس حقیقت کا ایک تنزّل
ہی اور جسم بھی ایک تنزّل ارباب حقایق اِسکو خوب جانتے ہین ہر ایک کے

بیان روح کی صورت کا

ں آپ نے علم کا بڑا عالم تھا او

روایت ہی سید حسن علی عرف شاہ جی صاحب سلمہ اللہ تعالی سے یہ بزرگ
سالہا حضرت شاہ صاحب قدس سرہ کی خدمت کثیر البرکت مین رہے ہین اور مرید جناب
سید احمد صاحب علیہ الرحمہ کے ہین اور بیان برفاقت حاجی محمد زکریا خان صاحب کے
رہتے ہین کہا اونھون نے کہ ایکبار حضرت جامع مسجد مین وعظ فرما رہے تھے اثنای
وعظ مین نعمات اہل جنت کا بیان کیا فرمایا کہ ادنی جنتی کو ستر ستر حلہ جواہر اور مروارید
نگار پوشش کو عنایت ہونگے اور اوس مجلس مین ایک کا یحضر فی علم بھی حاضر تھا
بعد تمام وعظ کے عرض کی کہ فدوی کا کچھ معروضہ ہی ارشاد ہوا کہ کہو کیا ہی اوسنے
کہا یہ جو حضرت نے فرمایا کہ ادنی جنتی کو ستر ستر حلے جواہر اور مروارید نگار پوشش کو
مرحمت ہونگے تو معلوم ہوا کہ اعلی کو اور زیادہ ملین گے اور جب ہر یک حلہ جواہر
و مروارید نگار ہو تو اوسکا بوجھ بھی زیادہ ہوگا تو اتنی بار برداری کا دیان جسم کیونکر
متحمل ہوگا فدوی کو بطور معقول سمجھا دیجیے کوئی آیت و حدیث نفرمایے آپ نے
کہا یہ جو مٹکا پانی کا رکھا ہوا ہی تم اسکو سر پر اوٹھا لوگے وہ مٹکا بہت بڑا تھا
اوسنے عرض کی کہ یہ تو بہت بڑا ہی کیونکر اوٹھے گا تب ارشاد ہوا کہ تم جمنا مین
کبھی نہائے ہو عرض کی کہ بارہا اتفاق ہوا ہی فرمایا کہ غوطہ بھی لگائے ہو کہا کہ
ہان ارشاد ہوا غوطہ لگانے وقت تمھارے سر پر کتنا پانی ہوتا ہی عرض کی
کہ صدہا من ہوتا ہی فرمایا کہ [illegible]

جواب معقول [illegible]

وہان بھی کچھ ایسا ہی ہوگا وہ کایتھ اوسی وقت مسلمان ہوا اور خدمت مین رہا
ایضاً کہا اونھون نے ایک فرنگی اپنے خانسامان سے کہا کرتا تھا کہ عیسیٰ علیہ
السلام تو خدا تعالیٰ کے بیٹے ہین اور یہ بات بہت آشکار ہی مگر تم مسلمانون کو
اسکا اعتقاد نہین بلکہ انکار ہی وہ خانسامان غریب بے علم مسلمان سُنکر
انجان ہو جاتا کیونکہ کوئی جواب اپنے پاس معقول نہین پاتا تھا ایکروز حضرت کی
خدمت مین عرض کی کہ فلان انگریز ایسا کہا کرتا ہی آپنے فرمایا تم ایسا کہو کہ مجھے تو
کچھ علم نہین جو تم سے بحث کرون ہان اتنا جانتا ہون کہ ہمارے محاورے مین
بیٹا تین قسم کا ہوتا ہی پوت اور سپوت اور کپوت پوت وہ ہی جو کمالات
مین باپ کے ہمسر ہو اور سپوت وہ ہی جو باپ سے کمال مین بڑھکر ہو اور
کپوت وہ ہی جو ابتر ہو کہ باپ اوس سے ناراض رہے صاحب کہو تو تمھارے
اعتقاد کے موافق عیسیٰ علیہ السلام کس قسم کے بیٹے ہین اگر پوت ہین تو بتاؤ
خدا تعالیٰ نے تو یہ زمین و آسمان چاند سورج پیدا کیے ہین اونکے پیدا
کیے ہوے کہان ہین اگر سپوت ہین تو دکھلاؤ کہ خدا نے تو ایک چاند ایک
سورج پیدا کیا ہی اونھون نے دو دو یا تین پیدا کیے سو کدھر ہین اگر کپوت
ہین تو ہم اونسے راضی نہین کیونکہ خود خدا تعالیٰ اونکا باپ جب راضی نہو تو ہم
کیسے راضی ہون اوس خانسامان نے چند روز کے بعد جب اوس فرنگی نے
اوس سے پھر کہا تو اوسیطرح اوسکو جواب دیا اوسدن سے وہ فرنگی کہنا چھوڑ دیا

بیاہ کی کیفیت پوچھنی چاہیے تو وہ کہے گا کہ بہن بیٹی فلانے کو دی ہی اور
بیٹے فلانے کی بیٹی بہن کی ہی تو کہنا کہ آج تک تو مین تمھین بڑا عقلمند سمجھکر
معتقد ہوا تھا مگر اب معلوم ہوا کہ تم سا کوئی نادان نہین کیونکہ اپنی بہن بیٹی ہوتے
ہوے دوسرے کی بیٹی بہن آپ کرنا یہ تو بڑی نادانی کی بات ہی کسواسطے کہ
عورت ہونے مین تو سب برابر ہین جو مقصود دوسرے کی بیٹی بہن سے ہوتا ہی
وہ اپنی بیٹی بہن سے نکل سکتا ہی اگر وہ کہے کہ اسکی تو ممانعت آئی ہی خدا نے
منع کیا ہی تو کہنا یہ تو تمھارے گھر کی بات ہی بالکل عقل کے خلاف اگر تم ایسا
کہتے ہو تو مسلمان بھی کہتے ہین کہ سور کی حرمت قرآن شریف سے ثابت ہی
یہ کیا بات اونکے کہنے کو نہ ماننا اور تمھارے کہنے کو سچا جاننا بلکہ ایک
شخص نے بہت موافقت پیدا کرکے اور نہایت معتقد ہوکے اسی طرح اوس سے
پوچھا تو اوسنے ایک بھائی اور دو بہن کا اقرار کیا اور کہا کہ فلانے شہر مین
بہنون کا بیاہ ہوا ہی اور بھائی فلانی جا ہی اور جورو ہمراہ ہی اوس شخص نے کہا
کہ مین نے آج تک تو تمھین بڑا عقلمند جانتا تھا اور بہت مانتا تھا اب میرا اعتقاد
بالکل جاتا رہا اوسنے پوچھا کہ کیون خیر تو ہی اوس شخص نے کہا کہ خدا تعالی نے تم کو
برابر تقسیم سے پیدا کیا تھا دو بھائی دو بہن تم دونون بھائی دونون بہنون کو
کر لیتا تھا اپنی بہن چھوڑکر دوسرے کی بہن کو کر لینا یہ تو بڑی بے وقوفی ہوئی
جو بات تمھاری بہن مین ہی وہ دوسرے کی بہن مین بھی ہی کچھ تمھاری بہن مین

زہر نہین کہ اوسکی موافقت سے تم مرجاتے یہ بہت بڑی نادانی کی جو دوسرے
کی بہن سے شادی کی اوس انگریز نے کہا یہ کیا کہتے ہو حقیقی بہن درست
نہین ہی انجیل مین اسکی حرمت آئی ہی خدایتعالی نے منع فرمایا ہی اوس شخص
نے کہا یہ کیا بات ہی مین نہین مانتا انجیل تم اپنے گھر مین رہنے دو کوئی بات
معقول کہو اگر ایسا ہی تو مسلمان بھی کہتے ہین کہ قرآن شریف مین آیا ہی
إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ پس آج معلوم ہوا کہ تم
جھوٹے ہو اور بڑے بے وقوف میرا اعتقاد بالکل تم سے جاتا رہا وہ کافر یہ سنکر
بہت نادم اور پشیمان ہوا اور اوسی شب کو دہلی سے بھاگا **ایضاً**

حضرت کو دہلی کے باہر شادی کی تقریب کی دعوت تھی سو دو گاڑیان کرایہ سے
منگوا کر تشریف فرما ہوے ایک گاڑی مین راوی اور حضرت سوار تھے
دوسری مین چار بڑے بڑے فاضل نامدار چنانچہ ایک اونمین مولانا حیدر علی
رامپوری بھی تھے اوس گاڑی کا گاڑیبان ہندو تھا سو اوس نے اون
اشخاص سے سوال کیا کہ حضرات فرمائیے تو خدا ہندو ہی یا مسلمان
ہندو ہندو کہتے ہین اور مسلمان مسلمان مین تو اتنا جانتا ہون کہ دونون
مین سے ایک ہوگا اونھون نے کہا ای بیوقوف یہ کیا کہتا ہے چپ رہ تجھکو
ان باتون سے کیا کام یہ گفتگو کہین حضرت کے گوش زد ہوئی فرمایا کہ وہ
تو اچھی بات پوچھتا ہی اوسکو جواب دینا چاہیے اون اشخاص نے سکوت کیا

آپ اپنی گاڑی سے اوترکے اوس گاڑی مین رونق افزا ہوے راوی
پاپیادہ بشوق استماع جواب باصواب حضرت کے ہمراہ رکاب ہوا اوس گاڑیبان
سے فرمایا کہ خدا مسلمان ہی اوسکی دلیل سُن لیجیے کہ تمھارے پاس گاے کا
پاپ کیسا بُرا کام ہی اوسنے عرض کی اوس سے بُرا کوئی کام نہین تب فرمایا
اگر ہندو ہوتا تو گاے کا پاپ ہونے ندیتا یعنے گاے کا ذبح ہونا اور مرنا
بالکل موقوف کردیتا بس اس سے معلوم ہوا کہ وہ مسلمان ہی گاڑیبان سُنکر
بہت شادان و فرحان ہوا اور حضرت کے ہاتھ پر مسلمان ہوا اور اپنی نوکری چھوڑ
کے مدرسے مین آرہا حضرت کے پاس سے اُوسکو کھانا ملجاتا تھا مولوی
مؤید الدین خان مرحوم کہتے ہین کہ پھر حضرت نے اون فاضلون سے فرمایا
خدا تعالیٰ کو مُتصف کرنا بصفت اسلام موافق کلام حضرت سید الانام علیہ الصلوۃ
والسلام ہی جیسا کہ فرمایا وَاللّٰهُ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ اور وہ ذات پاک
ذوالجلال موصوف بجمیع صفات کمال اور مُنزّہ عن سمات النقص والزوال ہی اور
اسلام بھی ایک صفت کمال سے ہی کیونکہ خدا کو پسند ہی چنانچہ قرآن شریف مین
فرمایا اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ جب اسلام پسند ہوا تو خدا کا مسلمان
ہونا ثابت ہوتا ہی **روایت ہی** مولوی سید محمد ہاشم صاحب ہلوی سے
وہ روایت کرتے ہین میر امام علی سے کہا اوس نے کہ کلو خان نامی ایک شخص
بڑا بنکیت اور بانکا حضرت کے قُرب جوار رہتا تھا اوسکے بچے کو چیچک نکلی تھی

خدمت مین حاضر ہوکر عرض کی کہ یا حضرت بچے کو چیچک نکلی ہی عورتین گوشت
پکانے کو منع کرتی ہین اور کہتی ہین کہ گوشت پکانے سے بچہ ہلاک ہوتا ہی
آپ کیا فرماتے ہین عورتونکو اوس کام سے باز رکھنا یا نہین مینے تو اونھین
کہا ہی کہ یہ کیا بات ہی فراغت سے گوشت پکاؤ اور کھاؤ خدا تعالی جو چاہتا ہی
وہ کرتا ہی حضرت نے جواب دیا کہ جاؤ جلد عورتون کو منع کرو کہ گوشت ہرگز نہ پکائین
اور نہ بھونین اونے حسب ارشاد جلد مکانمین جاکر منع کیا وہ عورتین اپنی عادتکی
موافق کبھی گوشت پکایا اور نہ کھایا آخر الامر وہ بچہ اوسی چیچک کے عارضہ سے
مرگیا بعد ایک مدت کے حضرت کو خبر ہوئی کہ کلو خان کا بچہ چیچک سے مرگیا
آپنے اوسکو بلوا کر کہا کہ تمنے ہم کو بچے کی مرنے کی خبر بھی نہ کی اونے عذر کیا
تب فرمایا اگر تم عورتونکو کہتے کہ گوشت پکاؤ اور کھاؤ اوس سے کیا ہوتا ہی
اور بچہ مرجاتا تو اونکو یہی یقین ہوتا کہ گوشت پکانے کھانے سے مرگیا اور
اب یہ خیال اونکا جاتا رہا اور جان لین کہ گوشت کا پکانا اور نہ پکانا مضر اور
مفید نہین جو خدا چاہتا ہی وہی ہوتا ہی **سبحان اللہ** یہ کیا معاملہ ہی
اگرچہ حضرت کا ارشاد کہ جاؤ گوشت پکانے سے منع کرو ظاہر کے خلاف تھا مگر
معلومات باطن کی شان دیکھا چاہیے جسکو خداوند تعالی چاہتا ہی اوسکو
ایسا ہی علم دیتا ہی **کمالات عزیزی** مین لکھا ہی کہ ایک شخص نے سوال
کیا کہ محفل رقص و سرود مین انسان بخوشی تمام بیٹھا رہتا ہی اور جو عبادت الٰہی جن

مشغول ہووے تو نیند آتی ہی اسکا کیا سبب حضرت نے فرمایا دو پلنگ ہون ایک پر کانٹے بچھے ہون اور دوسرے پر پھول تو نیند کس پر آویگی اوسنے عرض کی پھول کے پلنگ پر فرمایا کہ ناچ کانٹون کا پلنگ ہی اور عبادت پھولونکا پلنگ اسواسطے عبادت کے وقت نیند آتی ہی **ایضاً** دو قوالون مین ایک راگ کی تشخیص مین بڑا اختلاف تھا آخر باتفاق ہمدگر حضرت کی خدمت مین حاضر ہوے راقم بھی اوسوقت قریب موجود تھا قوالون کی تقریر سُنکر چلا گیا مگر وہ اپنا سوال عرض کر چکے تھے حضرت نے ایسی کیفیت اوس راگ کی بیان کی اور اسطرح اُونکو سُنا دیا کہ دونون کا اطمینان خاطر ہوا اور دونون خوش ہوکر دعا دیتے ہوے چلے گئے **ایضاً** ایک شخص نے مسئلہ پوچھا کہ جناب یہ طوائف یعنے کسبی عورتین جو مرتے ہین اونکے جنازے کی نماز پڑھنی درست ہی یا نہین حضرت نے فرمایا جو مرد کہ اونکے آشنا ہین اونکی بھی نماز پڑھتے ہو یا نہین اس نے عرض کی کہ ہان پڑھتے ہین تو فرمایا انکی بھی جنازے پر نماز پڑھو **ایضاً** بعد نماز جمعہ دو شخص نوجوان آئے ایک مسئلہ کہ بہت مشکل تھا حضرت سے پوچھا آپ نے جواب دیا اونھون نے کہا کہ آپ نے درست فرمایا حضرت نے کہا کہ تمکو علم ہی اونھون نے جواب دیا نہین تب آپ نے پوچھا کہ تم نے کیونکر جانا کہ یہ جواب درست ہی اونھون نے بیان کیا کہ ہم نے یہ مسئلہ جناب حضرت علی مرتضیٰ امام الاتقیا کرم اللہ وجہہ سے پوچھا حضرت علیؑ نے بھی اسی طور سے

قوالون کی تشفی

نماز جنازہ طوائف

نوجوانون کی تسکین

فرمایا تھا حضرت نے پوچھا جب تمھاری عمر کتنی تھی اُونھون نے کہا پانسو برس کی
تھی پھر وُہ غایب ہوگئے وہ دو نو جن تھے فقط اغلب کہ وہ دونون اصحاب تھے
یا تابعین سمجھنے کی بات ہی جو شخص کہ اُنسے ملاقی اور ہم کلام ہوا اوسکا کیا مرتبہ
اور مقام ہوگا **ایضاً** ایک پادری دہلی مین حضرت سے مباحثہ کرنے کے
واسطے آیا مسٹر منٹکف صاحب گورنر نے پادری سے کہا کہ شرط مقرر کرنی چاہیے
جو کوئی دونون مین سے ہار جائیگا اوس سے دو ہزار روپیے لیے جاوینگے
اگر مولویصاحب ہار گئے تو مین دونگا کیونکہ وہ تو فقیر ہین اور پادری کو حضرت
مولویصاحب کی خدمت مین لایا اور سب حال بیان کیا بعدہ پادری نے کہا کہ ہم
سوال کرتے ہین اور جواب اوسکا معقول چاہتے ہین منقول نہو جب یہ بات
ٹھہر گئی تو پادری نے سوال کیا کہ تمھارے پیغمبر صاحب حبیب اللہ ہین آپنے
فرمایا ہان پادری نے کہا تمھارے پیغمبر صاحب نے بوقت قتل امام حسین علیہ السلام
فریاد نکی حال انکہ حبیب کا محبوب زیادہ تر محبوب ہوتا ہی خدا تعالیٰ ضرور توجہ فرماتا
جناب مولانا صاحب نے فرمایا کہ ہمارے پیغمبر صاحب واسطے فریاد کے جو تشریف
لیگئے تو پردۂ غیب سے آواز آئی کہ ہان تمھارے نواسہ پر قوم نے ظلم کرکے شہید کیا
لیکن ہم کو اسوقت اپنے بیٹے عیسیٰ کا صلیب پر چڑھانا یاد آیا ہوا ہی اس سبب سے
پیغمبر صاحب خاموش رہے پادری قایل ہوا اور دو ہزار روپیہ بابت شرط کے ادا کیے
روایت ہی اکثر اشخاص معتبر سے کہا اونھون نے کہ ایک انگریز یعنے

پادری کا مولانا سے مباحثہ

پیغمبر صاحب کا ... کی فریاد

سیٹن صاحب رزیڈنٹ دہلی حضرت کی ملاقات کو آیا عند التذکرہ بیان کیا کہ
ایک بات مین پوچھتا ہون کوئی اوسکا جواب نہین دیتا مثلاً ایک شخص مسافر چلتے
چلتے راستہ بھول گیا اور راہ مین دیکھا کہ ایک شخص سوتا ہی اور ایک بیٹھا
پس یہ راہ گم کردہ راستہ کس سے پوچھے آپ نے فرمایا راستہ چلنے کے واسطے ہی
نہ واسطے بیٹھنے کے اوس تیسرے شخص کو لازم ہی کہ وہان بیٹھے جب وہ سونے والا
جاگے تو دونون راستہ پوچھکر چلے جاوین اوسکی مراد بیٹھے ہوے سے
حضرت عیسیٰ اور سوتے ہوے سے ہمارے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کی تھی فافہم واللہ اعلم **روایت** ہی قادر محی الدین صاحب مدراسی سے
وہ روایت کرتے ہین مولوی قاضی ارتضا علیخان مرحوم سے کہا اونھون نے
کہ ایک انگریز نے حضرت شاہ صاحب قدس سرہ کی خدمت مین عرض کی کہ فرمائیے
مولویصاحب کافر پاک ہین کہ ناپاک فرمایا کہ ناپاک ہین پھر اونے پوچھا مسلمان
پاک ہین کہ ناپاک فرمایا کہ پاک جب انگریز نے کہا اگر پاک ہین تو مسلمان عورتین
ہمارے ساتھ کیون مبتلا ہوتی ہین آپ نے فرمایا ہر شی کو اپنی اصل کی
طرف رجوع ضرور ہی فلانے زمانے مین جہاد کرکے مسلمانون نے جو تمھاری
عورتین تصرف مین لائے تھے اونکی جو اولاد ہوگی تو وہ البتہ اپنی اصل کی
طرف مایل ہوگی ورنہ فلانے فلانے محلے جو مسلمانون کے ہین وہان کی
کوئی عورت کبھی تم لوگون پر مایل نہوگی وہ انگریز سنکر چپ رہا وہان سے آکے

مدت تک اون محلون کی عورتون کے صدہا حیلون سے درپی رہا مگر خدا تعالی کے
فضل سے کسی عورت نے رخ نہ کیا آخرالامر وہ انگریز حضرت کی خدمت مین آکر مسلمان ہوا
روایت ہی مولوی مؤید الدینخان صاحب مرحوم سے کہا اوس نے کہ ایکدن چند
لڑکون نے حاضر ہوکر پوچھا کہ حضرت چاند کو چاند ماموں کہنے کا کیا سبب ہی سورج
کو سورج ماموں نہین کہتے آپ نے فرمایا ماموں مان کا بھائی ہوتا ہی اور بہن کو
بھائی سے پردہ نہین ہوتا چنانچہ عادت ہی کہ جب ماموں مکان مین آتا ہی تو مان
اوسکے سامنے بے حجاب تمام گھر کے کاروبار مین مصروف رہتی ہی بخلاف
اوروں کے تو ایسا ہی چاند کے سامنے بھی رات کو عورتین بے خوف تمام امور خانگی
سے فارغ ہوکر کوئی کاتتی ہی کوئی پیستی ہی مخلع بالطبع کسیطرح کا خوف اور اندیشہ
نہین کرتین بخلاف سورج کے کہ دنکو اوسکی تاب مین بیٹھ نہین سکتین اور گھر کے
کاروبار مین فرصت نہین ملتی جیسے اجنبی آدمی سے پردہ ہوتا ہی ویسا ہی اس
سے کنارے رہنا ضرور پڑتا ہی اور بچہ کبھی روتا ہی تو اوسکو چاندنی مین چاندکی
محبت دلاکر بہلا لیتے ہین اسواسطے چاند کو چاند ماموں کہتے ہین وہ لڑکے خوب
سمجھکر خوش ہوے اور چلے گئے سبحان اللہ کلموا الناس علی
قدر عقولھم کے یہی معنی ہین واللہ اعلم روایت ہی ایک شاگرد
سے مولوی کرامت علی صاحب مرحوم کے وہ روایت کرتے ہین کسی شخص معتبر سے
کہا اوس نے کہ ایک شہدا حضرت کی خدمت مین حاضر ہوکر کہا جناب مولوی صاحب

آپ تو جو پوچھیں اوسکا جواب دیتے ہین میرا بھی ایک معروضہ ہی آپ نے فرمایا کہو
کیا ہی اوسنے عرض کی کہ ہم لوگ گولیان جاڑون مین کھیلتے ہین اور اوسی موسم مین
سوا دوسرے موسم کے ہمین خواہش ہوتی ہی اسکا کیا سبب ہی حضرت نے فرمایا اوسکے
دو سبب ہین ایک تو تمھین اور ہمین سب کو معلوم ہی وہ یہ ہی کہ گولیان مثل اور بازیون
کے جیسے گنجفہ اور شطرنج وغیرہ کے نہین ہین کہ مکانمین کھیلی جائین اوسکو تو میدان
ضرور ہی میدانمین دھوپ کے اور بارش کے موسم مین کھیلنا دشوار ہی دوسرا
ایک سبب ہی کہ وہ تمکو معلوم نہین ہمکو معلوم ہی اوسنے عرض کی کہ ارشاد ہو فرمایا
گولی کھیلنے سے مقصود نشان کا اوڑانا ہی اور نشان کا اوڑانا شست کے
جمنے پر موقوف ہی اور شست کا جمنا تعلق انجماد خون سے رکھتا ہی خون کا انجماد
جاڑون مین بخوبی ہوتا ہی اوسنے سنا اور جو حضار تھے سبھون نے سنا اور
بہت خوش ہوے **روایت ہی** حاجی محمد حسین صاحب سہارنپوری سے
وہ روایت کرتے ہین مولوی عبد الرزاق سہارنپوری شاگرد مولوی فضل حق ابن
مولوی فضل امام خیرآبادی سے کہا اونھون نے کہ ایکدن مولوی فضل حق صاحب نے
ایک فرنگی سے کہا کہ ہمارے حضرت کو تو کبھی دور و دراز کا سفر کرنے کا اتفاق
نہین ہوا اگر تم لوگون نے جو جو کیفیت ملکون کی سیر کرکے اور نقشے وغیرہ تیار کرکے
معلوم کی ہی خدا چاہے تو وہ سب برابر بیان کرین کے اوسنے کہا برابر تو کیا
بیان کرینگے کیونکہ بے دیکھے کہنا ممکن نہین ہان مشہور و متعارف علامتین

البتہ سُننے سے یاد رکھکر کہتے ہونگے مولوصاحب نے اوس سے بہت اصرار کیا تب
اوسنے کہا کہ اچھا آپ اُوس سے مکہ معظمہ کی سب راہ لکھوا دیجیئے ہم اپنا کوئی معتمد بھیجکر امتحان
کرین گے مولوصاحب نے یہ سب سرگزشت حضرت سے عرض کی آپنے فرمایا کہ اچھا
اوسے لے آئیے مین لکھوا دونگا حاصل کلام اس معتمد کو آپنے ابتدا سے اپنے مدرسے سے
شہر کی انتہا تک تمام راستہ اور درخت و دکان و نشیب و فراز لکھوا دیا اُوسنے تمام و ن
ہر ایک علامت بخوبی دیکھکر اوس انگریز سے کہا باوجود کہ ہم بھی اس شہر مین
برسون سے رہتے ہین مگر اتنے کوچے اور پتے ہرگز معلوم نہ تھے حضرت نے تو برابر
لکھوا دیا کیا عجب ہی کہ سب رستہ ایسا ہی لکھوا دین امتحان کچھ ضرور نہین اُوسنے کہا
کہ اِس شہر کے پتے لکھوانے کا کچھ اعتبار نہین یہ اِنکی پیدایش کی جا ہی شاید دیکھا ہو
مکے کا تمام رستہ لکھہ لاؤ اوسنے دوسرے دن حاضر ہوکر تمام مکے کے راستے کی علامتین
اور پتے ہر ہر مقام کے کیا زمین اور کیا دریا لکھوا لیے اور اوس انگریز کے حکم سے
مکہ معظمہ تک جاتے اور آتے ایک ایک علامت بخوبی دیکھی خدا تعالی کے فضل سے
سب برابر تھین نہایت معتقد ہوا روایت ہی میر افتخار علی شاہ صاحب (وطن)
تخلص سے وہ روایت کرتے ہین محمد حسن علیہ الرحمہ عرف حافظ بانکے چشتی صابری
قدوسی سے یہ حافظ صاحب حضرت کی صحبت سے مُشرف تھے کہا اونھون نے کہ ایک
انگریز نے حضرت سے سوال کیا کہ جناب ہماری قوم کے سو پچاس آدمی کوئی جا پر جمع
ہوتے ہین تو سب ایک طرح پر سرخ و سفید ہوتے ہین بخلاف آپ لوگون کے

که هر ایک نئی طرح کا کوئی کالا کوئی گورا هوتا هی اسکا کیا سبب هوگا حضرت نے فرمایا
که ایک طرح پر هونا کچھ بزرگی اور فخر کی بات نهین کیونکه سَو گدھونکو ایک جا کیجیے
تو سب ایک هی رنگ کے جمع هونگے بخلاف گھوڑون کے که کوئی کمیت کوئی
سُرنگ کوئی سبزه کوئی نقره کوئی سمند هوتا هی اور اُونکے اوصاف بھی ویسے هی
هوتے هین طاقت وجوانمردی دلیری وملک گیری یه کمال گدھون مین کهان هے

روایت هی پیرجی علی حسین صاحب چشتی صابری قدوسی سے وه روایت
کرتے هین کسی اہل دهلی سے کها اوسنے که ایک انگریز عهده داران دهلی سے حضرت
شاه صاحب سے سوال کیا یه جو آپ لوگ کهتے هین که کوئی چیز ایسی نهین جو همارے
قرآن مین نهو یه بات سچ هی حضرت نے فرمایا هان سچ هی کیونکه همارا قرآن شریف کتب
سماوی کا جامع هی اور خدا یتعالیٰ اوسمین فرماتا هی وَلَا رَطْبٍ وَّلَا یَابِسٍ اِلَّا فِیْ
کِتَابٍ مُّبِیْنٍ تو اوس انگریز نے کها بتلایئے کیمیا کا نسخه کهان هی آپ نے فرمایا
که تانبا لاؤ ایک ٹکڑا تانبے کا کسی نے لایا اوس پر آپنے ایک آیت پڑھکر دم کی
وه سونا هوگیا تب اوس انگریز نے کها که اچھا کوئی دوسرا شخص یه پڑھکر سونا
بنادے تو حضرت نے فرمایا که قرآن شریف کی تاثیر مین کچھ فرق نهین مگر زبان مین فرق هی

روایت هی مولوی حافظ محمد ابراهیم صاحب سلمه الله تعالیٰ همشیره زاده حافظ اسد علی
صاحب سے وه روایت کرتے هین اپنے اوستاد مولوی نور الحسن صاحب علیه الرحمه سے
یه بزرگ پوتے هین مفتی الٰہی بخش صاحب کاندلوی کے اور شاگرد هین حضرت مولانا

محمد اسحق صاحب اور مولوی فضل حق صاحب رحمۃ اللہ علیہما سے کہا اونھون نے کہ
ایک فاضل صاحب تصانیف عجمی شیعہ مذہب بوضع ولباس رندانہ داڑھی منڈی ہوئی کچھ
ستر کا لحاظ نہین دہلی مین آیا شیعون نے جب اوسکے علوم سے واقف ہوئے تو کہا
کہ شاہ عبدالعزیز نے جب سے تحفہ اثنا عشریہ لکھی ہی ہم لوگون کی جان پر ایک چھری
چلتی ہی اوس کتاب کا کوئی مقدمہ پیش کیا جاتا ہی تو وہی اندوہ واقعہ شہادت پیش آتا ہی
آپ کوئی طرح کچھ اوسکے پوچھکر اونکو بند کیجیے اور یہ بیس ہزار روپی ہم سے
لیجیے اوس سے کہا کہ مین اسی ارادے سے آیا ہون دیکھو کیا ہوتا ہی ایکروز
حضور مین حاضر ہوا اور وہ حضرت کا اخیر زمانہ تھا عرض کی کہ یا حضرت میرا کچھ سوال ہی
آپ جواب دیجیے ارشاد ہوا کہ بیان کیجیے اوس نے کہا مجھکو نہایت تردد ہی کہ مذہب
شیعون کا حق ہی یا سُنّیون کا جس سے پوچھتا ہون وہ اپنے اپنے دلائل بیان
کرتا ہی مگر میری سمجھ مین نہین آتا آپ بہت سہل طور سے فرمائیے کہ مین سمجھ جاؤن
آپنے فرمایا کہ یہ تو بہت آسان بات ہی مین سمجھا تھا کہ کوئی مشکل بات پوچھتے ہوگے
اوسنے کہا یہی بڑی مشکل ہی کہ ہر شخص دلائل علمی بیان کرتا ہی اور مین بے علم آدمی
سمجھ نہین سکتا کوئی بات ایسی ہو کہ بلا تردد سمجھ مین آوے آپنے فرمایا انشاء اللہ تعالیٰ
ایسا ہی ہوگا تم کسقدر استعداد رکھتے ہو عرض کی کہ یہ جو بات چیت آپ کرتے
ہین سمجھ سکتا ہون مگر اوسکی نیت یہ تھی کہ کوئی بات آپ سے سُنکر اوسمین ضوابط
علمی سے گرفت کرون پھر اوس سے کہا کہ تم تو بڑے شوقی ہو کون سے شہر کے

رہنے والے ہو اوسنے ولایت مین کوئی شہر کا نام لیا فرمایا یہ تو کہو کہ تم جس محلے
مین رہتے ہو وہان کے لوگ تم کو خوب جانتے ہین یا دوسرے محلّے کے اوسنے
کہا یہ تو ظاہر ہی کہ اپنے محلّے کے لوگ نسبت دوسرے محلّے والون کے خوب شناسا
ہوتے ہین کیونکہ ہر روز ہر یک چہار چشم ہوتا ہی اکثر اتفاق نشست و برخاست کا ایک جا ہوتا ہی
گفتار رفتار اخلاق و آداب سے ماہر خوشی غمی مین شریک ہی اور اسکے سوا ہم محلّے کے
واقف ہونے کے بہت سے اسباب ہین پہر فرمایا کہ وہ لبستی والے تمھین زیادہ جانتے ہین
یا دوسری لبستی والے اوسنے عرض کی کہ بنسبت دوسری لبستی والون کے وہ لبستی والے
زیادہ واقف ہین پہر فرمایا اوس ملک والے بہت واقف ہین یا دوسرے ملک والے
اوسنے کہا کہ وہی ملک والے بہر حال زیادہ واقف ہین تب فرمایا کہ جب ایسی بات ہو
تو سمجھنا چاہیے کہ حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کی ولادت مکّہ معظمہ مین
ہوئی اور وہان سے مدینۂ منورہ کو ہجرت کی اور کسی ملک مین اکثر سفر کا اتفاق نہ ہوا
اب مکہ اور مدینے مین جاکر دریافت کرو کہ حضرت کا رویّہ سُنّیون کے موافق تہا
یا شیعون کے موافق وہ سُنکر چپ رہا پہر فرمایا کہ خصوصیت رسول کی کیا ہی کہ جس سے
اونمین اور اُمتیون مین فرق ہو عرض کی کہ معجزات ہین فرمایا کہ ہان جو خرق عادت
نبی سے ہو تو اوسے معجزہ کہتے ہین اور اوسکے پیرو اور محب صادق سے ہو تو اوسکو
کرامت بولتے ہین تم تو بہت ملک پہرتے ہوے یہان تک آئے ہو ظہور کرامات
حضرت سید عبدالقادر جیلانی اور سلطان نظام الدین اولیا وغیرہ سُنّیون سے سنا ہی

یا نصیر طوسی اور باقر داماد وغیرہ شیعون سے یہ بھی سنکر خاموش رہا
پھر فرمایا کہ خیر یہ تو کہو کہ تم جو یہان تک آئے ہو تو اپنے اہل وعیال
اسباب وغیرہ کو کس کے سپرد کر کے آئے ہو کہا کہ میرا چچیرا بھائی
اور دوسرے اہل قرابت کے تفویض کر آیا ہون فرمایا کہ اونھین امین
جانا ہی یا خاین کہا اگر خاین جانتا تو کیون سپرد کرتا جب فرمایا کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کو تمام چیزون سے قرآن شریف بہت عزیز تھا چنانچہ
رحلت کے وقت فرمایا کہ مین تم مین اپنی آل اور کلام الہی چھوڑ جاتا ہون
کہو کہ قرآن شریف سنیون کے سینون مین ہی یا رافضیون کے یہ بھی
سنکر سکوت کیا پھر فرمایا کسی شخص کو کسی سے محبت ہوتی ہی
تو وہ بہر کیف اوسکی متابعت کرتا ہی خواہ امور ظاہری مین ہو یا باطنی مین
اب سچ کہو کہ مجھ فقیر حقیر کی صورت و وضع حضرت علی مرتضی رضی اللہ
عنہ کی روش پر معلوم ہوتی ہی یا تمھاری **حاصل کلام** حضرت نے
ایسے بہت نظایر بیان فرمائے اوس سے سوا سکوت کے کچھ بن
نہ پڑا **واللہ اعلم** ایک سوال وجواب مندرجہ فیض عام بعینہ
بنظر فایدہ عام یہان لکھا جاتا ہی **سوال** سوال وجواب گور بدستخط ومہر
حضرت پیر ومرشد عنایت کردہ **جواب** جواب گور موافق احادیث
مرقوم سے شود حاجت مہر نیست واین جواب ورد زبان باید ساخت

وپارچہ ٹکڑا از خوشبو نو بیانیدہ نزد خود باید داشت جواب این است

اَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ

رَضِيْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَّبِالْاِسْلَامِ دِيْنًا وَّبِمُحَمَّدٍ نَّبِيًّا وَّرَسُوْلًا

وَّبِالْقُرْاٰنِ اِمَامًا وَّبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَّبِالْمُؤْمِنِيْنَ اِخْوَانًا

وَبِالصِّدِّيْقِ وَبِالْفَارُوْقِ وَبِذِى النُّوْرَيْنِ وَبِالْمُرْتَضٰى

اَئِمَّةً رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ مَرْحَبًا بِالْمَلَكَيْنِ الشَّاهِدَيْنِ

الْحَاضِرَيْنِ وَاشْهَدَا بِاَنَّا نَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ

مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ عَلٰى هٰذِهِ الشَّهَادَةِ نَحْيٰى وَعَلَيْهَا نَمُوْتُ

وَعَلَيْهَا نُبْعَثُ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ تَعَالٰى انتہی اور یہ بھی مشہور ہی

کہ ایک شخص نے سوال کیا یا حضرت سید کا مرتبہ بڑھکر ہی یا عالم کا آپ نے

فرمایا کہ دو ان پڑھ ہندو کو بلاؤ وہ حاضر ہوے تو سایل کو کہا کہ تم ان دونون

سے ایک کو لیجاکر تمام عمر مین سید بناکر لاؤ اور مین ایک کو چند مدت

مین اپنا جیسا فاضل خدا چاہے تو بنا دیتا ہون دیکھو کونسا امر ممکن ہی

اسپر سمجھ لو واللہ اعلم روایت ہی مولوی میر اشرف علی شاہ صاحب

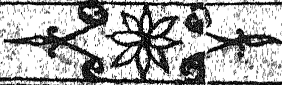
سلمہ اللہ تعالیٰ سجادہ نشین شاہ سعد اللہ صاحب علیہ الرحمہ سے وہ روایت

کرتے ہین مولوی کرامت علی صاحب موصوف دہلوی سے کہا اونھون نے

کہ جناب مولوی رشید الدین خانصاحب بعد مولوی دلدار علی لکھنوی کا ہمیشہ مباحثہ

اور رد و قدح ہوا کرتا تھا ایک وقت مولوی ولدار علی نے بڑی دھوم دھام
سے لکھا کہ تحفے مین مذکور ہی وَاَرْجُلِکُمْ اِلَی الْکَعْبَیْنِ بکسر لام کے
جو روایت آئی ہی وہ تفسیر ضعیف ہی اور یہ جو تمھارے مذہب کی تفسیرین
مثل بیضاوی کشاف و مدارک وغیرہ کے جو مشہور و معروف ہین ان سب مین
وہ روایت آئی ہی اگر یہ سب تفسیرین ضعیف ہین تو بتلائیے کہ قوی کونسی
ہین اسکے جواب مین مولوی رشید الدین خانصاحب کو تامل ہوا مجکو فرمایا
کہ تو حضرت سے یہ بات پوچھ لے مینے حضرت کی خدمت عالی مین عرض کی
کہ ولدار علی کا ایسا سوال ہی اسکا کیا جواب فرمایا اسکا جواب بہت آسان ہی
مولوی صاحب نے کچھ نہین لکھا عرض کی کہ کچھ نہین فرمایا وَاَرْجُلِکُم بکسر اللام
یعنے رشید الدینخان ۱۲
جو روایت ہی وہ تفسیر ضعیف ہی جیسا کہ قیل قول
ضعیف پر اشارہ ہوتا ہی نہ کہ تفسیرین
ضعیف یہ سنتے ہی رشید الدین
خانصاحب نے بہت
زور و شور سے جواب
لکھا فقط





مقالۂ پنجم در سلاسلِ طریقت

حضرت والامرتبت کو تمام طرق رو بمیں کی نعمتِ خلافت اور ہر ہر طریقہ کی علیحدہ علیحدہ ذکر و فکر اور طرزِ تربیت حاصل تھی سب فیض ظاہر و باطن اپنے پدر بزرگوار مظہر پروردگار ولایت وکرامت پناہ حضرت مولانا مولوی **شاہ ولی اللہ** محدث دہلوی قدس اللہ سرہٗ سے پایا اور خدا تعالیٰ کے فضل سے حضرت کو **طریقہ نبوت** اور **طریقہ ولایت** کی جامعیت کا کمال ہے اس دعوے پر تفسیر فتح العزیز دال ہے اللہ تعالیٰ کی طرف پہونچنے کے بفحوائے اَلطُّرُقُ اِلَى اللّٰهِ بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ اگرچہ راستے بے نہایت ہیں **چنانچہ** سلوک اُنکے طریقے کا تصحیح عقاید حقہ حسب ضابطہ اہل سنت وجماعت اور عمل موافق کتاب وسنت **اور** احتراز عن البدعت **اور** امر بالمعروف ونہی عن المنکر **اور** اعلاء کلمۃ اللہ **اور** تخلیہ رذائل سے **اور** تحلیہ فضایل سے موافق ارشاد حضرت شیخ ابوسعید بن ابوالخیر قدس سرہٗ کے **رباعی**

خواہی کہ شود دلِ تو چون آیینہ ٭ دہ چیز برون کن ز درونِ سینہ
حرص و اَمل و غضب و دروغ و غیبت ٭ بخل و حسد و کبر و ریا و کینہ

ایضاً خواہی کہ شوی بمنزلِ قرب مقیم ٭ دہ چیز بہ نفسِ خویش فرما تعلیم
صبر و شکر و قناعت و علم و یقین ٭ تفویض و توکل و رضا و تسلیم

اور ملکہ یاد داشت یعنے ذات مقدس الٰہی کا دھیان بلا ذریعہ الفاظ و تخیلات کے
اور معرفت ذات و صفات الٰہی کی ہی بموجب قاعدہ محققین کے جو حلول و اتحاد
سے پاک ہی چنانچہ خود بدولت تفسیر سورہ اخلاص مین فرماتے ہین (آدمی کی
معرفت کی انتہا حق تعالیٰ کی حقیقت اور کُنہ کی دریافت مین یہ ہی کہ اوسکی ذات
پاک کے خواصون کو جو اوس ذات کو لازم ہین دریافت کرلے اور بس) تمام کتب
آپ کے خاندان عالیشان کی مثل انتباہ و قول الجمیل و ہمعات و سطعات
و سبیل الرشاد وغیرہم انھین امور کی تفصیل سے مملو بلکہ تمام مشایخ روزگار
کی تصنیفات مشحون ہین برین ہم حضرت نے نسبت الی اللہ کے درست ہونے
کا طریقہ بہت آسان جو مشتمل جمیع امور سلوک کو ہی قرار دیا ہی گویا دریا کو
کوزے مین اوتارا ہی جو لوگ کہ اس راستے سے ماہر ہین اونپر اوس ذات
بابرکات کے کمالات ظاہر ہین سورہ مُزمل کی تفسیر مین جو وہ مقام مذکور
ہی برکتہً خاص فارسی بعینہ یہان مسطور ہی (**سلوک الی اللہ تعالیٰ**
عبارت از طلب حضور است نزد خود چون او تعالیٰ از جسمیت و لوازم آن پاک است
حضور او بیکے از سہ طریق میسر میتواند شد اول تصور کہ آنرا در عرف شرع
تفکر گویند و در اصطلاح اہل سلوک مراقبہ و نگرانی نامند دوم **ذکر**
سوم **تلاوت** کلام او تعالیٰ و چون طریق اول نیز در حقیقت ذکر و یاد
قلبی است کہ بے ذکر را شامل آن طریق نیز دارند و طریق استحضار او تعالیٰ را

بیان انتہائی معرفت انسان

منحصر در دوام اعتقاد کنند ذکر و تلاوت اما ذکر شامل لسانی و قلبی است
پس بے واسطہ یا بواسطہ لفظے کہ دال بر ذات او تعالیٰ باشد موجب التفات
مُدرکہ بسوے او تعالیٰ است و چون ذات او تعالیٰ مُلتفت الیہ شد حاضر شد
یعنی ذکر را
و ہر گاہ دوام این استحضار بہم رسد حکم ہم صحبتی و ہم نشینی پیدا کند و صفات
او تعالیٰ بر صفات بشریت غالب آید و افعال او تعالیٰ حاکم بر افعال عبد شوند
چنانچہ در **حدیث شریف** وارد است کہ لَا یَزَالُ عَبْدِیْ یَتَقَرَّبُ
اِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ حَتّٰی اَحْبَبْتُہٗ فَاِذَا اَحْبَبْتُہٗ کُنْتُ سَمْعَہُ الَّذِیْ
یَسْمَعُ بِہٖ وَبَصَرَہُ الَّذِیْ یُبْصِرُ بِہٖ وَیَدَہُ الَّتِیْ یَبْطِشُ بِہَا
وَرِجْلَہُ الَّتِیْ یَمْشِیْ بِہَا لیکن این طریق تقرب خاص بذات او تعالیٰ است
اگر کسے خواہد کہ باین طریق بیکے از مخلوقات تقرب پیدا کند ممکن و مطرد
نیست و سببش آنست کہ درین نوع تقرب متقرب الیہ را دو چیزے باید
اول احاطہ علمی باذکار قلبیہ و لسانیہ ذاکر باشد با وصف تخالف امکنہ و ازمنہ
و مدارک و السنہ تا ذکر قلبی و لسانی ہر ذاکر را معلوم کند دوم قوت نزدیک شدن
و در مُدرکہ او در آمدن و آن را پُر کردن و حکم صفت او پیدا کردن کہ در عرف
شرع آن را دُنو و تدلّی و نزول و قُرب خوانند و این ہر دو صفت خاصہ
ذات پاک او تعالیٰ است ہیچ مخلوق را حاصل نیست آرے بعض کفرہ در حق
بعضے از معبودان خود و بعضے پیر پرستان از زمرہ مسلمین در حق پیران خود

امر اول را ثابت می کنند و در وقت احتیاج بهمین اعتقاد با نها استعانت می نمایند
اما مطرد نمی باشد و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیانِ آن اشتباه درین مقام
اجنبی است و بهمین دوام کارخانۂ سلوک تمام میشود و الّا ممکن نبود که بنده بارب
نزدیک شود و بسوے همین دوام اشاره میفرماید حدیثِ صحیحی که محدثین آن را
در صدرِ کتاب السلوک والتقرب الی الله وارد می کنند و هو قوله علیه السلام حاکیًا
عن الله تعالی انا عِندَ ظنِّ عبدی بی وَانا معه اِذا ذکرنی
و نیز حدیث شریف صحیحی دیگر که آن نیز سر دفتر کتبِ سلوک محدثین است و هو
قوله ﷺ من تقرب الیّ شبرًا تقربت الیه ذراعًا و من تقرب
الیّ ذراعًا تقربت الیه باعًا و من اتانی یمشی اتیته هرولة
پس خاصہ ذاتِ حق است عز و علا که بسوے یاد کنندہ خود نزول مے فرماید
و نزدیک میشود و مُدرَک او را پر می کند و بر لطایفِ باطنۂ او مستولی میگردد
باین تدلّی واقعی حقیقی حکم روح روحِ او میگیرد و نسبتے که روح را با بدن است
این تدلّی را با روح او بهم میرسد و دیگر مخلوقات هرچند روحانیات باشند
اول علم محیط ندارند که بر ذکر هر ذاکر مطلع شوند دوم استیلاے دائمی بر روح
ذاکر نمی توانند کرد که یشغلهم شانٌ عن شانٍ و او تعالی لا یشغله شانٌ
عن شانٍ انتهی اور تفسیر میں آیہ واستعینوا بالصبر والصلوٰۃ
کی جو خاص آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم کا مشاہدہ تحریر کیا ہے وہ بھی

یہاں لکھا جاتا ہے وطریق دوم آنست کہ در استعانت بنماز حصول مطلوب ملحوظ نباشد بلکہ جذب نفس وکشیدنِ آن بقوتِ تمام بسوے جنابِ کبریاے حق عز وعلا زیرا کہ حوایج دنیوی بیشتر بسبب تنزّل روح بسوی شہوات واسباب شہوات می باشد چون اورا ازین عالم بسوے بالا کشیدہ شود واستغراق در لذت مکالمہ ومناجاتِ الٰہی وحضور انوار جلال وجمال او رو دہد از امور این عالم وبایست ونا بایست آن غافل وبیخبر گردد چنانچہ مجروح را یا مکسور را وقت دوختن زخم او یا بستنِ استخوانِ شکستۂ او چیزے از مسکرات میخورانند تا از درد زخم وشکستنِ استخوان بے خبر گردد ہمچنین درینجا چون حوایج دنیوی نفس را درکشاکش خود انداختہ می باید کہ اورا در مطالعہ حُسنِ محبوبِ حقیقی مشغول کنند تا بلذات مشاہدۂ آن جمال خود را ودیگر بایست ونا بایست خود را فراموش کند وبسبب التذاذی کہ بردار د مکروہات در نظر او سبک نماید واین طریق اکثر معمول آنحضرت علیہ السلام بود کہ خود بنفس نفیس خود ہمین طریق عمل میفرمودند وہمین طریق را طریق قلندریہ گویند کہ براے غفلت از امور دنیا وترک آن با وجود تلبیس علاجے بہتر ازان نیست طریق تخویف وترہیب وفہمانیدن حسنِ آخرت وبقاے آن وقبح دنیا وفناے آن طریق دشوار است کہ کسی را بسہولت میسر نمی تواند شد وشیطان با القاے شبہات ووساوس سلوک آن طریق را اکثر اشخاص بیشتر اوقات مانع می آید چنانچہ گویندہ این را گفتہ است

ست صنما رہِ قلندر سزدار بمن نمائی ٭ کہ دراز و دور دیدم رہ و رسم پارسائی
پس این نماز حکم شغل دارد از نفی و اثبات یا اسم ذات کہ برائے برانگیختن شوق
و دفع خطرات تریاق مجرب است انتہی۔ آدابِ تلاوتِ قرآن مجید حضرت پیر
و مرشد کے قرار دیے ہوئے فیض عام مسطور ہین فیض عام ایک رسالہ
ہی کہ ایک مرید خاص حضرت کا نعیم الدین نامی بڑا مالدار کہ آخر کار فیض صحبت سے
حضرت کی تارک الدنیا ہوا اسوا وس نے چند سوالات خدمت عالی مین پیش
کر کے جوابات حاصل کیے تھے وہ رسالہ چند بار طبع ہوا ہی اوسکے دو مقام کی
عبارت یہان مرقوم ہوتی ہی آداب تلاوتِ قرآن تہذّب و استقبال
قبلہ حتی الامکان و حروف را بخوبی ادا کردن و مدّ و شد فرو نگذاشتن
و در مقام وقف وقف کردن اینست آداب ظاہری و امّا اداب باطنی
پس مبتدی را تصور کردن گویا کہ بحضور رب العزت تلاوت نمے کنم و
او تعالی در مقام استاد نشستہ می شنود و منتہی را تصور کردن کہ این
کلام را بلا واسطہ از زبانِ حضرت رب العزّت می شنوم و فرق درمیان
ہر دو مقامین اینست کہ در صورتِ اول زبان از خود ش و گوش از حضرت
رب العزّت و در صورت دوم زبان از حضرت رب العزت و گوش از خود
باین چنین مقام اشارہ فرمودہ است حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ
عنہ چنانچہ شیخ الشیوخ در عوارف از ایشان نقل کردہ اند انّی

لَا اَقْرَءُ الْاٰیَۃَ حَتّٰی نَسْمَعَھَا مِنْ قَآئِلِھَا یعنے میخوانم
آیت را وتکرار میکنم تا آنکہ شنوم آیت را از قایلِ آن و شیخ الشیوخ
بعد نقل این کلام در عوارف کہ حضرت امام صادق رضی اللہ عنہ در آنوقت
بمنزلہ شجرہ موسی میشد اِنِّیْٓ اَنَا اللّٰہُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ مے گفت
دوسرے مقام مین فرماتے ہین طور تلاوت براے مُبتدی اینست
کہ خود را قاری وحق را مستمع تصور وتخیل نماید کہ بحضرت رب العالمین
قران میخوانم چنانچہ شاگرد بحضور استاد میخواند وبراے منتہی
اینست کہ حق را قاری وخود را مستمع قرار دہد وزبانِ خود را نائب تصور
کند وگوش را مستمع گویا حضرتِ حق بزبان من کلام میکند ومن میشنوم
ویقین ہست کہ درین تصور بسبب غلبۂ محبت حالی کہ عاشق صادق را در وقت
استماع کلام محبوب بالمشافہہ رو میدہد حاصل خواہد گردید وگرہ کشاے
مُدعا خواہد شد واللہ المغنی حضرت مولانا شاہ ولی اللہ قدس سرہ
انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ مین فرماتے ہین (ودر عالم ظاہر این
فقیر را از جہت بیعت وصحبت وخرقہ واجازت وتلقین اشغال ہمہ این امور
یا بعض این امور با جمیع خانوادہ ہاے طریقہ کہ امروز بر روے زمین مشہور اند
یا اکثر آنہا ارتباط واقع شدہ ہست والحمد للہ از انجملہ درین رسالہ سند خانوادہ ہاے
مشہورہ می نویسد بالجملہ طریق قادریہ مشہور ترین طُرق است در عرب

و ہندوستان و نقشبندیہ در ہندوستان و ماوراء النہر شہرت تمام دارد
و در حرمین شریفین نیز شایع شدہ و چشتیہ در ہندوستان بسیار مشہور است
و سہروردیہ در نواحی خراسان و کشمیر و سند و کبرویہ در توران و کشمیر
و شطاریہ در ہندوستان و شاذلیہ در مغرب و مصر و سودان و مدینیہ
فی الجملہ در مغرب و عیدروسیہ در حضرموت - انتہی بس اوسی کتاب سے
اسناد طریقان کے لکھے جاتے ہین طریقہ قادریہ سے افلت شموس الاولین
شمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب + اس طریقہ کے بہت شعبے ہین
اصح اور اوثق اونمین کا اہل حدیث کے پاس شعبہ اکبریہ ہی شیخ اکبر محی الدین
ابن عربی کی جانب سے اور اشہر اونکا عوام مین شعبہ جیلانیہ ہی سادات
جیلانیہ کی طرف سے اور اشہر اون شعبون کا ملک ہند مین شعبہ مشرعیہ
ہی حاصل کلام حضرت کو اکثر شعبون مین ارتباط صحیح واقع ہی پس ملی خلافت
اس طریقے کی حضرت شاہ عبد العزیز کو اپنے والد و استاد پیر شاہ ولی اللہ سے
اونکو اپنے والد و استاد پیر شیخ عبد الرحیم سے اونکو سید عبد اللہ سے
اونکو شیخ آدم بنوری سے اونکو شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی سے
اونکو اپنے والد شیخ عبد الاحد سے اونکو شاہ کمال سے اونکو سید فضل سے
اونکو سید گدا رحمان سے اونکو سید شمس الدین عارف سے اونکو سید
گدا رحمن بن سید الحسن سے اونکو شمس الدین صحرائی سے اونکو سید عقیل سے

بیان طریقہ قادریہ

حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

اونکو سید بہاؤالدین سے اونکو سید عبدالوہاب سے اونکو سید شرف الدین
قتّال سے اونکو سید عبدالرزاق سے اونکو اپنے والد ماجد امام الطریقہ
ابو محمد شیخ عبدالقادر جیلانی سے رضی اللہ عنہم اجمعین بَتَنُّور بروزن تنُّور
ایک قصبہ ہی شہر سہرند کے توابع سے سہرند بالکسر ایک شہر ہی ہند مین
لاہور کے قریب بعضے اوسکو سرہند بھی کہتے ہین قتّال بسبب نفس کُشی
کی ریاضت کے حضرت شرف الدین کا لقب ہوا **جیلان** مُعرب ہی گیلان کا
وہ ایک شہر ہی عجم مین بغداد کے قریب اوسکو جیل بھی کہتے ہین **ولادت**
باسعادت حضرت غوث الثقلین **سید عبدالقادر** جیلانی قدس سرہٗ کی
ماہ ربیع الثانی ۴۷۱ھ ہجری مین **عمر شریف** آپکی نوداویک سال کی تھی
اور **وفات شریف** مشہور و معروف گیارھوین ماہ مذکور ۵۶۲ھ ہجری مین ہی
قطعہ محی الدین کہ انوار جمالش ✤ زعرش و کرسی ازمہ تا بہ ماہی ست ✤
نو ولد عاشق و کامل سنینش ✤ وصالش دان زمعشوق الٰہی ست ✤
۴۷۱ ۹۱ ۵۶۲
ایضاً خلافت ملی شاہ عبدالعزیز کو اپنے والد شاہ ولی اللہ سے
اونکو اپنے والد شیخ عبدالرحیم سے اونکو سید عظمت اللہ اکبرآبادی سے
اونکو اپنے والد عبداللطیف سے اونکو اپنے والد عبدالرسول سے اونکو
شیخ عبدالعزیز سے اونکو سید ابراہیم ایرجی سے اونکو شیخ بہاؤالدین
قادری سے اونکو سید السادات ابوالعباس احمد سے اونکو اپنے والد

حسن سے اونکو اپنے والد موسیٰ سے اونکو اپنے والد علی سے اونکو اپنے والد
محمد سے اونکو اپنے والد حسن سے اونکو اپنے والد محمد سے اونکو اپنے والد
ابو نصر سے اونکو اپنے والد ابو صالح سے اونکو اپنے والد عبد الرزاق سے
اونکو اپنے والد ابو محمد محی الدین عبد القادر جیلانی سے رضی اللہ عنہم اجمعین

ایرج بکسر اول و سکون ثانی مجہول و ثالث مفتوح بجیم زدہ نام ہی ایک قصبہ کا ہند مین
حضرت سید عبد الرزاق کو تاج الدین عبد الرزاق کہتے ہین کنیت آپکی ابو عبد الرحمن
اور ابو الفرج ہی حضرت غوث الثقلین کے فرزندون مین آپ بڑے عالم و کامل تھے
وفات آپکی سنہ ۵۹۵ ہجری مین ہی اور آپ بغداد ہی مین مدفون ہین
کاشف صدق (۵۹۵) آپکی تاریخ ہی **ایضاً** شاہ عبد العزیز کو
شاہ ولی اللہ سے اونکو اپنے استاد شیخ ابو طاہر محمد مدنی سے اونکو
اپنے والد شیخ ابراہیم کردی سے اونکو امام احمد قشاشی سے اونکو شیخ احمد شناوی
سے اونکو اپنے والد شیخ علی بن عبد القدوس سے اونکو شیخ عبد الوہاب شعراوی
سے اونکو حافظ جلال الدین سیوطی سے اونکو شیخ کمال الدین محمد سے اونکو
شمس الدین محمد جزری سے اونکو عمر بن حسن سے اونکو احمد بن ابراہیم فاروثی
سے اونکو شیخ اکبر امام محی الدین محمد بن علی بن العربی سے اونکو جمال الدین یونس
سے اونکو شیخ وقت سید عبد القادر جیلانی سے رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین

کُردی بضم اول نسبت ہی کردستان کی طرف جو ایک ملک ہی توابع روم سے

قشاشہ ایک قریہ ہی مصر کے قریب **شعراوی** بفتح اول وسکون دوم
بسبب کثرت موی تن کے یہ لقب مشہور ہوا نسبت کے وقت شعرانی بھی کہتے ہین
سیوط بضمتین ایک قریہ ہی ملک مصر مین **جزری** نسبت ہی طرف
جزیرہ ابن عمر کے **فاروث** بآخر ثاے مثلثہ بروزن فاروق ایک
قریہ ہی درمیان شہر واسط اور بصرہ کے **ولادت** حضرت شیخ محی الدین
ابن العربی قدس سرہ کی شب دوشنبہ سترھوین ماہ رمضان ۵۶۰ھ پانسو
ساٹھہ ہجری مین اور **وفات** شب جمعہ بائیسوین ربیع الثانی ۶۳۸ھ
چھہ سو اڑتیس اور بعضون نے سینتیس مین لکھی ہی اسی حساب سے صاحب منتخب الواصلین
نے تاریخ کہی ہی ع شیخ والاجناب بن عربی + مقتداے رہ خدا طلبی +
چون ز دنیا بسوے خلد برین + نقل فرمود آن خلاصہ دین + شد رقم سال
نقل آن ناجی + قدس اللہ سرہ الساجی + **مزار** پرانوار آپکا دمشق کے
قریب بمقام صالحیہ مین ہی۔ **ایضا** شاہ عبدالعزیز کو شاہ ولی اللہ سے
اونکو شیخ ابوطاہر مدنی کردی سے اونکو اپنے والد شیخ ابراہیم کردی سے
اونکو امام احمد قشاشی سے اونکو اپنے والد شیخ محمد مدنی سے اونکو شیخ امین
ابن صدیق سے اونکو شیخ سراج الدین عمر جبرتی سے اونکو شیخ عبدالقادر سے
اونکو اپنے والد جنید مشرع سے اونکو اپنے والد شیخ احمد بن موسی مشرع
یمنی سے اونکو شیخ اسمعیل بن صدیق جبرتی سے اونکو شیخ محمد مزجاجی سے

اونکو شیخ اسمعیل سے اونکو شیخ سراج الدین ابو بکر سے اونکو شیخ محی الدین
احمد سے اونکو شیخ فخر الدین ابو بکر محمد سے اونکو شیخ ابو احمد بن محمد سے
اونکو اپنے والد ابو محمد احمد سے اونکو اپنے والد شیخ عبد اللہ بن یوسف اسدی سے
اونکو شیخ عبد اللہ بن قاسم سے اونکو شیخ ابو محمد عبد اللہ بن علی اسدی
یمنی سے اونکو شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی سے رضی اللہ عنہم اجمعین
مُشرِّع بضم میم و بفتح شین وکسر راے مہملہ مشدد نسبت ہی عمل شراع کی طرف
شراع کہتے ہین بادبان کشتی کو **جبری** بفتح جیم و فتح موحدہ و سکون راے
مہملہ نسبت ہی قبیلہ کی طرف **اسدی** بفتح الف و سین مہملہ بعد ازان دال مہملہ
نسبت ہی طرف اسد کے وہ نام ہی چند قبایل کا قریش سے **طریقہ نقشبندیہ**

بیان طریقہ نقشبندیہ

ع نقشبندیہ عجب قافلہ سالار انند * کہ برند از رہ پنہان بحرم قافلہ را * اس طریقہ
کے بھی بہت شعبے ہین ہندوستان مین خواجہ محمد باقی اور امیر ابو العلی کی طرف سے
شایع ہوا ہی اور ماوراء النہر کے شہرونمین مخدوم اعظم مولانا خواجگی کی جانب سے
پھیلا ہی اور مشہور تر شعبہ اس طریقے کا بحسب مسائل تصوف اور بیان اشغال قوم
شعبہ جامیہ ہی پھر جو طریقہ کہ خواجہ محمد باقی کی جانب سے نکلا ہی اوسمین بھی بہت
شعبے ہین اشہر انمین سے شعبہ شیخ محمد معصوم اور شعبہ شیخ آدم بنوری
ہی اور ہر ایک ان دونون مین سے اشغال رکھتے ہین سواے اشغال متقدمین
اس طریقہ کے **پس** ملی خلافت اس طریقہ کی حضرت شاہ عبد العزیز کو

شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ عبد الرحیم سے اونکو سید عبد اللہ سے اونکو
شیخ آدم بنوری سے اونکو امام طریقہ شیخ احمد سہرندی مجدد الف ثانی سے
اونکو خواجہ محمد باقی سے اونکو خواجہ امکنگی سے اونکو اپنے والد مولانا درویش محمد
سے اونکو مولانا زاہد سے اونکو خواجہ عبید اللہ احرار سے اونکو مولانا یعقوب
چرخی اور خواجہ علاء الدین غجدوانی سے ان دونون کو بلاواسطہ اور بواسطہ خواجہ
خواجگان حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند سے رضی اللہ عنہم اجمعین **وفات**
حضرت شیخ آدم بنوری صاحب شعبہ کی مدینہ منورہ مین تیرھوین ماہ شوال
سنہ ۱۰۵۳ ایک ہزار ترپن ہجریمین **مزار پر انوار** جنت البقیع مین زیر سایہ
عالی پایہ روضہ مقدسہ حضرت عثمان ذی النورین رضی اللہ تعالی عنہ کے ہی
مدفون بجوار عثمان ۱۰۵۳ تاریخ ہی روضۃ السلام مین تاریخ مذکور ہی
؎ حور جنان سال وصالش بگفت + باز در آمد بہ بہشت آدمم + ۱۰۵۳
ولادت حضرت شیخ احمد سہرندی مجدد الف ثانی قدس سرہ کی
درمیان سنہ ۹۷۱ نوسو اکہتر کے اور **وفات** بروز سہ شنبہ ایک پہر
دن چڑھے سنہ ۱۰۳۴ ایکہزار چونتیس ہجریمین **مزار آپکا** شہر سہرندمین واقع ہی
اور عمر آپکی ترسٹھ ۶۳ برس کی تھی شیخ بدر الدین سہرندی آپکے خلیفہ نے
حضرات القدس مین تاریخ لکھی ہی ؎ بہار و باغ عرفان ابر رحمت + کزین
گلشن بتعجیل صبا رفت + مگر صبح قیامت سر برآمد + کہ از مشکوٰۃ دین شمع ہدی رفت +

درین ملکِ فنا غرقِ بقا بود ✤ ہم از عینِ بقا اندر بقا رفت ✤ ز یادش خانۂ
دل آفتاب است ✤ اگرچہ از دیدہ چون نور و ضیا رفت ✤ چو شاہِ اولیائے
عہدِ خود بود ✤ خرد گفتا کہ شاہِ اولیا رفت ✤ انکنہ ایک موضع کا نام ہی
شہر سبز کے نزدیک اوسکو انکنہ بھی کہتے ہین اور نام حضرت خواجہ امکنگی کا
محمد ہی احرار جمع ہی حُر کی بمعنے آزاد و برگزیدہ کے آپ ایک آزاد و برگزیدہ
مقابل چند آزاد و برگزیدہ کے ہین - چرخ بجیم فارسی و راے مہملہ آخر مین
خاے معجمہ نام ہی ایک قریہ کا توابع غزنین سے غجدوان بعین معجمہ مکسور
و سکونِ جیم نام ہی ایک موضع کا توابع بخارا سے یہی مشہور ہی طبقاتِ حنفیہ
مین لکھا ہی بضم غین معجمہ و سکون جیم و ضم دال مہملہ ایک بڑا قریہ ہی چھہ کوس
بخارا سے واللہ اعلم نقشبند نسبت ہی ساتھہ حرفہ کمخاب بافی کے
حضرت خواجہ بہاؤ الدین اور اونکے والد ماجد اس کام مین مشغول تھے -
ولادت آپکی ماہ محرم ۷۱۸ سنہ سات سو اٹھارہ ہجری مین اور وفات
شب دوشنبہ تیسری تاریخ ماہ ربیع الاول ۷۹۱ سنہ سات سو نود و یک ہجری مین ہی
عمر آپکی تہتر برس کی تھی قبر شریف متصل شہر بخارا کے قصرِ عارفان
مین قصرِ عارفان ایک قریہ کا نام ہی کہ مولد بھی آپ کا وہی ہی بخارا سے
بفاصلہ ایک فرسنگ تاریخ وفات ✤ رفت شاہِ نقشبندان خواجہ
دنیا و دین ✤ آنکہ بودہ شاہ راہ دین و دولت مقتدا ✤ سکن وماوای او

چون بود قصرِ عارفان ٭ قصرِ عرفان زین سبب آمد حسابِ رحلتش ٭
آپ نے وصیت کی تھی کہ میرے جنازے کے آگے یہ قطعہ پڑھین

مفلسانیم آمده در کوئے تو ٭ شیئاً للہ از جمالِ روئے تو ٭
دست بکشا جانبِ زنبیلِ ما ٭ آفرین بر دست و بر بازوئے تو ٭ ویسا ہی ہوا ایضاً

ملی خلافت شاہ عبد العزیز کو اپنے والد شاہ ولی اللہ سے اونکو اپنے والد شیخ عبد الرحیم سے اونکو خواجہ خرد ابن خواجہ محمد باقی سے اونکو شیخ احمد سرہندی اور خواجہ حسام الدین اور شیخ الہ داد سے ان تینون کو حضرت خواجہ محمد باقی سے اونکو موافق سلسلہ مذکور کے **ایضاً** شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ عبد الرحیم سے اونکو میر ابو القاسم اکبر آبادی سے اونکو مُلا ولی محمد اکبر آبادی سے اونکو امیر ابو العُلا اکبر آبادی سے اونکو اپنے چچا امیر عبد اللہ سے اونکو خواجہ عبد الحق سے اونکو خواجہ یحییٰ سے اونکو اپنے والد خواجہ عبید اللہ احرار سے رضی اللہ عنہم اجمعین

ولادت جناب میر ابو العُلا قدس سرہ کی ۹۹۰ نوسو نوے ہجری مین ہوئی **انتقال** نوین ماہ صفر روز سہ شنبہ بوقت نماز صبح ۱۰۶۱ ایک ہزار اکسٹھ ہجری مین ہوا **عمر** آپکی اکہتر برس کی تھی **مزار** پرانوار حضرت میر ابو العُلا کا شہر اکبر آباد کے باہر ایک کوس شمال کے جانب قریب زمین سلطان گنج کے واقع ہی تعویذ قبر کا سنگ مرمر کا ہی سر تعویذ سبحان ربی الاعلیٰ بخطِ ثلث

لکھا ہی تاریخ وفات میر افضل احراری رحمۃ اللہ علیہ نے یون لکھی ہی ب
وای کہ شاہِ بو العُلا ساخت مکان بلا مکان ٭ حیف کہ آفتابِ دین گشت نہان
ز چشمِ ما ٭ مورد فیضِ ایزدی مہبطِ نور احمدی ٭ واقفِ سترِ سرمدی محرم
راز کبریا ٭ مرشد و پیرِ کاملان رہبر راہِ سالکان ٭ مرہم ریشِ طالبان
فیض رسانِ اولیا ٭ ارشدِ آلِ مصطفےٰ امجدِ نسلِ خواجگان ٭ قدوۂ اہلِ معرفت
نورِ دو عینِ مرتضےٰ ٭ حضرت میر ابو العُلا سرورِ اولیاے دین ٭ صاحبِ
کشف بالیقین عارفِ اکملِ خدا ٭ رخت بکارِ معنوی بست بملکِ جاودان ٭
کرد صعود زین مکان ساخت بہشتِ عدن جا ٭ خواست چو افضل از خرد
سالِ وصالِ آن صفی ٭ گفت برفت از جہان قطبِ جہان ابو العُلا ایضاً
۱۰۶۱
شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ عبد الرحیم سے اونکو
امیر نور العلا سے اونکو اپنے والد امیر ابو العلا اکبرابادی سے اونکو موافق
سلسلۂ مذکورہ کے رحمۃ اللہ علیہم اجمعین عمر حضرت نور العلا قدس سرہٗ کی
تہتر برس کی تھی وفات ساتوین شہر ربیع الثانی سنہ ۱۱۰۱ ایکہزار ایک ہجری
مین مزار شہر اکبراباد مین پایئن مزار پرانوار والد ماجد کے ہی ایضاً
شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو ملا محمد دلیل گلیانی سے اونکو
میر موسی بنی کوٹی سے اونکو شیخ محمد معصوم سے اونکو اپنے والد شیخ احمد
سرہندی مجدد الف ثانی سے رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین گلیانی بفتح کاف

شجرۂ نقشبندیہ ابو العلائیہ

شجرۂ نقشبندیہ مجددیہ معصومیہ

فارسی اول و تشدید دوم نسبت ہی قبیلہ افاغنہ کی طرف کہ درمیان دوابہ
پشاور کے رہتے ہین اور قوم یوسف زی سے بنی عم ہین پٹی کوٹ
بہروتا سے ہندی ایک قریہ ہی مضافات سے جلال آباد کے اور جلال آباد
ایک شہر ہی درمیان کابل و پشاور کے ولادت شیخ محمد معصوم کی سنہ ۱۰۰۸
ایکہزار آٹھہ ہجری مین ہی اور وفات ماہ ربیع الاول سنہ ۱۰۷۹ ایکہزار ہفتاد
و نہ ہجری مین ہی عمر آپکی اکھتر سال کی تھی مزار شہر سہرند مین واقع ہی
شیخ عبدالاحد انکے برادرزادے نے تاریخ کہی ہی سے قیوم زمان
خلیفۃ اللہ + دانندۂ سرہای مکتوم + در دایرۂ وجود تا بود +
بودش بجہان مثال معدوم + نقاش ازل بصفحۂ کون + نقشی بہ از آن
نکردہ مرقوم + اسرار صفات ذات والا + حقا کہ جز او نکردہ مفہوم + خوردہ
بربیع اول ماہ + چون شاہ رسل رحیق مختوم + جا بک قدمی بکوی وحدت +
ہرگز بہ ازو نگشتہ معلوم + تاریخ وصال او خرد گفت + رفتہ ز جہان امام معصوم ۱۰۷۹
ایضًا شاہ عبدالعزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابو طاہر مدنی سے
اونکو شیخ ابراہیم کردی سے اونکو شیخ احمد قشاشی سے اونکو ابوالمواہب
شیخ احمد شناوی سے اونکو شیخ محمد بن محمد بن عبدالرحمن ہیثمی سے
اونکو مولانا محمد امین ابن اخت ملا جامی سے اونکو مولانا غیاث الدین احمد سے
اونکو مولانا علاء الدین محمد سے اونکو مولانا عبدالرحمن جامی سے اونکو مولانا

شیخ محمد معصوم

سلسلۂ نقشبندیہ

سعد الدین کاشغری سے اونکو مولانا نظام الدین خاموش سے اونکو خواجہ علاؤ الدین
عطار سے اونکو خواجہ بہاؤ الدین نقشبند سے رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین **بھنسی**
بفتح موحدہ و نون و سین مھملہ نسبت ہی طرف بھنسا کے جو ایک شہر ہی مصر کے قریب
کاشغر با غین نقطہ دار بروزن دادگر ایک شہر کا نام ہی ترکستان سے
جام بروزن سام ایک ولایت کا نام ہی خراسان سے **ولادت** حضرت
مولانا جامی قدس سرہ کی بائیسوین تاریخ ماہ شعبان ۸۱۷ھ آٹھ سو سترہ مین
عمر ہشتاد و یکسال کی اور **وفات** اٹھارہوین ماہ محرم جمعہ کی نماز کے وقت
۸۹۸ھ آٹھ سو اٹھانوے ہجری مین **قبر** آپکی خیابان شہر ہرات مین واقع ہی
تاریخ وفات سے غوث آفاق حضرت جامی + کَانَ فِی مُقْلَۃِ الْوَرٰی نُوْرًا +
چون عنان تافت از دیار فنا + کرد در کعبۂ بقا ماوا + سال و ماہ وفات و روز
بود + ہژدہم روز ماہ عاشورا + **ایضاً** جامی کہ بود بلبل جنت قرار یافت +
فِیْ رَوْضَۃٍ مُخَلَّدَۃٍ اَرْضُہَا السَّمَا + کلک قضا نوشت ازان بر در بہشت +
تاریخہٗ وَمَنْ دَخَلَہٗ کَانَ اٰمِنًا + **ایضاً** شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے
اونکو شیخ ابو طاہر مدنی سے اونکو شیخ احمد نخلی سے اونکو سید کلان بلخی سے
اونکو ملا محمد عرب بلخی سے اونکو ملا آکہ شبرغانی سے کہ جنکا تخلص ابن یمین
ہی اونکو ملا خرد عزیزان سے اونکو مخدوم اعظم ملا خواجگی احمد سے اونکو
مولانا محمد قاضی سے اونکو خواجہ عبید اللہ احرار سے رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین

بلخ بفتح اول و سکون ثانی ایک شہر کا نام ہی مشہور خراسان سے اگّہ بفتح الف
و تشدید کاف عربی و ہاے ہوز در آخر چبرغان بجیم فارسی مضموم و باے موحدہ
مضموم و راے مہملہ ساکنہ و غین معجمہ ایک شہر ہی دو منزل بلخ سے شبرغان اوسکی
تعریب ہی چبرغان ترکی لفظ ہی اوسکے معنے جو چیز کہ بعد دوسرے کے طول مین
مانند قطار کے ہووے مولد حضرت مخدوم اعظم مولانا خواجگی کا کاشان فرغانہ
ہی عمر آپکی اٹھتر سال کی تھی وفات سنہ ۹۴۹ نوسو اونچاس ہجری مین ہی
ایضاً شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابو طاہر مدنی سے
اونکو شیخ عبد اللہ بصری سے اونکو شیخ عبد اللہ باقشیر المکّی سے اونکو شیخ
تاج الدین سنبھلی سے اونکو خواجہ محمد باقی سے رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین
سنبھل بباے ہندی و اشمام ہا ایک شہر ہی ہند مین گنگا جمنا کے برے
قریب جبال شرقی دار الخلافہ دہلی کے طریقہ چشتیہ ؎ عاشقانِ
خواجگانِ چشت را + از قدم تا سر نشانِ دیگر ست + اس طریقے کے بھی بہت
شعبے ہین انہی اونمین سے تین شعبے ہین نصیریہ اور سراجیہ او رصابریہ
پس ملی خلافت اس طریقہ کی شاہ عبد العزیز کو اپنے والد شاہ ولی اللہ سے اونکو
اپنے والد شیخ عبد الرحیم سے اونکو شیخ عظمت اللہ اکبر آبادی سے اونکو
اپنے والد شیخ عبد الرسول سے اونکو اپنے والد شیخ عبد اللطیف سے اونکو
شیخ عبد العزیز سے اونکو قاضی خان یوسف ناصحی سے اونکو شیخ حسن

بیان سلسلہ نقشبندیہ

بیان طریقہ چشتیہ

نصیریہ سراجیہ صابریہ

بن طاہر سے اونکو سید راجی حامد شاہ سے اونکو شیخ حسام الدین مانکپوری
سے اونکو خواجہ نور قطب عالم سے اونکو اپنے والد علاؤ الحق بن اسعد سے اونکو
شیخ اخی سراج الدین عثمان اودھی سے اونکو سلطان المشایخ نظام الدین
اولیا سے اونکو شیخ فرید الدین گنج شکر سے اونکو خواجہ قطب الدین بختیار
کاکی سے اونکو حضرت خواجہ معین الحق والدین سجزی چشتی سے رضی اللہ عنہم اجمعین
ولادت شیخ عبد العزیز کی جونپور مین ۸۹۸ھ آٹھ سو اٹھانوے ہجری
مین ہے اور **وفات** چھٹی جمادی الثانی ۹۷۵ھ نوسو پچھتر ہجری مین
اپنی خانقاہ کے صحن مین دفن ہین اور **وفات قاضی خان یوسف**
کی پندرھوین ماہ صفر ۹۷۰ھ نوسو ستر ہجری مین ظفرآباد مین دفن ہین
اور **وفات شیخ حسن** بن طاہر کی چوبیسوین ربیع الاول ۹۰۹ھ نوسو
نو ہجری مین دہلی مین دفن ہین راجی اور راجا ہندی زبان مین شاہ کو کہتے
ہین سید حامد شاہ کو راجی بطریق تعظیم کہتے تھے کیونکہ آبا کرام آپکے مانکپور کی
ریاست رکھتے تھے مانکپور ایک شہر ہی پورب مین اوسکو کڑا مانکپور بھی کہتے ہین
مانکپور پورب مین ایک قصبہ ہی الہ آباد کے قریب **وفات** سید راجی حامد شاہ
کی ۹۰۱ھ نوسو ایک ہجری مین مانک پور مین دفن ہین **وفات** شیخ حسام الدین
مانکپوری کی ۸۸۲ھ آٹھ سو بیاسی ہجری مین **وفات** خواجہ نور قطب عالم کی
۸۱۳ھ آٹھ سو تیرہ ہجری مین بعضے ۸۵۱ھ آٹھ سو اکاون مین لکھتے ہین

مزار قصبہ پنڈوہ مین ہی وفات حضرت علاؤ الحق کی غرہ رجب سنہ ۸۰۰

آٹھ سو ہجری مین مزار قصبۂ پنڈوہ مین ہی رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین اودہ

ایک شہر ہی پورب مین اب جسکو فیض اباد کہتے ہین وفات حضرت اخی

سراج الدین عثمان اودھی کی ۷۵۸ھ سات سو اٹھاون ہجری مین اور مقام

آپکا دیار گور ملک بنگالہ مین واقع ہی اور لقب آپکا آئینۂ ہندوستان ہی

اولیا ہرچند کہ جمع ہی ولی کی لیکن حضرت نظام الدین قدس سرہٗ کا اسواسطے

لقب ہوا گویا کہ آپ ایک ولی اولیاے کثیر کے مانند ہین چنانچہ قرآن مجید مین

ابراہیم علیہ السلام کو امت فرمایا اور جیسے خواجہ عبید اللہ احرار کا لقب احرار

اور کعب کا لقب احبار ہی ولادت حضرت نظام الدین اولیا کی قصبہ

بداؤن من مضافات شہر سنبھل مین ماہ صفر سنہ ۶۳۱ چھ سو اکتیس ہجری مین اور وفات اٹھارہوین

ربیع الثانی روز چہارشنبہ وقت چاشت ۷۲۵ھ مین ہی عمر آپ کی

نود و چہار سال تھی شہر دہلی کے باہر سرحد موضع غیاث پور مین جہان آپکا

مسکن تھا وہین مدفن ہی یہ تاریخ وفات مسجد کے دروازے پر نصب ہی

قطعہ نظام دو گیتی شہ ماہ و طین ۞ سراج دو عالم شدہ بالیقین ۞

چو تاریخ فوتش بجستم زغیب ۞ ندا داد ہاتف شہنشاہ دین ۷۲۵ ۞ گنج شکر

آپ کو اسواسطے کہتے ہین کہ ایکوقت آپ پر سات روز گذرے تھے کہ کچھ

افطار کو میسر ہوا تھا ضعف نہایت غالب ہوا پیر کی خدمت مین جارہے تھے

وفات اخی عثمان سراج الدین

حضرت نظام الدین اولیا

وجہ گنج شکر

که اثنائے راه مین قدم لغزش کہایا اور زمین پر گرے آپکے مونہہ مین کچھ مٹی
آئی اور وه تمام شکر ہوگئی وہان سے جب پیر کے خدمت مین حاضر ہوے
تو پیر نے فرمایا فرید مٹی تیرے مونہہ مین آئی حق تعالی تیرے وجود کو گنج شکر
کیا ہے ہمیشہ شیرین رہے گا جب پیر کی خدمت سے باہر نکلے تو جو شخص
که آپکو دیکھتا تھا گنج شکر کہتا تھا۔ بختیار اوشی کاکی بختیار آپکا نام ہے
یعنے بختیار بن احمد بن موسی آوش بروزن موش ایک قصبہ کا نام
ہے ولایت فرغانه سے درمیان سمرقند اور چین کے وُہی آپکا مولد اور
اصل ہے کاکی اسواسطے کہتے ہین که جب آپ دہلی مین متوطن ہوے
تو فتوح کسی سے قبول نفرماتے تھے خود ہمیشہ مستغرق رہتے تھے
جورو بچون پر عسرت گذرتی تھی تو اونھون نے ایک بقال کی عورت سے
جو ہمسایہ مین تھی بعد سبب فاقه کشی کے کچھ قرض لیکر اوقات بسری
کرتے تھے ایکدن بقال کی عورت نے کہا که اگر مین تمھارے ہمسایہ
مین نہوتی تو تمھاری ہلاکت ہوجاتی یہ بات اونکو گران معلوم ہوی عہد کیا
که اوس سے قرض نہ لینگے ایکدن یہ قصہ حضرت سے عرض کیا ارشاد
ہوا که ہرگز کسی سے مین قرض نہین لیتا ہون ضرورت کے وقت میرے
حجرے کے طاقچے مین ہاتھہ ڈال کر بقدر حاجت نان پختہ نکال لو اپنے
صرف مین لاؤ اور جسکو چاہو دو بعد ازان جب چاہتے تھے اوس طاق مین

سے نان بخته لیتے تھے اوس نان کو کاک کہتے ہین سجزی
چشتی سجزی بکسر سین مہملہ وسکون جیم وکسر زاے معجمہ نسبت ہے
سیستان کی طرف سیستانی کو عربی مین سجستانی اور سجزی کہتے ہین
چشت بکسر جیم فارسی ایک شہر ہے پہاڑ کے درے پر دو منزل ہرات
سے اس زمانے مین اوسکو ابو شاقلان کہتے ہین اندنون بالکل ویران
ایک دیہ کے طور پر ہے فقط مزارات متبرکہ حضرات چشت پر انوار ونمودار
ہین حضرت خواجہ احمد ابدال چشتی قدس سرہ جو آپ کے مرشدون مین
ہین وہ اوسی شہر کے ہین اور وہین دفن ہین یہ نسبت اونھین کی طرف ہے
ولادت حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین کی ۵۳۷ھ پانسو سینتیس
ہجری مین اور وفات بروز دوشنبہ چھٹی ماہ رجب ۶۳۳ھ ہجری مین
اور قبر شہر اجمیر مین واقع ہے قطعہ تاریخ خواجۂ والا معین الدین کہ از انوار او
گشت روشن در دو عالم ماہتاب ملک ہند ۔ محو شد در نور حق چون
آن مہ برج یقین باشد ندا از چرخ چارم آفتاب ملک ہند ۔۔۔
ایضاً شاہ عبد العزیز کو اپنے والد شاہ ولی اللہ سے اونکو اپنے
نانا شیخ رفیع الدین محمد سے اونکو اپنے والد شیخ قطب عالم سے
اونکو شیخ عبد العزیز سے اونکو شیخ نجم الحق سے اونکو شیخ عبد العزیز
سے اونکو سید عبد الوہاب بخاری سے اونکو سید صدر الدین راجو

قتال سے اونکو اپنے والد سید محمود سے اونکو اپنے والد سید جلال الدین
مخدوم جہانیان سے اونکو حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دہلی سے اونکو
شیخ نظام الدین اولیا سے اونکو شیخ فرید الدین گنج شکر سے
اونکو موافق سلسلۂ مذکور کے رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین راجو قتال
راجو ہندی نام ہی مشتق ہی راج سے بمعنی پادشاہی کے قتال النفس
کی ریاضت کے سبب سے کہتے ہین مخدوم جہانیان صاحب
خزینۃ الاصفیا وجہ مخدوم جہانیان کی خزانہ جلالی سے یون لکھتے ہین
کہ وقتے شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی رحمۃ اللہ علیہ از آستانہ
کرامت نشانہ دولتخانۂ خویش بیرون تشریف می آورد و قدم بر زمین نہاد
حضرت مخدوم بتعجیل تمام خود را زیر زمینۂ زرین غلطانیدند بدین نوع کہ
قدم مبارک پیر روشن ضمیر بر سینۂ کسے مذکور آمد چون شیخ این
فرمود کہ بالیستید دروازۂ نبوت بہ کلی مسدود است باقی ماند رتبۂ ولایت شما
مرتبۂ خود بجائے رسانیدہ اید کہ مخدوم جہانیان شدہ اید این بگفت
و بدست حق پرست خود دست مخدوم گرفتہ استادہ کرد و سینۂ حق گنجینۂ
خویش ضم ساخت و نعمتِ وافر عطا فرمود و پس ازان روز حضرت مخدوم بخطاب
مخدوم جہانیان مخاطب گشت سلہ کہ دوسری کتابون مین دوسری وجہ بھی مرقوم
ہی واللہ اعلم چراغ دہلی آپکا لقب اسواسطے ہوا کہ آپ دہلی کے صاحب ارشاد تھے

اور حضرت نظام الدین اولیا قدس سرہٗ اپنے اخیر وقت نعمت سجادہ ملک
ہندوستان کو دو شخص پر تقسیم فرمایا ایک آپ اور آپکو کہا کہ نصیر الدین ما
چراغ دہلی است ، دوسرے شیخ سراج الدین عثمان اودھی اونکو فرمایا
کہ سراج الدین ما آئینۂ ہندوستان است ، **وفات** آپکی اٹھارویں
ماہ مبارک رمضان چاشت کے وقت جمعہ کے دن ۷۵۷ھ سات سو ستاون
ہجری میں اور مزار آپکا شہر دہلی کے باہر چھہ کوس پر جنوب کیطرف مشہور
ومعروف ہی صاحب خزینۃ الاصفیا نے تاریخ لکھی ہی ع طالب اللہ واقف اسرار
ایضًا شاہ عبد العزیز کو اپنے والد شاہ ولی اللہ سے اونکو اپنے
والد شیخ عبد الرحیم سے اونکو سید عبد اللہ سے اونکو شیخ آدم بنوری
سے اونکو شیخ احمد سرہندی سے اونکو اپنے والد شیخ عبد الاحد سے اونکو
شیخ رکن الدین سے اونکو اپنے والد شیخ عبد القدوس گنگوہی سے
اونکو شیخ محمد بن عارف سے اونکو اپنے والد شیخ عارف[۵۱] سے اونکو
اپنے والد شیخ احمد عبد الحق[۵۲] سے اونکو شیخ جلال الدین پانی پتی[۵۳] سے
اونکو شیخ شمس الدین ترک سے اونکو حضرت مخدوم علی صابر سے اونکو
اپنے ماموں شیخ فرید الدین مسعود گنجشکر سے اونکو موافق سند مذکور کے
رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین **گنگوہ** بروزن انبوہ ایک قصبہ ہی بڑا دہلی سے
تخمیناً آٹھہ منزل درمیان جانب شمال و غرب کے ضلع سہارن پور میں

۵۱ وفات شیخ عارف رحمۃ اللہ علیہ کی ۹۹۳ھ ہجری میں ہوئی عمر آپکی چالیس برس کی

۵۲ وفات جناب شیخ عبد الحق ردولوی کی ۱۵ جمادی الثانی ۸۳۷ ہجری میں ہوئی

۵۳ وفات شیخ جلال الدین پانی پتی کی تیرھویں ربیع الاول ۷۶۵ ہجری میں ہوئی مزار پانی پت میں ہے

وفات شیخ عبدالقدوس گنگوہی

مخدوم علاؤالدین صابر

اوسکو پیران گنگوہ بھی کہتے ہین **وفات** حضرت شیخ عبدالقدوس صاحب
شعبہ قدوسیہ کی ۹۴۵ھ نوسو پینتالیس ہجری مین اور **مزار** پر انوار آپکا گنگوہ
مین واقع ہی آپکی تاریخ صاحب خزینۃ الاصفیا نے لکھی ہی ع اگر تاریخ رحیلش
بخواہے ؎ بگو قدوس شاہنشاہ اقطاب ؎ **پانی پتھ** بتقدیم بای فارسی
۹۴۵
مفتوح وثالث نون وپنجم نیز باے فارسے ایک شہر ہے تین منزل دہلی سے
لاہور کی جانب **صابر** حضرت مخدوم علاؤالدین علی کو صابر کہنے کی وجہ
صاحب سیر الاقطاب یون تحریر کرتے ہین کہ اوایل حال مین آپکو بارہ برس
خدمت مطبخ خاصہ اور قسمت لنگر فقرا پیشگاہ سے حضرت شیخ فرید گنج شکر
قدس سرہ کے مقرر تھی مگر بالتخصیص علیحدہ آپکو ارشاد ہوا تھا کہ تو بھی اسی لنگر
سے کھایا کر بارہ برس تک آپ نے ایک لقمہ بھی طعام کا تناول نہ فرمایا
بعد ازان حضرت گنج شکر اس کیفیت سے بر
حضور سے کیا مجال ہی کہ ایک دانہ مطبخ عا
حضرت شیخ نے اس کمال صبر سے خوش
ہی اوسی روز سے آپ اس خطاب سے
تیرھوین ربیع الاول سنہ ۶۹۰ھ چھ سو نو
مزار آپکا کلیر مین ہی **کلیر** بروزن سرور ا
بطور ایک بیہ کے دہلی سے تخمیناً سا

ہین ہی اوسکو بھی پیران کلیر کہتے ہین بسبب مزار پیران طریقت کے ؎
طریقہ سہروردیہ سے صنمارہ قلندر سبزوار ہین نمائی ؎ کہ درازو دور
دیدم رہ و رسم پارسائی ؎ یہ طریقہ مخدوم بہاؤالدین زکریا کی جانب سے
ہندوستان مین شایع ہوا اور شیخ نجیب الدین بزغش کی طرف سے
خراسان مین پس ملی خلافت اس طریقہ کی شاہ عبدالعزیز کو اپنے والد
شاہ ولی اللہ سے اونکو اپنے والد شیخ عبدالرحیم سے اونکو سید عظمت اللہ
اکبرابادی سے اونکو اپنے والد شیخ عبداللطیف سے اونکو اپنے والد
شیخ عبدالرسول سے اونکو شیخ عبدالعزیز سے اونکو سید عبدالوہاب
بخاری سے اونکو سید صدرالدین راجو قتال سے اونکو سید جلال الدین
مخدوم جہانیان سے اونکو شیخ رکن الدین ابوالفتح سے اونکو اپنے والد
شیخ صدرالدین عارف سے اونکو اپنے والد شیخ بہاؤالدین زکریا ملتانی سے
اونکو حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین عمر سہروردی سے رضی اللہ عنہم اجمعین
ولادت شیخ بہاؤالدین زکریا کی بقول صاحب سفینۃ الاولیا ۵۶۶ھ
پانسو چھیاسٹھ ہجری مین اور **وفات** بروز پنجشنبہ بعد ادای نماز
ظہر ساتوین ماہ صفر ۶۶۶ھ چھ سو چھیاسٹھ ہجری مین **عمر** سو برس کی تھی
مزار پر انوار آپکا شہر ملتان کے حصار قدیم مین جلوہ گر ہی تاریخ وصال
شہباز بمقام علیین سہرورد بالضم وحرف چہارم واو مفتوح

دال مہملہ نام ہی ایک شہر کا عراق عجم مین **ولادت** حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی
قدس سرہ کی ماہ رجب ۵۳۹ھ پانسو انتالیس ہجری مین اور **وفات**
غرہ ماہ محرم ۶۳۲ھ چھہ سو بتیس ہجری مین اور **قبر** آپکی اندرون شہر بغداد واقع ہی

ایضاً شاہ عبد العزیز کو اپنے والد شاہ ولی اللہ سے اونکو اپنے
اوستاد شیخ ابو طاہر مدنی سے اونکو اپنے والد شیخ ابراہیم کُردی سے
اونکو شیخ احمد قشاشی سے اونکو شیخ احمد شناوی سے اونکو اپنے والد
شیخ علی سے اونکو اپنے والد عبد القدوس سے اونکو شیخ عبد الوہاب
شعراوی سے اونکو شیخ الاسلام زکریا بن محمد انصاری سے اونکو شہاب احمد
سے اونکو شیخ زین الدین علی بن ابو بکر بن محمد خوافی صاحب وصایا قدس سرہ سے
اونکو شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری سے اونکو شیخ جمال الدین یوسف
کورانی سے اونکو حسام الدین شمشیری اور نجم الدین اصفہانی سے
ان دونون کو شیخ نور الدین عبد الصمد سے اونکو شیخ
بزغش سے اونکو عارف باللہ شیخ شہاب الدین ع
رضی اللہ عنہم اجمعین **خوافہ** بفتح اول ایک ناحیہ ہی
بضم کاف ایک قبیلہ ہی کردونکا **بزغش** بضم
زائے معجمہ وضم غین معجمہ وشین معجمہ آپکا لقب ہی **وفا**
بزغش کی ۶۷۸ھ چھہ سو اٹھتر مین قطب لایت عالیہ

مزار انکا شیراز مین ہی طریقہ کبرویہ سے منم کہ روے ترا
بے نقاب مے بینم ہا منم کہ بے شب و روز آفتاب مے بینم ہا اس طریقہ
کے بھی بہت شعبے ہین اشہر اون شعبون کا آجکے دن ترکستان مین
اور کشمیر اور سوا اوسکے امیر سید علی ہمدانی کا شعبہ ہی اور نادر ترین اونکا
خرقہ کبرویہ ہی خواجہ نقشبند کی طرف سے پس ملی خلافت اس طریقہ کی
شاہ عبد العزیز کو اپنے والد شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابو طاہر مدنی
سے اونکو اپنے والد شیخ ابراہیم کردی سے اونکو شیخ احمد قشاشی
سے اونکو شیخ احمد شناوی سے اونکو اپنے والد شیخ علی سے
اونکو اپنے والد عبد القدوس سے اونکو شیخ عبد الوہاب شعرانی سے
اونکو شیخ الاسلام زین الدین زکریا سے اونکو شمس محمد بن عمر واسطی سے
اونکو ابو العباس احمد زاہد سے اونکو شہاب دمشقی سے اونکو عبد الرحمن
شرقی سے اونکو احمد برد دبار سے اونکو شیخ رضی الدین علی بن سعید
غزنوی المعروف بہ لالا سے اونکو مجد الدین بغدادی سے اونکو شیخ
نجم الدین کبری سے رضی اللہ عنہم اجمعین **واسط** ایک شہر ہی درمیان
کوفے اور بصرے کے **دمشق** بکسر دال و فتح میم و کسر ایک شہر ہی
مشہور پایۂ تخت ملک شام کا **لالا** حضرت رضی الدین کے جد امجد
عبد الجلیل کا لقب ہی **وفات** انکی تیسری ربیع الاول ۶۴۲ھ چھ سو

بیالیس ہجری مین آدر قبر آپکی غزنی مین مابین روضہ سلطان محمود کے ہے
شہباز ہواے عالم قدس ٦٤٢ آپ کی تاریخ ہے کبریٰ حضرت نجم الدین کا
لقب اسواسطے ہوا کہ آپ اوائل جوانی مین جب تحصیل علم مین مشغول تھے
تو جب کسی سے مناظرہ اور مباحثہ کرتے تو اوس پر غالب آتے تھے
اس سبب سے آپکو طامۃ الکبریٰ کہتے تھے طامہ کا لفظ کثرت استعمال سے
حذف ہوا شہادت آپکی دسوین جمادی الاول ۶۱۸ھ چھہ سو
اٹھارہ ہجری مین چنگیز خان کے لشکر سے ہوی منصور کبریٰ ٦١٨
صاحب خزینۃ الاصفیا نے تاریخ کہی ہے الضیا شاہ عبد العزیز کو
شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابو طاہر مدنی سے اونکو اپنے والد
شیخ ابراہیم کردی سے اونکو شیخ احمد قشاشی سے اونکو شیخ احمد
شناوی سے اونکو سید غضنفر بن جعفر نہروانی سے اونکو شیخ تاج الدین
عبد الرحمن بن مسعود کازرونی سے اونکو حافظ نور الدین احمد طاؤسی سے
اونکو محقق شریف سید علی جرجانی سے اونکو خواجہ علاؤ الدین عطار
سمرقندی سے اونکو خواجہ بہاؤ الدین محمد نقشبند سے اونکو شیخ سلطان الدین
سے اونکو شیخ احمد مولانا سے اونکو شیخ بابا کمال حیدری سے
اونکو شیخ مقتدی نجم الدین کبریٰ سے رضی اللہ عنہم اجمعین نہروان
بروزن رہروان ایک شہر کا نام ہے کازرون نام ہے ایک شہر کا

سلسلۂ کبرویہ نقشبندیہ
ولادت سید شریف علامہ محقق جرجانی قدس سرہ کی ۷۴۰ ہجری مین اور وفات ۸۱۶ ہجری مین

اور ایک ولایت ہی ملک فارس سے طاؤسی نسبت ہی طرف طاؤس
تابعی کے جرجان بروزن سلطان معرب ہی گرگان کا وہ ایک
شہر ہی دار الملک استراباد سے سمرقند معرب ہی سمرکند کا وہ ایک
شہر ہی ماوراء النہر مین ایضاً شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے
اونکو اپنے والد شیخ عبد الرحیم سے اونکو سید عبد اللہ سے اونکو
شیخ آدم بنوری سے اونکو شیخ احمد سرہندی سے اونکو شیخ یعقوب
صیرفی کشمیری سے اونکو شیخ حسین خوارزمی سے اونکو شیخ حاجی محمد
بن صدیق خبوشانی سے اونکو شیخ شاہ علی بیداوازی سے اونکو
شیخ رشید الدین محمد بیداوازی سے اونکو سید عبد اللہ برزش آبادی
سے اونکو شیخ اسحق ختلانی سے اونکو امیر سید علی ہمدانی سے
اونکو شیخ شرف الدین محمود بن عبد اللہ مزدقانی سے اور شیخ
تقی الدین علی دوستی سمنانی سے ان دونون کو شیخ علاء الدولہ احمد
بن محمد سمنانی سے اونکو شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی اسفرائنی سے
اونکو شیخ جمال الدین احمد جورفانی سے اونکو شیخ رضی الدین علی لالا
سے اونکو حضرت شیخ نجم الدین کبری سے رضی اللہ عنہم اجمعین
صیرفی آپکا تخلص ہی کسی جا آپ نے صرفی بھی موزون کیا ہی اور
معنی صیرفی کے صراف کے ہین کہ کھوٹے سے کھرے کو پہچانے

خوارزم ایک شہر ہی مشہور ترکستان مین خبوشان بضمتین ایک شہر ہی نیشاپور مین بیدواز باشا نی جہول بروزن پیشواز ایک پہاڑ کا نام ہی ولایت ماوراء النہر سے ختلان بفتح اول وسکون ثانی وثالث بالف کشیدہ ونون زدہ نام ہی ایک ولایت کا مضافات سے بدخشان کے اب مشہور اوسکا نام کولاب ہی ہمدان بفتحتین ایک شہر کا نام ہی ایران سے وفات آپکی چھٹی ذیحجہ سات سو ستر ہجری مین اور قبر آپکی ختلان مین واقع ہی خزینۃ الاصفیا مین تاریخ اعظمی سے مذکور ہی کہ اخیر کلام آپکا بسم اللہ الرحمن الرحیم تھا اور وہی ٧٨٦ آپکی تاریخ وصال بھی ہی قول دوم ہی قوی ہی سمنان بالکسر نام ہی ایک شہر کا کسرقی اسفرائی کسرقی بفتح کاف وکسر سین مہملہ وسکون راے مہملہ وکسر قاف ایک موضع ہی توابع اسفراین سے چورفانی بضم جیم وسکون واو وراے مہملہ وفا ونون معرب ہی چوربانی کا بضم جیم وسکون واو وراے مہملہ وبا سے عجمی نام ہی ایک موضع کا طریقہ مدینیہ اس طریقے کے بہت شعبے ہین اشہر اون شعبون کا مغرب کے ملک مین شعبۂ مغاربیہ ہی اور حضرموت مین شعبۂ عیدروسیہ ہی سید عبد اللہ عیدروس کبیر کی طرف سے پس ملی خلافت اس طریقہ کی شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابو طاہر مدنی سے

بیان طریقہ مدینیہ

شعبۂ مغاربیہ

اونکو شیخ الحرم مکی شیخ احمد نخلی اور شیخ عبداللہ بن سالم بصری سے اونکو
شیخ عیسی مغربی سے اونکو شیخ سعید بن ابراہیم جزایری مفتی سے
اونکو شیخ المحققین سعید بن المقری سے اونکو ولی کامل احمد حجی وہرانی
سے اونکو شیخ الاسلام عارف باللہ سید ابراہیم تازی سے اونکو شیخ
طریقہ صالح موسی زواوی سے اونکو شیخ معمر محمد بن مخلص سے اونکو
شیخ مغلطائی بن قلیج سے اونکو ابو عبداللہ عریان سے اونکو اپنے
والد شیخ جماعہ طویل سے اونکو شریف ابو محمد ناجوری سے اونکو قطب
ابو محمد صالح سے اونکو قطب الطریقہ شیخ ابو محمد مدین مغربی سے رضی اللہ
عنہم اجمعین **زواوی** نسبت ہی زواوہ کی طرف جو ایک بڑا قبیلہ ہی
مدین بفتح میم وسکون دال مہملہ وفتح یاے تحتانیہ وآخر نون ایک
گانوٗن ہی کہ جسمین حضرت شعیب علیہ السلام تھے **وفات** آپ کی
سنہ ۵۹۰ پانسو نوّدہ ہجری مین ہی **ایضاً** شاہ عبدالعزیز کو شاہ
ولی اللہ سے اونکو شیخ ابوطاہر مدنی سے اونکو شیخ احمد نخلی سے
اونکو سید عبدالرحمن بن علی باعلوی سے اونکو سید عبداللہ بن علوی
حداد سے اونکو سید محمد بن علوی نزیل مکہ سے اونکو سید عبداللہ
بن علی صاحب الوہط سے اونکو شیخ بن عبداللہ عیدروس مقبور
احمدآباد سے اونکو اپنے والد سید عبداللہ بن شیخ سے اونکو اپنے

چچا سید ابوبکر عیدروس صاحب عدن سے اونکو اپنے والد قطب سید عفیف الدین عبداللہ عیدروس
کبیر صاحب شعبۂ عیدروسیہ سے اونکو اپنے چچا سید عمر محضار سے اونکو اپنے والد سید
عبدالرحمن بن محمد سقاف سے اونکو اپنے والد محمد بن علی مولی الدویلہ سے اونکو اپنے والد علوی
بن محمد سے اونکو اپنے والد فقیہ مقدم محمد بن علی سے اونکو شیخ عبداللہ صالح مغربی
اور شیخ عبدالرحمن مقعد مغربی سے ان دونون کو شیخ مقتدی ابومدین
مغربی سے رضی اللہ عنہم اجمعین و ہیط بفتح واو وسکون ہا آخر طاء
مہملہ ایک قریہ ہی عدن کے نزدیک عدن بفتحتین ایک شہر ہی دریا کے
کنارے پر ملک یمن سے عیدروس لقب ہی حضرت سید
عفیف الدین عبداللہ کا بعد والی سب منسوب ہین اونھین کی طرف

تحقیق عیدروس

تحقیق لفظ عیدروس کی اسطرح ہی کہ اصل مین یہ عیتروس بہ تقدیم
یاے تحتانی بر مثناۃ فوقانی شیر کے اسما سے ہی مشتق عترسہ سے
اور عترسہ کے معنے گرفت کرنا درشتی اور شدت سے بعد ازان وہ لفظ
عیدروس ہوا عین مہملہ مکسور یا ساکن اور دال مہملہ موقوف راے مضمومہ
واو ساکن سین مہملہ موقوف تاے فوقانی دال سے بدل کی گئی آپکا
لقب ہونے کی وجہ یہ ہی کہ ایک بزرگ کا وقت اخیر آیا تو اونکو خیال
ہوا کہ کسیکو اپنا سجادہ نشین کیجیے مگر آزما کر تو اونھون نے اپنے
تصرف سے ابلیس کو پیکر انسانی مین عبا اور عمامہ پہنا کر مجلس مین

بٹھلاکر خلقت کو اس ارادے سے اذن عام دیا کہ جو اسکو پہچانے
وہ اس جاے سکے لایق ہی بہت خدا شناس آے مگر کسی نے
نہ پہچانا یک بیک ایک لڑکے کا ادہر سے گذر ہوا بیتاب اوس
مجلس مین آیا اور ابلیس لعین کو پول پچکڑ لیا خلقت کو حیرت ہوئی کہ
اس لڑکے نے ایسے پیر مرد سے اسطرح کی بے ادبی کی اور صاحب
محفل مانع نہ ہوا کیا سبب ہی یہان تک کہ وہ شکل خیالی شیطانی غایب ہوئی
اور حیرت بڑھی بعد دفع ہونے اوس لعین کے لڑکے نے وہ راز
ظاہر کیا کہ ابلیس کو سجادہ مشیخت پر دیکھکر مجھسے رہا نہ گیا جو کچھ اوسکے
ساتھہ کرنا تھا کیا اوس بزرگ نے جو بات کہ بوڑھون مین مطلوب
تھی لڑکے مین پائی اور اوسکو اپنا قایم مقام کرکے کلاہ و خرقہ عنایت
کیا اوس دن سے اوس لڑکے کی ساتھہ عیسیٰ نفس کے شہرت
ہوئی کہ سب بے خوف و وہشت شدت و درشتی سے دیو لعین پر حملہ کیا
اور اوس لڑکے کا نام نامی عفیف الدین سید عبد اللہ ہی رحمۃ اللہ علیہ
یہ مضمون ہی انتباہ اور ترغیب السالک الی احسن المسالک مصنفہ نواب
محمد مصطفے خان بہادر مرحوم دہلوی المتخلص بہ شیفتہ و حسرتی کا
مولد و مدفن آپکا بلدہ تریم ہی ملک حضرموت سے ولادت ۸۱۱ھ
آٹھہ سو گیارہ ہجری مین عمر پچپن سال کی اور وفات عشرہ اول

ذی الحجہ ۸۶۶ھ آٹھہ سو چھیسٹھہ ہجری مین ہی محضار بکسر میم وسکون حای مہملہ
وفتح ضاد معجمہ آخر راے مہملہ آپکا لقب ہی بسبب سرعت حضور کے استغاثہ
کے وقت سقّاف سین مفتوح قاف مشدد مفتوح آخر فا آپکا لقب ہی
بسبب مبالغہ کے اپنے ستر حال مین مولی الدویلہ یعنے صاحب شہر
کہنہ مقدم یعنے مقدم التربۃ پہلے مقبرے مین آپکی زیارت کرتے
ہین بعد ازان باقی سادات کی طریقہ شاذلیہ ملی خلافت اس طریقے کی
شاہ عبد العزیز کو اپنے والد شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابو طاہر مدنی
سے اونکو اپنے والد شیخ ابراہیم کُردی سے اونکو شیخ احمد قشاشی
سے اونکو شیخ احمد شناوی سے اونکو احمد بن قاسم علامہ اور ولی
کبیر حسن اور شیخ ابراہیم علقمی اور محمد بن زین الدین سے ان سب کو
شیخ الاسلام کمال الدین طویل سے اونکو علامہ محمد بن محمد بن جزری سے
اونکو سید تاج الدین سبکی سے اونکو سید احمد بن عطاء اللہ الاسکندری
سے اونکو احمد ابو العباس مُرسی سے اونکو قطب ابو الحسن شاذلی سے
رضی اللہ عنہم اجمعین سبکہ ایک قریہ ہی ملک مصر مین مُرس بضم
اول وسکون ثانی وثالث مہملہ ایک قریہ ہی ملک مغرب مین وفات
آپکی اسکندریہ مین ۶۵۶ھ چھہ سو چھپاسی ہجری مین ہی شاذلہ
بشین وذال معجمہ ایک قریہ ہی افریقہ کے قریب افریقہ ایک بڑا شہر ہی

بیان طریقہ شاذلیہ

شیخ ابو طاہر مدنی

ملک مغرب مین **وفات** حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی قدس سرہ کی
باتفاق اہل اخبار ۶۵۴ھ ہجری مین بعض نے چھپن بھی لکھے ہین ہزار
آپکا بندر مخہ مین واقع ہے صاحب خزینۃ الاصفیا نے تاریخ رقم کی ہے
سال تاریخش بقول اہل حق ۶۵۶ بو الحسن عارف امام دین بجو ان ۶۵۶ الصفا
شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابو طاہر مدنی سے شجرۂ شاذلیہ
اونکو شیخ احمد نخلی سے اور شیخ عبد اللہ بن سالم سے اونکو شیخ عیسی
مغربی سے اونکو ابو عثمان سعید بن ابراہیم جزایری سے اونکو ابو عثمان
سقری سے اونکو ابو العباس احمد جی وہرانی سے اونکو ابو سالم
تازی سے اونکو صالح بن موسی زوادی سے اونکو شیخ ابو عبد اللہ
محمد بن محمد بن مخلص طیبی سے اونکو شیخ علاء الدین مغلطائی سے
اونکو سید زین الدین ابو بکر اور سید ابو عبد اللہ محمد بن سید ابو الحسن
شاذلی سے ان دونون کو قطب ابو الحسن شاذلی سے رضی اللہ عنہم اجمعین
ولادت شیخ علاء الدین مغلطائی کی ۶۸۹ھ چھہ سو نواسی ہجری مین
اور **وفات** ماہ شعبان ۷۶۲ھ سات سو باسٹھ ہجری مین ہے
طریقہ شطاریہ اس طریقے کا اس ملک مین ایک ہی شعبہ ہے بیان طریقہ شطاریہ
شیخ محمد غوث گوالیری کی طرف سے اور حقیقت مین قبل شیخ محمد غوث
کے یہ طریقہ چندان شہرت نہ رکھتا تھا اول جو شخص کہ یہ طریقہ ہندوستان

مین اوس سے جاری ہوا سو وہ شیخ عبد اللہ شطار ہی اور جو اس طریقے کو
ابتدا کیا وہ شیخ خدا قلی ماوراء النہری ہی پس ملی خلافت اس طریقہ کی شاہ عبد العزیز کو
شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابو طاہر مدنی سے اونکو شیخ ابراہیم کردی سے
اونکو شیخ احمد قشاشی سے اونکو شیخ احمد شناوی سے اونکو سید صبغۃ اللہ
بھروچی سے اونکو شیخ وجیہ الدین علوی گجراتی سے اونکو حضرت شیخ
محمد غوث گوالیری سے رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین **وفات** حضرت سید
صبغۃ اللہ کی مدینہ منورہ مین سنہ ۱۰۱۵ ایک ہزار پندرہ ہجری مین ہی **گوالیر**
ایک شہر ہی مضافات سے اکبرآباد کے **وفات** آپکی پندرھوین ماہ
رمضان سنہ ۹۷۰ نو سو ستر ہجری مین مدت **عمر** آپکی اسی سال کی تھی
قبر آپکی گوالیر مین مشہور و معروف ہی اور **غوث بے لوث** آپکی
تاریخ ہی ۹۷۰ **ایضاً** شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابو طاہر
مدنی سے اونکو شیخ احمد نخلی سے اونکو سید میر کلان سے اونکو شیخ
عیسی سندھی برہانپوری سے اونکو شیخ لشکر محمد سے اونکو شیخ
محمد غوث گوالیری سے رضی اللہ عنہم اجمعین **وفات** حضرت شیخ لشکر محمد
عارف کی برہانپور مین دوم ماہ شوال سنہ ۹۹۳ نو سو تیرانوے ہجری مین ہی
ایضاً شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ محمد سعید لاہوری
سے اونکو شیخ محمد اشرف لاہوری سے اونکو شیخ عبد الملک سے

اونکو شیخ بایزید ثانی سے اونکو شیخ وجیہ الدین علوی گجراتی سے
اونکو شیخ محمد غوث سے رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین **گجرات** ایک ملک
ہی توابع ہندوستان سے **وفات** حضرت شیخ وجیہ الدین علوی
گجراتی کی غرہ ماہ صفر ۹۹۸ نوسو اٹھانوے ہجری مین اور مزار آپ کا
شہر احمداباد گجرات مین مشہور ہی **فیض حق** آپکی تاریخ ہی گلزار ابرار
کی عبارت سے مفہوم ہوتا ہی کہ ولادت آپ کی ۹۱۰ ہجری مین اور عمر
نود و پنجسال کی اور **وفات** ۹۹۸ نوسو ستانوے ہجری مین ہی
واللہ اعلم جاننا چاہیے کہ طریقہ شطاریہ منسوب ہی حضرت
شیخ عبداللہ شطار کی طرف لفظ **شطار** کے معنی تیز رو کے ہین
اصطلاح صوفیہ مین علم شطار شغل باطنی کو کہتے ہین کہ اوسکے کسب سے
مرتبہ فنا فی اللہ کا اور بقا باللہ کا حاصل ہوتا ہی جب شیخ عبداللہ نے
شغل شطاریہ کو بریاضت تمام انجام دیا تو اس اسم سے موسوم ہوے
یعنے آپکے مرشد شیخ محمد علیہ الرحمہ نے شطاری مخاطب کرکے خرقہ
خلافت سے سرفراز کیا اور گلزار ابرار کے مصنف یون لکھتے ہین کہ پیران
این سلسلہ را شطاری ازان خوانند کہ درسلوک شاہراہ طریقت از مشائخ
دیگر خانوادہا تیز تر و گرم رو تراند چنانکہ گفتہ اند اول قدم ایشان ونہایت
قدم دیگر درویشان کی **معلوم رہے** کہ اسما ان طریقہ کے بزرگون کے

اور جو شجرہ اون سے بے دقت مستخرج ہوسے اونکے صاحبون تک راقم نے لکھے ہین ہر ایک کا سلسلہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم تک بسبب طوالت تحریر کے نہین لکھا اقتباس فی سلاسل اولیاء اللہ مین مفصل مسطور ہی اور ہر ایک طریقے کے اذکار و اشغال اور مراقبات وغیرہ علاحدہ علاحدہ بخوبی مذکور ہین جسکو شوق ہو وہ دیکھہ لے اگر کہین اسما مین سلاسل کے کوئی جسطرح کا خلاف پاوین تو راقم کو معذور رکھین کیونکہ متعدد نسخون سے فقط انتخاب کے راقم نے لکھا ہی اور کتب سے تحقیق اسباب میسر نہو سکے اور ایک شجرہ آپ کے طریقے کا شاہ محب اللہ صاحب صوفی علیہ الرحمہ کے فرزند کے پاس دیکھنے مین آیا اوس سے کل تینون طریقون کی خلافت واجازت ثابت ہی اوسمین مداریہ طریقہ بھی ہی سند اوس طریقے کی لکھی جاتی ہی پس ملی خلافت طریقہ مداریہ کی حضرت شاہ عبد العزیز کو شاہ ولی اللہ سے اونکو شیخ ابوطاہر مدنی سے اونکو شیخ ابراہیم کردی سے اونکو شیخ احمد قشاشی سے اونکو شیخ احمد شناوی سے اونکو سید صبغۃ اللہ سے اونکو وجیہ الدین گجراتی سے اونکو محمد غوث گوالیری سے اونکو شیخ ظہور حاجی حضور سے اونکو شیخ ہدایت اللہ سرمست سے اونکو شیخ محمد قاضن سے اونکو شیخ حسام الدین مدار سے اونکو حضرت شیخ الوقت بدیع الدین مدار سے اونکو شیخ بایزید بسطامی سے

اونکو خواجہ حبیب عجمی سے اونکو خواجہ حسن بصری سے اونکو سیدنا امیر المومنین علی ابن ابوطالب کرم اللہ وجہہ سے اونکو حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم سے اگر غور کیا جاوے تو شاید اور بھی شجرے نکل سکین **سبحان اللہ** حضرت کی ذات بھی کیا جامع الکمالات تھی بجو اسے کلام عارف گرامی مولانا جامی قدس سرہ کے ہرچہ اسباب جمال ست رخ خوب ترا ۞ ہمہ بروجہ کمال ست کما لایخفی ۞ **فایدہ جلیلہ** اسی کتاب مین مرقوم ہے (یعنی انتباہ ۱۲) **باید دانست** کہ یکے از نعم خداے تعالی برامت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والتسلیمات آنست کہ تا امروز سلسلہاے ایشان تا حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحیح وثابت است اگرچہ اوایل امت را با اواخر امت در بعضے امور اختلاف بودہ باشد پس صوفیہ ارتباط ایشان در زمن اول بصحبت وتعلیم وتادب بآداب تہذیب نفس بودہ است نہ بخرقہ وبیعت ودر زمن سید الطایفہ جنید بغدادی رضی رسم خرقہ ظاہر شد وبعد ازان رسم بیعت پیدا گشت وارتباط سلسلہ بہمہ این امور متحقق است واختلاف درین ارتباط ضرر نمی کند وخرقہ وبیعت را اصلی ہست از سنت سنیہ اما خرقہ پس اصلش الباس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است عمامہ را بعبد الرحمن بن عوف در وقتیکہ امیر لشکر گردانید اما بیعت پس وجود آن واستناد آن ازانحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستفیض یقینی است کما لایخفی (ہمام ۱۲)

و علمای کرام ارتباط ایشان در زمن اول باستماع احادیث و حفظ آن در دعا غالب
بود بعد از آن تصنیف کتب و قرارت و مناوله و اجازت و وجادت آن پیدا شد
ارتباط سلسله همه این امور صحیح است و اختلاف صور را اثری نیست و هر یکی
ازین امور اصلی وارد و از سنت سنیه اما قرارت پس اصلش قرارت عبدالله بن مسعود
و سوال اعرابی است و مناوله اصلش کتابت آنحضرت است باطراف بلدان و مناوله
صحیفه بعبیدالله بن جحش و همچنین اجازت و وجادت را اصول است که در کتب
اصول حدیث مبین میشود و بالجمله رسم قدیم صوفیه است که یاران خود را خرقه
می پوشانند از قلنسوه و عمامه و قمیص و قبا و ردا و ازار هر چه میسر شود و لبسه و جبه
یکی خرقه اجازت چون خواهند که محبی را از محبان خود اجازت طریقه دهند
و او را نایب خود کنند در تلقین و صحبت با طالبان و اخذ بیعت و اعطای خرقه
او را خرقه دهند و شرط آن قابلیت این معنی است دیگر خرقه ارادت چون
عزیزی در زمره صوفیان داخل شد و اعمال ایشان را بجد تمام پیش گرفت او را
خرقه عطا میکنند تا علامت دخل او باشد در طریقه صوفیه و شرط او رویه
جد و جهد است و تفرس استقامت او درین باب سوم خرقه تبرک چون
بر کسی مهربان شوند و خواهند که برکات عزیزان شامل حال او باشد او را خرقه
دهند بغیر ملاحظه شرطی پادشاه باشد یا امیر یا تاجر و همچنین اخذ بیعت
بچند طریق باشد بیعت توبه از معاصی و آن عام است هر مسلمان را و بیعت تبرک

بدخول در سلسلۂ صالحین ؒ آن نیز عام است و بیعت تحکیم کہ شیخ را در سلوک طریقۂ مجاہدہ برخود حکم سازد و بجد تمام این راہ را سلوک نماید و این مخصوص باصحاب ارادت است انتہی — اور انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ مین جیسے سلاسل طریقت مذکور ہین ویسے سلاسل علم حدیث و حقایق و سلوک بھی مسطور ہین یعنے اِن علوم کی ہر یک کتاب کی سند اوسکے مصنف تک درج ہی مگر اور علوم ظاہر کے اسناد مندرج نہین اسواسطے بیان **قول الجمیل** اور **امم الایقاظ الہمم** اور **انموذج العلوم** سے لکھے جاتے ہین علوم ظاہر منجملہ تفسیر و حدیث اور فقہ و عقاید اور صرف و نحو اور کلام و اصول و منطق وغیرہ پڑھا حضرت مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی نے اپنے والد پیر حضرت شاہ ولی اللہ اور شاہ محمد عاشق پھلتی اور بابا فضل اللہ کشمیری وغیرہ سے یہ دونون بزرگ عمدہ شاگرد ہین حضرت شاہ ولی اللہ کے اور حضرت شاہ ولی اللہ نے پڑھا اپنے والد و مرشد شاہ عبد الرحیم سے اونھون نے چھوٹی کتابین اپنے بھائی ابو رضا محمد سے اور بڑی کتابین جناب میرزا ہد ہروی سے جو مصنف ہین حواشی مشہورہ کے اونھون نے میرزا فاضل سے اونھون نے ملا یوسف کوسج سے اونھون نے میرزا جان وغیرہ سے اونھون نے محقق ملا جلال الدین دوانی سے اونھون نے اپنے والد سعد الدین اسعد صدیقی دوانی اور محی الدین محمد انصاری کوشکناری

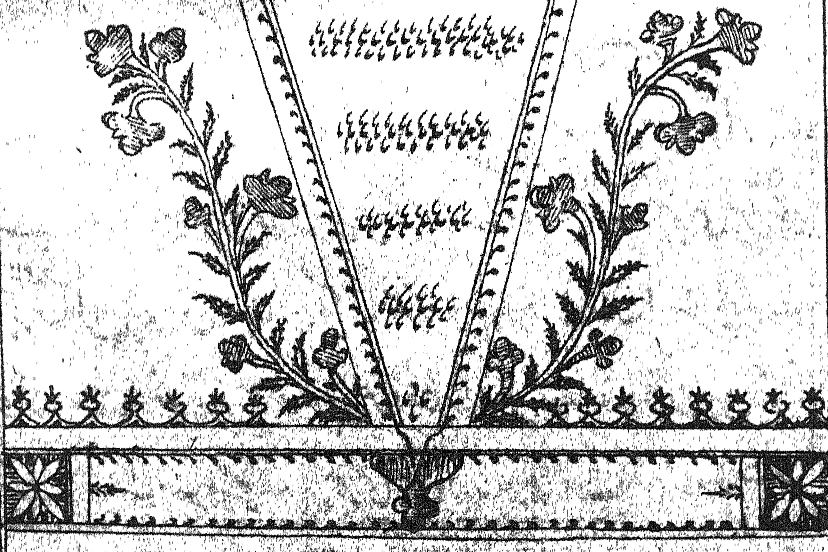
بیان سند علوم ظاہر ۱۵ امم الایقاظ الہمم تصنیف ... شیخ ابراہیم کردی ... انموذج العلوم ... ملا جلال الدین دوانی ... علیہ الرحمۃ

اور خواجہ حسن شاہ بقال وغیرہ سے یہ تینون بزرگوار ارشد تلامذہ سے ہین
سید شریف زین الملۃ والدین علی علامہ جُرجانی کے اور محقق جلال الدین نے
پڑھا تلامذہ سے علامہ سعد الدین تفتازانی کے بھی رحمۃ اللہ علیہم اجمعین
اور سید شریف زین الدین علی علامہ جُرجانی نے پڑھا علوم **عقلی** محقق
قطب الدین محمد رازی سے اونھون نے علامہ قطب الدین محمود بن مسعود
بن مُصلح شیرازی سے اونھون نے نصیر الدین طوسی سے اونھون نے
فرید الدین داماد نیشاپوری سے اونھون سید صدر الدین سرخسی سے اونھون
نے افضل الدین عیلابی سے اونھون نے ابو العباس ملوکری
سے اونھون نے شیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبد اللہ بن
سینا مدوّن علوم عقلی سے **وفات** میر زاہد ہروی کی سنہ ۱۱۰۱
گیارہ سو ایک ہجری مین ہے اور **مدفن** شہر کابل **وفات**
ملا جلال الدین دوانی کی سنہ ۹۰۹ نوسو نو ہجری مین ہے بعضون نے نوسو
سات یا آٹھ بھی لکھا ہے **مولد و مدفن** آپکا دوان ہے **وفات**
سید شریف زین الدین علامہ جُرجانی کی سنہ ۸۱۶ آٹھ سو سولہ ہجری مین ہے
جُرجان بروزن سلطان ایک شہر کا نام ہے دار الملک استراباد سے
ولادت سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی کی قریہ تفتازان مین ماہ صفر
سنہ ۷۲۲ سات سو بائیس ہجری مین اور **وفات** روز دوشنبہ

سند علوم عقلی

دوان نام ایک گاؤن
کا ہے
مولد و مدفن
جرجان ایک شہر

بائیسوین محرم سنہ ۷۹۲ سات سو بیانوے ہجری مین ہی بعض نے نو دو یک بھی لکھا ہی شہر سمرقند مین وہان سے نقل کرکے سرخس مین بروز چہارشنبہ نوین جمادی الاول کو دفن کیا **وفات** قطب الدین محمود شیرازی کی شہر تبریز مین بروز یکشنبہ سترھوین ماہ رمضان سنہ ۷۱۰ سات سو دس ہجری مین ہی **وفات** نصیر الدین طوسی کی ماہ ذیحجہ اٹھارہوین تاریخ سنہ ۶۷۲ چھ سو بہتر ہجری مین ہی **مدفن** بغداد شریف **وفات** شیخ الرئیس ابو علی سینا کی سنہ ۴۲۷ چار سو ستائیس ہجری مین ہی **مولد** شہر بخارا مین اور **مدفن** شہر ہمدان ہی



مقالۂ ششم در حالات خلفاء

اکثر حال اس مقالے کا آثار الصنادید سے مسطور ہی اور سکے سوا جو کیفیت ہی اوسمین راوی کا نام وغیرہ مذکور ہے

نام کتاب ہے

مقبول بارگاہِ صمد حضرت شاہ سید احمد صاحب شہید قدس سرہٗ

جناب ہدایت مآب مظہر انوار نبوی منبع آثار مصطفوی سلالہ خاندان صلب طاہر سید الاولیا اعنی سیدنا **علی مرتضیٰ** نقاوہ دودمان سبط اکبر سند الاصفیا اعنی حسن مجتبے قدوۂ اصحاب شریعت زبدۂ ارباب طریقت سراج الجبین تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد طاب اللہ ثراہ وجعل الجنۃ مثواہ ابن سید محمد عرفان ابن سید محمد نور ابن سید محمد ہدی ابن سید محمد علم اللہ ابن سید محمد فضیل ابن سید محمد معظم ابن سید احمد ابن سید محمود ابن سید علاؤ الدین ابن سید قطب الدین ابن سید صدر الدین ابن سید زین الدین ابن سید احمد ابن سید علی ابن سید قیام الدین ابن سید صدر الدین ابن سید رکن الدین ابن سید نظام الدین ابن سید قطب الدین ابن محمد الکرئے ابن سید رشید الدین احمد المدنی ابن سید یوسف ابن سید عیسی ابن حسن ابن سید حسین المکنی بابی الحسن ابن سید جعفر ابن سید قاسم ابن سید ابو محمد عبداللہ ابن حسن الاعور النقیب الجواد ابن محمد الثانی ابن ابو محمد عبداللہ الاشتر ابن ابو محمد صاحب النفس الزکیہ ابن عبداللہ المحض ابن حسن مثنیٰ

ابن حسن مجتبے ابن امیر المومنین علی و سیدۃ النساء فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہم اجمعین
حلیہ بلند قامت سرخ و سفید رنگ ریش و بروت سیاہ قوی ہیکل پیوستہ
ابرو خندان رو نہایت حسین و جمیل کمال درجے کے خلیق سادات عظام اور
مشایخ کرام سے تھے موطن اصلی آپکا رای بریلی ہے حکیم عبد القادر خانصاحب
علیہ الرحمہ شاہ جہانپوری نقشبندی مجددی منجملہ خلفاے طریقہ مظہریہ نے کہا
کہ سید محمد علم اللہ صاحب قدس سرہ جو آپکے اجداد میں ہیں بڑے اولیاے
کرام سے اور نہایت متبع سنت مصطفویہ علیہ الصلوۃ والسلام تھے اور ہمعصر تھے
حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ کے جب آپنے دختر کے نکاح کا
ارادہ کیا تو تلاش ہوئی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ واصحابہ وسلم نے تو بی بی
خاتون جنت رضی اللہ تعالی عنہا کے جہیز میں ایک پاٹ چکی کا دیا تھا
مگر معلوم نہیں کہ اوپر کا تھا یا نیچے کا اوسکی تحقیق کے واسطے مدینہ منورہ کو
تشریف لیگئے وہاں بعد تحقیق جسطرح ثابت ہوا اوسیطرح آکر دختر نیک اختر
کا جہیز دیا آوایل حال میں حضرت سید احمد صاحب شوق طالب علمی میں وطن سے
وارد شاہ جہان آباد ہو کر حضرت بابرکت مولانا عبد القادر علیہ الرحمہ
کی خدمت سراسر افادت میں حاضر ہو کر اکبر آبادی مسجد میں فروکش ہوے
اور صرف و نحو میں فی الجملہ سواد حاصل کیا از بسکہ ذوق درویشی اوسکی طینت
میں بھرا تھا اکثر خدمت مسجد اور اوسمقام کے واردون خصوصاً دریوزہ بشان

پاک طینت کے جو دور و دراز سے تحصیل علم باطن کے شوق مین جناب مولانا
عبدالقادر صاحب مغفور موصوف کی خدمت مین حاضر رہتے خاطرداری اور سرانجام
مہام مین ایسے بدل سرگرم ہوتے گویا اس امر کو اہم امور سمجھے ہوے تھے اور
اس زمانے مین بھی اپنی اوقات عزیز کو طاعت الٰہی مین ایسا مصروف کیا تھا کہ
گوشہ نشینون سے بھی اسطرح کی حضور قلب سے ظہور مین نہ آتی اکثر مولانا مغفور
علیہ الرحمہ فرماتے تھے کہ اس بزرگ کے احوال سے آثار کمال ظاہر ہوتے ہین
اور مادہ اس سعادت منش کا ترقی مدارج علیا کا قابل نظر آتا ہی اوسی اثنا مین گروہ
علما کے امام اسوۂ اولیاے عظام جامع کمالات ظاہری و باطنی مولوی معنوی
خادم حدیث شریف نبوی حضرت مولانا **شاہ عبدالعزیز دہلوی**
قدس سرہ العزیز سے بیعت کا ارادہ کیا جب اونکی خدمت کثیر البرکت مین
حاضر ہوے تو حضرت ممدوح نے کہ اونکے حالات سے واقف تھے فرمایا کہ اگرچہ
حق جل و علا نے اس صاف باطن کو اختیار طریقہ رشد و ہدایت کے باب مین واسطے
کا محتاج نہین رکھا مگر اہل ظاہر کے نزدیک ہر چیز کے واسطے ایک سبب ضرور
ہے نفع صحبت کے واسطے کچھ مضایقہ نہین پھر آپنے مولانا ے موصوف سے طریقہ
نقشبندیہ مین بیعت کی توجہ اور تربیت سے حضرت کی بہرور ہوے
بعد چندے مدت کے سفر اختیار کیا ازبسکہ مقامات عالی روز بروز کھلتے جاتے
تھے اور مراتب علیا آناً فاناً ترقی مین تھے اس دولت بے زوال سے اہل ظاہر کو

آگاہی ہوتی چلی اور ہر طرف سے لوگوں نے ہجوم کیا کسی نے بیعت اور کسی
نے رواے حاجت سے سوال کرنا شروع کیا چونکہ اخفاے حال اور ستر احوال
منظور تھا خیال مین یہ آیا کہ اگر اہل دنیا کے لباس سے ملبس ہوکر علم باطن کی
تحصیل و تکمیل کی جاے تو یہ ہجوم عوام کا جمعیتِ اوقات مین خلل انداز نہو گا اس
خیال سے ٹونک کی طرف تشریف لیگئے اور نواب میرخان مغفور کی رفاقت مین
چندے بسر کی ازبسکہ شجاعت اور جوانمردی سادات صحیح النسب کا جوہر ہی
اوس اثنا مین ترددات عظیمہ آپ سے ظاہر ہوے اور اکثرون کو ہدایت کی راہ
بھی آپ سے حاصل ہوئی جب اس عرصے مین جمیع مراتب کی تکمیل ہو گئی آپ ترک دنیا
کرکے پھر شاہجہان آباد مین تشریف لائے اور مسجد اکبرابادی مین وارد ہوے
ایک حجرے مین اوس مسجد کے آٹھ پہر دروازہ بند کرکے یاد الٰہی مین مشغول رہتے

میر حسن علی عرف شاہ جی صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ کہتے ہین کہ آپ

فقط بوقت نماز باہر تشریف لاتے نماز جماعت سے ادا کرکے پھر حجرے مین
چلے جاتے اور حضرت پیرو مرشد یعنے مولانا شاہ عبدالعزیز قدس سرہ ہر ہفتہ مین
ایکبار پہر سوا پہر دن چڑھے وہان آتے اور آپ حجرے سے باہر نکلتے دونون
بزرگوار آفتاب و ماہتاب کے مانند صحن مسجد مین چندے جلوہ افروز رہتے اور
وہی وقت تھا ارشاد و تعلیم کا بعدہٗ جناب مولانا صاحب مکان کو تشریف فرما ہوتے
اور آپ حجرے مین چلے جاتے جب تک آپ اوس مسجد مین تشریف رکھتے تھے

دو وقت حضرت مولانا صاحب کے مکان سے روٹی اور ٹھلیا پانی آپ کے واسطے
جاتا تھا چنانچہ یہ خدمت خاص شاہ جی صاحب موصوف کے ذمہ پر تھی اور کبھی
کبھی شاہ عبدالقادر صاحب صوفی حیدرآبادی بھی یہ خدمت بجا لاتے تھے انتہی
اس اثنا مین مولانا عبدالقادر صاحب علیہ الرحمہ کا انتقال ہو چکا تھا اور مولوی
محمد اسمعیل شہید علیہ الرحمہ قایم مقام علوم رسمی کے درس و تدریس مین مصروف
تھے اور اہل باطن کی طرف چندان ملتفت نہوتے تھے جب اس دفعہ آپ کی
تشریف فرمائی سے مردم شہر مین ایک غلغلہ پڑ گیا تھا اور طالب فیض باطن کی
کثرت سے ہجوم کرنے لگے ایکبار مولوی صاحب موصوف نے باتفاق مولانا
عبدالحی علیہ الرحمہ کے آپ کی خدمت بابرکت مین جاکر عرض کیا کہ ہمکو نماز حضور قلب
سے کبھی میسر نہوئی اگر آپکی ہدایت سے یہ امر حاصل ہو جاوے تو عین مدعا ہی
آپنے کشف باطن سے معلوم کیا کہ یہ بطریق امتحان اسطرح کہتے ہین تبسم
کیا اور فرمایا کہ مولانا آج شب کو اس حجرے مین تشریف لاؤ شاید یہ بات
ظہور مین آجائے اونکو زیادہ استعجاب ہوا اور شب کو دونون صاحب تشریف
لیگئے حضرت نے اپنے ساتھ اونکو نماز مین کھڑا کیا جب نماز پڑھ چکے
تو فرمایا کہ اب جدا جدا نیت باندھکر ایک ایک دوگانہ علیحدہ ادا کرو یہ جب کھڑے
ہوئے تو اسطرح استغراق ہوا کہ دو رکعت ہی مین شب بسر ہو گئی جب یہ فیض
باطن مشاہدہ کیا تو صبح کو دونون صاحبون نے بیعت کی اور یہان تک آپ کی

کفش برداری مین حاضر رہے کہ کفش برداری کو فخر جانتے تھے چند روز کے
بعد آپ نے فرمایا کہ مولانا مشیت الٰہی مین یہ ہی کہ تمکو تکمیل اس علم کی اور تتمیم ان
مراتب کی سفر مین حاصل ہو اونکو ہمراہ لیکر مکہ معظمہ کا سفر کیا **شاہ جی صاحب**
جو اوس سفر مین ہمراہ رکاب تھے کہتے ہین کہ سات سو ستر آدمی کو اونکے
احتیاج کے متکفل ہو کر ہمراہ لیے بریلی اور لکھنو اور کانپور اور الہ اباد اور بنارس
وغیرہ ہوتے ہوے کلکتے مین تشریف لاے اثنای راہ مین لاکھون آدمی کیا
مولوی کیا مشایخ آپ سے بیعت کیے جو آپ سے ملتا تھا نہایت معتقد ہوتا تھا
اور اپنے مقاصد دلی حاصل کرتا تھا الہ اباد کے بڑے نامی مشایخون سے
شاہ اجمل کے دایرے والے بہت سے بیعت کیے کلکتے مین تین ماہ کے
قریب رہے انتہی اور آپ جو ترویج رسوم شرعیہ اور امر بالمعروف بہت
کرتے تھے منہیات کا رواج قدوم سعادت لزوم کی برکت سے اکثر اطراف سے
اٹھ گیا طرفہ یہ ہی کہ شہر کلکتے مین جب تک آپ تشریف رکھے شراب مطلق
نہ بکنے پائی کلال خانہ بند رہا اور اوس نواح مین آپکے مریدون کی کثرت
لاکھون سے گذر گئی اور آپ کے اکثر خلفا کو قطب اور اوتاد کا مرتبہ حاصل ہوا
مولوی عبد الاحد ابو سعد نے جو مولوی عبد الکریم کے استفتا
متضمن مسئلہ وحدۃ الوجود کا ۱۲۴۲ھ بارہ سو بیالیس ہجری مین جواب لکھا ہی
اور وہ طبع بھی ہوا ہی اوسمین مرقوم ہی کہ حضرت سید احمد صاحب قدس سرہ کے

ہاتھ پر چالیس ہزار سے تو کم نہیں بلکہ زیادہ ہندو وغیرہ کفار مسلمان ہوئے اور
تیس لاکھ آدمی بیعت سے مشرف ہوئے انتہی اور آپکے خلفا بھی بیشمار
ہیں اونمین سے چند جو مشہور ہر بلاد و امصار ہیں اونکے اسما بموجب ایماے
شاہ جی صاحب اور حاجی محمد حسین صاحب سہارنپوری وغیرہ
کے درج ہوتے ہیں ان خلفا میں شاگرد و مرید حضرت شاہ عبد العزیز صاحب
قدس سرہ کے بھی شریک ہیں مولانا مولوی عبد الحی صاحب داماد حضرت
شاہ عبد العزیز و مولوی عبد الغنی برادر خرد حضرت شاہ صاحب بعض قدس اللہ سرہما
مولوی محمد اسمعیل شہید ابن مولوی عبد الغنی ابن مولانا شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی
قدس اللہ سرہم مولوی مخصوص اللہ ابن مولانا رفیع الدین ابن شاہ ولی اللہ رحمہما
دہلوی مولوی سید محبوب علی دہلوی ان حضرات کے حالات مختصر
آثار الصنادید میں درج ہیں مولانا حمید علی رامپوری مولوی محمد علی رامپوری
مولوی ولایت علی عظیم آبادی مولوی حمید الدین پھلتی ابن مولوی معین الدین خلیفہ
حضرت شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ مولوی حافظ قطب الدین پھلتی برادر
مولوی حمید الدین مذکور مولوی خدا بخش میرٹھی مولوی محمد یوسف پھلتی کہ انگریزی دار
کی بھی خدمت تھی حافظ احمد الدین پھلتی برادر مولوی معین الدین مسطور قاضی عماد الدین
حکیم مغیث الدین سہارنپوری آخوند شاہ محمد ولایتی منشی ظہور علی پیرجی محمود شاہ
نبیرہ حضرت شاہ عبد الرزاق جھنجھانوی حکیم غلام سبحانی جھنجھانوی آخوند [illegible]

مفتی الٰہی بخش ساکن کاندلہ شاگرد رشید حضرت شاہ عبد العزیز قدس سرہٗ جنہون نے
ساتوان دفتر مثنوی مولانا روم قدس سرہٗ کا لکھا ہی اوسکا قصہ مقالہ دوم مین مذکور
ہو چکا اور اسی ساتوین دفتر کو اختتام کہتے ہین جو شرح بحر العلوم وغیرہ کے
ساتھ طبع ہوا ہی شروع اوسکا یہ ہی سے جذب ذوق وشوق مولانا حسام
می کشد بار ابسوے اختتام ؛؛ اختتام مثنوی معنوی ؛؛ میکشد جان را براہ مستوی
می تراود خود بخود از لب سخن ؛؛ انچہ خواہی ای ضیاء الدین بکن ؛؛ اور جناب
مولوی مفتی الٰہی بخش صاحب موصوف نے ترجمہ بھی مثنوی کا شروع کیا تھا
ہزار شعر ہو چکے تھے کہ آپکا انتقال ہوا اور اسکی ابتدا یہ ہی سے
سنیو نے سے کیون حکایت کرتی ہی ؛؛ اور جدائی سے شکایت کرتی ہی ؛؛
جب سے کی ہی کاٹ کر بن سے جدا ؛؛ جسکے مونہہ لگتی ہی نالان ہی سدا ؛؛ بعد ازان
آپکے فرزند ارجمند مولوی ابو الحسن صاحب نے ترجمہ ایک ہزار شعر کا اور لکھا کہ اونکا
بھی انتقال ہوا مفتی صاحب مُعز کا مقولہ مشہور ہی کہ حضرت آج تک جو ساٹھ برس
سے جیتا تھا سو وہ دنیا ہی تھا اب آپ کی توجہ سے پیدا ہوا اور حضرت
سید احمد صاحب کی نعلین برداری کو اپنا شرف جانتے تھے حاجی شاہ عبد الرحیم
ولایتی شہید میانجی صاحب شاہ نور محمد جھنجھانوی در ینولا ان بزرگ سے آپکا طریقہ
عرب اور ہند مین بنسبت اور خلفا کے بہت جاری ہی چنانچہ خدا آگاہ مولوی
حاجی امداد اللہ صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ فی الحال جو مکہ معظمہ مین حاضر ہین وہ آپ ہی کے

جناب مفتی الٰہی بخش صاحب کاندہلوی

٨٧

خلیفہ ہین اور اونکے خلفا ہندوستان مین مولوی رشید احمد صاحب گنگوہی اور
مولوی محمد قاسم صاحب نانوتوی وغیرہ خلقت کی ہدایت مین مصروف ہین میانجی
شاہ نور محمد کو حاجی عبد الرحیم شہید ولایتی سے بھی اول خلافت تھی بعدہ حضرت سے
حاصل کی اور شہید موصوف کو دوسرے بزرگ سے بھی طریقہ حاصل تھا مگر تکمیل
کمال حضرت سید صاحب کی خدمتِ عالی مین ہوئی اور منصبِ شہادت آپ ہی کے رکاب
مین پایا کتاب **ضیاء القلوب** مصنفہ مولوی حاجی امداد اللہ صاحب موصوف سے
بھی یہ مضمون کچھہ ثابت ہوتا ہی مولوی حاجی سخاوت علی جونپوری مولوی کرامت علی جونپوری
صاحبِ مفتاح الجنۃ مولوی شجاعت علی عظیم آبادی مولوی فخر الدین صاحب سہارنپوری
مولوی نصیر الدین دہلوی داماد مولانا اسحق صاحب مولوی خرم علی بلہوری صاحبِ تصانیف
کثیرہ مانند غایۃ الاوطار شرح در المختار وتحفۃ الاخیار شرح مشارق الانوار
وشفاء العلیل وغیرہا مولوی سید اولاد حسن قنوجی بابا عبد القدوس کشمیری
مولوی شہاب الدین ساکن بٹالہ میان فضل سیالکوٹی امام الدین حافظ محمد صدیق
صوفی نور محمد سید عبد اللہ ولد سید بہادر علی مولوی اکرام الدین دہلوی صاحب تفسیر
سورہ فاتحہ مولوی عبد اللہ بنارسی مولوی شاہ لطف اللہ سلونی انکو جناب سید صاحب
نے اپنا تاج عنایت کیا تھا کلکتے کو جاتے وقت بریلی مین اپنے قایم مقام
کر کے فرمایا کہ جسکو کچھہ پوچھنا ہو سو انسے پوچھے مولوی نظام الدین دہلوی سے
قاضی یوسف میرٹھی مولوی عبد الحلیم بردوان ساکن بھی مولوی شیخ جیون

ساکن کول مولوی حاجی سید قاسم ساکن نصیر آباد متصل جائس انکو جناب سید صاحب
سے قرابت بھی تھی میر احمد علی ان بزرگ کا انتقال راہی ویلور مین ہوا رحمۃ اللہ
علیہم اجمعین ان خلفا مین سے حضرت سید صاحب قدس سرہٗ نے اثناے جہاد
مین کہ بیان اوسکا انشاء اللہ تعالیٰ قریب آویگا چند اشخاص کو جو ترکی اور فارسی
جاننے والے تھے دعوت الی اللہ اور اعانت جہاد کے واسطے ترکستان کی طرف
روانہ فرمایا اور چند اشخاص کو ہندوستان کی جانب مولوی سخاوت علی اور مولوی کرامت علی
کو کلکتے کی طرف مولوی ولایت علی اور مولوی محمد علی کو دکن کی سمت مولوی خرم علی
اور ایک دوسرے بزرگ کو دہلی کی نواح مین جو ترکستان کی طرف روانہ ہوے تھے
اونمین سے ایک بابا عبد القدوس بھی ہین مولوی شہاب الدین اور میان فضل کہ
کہ یہ دونون پنجاب کے بڑے معزز مشایخون سے تھے رنجیت سنگھ کے پاس
اپنی طرف سے وکیل مقرر کرکے بھیجا کرتے تھے اوسکے پاس سے دو سکھ حضرت کی
خدمت مین حاضر ہوے تھے رنجیت سنگھ نے حضرت سے اقرار کیا تھا کہ میری چند
شرطین قبول فرمایئے تو مسلمان ہوتا ہون ایک تو یہ کہ ہم لوگون کے ختنہ نکرنا
بعد جو پیدا ہونگے اونکا اختیار ہے اور ہم لوگون کو ذلیل نہ جاننا آپس مین شادی
بیاہ ہونا اور بادشاہت میری رہے اور دو شرطین تھین کہ راقم کو یاد نہین
حضرت نے شرطین بذریعہ تحریر قبول فرمائین شادی بیاہ کے لیے فرمایا کہ تم مسلمان
ہوگے تو مین اپنی بیٹی جسکو کہوگے اوس مسلمان کو دونگا اور بادشاہت سے مجھے

کچھہ علاقہ نہین مگر فتوی دین کے موافق میرا جاری ہیگا یہ بھی تم لوگون کو علم آئے تک
جب تم دین کے علم سے واقف ہوگے تم ہی فتوا دینا اور مین خود تمھاری رکاب مین چلونگا
حاصل کلام جو مشیت ایزدی مین تھا وہ ہوا اور انھین خلفا سے دو شخص کو سندھ
اور بلوچستان کی طرف روانہ کیا تھا ترکستان وغیرہ سے نامے فرمان برداری
اور اطاعت فی سبیل اللہ کے آئے تھے اور کاغان کا حاکم مسمی اکبر شاہ نے
اپنی دختر کو حضرت سید صاحب کی خدمت مین روانہ کر کے نکاح مین دیا چنانچہ
وہ بی بی اب تک ٹونک کے قافلے مین بقید حیات ہین والی ٹونک تمام وجہ سے
خدمت گزار ہی اور ہندوستان وغیرہ مین بھی آپکے خلفا سے بہت فیض ہوا
لاکھون آدمی واصل الی اللہ ہوے حضرت مولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہ
نے اپنے خاندان کے تمام صغار و کبار کو جناب سید احمد صاحب سے بیعت
کروائی تھی وقت روانگی مکہ معظمہ زاد اللہ شرفا و تعظیما کے حضرت مولانا نے بنفس
نفیس ذات خود دہلی کے باہر تک تشریف فرما ہو کر رخصت کیا تھا یہ سفر ماہ شوال یا
ذیقعدہ ۱۲۳۶ھ اس بارہ سو چھتیس ہجری مین واقع ہوا تھا الحاصل کہ معظمہ مین
قریب چار ماہ کے اور مدینہ منورہ مین زیادہ چالیس دن سے رہکر حج اور سعادت
زیارت سے مشرف ہوے وہان بھی خلقت خدا کو آپ کی ذات فائض البرکات
سے اور آپکے خلفا سے بہت فیض حاصل ہوا انتہی مولوی عبد الاحد ابو سعید
لکھتے ہین کہ چنانچہ عبد اللہ سراج جو اوس وقت کے مکہ معظمہ مین شیخ العلما تھے

انا صاحب ... اسمعیل
نمبر

مولانا محمد اسمعیل شہید کے روبرو دوزانو بیٹھکر اپنے شبہات علمی پوچھتے تھے اور خصوص علم مناظرہ مولانا ئے شہید ہی سے دیکھا ہی انتہی پھر جناب سید احمد صاحب وہان سے ہندوستان کو تشریف لائے اور کشف باطن سے معلوم ہوا تھا کہ آپ کو مع اکثر مومنین پاک اعتقاد کے سعادت شہادت حاصل ہونے والی ہی مولانا اسمعیل اور مولانا عبدالحی کو اجازت ہوی کہ اطراف ہندوستان مین وعظ کہو اور بیشتر جہاد اور فضیلت شہادت بیان کرو ہرچند یہ اسکا منشا نجانتے تھے اور پی تہ لیگئے تھے کہ اس ارشاد کا سبب کیا ہی مگر چونکہ مرید با اخلاص تھے سر مو تجاوز نکیا اور فرمان بجالائے اونکے وعظ سے لاکھون آدمی شاہ راہ ہدایت پر آئے اور شوق ما ہو الحق دل مین جم گیا اور جہاد کی فضیلت ذہنون مین بیٹھہ گئی اور خود بخود چاہنے لگے کہ اگر جان و مال راہ الٰہی مین صرف ہو تو عین سعادت ہی بعد مدتے کے ان بزرگونکو حضرت نے لکھا کہ اب ہمارے پاس چلے آؤ یہ تو جان نثار تھے بمجرد حکم کے مشتاقین وعظ کو نیم جان چھوڑکر خدمت بابرکت مین حاضر ہوے اور آپ اونکو ہمراہ لیکر کوہستان کی طرف چلے گئے اور یہ ہنوز اس منشا سے واقف نہین جب پنجتار مین وارد ہوے تو قوم افغان باآنکہ وحوش سے کم نہین حضرت کے ایسے معتقد ہوے کہ آپکے ہاتھہ پر بیعت امامت کی اور عہد کیا کہ اگر حضرت جہاد کرین تو ہم سرفروشی پر حاضر ہین آپنے سکھون کی قوم پر جہاد قایم کیا مردم ہندوستان اس خبر کے سننے سے اطراف و جوانب سے راہی ہوے اور سواے قوم افاغنہ کے

مراجعت ہندوستان

علاقہ پنجتار بقبضہ یاغستان ہندی چہارم تا فوقانی بروزن ... یاغستان ملکی ضلع پشاور میں ۱۲

مردم ہندوستانی چودہ پندرہ ہزار جمع ہوئے اور خطبہ آپکے نام کا پڑھا گیا
دور دور امام ہوگیا چند منزل تک عُشر جو طریقہ اسلام مین ایک نوع خراج کی ہے
آپکے پاس آنے لگا پشاور اور بعض دوسرے مکان سکھہ کی عملداری سے نکل کر
غازیان اسلام کے تصرف مین آگئے سکھون کے باوجود اوس شوکت و شان
ظاہری کے آپکا ایسا رعب دلین بیٹھ گیا کچھ ملک دینے پر راضی ہوئے سچ ہے
مصرع ہیبت حق است این از خلق نیست ۔ لیکن حضرت کو ترویج اسلام منظور
تھی قبول نکیا کئی سال تک یعنے پانچ سال کامل یہی سلسلہ چلا گیا چار لڑائیان بڑی
بڑی کہ جسمین غازی بھی اکثر بیس پچیس ہزار سے زیادہ ہوتے تھے فتح ہوئین
اور یہ لڑائیان اس ضابطہ کی تھین کہ کسی کی جماعت سے نماز قضا نہین ہوتی تھی

وفات مولانا عبد الحی علیہ الرحمہ

اور مولوی عبد الحی علیہ الرحمہ نے بیماری جسمی سے سفر آخرت اختیار کیا اور یہ واقعہ
ہشتم ماہ شعبان ۱۲۴۳ ہجری مین بروز یکشنبہ بعد طلوع آفتاب ضلع صاد موضع خارا
مین ہوا اور اخیر کلمہ آپ کی زبان پر الحقنی برفیق الاعلیٰ تھا جو آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کی زبان مبارک پر جاری ہوا تھا بعد اوسکے جو کہ قوم افاغنہ بندۂ زر اور
نہایت طامع ہین سکھون کی اغوا سے آپ سے منحرف ہوگئے اور عین معرکہ
جنگ مین دغا کی اور آپنے اکثر اہل ہند کو پیشتر ہی رخصت کیا تھا از بسکہ
مشیت الٰہی مین دولت شہادت آپ کے نصیب مین تھی قریب بالاکوٹ کے
کہ ایک قلعہ ہی نواح پشاور مین حضرت نے مع مولوی محمد اسمعیل اور اکثر مومنین صاف

اعتقاد کے ایک ہی دن شہادت پائی اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّآ اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ
شاہ جی صاحب فرماتے ہین کہ بالاکوٹ سے تین کوس پر حضرت کے
اور مولوی محمد اسمعیل شہید رحمۃ اللہ علیہما کے دونون مزار کچی مٹی کے بنے ہوے
ہین دونون مزارون کے درمیان ایک چبوترہ گنج شہیدان کا ہی یہ مزارین
اور چبوترہ شیر سنگھ ولد رنجیت سنگھ کا بنایا ہوا ہی کہ اوسی سے اخیر جنگ ہوئی
تھی اور رنجیت سنگھ نے تین ہزار روپی سالانہ کے دیہات وہان کے مصارف
کے واسطے مقرر کردیے تھے انگریزون نے بھی ابتک جاری رکھا ہی حاکم وقت
کی طرف سے وہ رقم سالانہ مصارف مین صرف ہوتی ہی اور ایک خادم ولایتی حضرت کا
وہان متولی ہی اوسکو بھی معاش اوسی رقم سے حاکم نے مقرر کردی ہی جو معتقد
پاک اعتقاد وہان جاتے ہین اپنے اپنے مقاصد پاتے ہین سلسلہ فیضان
باطن کا الی الآن ہی وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ اَمْوَاتًا
بَلْ اَحْیَآءٌ عِنْدَ رَبِّھِمْ کی یہی شان ہی بعضون نے جو مشہور کر رکھا ہی
کہ حضرت سید احمد صاحب کی لاش گم ہوگئی یا آپ شہید نہین ہوے غایب ہوگئے
یہ سب غلط محض ہی معلوم نہین کہ بعض لوگون نے کس نیت سے یہ غلغلہ اوٹھایا تھا
یہان تک کہ بعض نالایق طمع دنیا کے واسطے ولایت مین ایک پہاڑ کے درے
مین ایک پتلا بنا رکھکر خلایق کو فریب دیتے تھے کہ حضرت اندر موجود ہین
نعوذ باللہ منہا دونون مزار پرانوار وہان موجود ہین یُزَارُ وَ یُتَبَارَکُ اور یہ امر

واقعہ بست و چہارم ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۲۴۶ بارہ سو چھیالیس سال مین ہوا ہی چنانچہ شہید شد
شہید شد آپکی شہادت کی تاریخ ہی شاہ جی صاحب معز سلمہ کچھ تفصیل اس اجمال
کی یون بیان فرماتے ہین کہ پیر محمد خان اور فتح محمد خان دونون بھائی دوست محمد خان کے
رنجیت سنگہ نے اونکو گرفتار کرکے لاہور مین مقید کیا تھا بعد چندے اون دونونکو
اپنی طرف سے پشاور کا حاکم کرکے روانہ کیا اور اونکے جورو بچون کو اپنی اطمینان
کے لیے لاہور مین رکھا تھا جب پشاور فتح ہوا اور غازیون کے قبضے مین آیا تو
حضرت سید احمد صاحب قدس سرہ نے بھی اون دونون بھائیون کو اپنی طرف سے
حاکم کیا اگرچہ اوسوقت بعض اہل پشاور اور وہان کے اکابر حضرت کو مانع ہوے
کہ انکو آپ حاکم نہ کیجیے کسی اور ہندوستانی کو حاکم فرمائیے کیونکہ انکے لڑکے
بچے لاہور مین رنجیت سنگہ کے قبضے مین ہین یہ لوگ آپسے دغا کرینگے انکے
قول و فعل کا اعتبار نہین کیونکہ انھون نے اپنے بادشاہ (یعنی شجاع الملک) سے بے وفائی کی ہے
اور یہ قوم بارک زئی ہی انکی بیوفائی مشہور ہی حضرت نے فرمایا کہ ہم ملک گیری اور
حکومت کے واسطے نہین آے ہین انھون نے ہم سے بیعت جہاد کی ہے اور
اونکے لڑکے بچون کا خدا نگاہبان ہی حاصل کلام انھین کو حاکم کیا اور وہی حاکم
رہے پندرہ سولہ ہزار ہندوستانی جو ہمراہ رکاب باسعادت تھے اون سبکو
حضرت نے معلوم نہین کیا مصلحت تھی رخصت کیا قریب دو ہزار کے اہل ہند کے
رہ گئے اور انکو اکابر علماے پشاور جیسے مولوی حافظ محمد عظیم صاحب نابینا

وغیرہ نے مولوی نظام الدین صاحب دہلوی سے جو حضرت کی طرف سے وہان کے قاضی اور محتسب تھے عرض کی کہ حضرت یہان ایک بری رسم باقی رہی ہی کہ باکرہ عورتون کے چالیس چالیس پچاس پچاس برس تک شادی یعنے نکاح نہین کر دیتے یہ فقط جہالت ہی آپ اس باتکا بندوبست ایسا کیجیے کہ کسی طور نکاح جاری ہوجاوے مولوی نظام الدین صاحب نے حضرت سید صاحب کو لکھا اور اجازت چاہی حضرت نے جواب مین تحریر فرمایا کہ بالفعل اس امر مین انکو تشدد نکرو اوسی حالت پر رہنے دو اتنی ہی بات بس ہی جو خدا کی راہ مین سب طرح سے وہ ہماری کمک کرتے ہین یہ جواب باصواب اون اکابر کو مولوی صاحب نے سنادیا پھر وہ اکابر باعث ہوے کہ یہ کیا بات ہی آپ ضرور اس امر کا اعلان کرنا اور قید بھی مقرر ہوکر اس مدت مین یہ کام کیا جاوے آخر الامر اون لوگون کے اصرار سے آپنے جمعہ کو خطبہ پڑھا اور برائی نکاح نکر دینے کی اور بھلائی نکاح کر دینے کی بیان کی اور یہ بھی حکم دیا کہ چالیس دنکی مدت مین اگر کوئی عورت بالغہ قابل نکاح کے باقی رہیگی تو حاکم کی طرف سے تمہارے ہی اقربا مین نکاح شرعی کردیا جایگا پس اس اعلان کے ہوتے ہی پیر محمد خان اور شیخ محمد خان کہ ان دونون کے بیٹے لڑکے رنجیت سنگہ کی قید مین تھے اور معلوم نہین کہ کیا اونکو سکھون سے مصلحت تھی سب اپنی برادری کو ہموار کرکے کہا کہ دیکھو ان لوگون کا اب یہ قصد ہی کہ تمہاری عورتون کو باندیان بناکر ہندوستان کو

پیجا ہین اور ہندوستانیون سے نکاح کردین اگر تمکو کچھہ غیرت ہی تو اسکا
تدارک اور بندوبست کرو اونھون نے کہا کہ اسکا تدارک کیا ہی اور کیا کرنا
ہی کہا کہ بہت آسان ہی اونکے ہمراہی کے غازی لوگونکو تم لوگ جو عشر کی
تحصیل کے واسطے اپنی اپنی بستی مین متفرق بیجا کر رکھا ہی اور وہ کوئی ہزار بارہ سو
ہونگے اون سبکو اتفاق کرکے ایک ہی وقت مار ڈالو وہ غازی جو دو دو یا
تین تین ہر ایک بستی مین تھے اونھون نے کچھہ علامت مقرر کرکے سب کو
ایک ہی شب کو شہید کیا اور نظام الدین صاحب کو بھی پشاور مین شربت شہادت
پلایا طرفہ یہ ہی کہ پیر محمد خان اور فتح محمد خان نے حضرت سید صاحب سے
بیعت بھی کی تھی حضرت کی ملاقات کو آکے بتقریب دعوت پنجتار مین حضرتکو
زہر دیا تھا چند روز آپ اوسکی تکلیف مین مبتلا رہے اگرچہ یہ امر آپ پر
ظاہر ہوا تھا مگر کچھہ نفرمایا بلکہ اونکو اوسی حکومت کی خدمت پر پشاور کو
رخصت کیا دوسرے لوگون نے عرض کی اگر حکم ہو تو انکو مار ڈالین کہ یہ
بڑے منافق ہین اور رنجیت سنگھ سے موافق آپنے منع فرمایا اور کہا کہ آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم کو بھی لوگون نے زہر دیا تھا اللہ تعالی مجکو میری جد کی یہ بھی
ایک سنت سے سرفراز کیا خود اللہ نگاہبان ہی جب یہ خبر حضرت کو معلوم
ہوی اور اونکا نفاق ظاہر ہوا تو مولوی فخر الدین صاحب کو جو خلیفہ جلیل القدر
تھے پچاس آدمی غازیون سے جو ہمراہ رکاب باسعادت حاضر تھے ساتھہ دیکر

راجوری کو کہ ایک بستی کشمیر اور لاہور کے درمیان کوہستان مین ہی روانہ
فرمایا اور وہ بستی ملک مین راجپوت نومسلمون کی ہی وہانکا حاکم اوسوقت
راجہ اگرخان تحت مین سکھون کے تھا قوم جرال سے کہ ایک قوم ہی راجپوتون
کی اور مہتاب خان اوسکا برادر حقیقی حضرت سید صاحب سے پنجتار کے مقام مین
حاضر ہوکر بیعت سے مشرف ہوا تھا اور چند روز رہکر اپنے ملک کو چلا
گیا تھا واللہ اعلم اور اندنون ملک راجوری اور مظفر آباد کشمیر کی تحت
مین ہی اور مظفر آباد مین حاکم راجہ مظفرخان قوم کھکھا سے تھا یہ بھی ایک قوم
ہی راجپوتون کی اور دوسرے ایک خلیفہ کو بھی پچاس غازی ہمراہ دیکر
مظفر آباد کو بھیجا وہان کے لوگون نے اون خلفا کے ہاتھہ پر حضرت
سید صاحب کے بیعت کی اور کہا کہ ہم سب طرح سے مع اپنی قوم کے جانفشانی
کو مستعد ہین اور اسی مضمون کے عرایض بھی بذریعہ عرایض مولوی فخر الدین صاحب
وغیرہ حضرت کی خدمت مین روانہ کیے مولوی فخر الدین صاحب بڑے
عالی مقام اور صاحب کمال تھے کہ حضرت سید صاحب نے مولوی اسمعیل اور مولوی
عبد الحی وغیرہ تمام علما اور فضلا سے اس بات پر بیعت لی تھی کہ بعد میرے
امیر اسلام مولوی فخر الدین ہین سب انکی اطاعت کرنا سبھون نے اس عہد پر
بجان و دل راضی ہوے تھے الحاصل اونکے عریضہ آنےکے بعد حضرت
نے پنجتار سے تخمیناً تین سو غازیون کو لیکر کہ تمام اہل ہند اتنے ہی رہے تھے

کوچ کیا ایک مقام درمیان کرکے دوسرے دن بالاکوٹ کو جا پہونچے پیر محمد خان
وغیرہ نے اول ہی سے شیر سنگ کو لکھہ رکھا تھا کہ اونکے ہمراہی سب مارے گئے
تین چار سو باقی رہین ہین تم اسوقت آجاؤ تو فتح پاؤ گے حضرت بالاکوٹ کو
آتے ہی قبل ظہر آپ آکر قلعے کے اندر فروکش ہوے عصر کے وقت تخمیناً
بیس ہزار جمعیت سکھون کی کہ اوسمین پیر محمد خان اور فتح محمد خان بھی دو تین
ہزار مسلمان اپنے رفقا سے جو غازیونکو شہید کیے تھے ہمراہ لیکر شیر سنگہ
کے ساتھہ تھے قلعہ مذکور کا محاصرہ کیا تمام شب محاصرہ رہا غازیون نے
قلعے کا دروازہ کھلا رکھا کہ مشتاق ایک عمر سے اسی دن کے تھے کچھہ خوف
وہراس اونکے پاس نہ آیا شب بھر استماع وعظ و نصیحت اور تیاری شوق
شہادت مین مصروف رہے جیسے جیسے رات گھٹتی تھی ویسا ویسا
شوق بڑھتا تھا ؎ وعدۂ وصل چون شود نزدیک ✽ آتش شوق تیز تر
گردد ✽ بعد ادائے نماز صبح تکبیر کہتے ہوے حضرت سید صاحب اور
مولوی اسمعیل صاحب تمام ہمراہیون کو لیکر باہر نکلے گولی کی زد پر آتے ہی
ایک شلک بندوقون کی سر کی پھر بندوقین پھینک کر تلوارین میان سے
نکالکر اللہ اکبر اللہ اکبر کہتے ہوے کفار نابکار پر حملہ کیا یہانتک کہ اونکی
قلب فوج مین داخل ہوے جو مقابلے پر آتا تھا وہ سیدھا جہنم مین جاتا تھا
بالاکوٹ سے تین کوس تک بھگاتے ہوے کافرون کو لاے جدھر

غازیان دیندار ہمراہ رکاب فرزند پادشاہ ذوالفقار جنگ کرتے تھے بادل کی طرح
اون روسیاہون کی فوج کے دل کے دل پھٹے جاتے تھے ہزارہا کفار فی النار
ہوے ایسی بھڑ پی کی کہ اونکی توپ چلنے نہ دی حضرت سید صاحب اور مولوی
اسمعیل صاحب کا جسم بندوقون سے چھلنی ہوگیا تھا تین کوس پر بالاکوٹ سے
دوپہر کے قریب مولوی صاحب معز گھوڑے پر سے گرے بعد تھوڑے عرصے
کے حضرت سید صاحب بھی زین سے جدا ہوے اور شربت شہادت پیے
کیا خداتعالی کا فضل تھا کہ ایک نماز بھی اونکے ذمے پر نہ رہی بعد شہادت کے
سید صاحب اور مولوی صاحب کی لاش کو سکھون نے چاہا کہ ذلیل کرین مگر جسکو
اللہ تعالی عزت دے تو کسکی طاقت ہے کہ ذلت دے اور جسکو خدا دوست
رکھے تو کوئی اوسکا کیا کر سکے اِنَّ اللّٰہَ یُحِبُّ الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِہٖ
صَفًّا کَاَنَّھُمْ بُنْیَانٌ مَّرْصُوْصٌ جو مسلمان تھے اس امر کو مانع ہوے
اور تجہیز و تکفین پر اصرار کیا شیر سنگہ نے کہا کہ بہتر ہے انکو دفن کرو دو دو شالے
سنگوا کر حضرت سید صاحب اور مولوی صاحب کی لاش پر اوڑھا دیا جو مسلمان کہ
سکھون کے لشکر مین تھے اور آپکو شہید کرنے مین شریک تھے اونھون نے
نماز پڑھکر علیحدہ علیحدہ دونون بزرگوارون کو جس جس جاے پر کہ گرے
تھے دفن کیا دوسرے دن تمام مسلمانون کی لاشین تلاش کروا کر ایک گنج
شہیدان دونون مزارون کے درمیان بنایا جتنے غازی حضرت سید صاحب کے

ساتھ تھے سب شہید ہوے ایک بھی نہ بچا اس واقعہ کے دس بیدرہ روز کے
بعد مولوی فخر الدین صاحب وغیرہ راجوری اور مظفر آباد سے واپس ہوے
تو شیر سنگہ جو اوس نواح مین تھا سب کو قید کر کے رنجیت سنگہ کے پاس
روانہ کیا راوی بھی اونھین شریک ہین اون دنون رنجیت سنگہ دینانگر
اور ہوشیارپور کے میدان مین ہواخوری کے واسطے فروکش تھا روبرو
بلوایا اور بٹھلا کر مولوی فخر الدین صاحب سے مخاطب ہوکر کہا کہ کہو کہان ہین
امیر المومنین مولوی صاحب نے فرمایا کہ مین امیر المومنین ہون کیونکہ حضرت
سید صاحب نے اس کام کا اپنے بعد مجکو سردار کیا تھا سب لوگون نے
جو سو آدمی تھے گواہی دی کہ ہان حضرت نے انہی کو سردار کیا تھا پھر
رنجیت سنگہ نے کہا کہ تم تو قید ہو مولوی صاحب نے فرمایا کہ فی الفور رہا ہوتا
ہون اوسنے کہا کہ مین تو تمھین اب توپ سے اوڑا دیتا ہون فرمایا کہ یہی تو رہائی
ہی اگر اب خدا کی راہ مین جان دی تو سب طرح سے رہائی پائی جب تک زندہ
رہونگا تجھے مسلمان کرنے کی تردد مین رہونگا کیونکہ میرا کام یہی ہی
معاً سنتے ہی کہا کہ ان لوگون کے واسطے فرش کردو نیچے بیٹھے ہین
اور کہا اگر تم نوکری کرو تو تمھین اگرچہ مصلحت نہین ہی مگر اپنی فوج کا سردار
بناتا ہون اور سب کو اچھی اچھی بیش قرار ماہوارین کردیتا ہون آپ نے
فرمایا کہ نوکر ہوکر تیری مخالفت نہین ہوسکتی تب اوسنے قید سے رہا کر کے

بیان کرامت
دربارۂ شاگرد مفتی شرف الدین

پچیس پچیس روپے سو شخصون کو اور دو دو سو روپے مولوی فخر الدین صاحب اور
دوسرے خلیفہ کو منگوا کر دیئے اور کہا کہ جہان تمہارا جی چاہے رہو میرے
ملک مین رہو یا ہندوستان کو چلے جاؤ الحاصل سب لوگ وہان سے
روانہ ہوئے جسکا جدھر ارادہ ہوا ادھر چلا گیا مولوی فخر الدین صاحب
سہارنپور کا قصد کر کے نکلے اثنائے راہ مین انتقال ہوا **کرامت**
شاہ جی صاحب موصوف نے کہا کہ ایک طالب علم مستعد اکبر علی خان نامی
مفتی شرف الدین رامپوری کے شاگردون سے کول کے مقام مین حضرت
سید صاحب قدس سرہ کے قتل کے ارادے سے قرابین اور پیش قبض
لگائے ہوئے آنیکا ارادہ کیا ابھی وہ آیا نہ تھا کہ آپ نے فرمایا ایک
صاحب میری ملاقات کو قرابین اور پیش قبض لگائے ہوئے آتے ہین
کوئی اونسے متعرض نہ ہو نا آنے دینا راوی بھی اوسوقت خدمت بابرکت
مین حاضر تھا کہ وہ شخص وارد ہوا اور روبرو بیٹھا آپنے خیریت و عافیت پوچھی
اوسنے کہا کہ آپسے میرے کچھ سوال ہین ارشاد ہوا کہو بمجرد ارشاد کے اوسکے
تمام جسم مین رعشہ پیدا ہوا آپنے فرمایا کہ خانصاحب خیر تو ہی اور رعشہ زیادہ
ہوا زبان مین لکنت پیدا ہوی آخر الامر تھوڑی دیر کے بعد قرابین وغیرہ
رکھ دیا اور دست مبارک پر بیعت کی تمام حقیقت اور اپنا ارادہ جو قتل کے
واسطے کیا تھا بیان کیا پھر عرض کی کہ اب حضرت کی نعلین برداری مین حاضر ہون

حاصل کلام ہمراہ رکاب ہوا معرکۂ اول مین جو بدہ سنگہ سکھ نے بے سرداری سے
درمیان پشاور اور پنجتار کے واقع ہوا تھا شہید ہوا سبحان اللہ کس
ارادے سے آیا تھا اور کیا مرتبہ پایا کرامت جناب مولوی حاجی حسن صاحب
سلمہ اللہ تعالی روایت کرتے ہین مولوی حاجی سید قاسم نصیرآبادی سے
کہ وہ اہل قرابت اور خلیفہ ہین حضرت سید صاحب قدس سرہ کے کہا اونھون
نے کہ ایک رسالدار کو حضرت سید صاحب سے نہایت عداوت تھی اور ہمیشہ
آپ کے قتل کی فکر و قصد مین رہتا تھا اور یہ امر مشہور رہا تھا کہ فلان رسالدار
اس ارادے مین ہی چنانچہ فتح پور ہسوہ کے مقام مین کہ راوی بھی یعنی
سید قاسم صاحب وہان حاضر تھے وہ رسالدار مسلح ہوکر حضرت کے فرودگاہ کا عزم
کیا یہ خبر حضور والا مین پہونچی راوی کہتا ہی کہ مین حضرت کے حجرے کے
دروازے پر مستعد کھڑا رہا کہ وہ شخص آئیگا تو اوسکو مار ڈالونگا کبھی حضرت تک
جانے ندونگا اس اثنا مین وہ شخص آیا حضرت نے حجرے سے باہر نکل کر فرمایا
کہ کیون مانع ہوتے ہو آنے دو مین امتثالاً لامرہٖ کنارے ہوا اوسنے
پوچھا کہ سید صاحب کہان ہین خدام نے کہا کہ حجرے کے اندر تشریف فرما
ہین اوسنے اوسی جوش و خروش سے حجرے مین گیا حضرت تنہا رونق افزا تھے
جاتے ہی آپنے تقدیم کی سلام علیک ہوئی فرمایا کہ آئیے بہت مدت کے
بعد ملاقات میسر ہوئی اور بکمال شفقت سے معانقہ کیا معانقے کے ساتھ ہی

اسی رسالدار ... سنگہ ... معرکۂ

وہ شخص بے ہوش ہوکر گر پڑا دیر تک بیخود رہا ہوش مین آتے ہی ہتھیار تمام کھول ڈالے
اور کپڑے پھینک دیے ایک تہ بند باندھکر دست بستہ ہوکر عرض کیا کہ فدوی کا
ارادہ فاسد تھا نہایت قصور ہوا اب اپنے ارادے سے توبہ کرتا ہون اور غلامون
مین داخل ہوتا ہون اوسی وقت بعیت سے مشرف ہوا کرامت خدا آگاہ مولوی عارف شاہ
صاحب نے جو اس شہر مین مغتنمات سے ہین مجھہ سے بیان کیا کہ لکھنؤ مین مولوی محمد اشرف
صاحب بڑے عالم باعمل فاضل اجل نہایت متقی پرہیزگار یگانۂ روزگار میرے
اوستاد تھے قضاے الٰہی اونکا انتقال ہوا بعد چندے ایک روز مین
مولوی اصغر صاحب کی خدمت مین بیٹھا تھا اور بھی لوگ حاضر تھے اوسوقت
مولوی محمد اشرف صاحب کے کمالات کا ذکر آیا ہر ایک نے جو جو وصف اونکا یاد تھا
بیان کیا ایک صاحب نے اونمین سے کہا کہ ہان ایسے ہی بزرگ تھے مگر اونھون نے
معلوم نہین کیا سمجھہ کے سید احمد صاحب کے مُرید ہوے کیونکہ وہ تو ایک
ان پڑھ آدمی تھے مولوی اصغر صاحب نے کہا کہ ہان مجھے بھی ایسا ہی خیال تھا اور
مجکو مولوی اشرف صاحب سے تیس سال تک برابر ملاقات رہی کبھی اونسے جھوٹ
نہین سنی ایکروز مینے اونکی مُریدی کا سبب پوچھا تو فرمایا کہ جب جناب سید احمد صاحب
یہان تشریف فرما ہوے اور اونکی رکاب برداری مین بڑے بڑے فاضل و
کامل مولانا محمد اسمعیل اور مولانا عبدالحی جیسے لوگ تھے تو مجھے بھی سید صاحب کی
ملازمت کا اشتیاق ہوا جاکر مشرف ہوکر بعیت سے بھی سرفراز ہوا اوسی دن مجھے

محمد اشرف صاحب لکھنوی کی بیعت ہونیکا بیان

دو فایدے ہوئے ایک تو سورۃ فاتحہ کی تفسیر اونھون نے ایسی بیان کی
کہ ویسی باوجود کئی تفسیرون کے مضمون ایسا دیکھنے کے کبھی نہ سنی تھی اور دوسرا
اوسی شب کو حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم کی زیارت شریف سے مشرف
کیا اور جو جو فیض و برکت مجکو حاصل ہوا ہی اوسکا کیا بیان کرون روایت ہی
حاجی محمد حسین صاحب سہارنپوری سے وہ روایت کرتے ہین اپنے اوستاد
مولوی وحید الدین پھلتی سے یہ بزرگوار شاگرد ہین مولوی اسمعیل شہید کے اور
خلیفہ ہین حضرت سید احمد صاحب کے اور پندرہ سال مولانا شاہ عبد العزیز
اور مولانا عبد القادر رحمۃ اللہ علیہما کی خدمت مین رہے ہین کہا اونھون
نے کہ سید احمد صاحب علیہ الرحمہ اوایل مین وطن سے بارادہ طالبعلمی حضرت
شاہ عبد العزیز قدس سرہ کی خدمت مین حاضر ہوکر مصباح تک پڑھا تھا ایک شب
بوقت مطالعہ دیکھتے کیا ہین کہ ایک حرف بھی نظر نہین آتا فقط صفحہ سیاہ دکھائی
دیتا ہی بہت کچھ غور کیا دیکھا تو کچھہ بھی نظر نہین آیا نہایت حیران و پریشان ہوے
اور بہت تاسف کیا آخر یہ جانا کہ شاید کوئی بیماری لاحق ہوئی ہی صبح کو حضرت کی
خدمت مین اپنی کیفیت عرض کی اور کہا کہ مجھے کسی طبیب سے رجوع کیجیے حضرت
نے پوچھا کہ فقط کتاب ہی ایسی نظر آتی ہی یا سب چیزین اسی طور سے
معلوم ہوتی ہین عرض کیا کہ فقط کتاب کا یہ حال ہی آپنے فرمایا کہ اب کتاب
رکھدو خدا تعالی نے تمھین دوسرے کام کے واسطے پیدا کیا ہی پڑھنا

ظہور نہین خود بخود تمھین اللہ سب باتین معلوم کرا ئیگا بس اوس روز سے حضرت نے انکو تربیت باطن شروع کی اور بیعت لی خدا تعالی کے فضل سے آپ کی ذات جامع کمالات ظاہر و باطن ہوے کمال باطن کا یہ حال تھا کہ لاکھون آدمی صحبت کے اثر سے واصل الی اللہ ہوے اور تحقیق اشغال و مراقبات و توجہات بھی ایسی تھی کہ اورونکو کم ہو گی۔ تمام کتاب صراط المستقیم کہ آپ ہی کا ملفوظ خاص ہی انھین انوار سے مملو ہی ظاہر کا یہ کمال تھا کہ مولانا اسمعیل اور مولانا عبد الحی جیسے فاضل جلیل القدر کہ جنکا ثانی کم ہوگا اپنے شبہات علمی پوچھتے تھے اور جواب باصواب پاتے تھے ایکدن آپنے مولوی وحید الدین صاحب مسطور سے فرمایا کہ تم مجھسے کوئی علمی بات نہین پوچھتے اسکا کیا سبب ہی اُنھون نے عرض کی کہ میرے اوستا مولانا اسمعیل حضرت سے جو پوچھتے ہین اوسکا جواب پاتے ہین مجھہ مین کیا حوصلہ ہی کہ کچھہ پوچھون آپنے فرمایا خیر وہ پوچھین تو پوچھین تم بھی کچھہ پوچھو اونھون نے کہا کہ غسل کے مقدمہ مین یہ جو دو حدیثین آئین ہین اِنَّمَا الْمَآءُ مِنَ الْمَآءِ اور اِذَا جَاوَزَ الْخِتَانُ الْخِتَانَ فَوَجَبَ الْغُسْلُ اِن دونون مین توفیق کیسی ہی کیونکہ ظاہر مین تو ایک دوسرے کے خلاف ہی آپ نے فرمایا یہ تو بہت آسان بات ہی پہلی حدیث خواب سے تعلق رکھتی ہی اور دوسری بیداری سے دونون کا مطلب صحیح ہی پھر اونھون نے پوچھا کہ اَلرُّکْنُ الْاَسْوَدُ یَمِیْنُ اللّٰہِ فِی الْاَرْضِ یُصَافِحُ بِھَا عِبَادَہٗ کَمَا یُصَافِحُ اَحَدُکُمْ اَخَاہُ کے کیا معنی ہین

فرمایا یہ تو او متشابہات کی جیسے بات ہی جسطرح کہ ید اور وجہ آیا ہی ویسا ہی
ہی دوسری بات اسمین یہ ہی کہ کعبہ عوام کے واسطے ثواب کی جگہ ہی جیسا کہ فرمایا
مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وہان جانے اور طواف کرنے سے گناہ دور ہوتے ہین
ثواب حاصل ہوتا ہی اور خواص کو ایک نسبت خاص ہی کہ عوام کو نصیب نہین اوسکو
یون سمجھنا چاہیے کہ جب مرید مُرشد کے روبرو بیٹھتا ہی اور مُرشد کے انوار اور
برکات اوسمین حسب استعداد اوسکے اثر کرتے ہین تو مُرید کا باطن نہایت پُرانوار
اور شوق و ذوق سے بیقرار ہوتا ہی تو مرید چاہتا ہی کہ مُرشد کے تصدق ہو جیسے
اور قدم چومے مُرشد اوسکا شوق و ذوق دیکھکر ہاتھ بڑھاتا ہی تا وہ دست بوسی
کرے اور اوسکو تسکین ملے اسیطرح ارباب نسبت جب طواف مین مشغول ہوتے
ہین تو اونکا باطن شوق و ذوق سے نہایت بیقرار ہوتا ہی حجر اسود کا بوسہ لیتے
ہین تو اپنے باطن مین تسکین پاتے ہین ؎ دفتر صوفی سواد حرف نیست
جز دل اسپید ہمچو برف نیست * زاد دانشمند آثار قلم ٭ زاد صوفی چیست آثار قدم
آنچہ تو در آینہ بینی عیان ٭ پیر اندر خشت بیند پیش ازان ٭ در دل انگور می دیدہ اند
در فنائے محض شئی را دیدہ اند ٭ **کرامت** روایت ہی اونھین حاجی بزرگوار
سے وہ روایت کرتے ہین اپنے اوستاد مولوی حمید الدین مسطور سے کہا
اونھون نے کہ حافظ اکرام الدین نے مجھسے قطبی میر تک طالب علمی کی تھی اور ترجمہ
فتح الرحمن بھی پڑھا تھا دہلی کے دریبے مین عطاری کی دُکان لگا کر اوسمین

اپنی گذر کرتے تھے بعد چند سے بنارس مین کسی جولاہے نے اونکو بلاکر اپنے
لڑکے کی تعلیم کے واسطے نوکر رکھا تھا جب حضرت سید احمد صاحب کا گذر بنارس
مین ہوا اور مین بھی ہمراہ رکاب تھا تو وہان اکرام الدین سے ملاقات ہوئی مینے کہا
کہ تم کو بھی ایک مدت سے فقرا کی تلاش ہے اب چلیے حضرت سید صاحب کی خدمت
سے مشرف ہو جیے اور بیعت بھی کیجیے اوسنے کہا خیر چلنے کو کیا ہی چلتا ہون
مگر مرید نہین ہوتا یہ امر بہت مشکل ہی کچھ آسان نہین جب تک میری تسکین نہ ہوگی
مین کسی کا مرید نہونگا مینے پوچھا کہ تمھاری تسکین کا کونسا امر ہی کہا کہ جب تک
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجھسے نفرمائینگے مرید نہونگا مین اس بات سے
لاجواب ہوکر حضرت کی خدمت مین عرض کیا تو حضرت نے فرمایا کہ وہ تو بہت اچھی
بات کہتے ہین آدمی کو ان امور مین ایسی ہی تحقیق چاہیے اور ایک پرچے پر
درود شریف لکھکر مجھے دیا اور فرمایا اونکو لیجا کر دو اور کہو کہ شب کو پڑھکر
سو رہنا انشاء اللہ تعالی حضرت کی رویت مبارک حاصل ہوگی پوچھ لینا یا خود
حضرت ہی سے مشرف ہونا مینے لیجا کر دیا اوسنے شب کو پڑھکر سو رہا رویت
شریف سے مشرف ہوا اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے عرض کی کہ یا حضرت
یہ سید احمد صاحب آپکے فرزند ہین ارشاد ہوا کہ ہان وہ میرا فرزند ہی پھر اوسنے
عرض کی کہ اونسے استفادہ کے باب مین کیا حکم ہی حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نے فرمایا کہ اوس سے استفادہ گویا مجھ سے ہی اس بشارت کی خوشی مین پچھلی رات سے

بیدار ہوکر اوسنے میرے پاس آکر یہ واقعہ بیان کیا اور حضرت سید صاحب کی ملاقات کا خواہان ہوا اوسکو بعد نماز صبح خدمت شریف مین لے گیا اور وہ بیعت سے سرفراز ہوا ایک مدت تک خدمت عالی مین رہا ایکروز حضرت سید احمد صاحب نے فرمایا کہ بھائی حافظ اکرام الدین ہم نے تمھین اپنا خلیفہ کیا تم وعظ کیا کرو خلقت کو امور منہیہ سے باز رکھو اوسنے عرض کی کہ یا حضرت یہ کام فدوی سے نہوگا مجھکو اس کام کی کچھہ لیاقت نہین ہی جو کچھہ مینے پڑھا ہی وہ فقط مولوی حمید الدین صاحب ہی سے پڑھا ہی وہ خوب میری استعداد سے واقف ہین پھر آپ نے فرمایا کچھہ مضایقہ نہین علم نہو تو کیا ہوا تم بیان کیا کرو اوسنے پھر انکار کیا کہ حضرت یہ امر بدون علم کے ممکن نہین فدوی اس امر کا وعدہ نہین کرتا پھر آپنے فرمایا کہ خدا تعالی تمھین علم عطا کریگا اوسنے کہا کہ آپ دعا کیجیے تب آپ دعا کے واسطے مستعد ہوے اور تمام خدام آمین آمین کہتے ہوے دست بدعا تھے حضرت خدا تعالی کے اوصاف بیان کرنے لگے کہ **یا الٰہی** تو نے عالم کو بے سبب پیدا کیا اور آسمان کو بے ستون کھڑا کیا تنور سے پانی جاری کیا اور پتھر سے ناقہ نکالا عیسی علیہ السلام کو بے باپ کے پیدا کیا اور آدم علیہ السلام کو بغیر ماں اور باپ کے ظہور مین لایا اور ہمارے نبی اُمّی صلی اللہ علیہ وسلم کو علم اولین و آخرین سرفراز فرمایا **یا الٰہی** اوس نبی اُمّی کی برکت سے اسکو علم ظاہر و باطن عطا فرما بعد ازان ارشاد ہوا کہ مین اور تمام بھائی مسلمان تمھارے واسطے دعا کیے ہین انشاء اللہ تعالی

امید قوی ہے کہ خدا تعالی تمہین علم سے سرفراز کریگا تم فقط وعظ کیا کرو اوس روز سے حافظ مولوی اکرام الدین وعظ کیا کرتے تھے جو کوئی اونکا وعظ سنتا تھا وہ متحیر ہوتا تھا دہلی مین کسی نے اونکے وعظ کا تذکرہ کیا کسیکو باور نہوا جب بعد مدت کے مولوی اکرام الدین صاحب دہلی کو آئے اور جامع مسجد مین وعظ بیان کیا تو تمام شہر مین شہرہ ہوا اس شہرہ پر بھی مولوی مفتی صدر الدین خان اور مولوی فضل حق کو یقین نہ آیا آخر ایک جمعہ کو دونون صاحب اونکے وعظ مین تشریف لائے اور چند سوال بھی سوچ رکھے تھے جب اونہون نے وعظ شروع کیا تو اقسام اقسام کے علوم اور عجائبات اور نکات قرآنی بیان کرنے لگے اور جو اعتراض و سوال کہ اونکے ذہن مین تھے وہ بھی بیان کرکے اوسکے جوابات بہت طرح سے بیان کیا اون دونون فاضلون نے بعد اتمام وعظ کے دست بوسی کی اور کہا کہ یہ تمہارا علم فقط وہبی ہے کسبی نہین فقط مولوی اکرام الدین صاحب کے علم ظاہر کا حال تفسیر سورہ فاتحہ سے جو کئی مرتبہ طبع ہوئی ہے ظاہر ہے **کرامت** روایت ہے اوسی طریقے سے کہا اونہون نے کہ شیخ عمر مفتی مکہ المعروف بہ عبد الرسول اوستاد عبد اللہ سراج اور سید عقیل اور سید حمزہ یہ تینون بزرگوار بڑے صاحب کمال اور اولیاے مکہ معظمہ سے تھے جب حضرت سید احمد صاحب مکہ معظمہ کو گئے تو یہ تمام بزرگوار اونکے نہایت معتقد ہوے اور جب آپ طواف کرتے تو وہ بھی اوس طواف مین شریک رہتے کسی نے اونسے پوچھا کہ آپ لوگ

اونکے ساتھہ طواف کرنے کا کیا سبب ہی آونھون نے کہا کہ ہم نے اپنے باطن سے پایا ہی کہ اس بزرگ کا جو طواف ہی وہ مقبول ہی اور جو لوگ اوس طواف مین رہتے ہین اونکا بھی طواف قبول ہوتا ہی اسواسطے ہم اونکے ساتھہ طواف کرتے ہین

ایضاً جب حضرت سید احمد صاحب حج سے فارغ ہوکر مدینۂ منورہ کو گئے تو حافظ حاجی مولوی معین الدین صاحب پھلتی خلیفہ حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز قدس سرہ جو آپ کے ساتھہ تھے بسبب بیماری کے مکہ معظمہ مین رہ گئے اور جناب سید عمر المعروف بہ عبدالرسول کو اونسے نہایت موافقت تھی اوسی بیماری سے اونکا وہان انتقال ہوا اوسیدن مولوی وحیدالدین صاحب سے جو اونکے فرزند تھے سید عمر موصوف نے کہا کہ اللہ تعالی کا شکر کرو تمھارے والد کی مغفرت ہوئی اونھون نے پوچھا کہ حضرت آپ نے کیونکر معلوم کیا تو جواب دیا کہ مین اونکا تذکرہ ملأ اعلی مین سن رہا ہون اور مدینہ منورہ مین حضرت سید صاحب نے اپنے رُفقا سے کہا کہ آج جناب مولوی معین الدین صاحب کا ذکر ملأ اعلی مین ہورہا ہی اس عالم سے اونکا انتقال ہوا پھر مکہ معظمہ مین لوگون نے آکر دریافت کیا تو معلوم ہوا کہ وہ ایک ہی دن تھا جو دونون بزرگون نے فرمایا تھا

ایضاً کلکتے مین منشی امین الدین خان نامی ایک وکیل عدالت بادشاہی کا بڑا صاحب دولت اور عزت تھا اوسکے اموال و املاک وہان مشہور و معروف ہین جب حضرت سید صاحب کلکتہ کو رونق افزا ہوے تو اوسنے تین منزل کشتی مین پیشوائی کو آکر حضرت سے عرض کی کہ آپکی رونق افزائی کا

تمام شہر مین شہرہ ہی اور ہر کس و ناکس جمال باکمال کا والہ و شیدا ہی اور بہتون
کو آرزو ہی کہ حضرت اپنے مکان کو اقدام فیض التیام سے مشرف فرمائین اِس
فدویکی یہ تمنا ہی کہ میری آرزو بر لائین حضرت نے اوسکا معروضہ قبول کیا کلکتہ
مین مع قافلہ باسلاح تشریف لیجا کر اوسی کے مکان مین فروکش ہوے مکان
بہت بڑا عالیشان باساز و سامان اوسنے خالی کر دیا اور ہر روز دعوت اوسی کے
یہان سے تمام قافلے کی ہوتی رہی مگر اوس نے وہان اوتار کے جو اپنے
مکانکو گیا سو پھر کبھی خدمتِ عالی مین حاضر نہوا حتی کہ ایک ماہ کامل گذرا
اور یہان بھی کوئی اوسکا پُرسان حال نہوا مریدی کی ایسی کثرت تھی کہ حضرتکو
بھی دم بھر کی فرصت نہ ملتی تھی اسواسطے حضرت کو بھی اوسکی یاد نہ آئی ایکروز
مولوی حمید الدین کہتے ہین کہ مینے خیال کیا منشی جی یہان کبھی نہین آتے
اِسکا کیا سبب ہوگا اس استفسار کے واسطے بعد مغرب اونکے مکان کو جاکر
اطلاع کی تو اندر بُلا لیا بہت توقیر سے ملاقات ہوئی دیکھا تو وہ مکان نہایت
اسباب ممنوعات سے آراستہ تھا کہ جا بجا ظروف چاندی کے اور سامان
عیش و سُرور کا دھرا ہوا پایا بعد خیر و عافیت کے مینے بُرائی اسباب
ممنوعہ کی اور ناپائداری دُنیا کی بیان کی خدا تعالی کے فضل سے کچھ ایسی
تاثیر ہوئی کہ اوسیوقت ہزارہا رُوپے کا سامان بادہ خواری کا اوسنے پھکوا دیا
اور تمام اسباب ظروف وغیرہ کے قسم سے چاندی سونے کا نکلوا کر حکم دیا

کہ یہ سب گلوا کر اسکا چاندی سونا تیار کیا ہا ویسے منشی جی کو اور ایک اونکے
رفیق کو اور مجکو بھی نہایت رقت ہوئی یہانتک کہ بیہوشی طاری ہوئی بعد
چندے افاقہ ہوا تو مینے اوس سے عدم حضوری کا حال پوچھا اوسنے بہت
نادم ہوکر کہنے لگا کہ کیا عرض کرون مین ایک بڑی مصیبت مین گرفتار ہون
اوسکا بالمشافہہ آپسے عرض کرنا بے ادبی جانتا ہون یہ میرا رفیق ہی آپکو
اوس سے معلوم ہوگا اوس رفیق سے کنارے ہوکر دریافت کیا تو اوسنے
کہا کہ جس روز سے حضرت سید صاحب تشریف لائے ہین مین اونکو روز
حصول ملازمت کے واسطے کہتا ہون مگر یہ کچھ ایسا بیان کرتے ہین کہ اوسکا
مجھسے کچھ علاج نہین ہوتا وہ کیفیت یہ ہی کہ اس شہر مین ایک بیسوا نہایت
حسین و جمیل کہ جسکا نظیر نہین اور مال و متاع مین ایسی ہی کہ ویسا کوئی امیر
نہین اور چند شخصون سے اوسکو موافقت ہی انکے پاس بھی مہینے مین ایکبار
آتی ہی اوسکی محبت سے یہ شخص بہت مجبور ہی چاہتا ہی کہ اوس سے نکاح
کرون تو وہ نہین کہتی ہی اگر ترک کرون تو جان نہین رہتی ہی اسواسطے مجھسے
یہ شخص کہتا ہی کہ جب حضرت سید صاحب کی خدمتمین جاونگا تو بیعت ہی کرنے بنیگی
ایسے بزرگ کے ہاتھہ پر اقرار کرے بعد لازم ہی کہ اوسپر قایم رہے سب چیزین
ترک ہو سکتی ہین مگر اوس بدبخت کی مفارقت نہین ہو سکتی کیا کرون اپنے کو
نہایت مجبور پاتا ہون اس لیے حاضر ہونے کو شرماتا ہون مین یہ سنکر خاموش رہا

بعدازان حضرت کی خدمت مین یہ تمام سرگزشت عرض کی ارشاد ہوا کہ اوسنے کہو جب تم خدا کی راہ مین توبہ کرسنے کو مستعد ہو تو خدا یتعالی تم کو اپنے عہد پر قایم رکھے گا کچھ فکر نکرو پھر دوبارہ عرض کی تو جب بھی اسیطرح فرمایا تین بار ارشاد ہوا تو دوسرے دن مین منشی جی سکے مکان کو گیا اور یہ بشارت بیان کی اتفاقاً وہ دن اوس ہبیوا کی آسنے کا تھا مین بیٹھا ہی تھا کہ وہ آئی روبرو میرے اور منشی جی سکے بیٹھی منشی جی بہت محجوب ہوسے اوس سنے مجھہ سے مخاطب ہوکر خیر و عافیت پوچھی اور کہی کہ کہان سے رونق افزائی ہوئی مینے جواب دیا کہ حضرت سید صاحب کے قافلے کا ایک درویش اور اونکا خادم ہون اسی عرصے مین حضرتکو الہام ہوا آپنے اپنے رفقا سے فرمایا کہ بہت روز ہوسے منشی جی سے ملاقات نہین ہوئی چلو مین اونکے مکان کو چلتا ہون چند خدام سے آپ منشی جی سکے مکان کو تشریف لاسئے حضرت کی رونق افزائی کی خبر سنتے ہی منشی جی نہایت پریشان ہوکر اوس ہبیوا کو ایک نعمت خانے مین بٹھلا کر دروازہ بند کیا اور آپ استقبال آکر حضرت کو لے گیا حضرت کے تمام خدام اور منشی جی وغیرہ روبرو دست بستہ بیٹھے رہے مینے عرض کی کہ حضرت عجب اتفاق ہی مریض مع اسباب مرض حضور مین طبیب حاذق سکے حاضر ہی اب فقط طبیب کی التفات چاہیے حضرت نے یہ سنتے ہی احسن الخالقین کا وعظ شروع کیا اور اس زور و شور سے خدا یتعالی کی احسن الخالقیت بیان کی کہ بیان سے باہر اوسوقت فقط آپ سکے

علم لدنی کا ظہور تھا ورنہ آپکا علم ظاہر تو مشہور تھا اور شکر گزاری نعماے الٰہی کے
جیسا کہ اسلام اور اموال اور حسن و جمال کہ اس ہر ایک کا شکر کسطرح چاہیے اور
خدا تعالیٰ نے شارع کا کیا حق لازم کیا ہی اور کیسا ادا کیا چاہیے بخوبی بیان
فرمایا اوس بیان کی تاثیر سے تمام مجلس بیہوش ہو گئی اور وہ بیسوا بھی تڑپتے
تڑپتے بیتاب اور اشتیاق جمال باکمال مین ماہی بے آب ہوئی بعد اتمام وعظ کے
باہر آکر بیعت سے مشرف ہوئی اور منشی جی نے بھی بیعت کی اور اوس بیسوا نے
حضرت کو اپنے نکاح کا وکیل کیا اوسی محفل مین منشی جی سے نکاح ہوا خدا تعالیٰ
کے فضل سے وہ دونون بڑے متقی اور پرہیزگار ہوے **کرامت**
روایت ہی حاجی محمد حسین صاحب سہارنپوری سے وہ روایت کرتے ہین
میان ہدایت اللہ ساکن بانس بریلی سے اول انکا نام رمضانی تھا اور وہ
نہایت برے حال مین تھے یعنے ہاتھ پیر کو مہندی لگی ہوئی چوڑیان پہنے
ہوے جسم مین سرخ لباس کانون مین زیور داڑھی مونڈی ہوئی کنگھی چوٹی
کی ہوئی اور تمام امور نسوان مین جیسے چرخا کاتنا اور سینا پرونا بہت مہارت
تھی اور ہزارون چوڑ فقرے اور جوابات کڑے کڑے یاد تھے اسی حال
مین اور ایسے ہی اطوار مین عمر بسر ہوتی تھی جب حضرت سید صاحب کی بریلی
مین تشریف فرمائی ہوئی تو اونھون نے ارادہ کیا کہ حضرت کی خدمت مین
جاکر ان تمام امور سے توبہ کرونگا اسواسطے چرخا کاتکر کچھ روپیہ جمع کرکے

لباس شرعی بنایا اور کچھ شیرینی وغیرہ لیکر حضرت کی خدمت مین حاضر ہوے
تو مولوی عبدالحی صاحب وعظ کر رہے تھے وہ وہین کھڑے رہے لوگون نے
اونکی وضع دیکھکر بہت متعجب ہوے بعد اتمام وعظ کہین حضرت کی اونپر نظر
پڑی فرمایا یہ کون ہی لوگون نے عرض کی کہ یہ زنانہ ہی نزدیک بلایا اور پوچھا کہ کیا
ارادہ ہی اونھون نے اپنے انداز سے التماس کی کہ واری جاؤن بلالون میانکی
خدمت مین آئی ہون حاضر رہونگی جوگن بنونگی فرمایا کہ بسم اللہ وہ پر کیا ہی اوسی
محفل مین بیعت کی حضرت نے وہ لباس وزیور تمام اوتروایا جو لباس شرعی
کہ اونھون نے لایا تھا وہ پہنا کر **هدایت اللہ** نام رکھا مدت مدید رکاب
سعادت مین رہے ولایت مین بھی ساتھ تھے اور نہایت متقی وپرہیزگار بنے
اونھون نے کہا کہ ولایت مین کسی مقام پر آنبہ کا درخت تھا مگر کبھی اوسمین آنبہ
نہین آتے تھے ولایتیون نے حضرت سے عرض کی کہ حضرت ہندوستان مین
تو آنبہ ہوتے ہین مگر یہان ایک درخت ہی کبھی اوسمین پھل نہین آئے اور ہم نے نہین
دیکھا آپ دعا کرین کہ اوسمین پھل آجائین اور ہم دیکھہ لین آپ نے تمام حضار کو
فرمایا کہ بھائی تم سب لوگ دعا کرو مین بھی دعا کرتا ہون آپ نے دعا کی
اللہ جل شانہ کے فضل سے اوس سال موسم پر اوس درخت مین آنبہ لگے
کرامت روایت ہی ابوالحسن شاہ احمدی مظہری بتوری سلمہ اللہ تعالی سے
کہ اونھون نے کہ جیسی شوکت ومنزلت خدا تعالی نے اگلے بڑے بڑے

بزرگون کو عنایت کی تھی ویسی ہی حضرت سید صاحب کو اپنے فضل و کرم سے
دی تھی جن دنون مین حضرت سید احمد صاحب ٹونک کو تشریف لائے ہین
تو میری خُرد سالی تھی تمام بستی مین اونکی رونق افزائی کا شہرہ ہوا تھا ایکدن
شور ہوا کہ حضرت سید صاحب کی سواری آتی ہی تو مین بھی مکان کے باہر نکل کر
تماشا دیکھتا کھڑا تھا کہ رونق افزائی ہوئی ہزارہا آدمی آپ کے گرد و پیش روان
اور دوان تھے آپ گھوڑے پر سوار چلے جا رہے تھے وہان سر راہ گولیونکا
ایک محلہ تھا اور وُہ تمام کافر تھے سب اپنے اپنے گھرون سے نکل کر سواری
دیکھہ رہے تھے جب گذر اونکے قریب ہوا تو کہین اونپر آپ کی نظر پڑی بس
ایکہی نظر مین وہ سب ہمراہ رکاب دوان اور اوسی وقت آپ کے ہاتھہ پر
مسلمان ہوے **سبحان اللہ** کیا تاثیر تھی ۔ ؎ آنانکہ خاک را
بنظر کیمیا کنند ٭ آیا بود کہ گوشۂ چشمے بما کنند ٭ **روایت ہی**
مولوی نصر اللہ خان صاحب خورجوی سلمہ اللہ تعالی سے وہ روایت کرتے
ہین اپنے مرشد شاہ عبد العلیم علیہ الرحمہ سے کہا اونھون نے کہ وقت روانگی
جہاد کوئی منزل پر حضرت سید احمد صاحب کا لشکر اوترا ہوا تھا اوس مقام مین
حضرت سید صاحب قدس سرہٗ قضاے حاجت کے واسطے جانب صحرا چلے جاتے
تھے ایک سوار گھوڑے کا چارجامہ بچھا کر سامنے بھالا گاڑے ہوے
بیٹھکر یہ شعر پڑھہ رہا تھا ۔ ؎ اے صبا نکہتے از کوے فلانے من آر

وصال ثانی حضیقی

زار و بیمار ہیں ہم راحت جانے میں آرہ۔ حضرت نے پوچھا کہ اسکے معنی بھی جانتے ہو اوسنے عرض کی کہ نہین آپ نے فرمایا کہ ہم تمھین معنی سمجھاتے ہین عرض کی کہ مناسب آپ اوسکے نزدیک بیٹھکر چھاتی سے لگاکر تھوڑی دیر متوجہ رہے کہ وہ بے ہوش ہوگیا آپ حاجت کے واسطے چلے گئے فارغ ہوکر مقام پر تشریف لاکر اوس شخص کا حال دریافت کروایا تو اوسی بیہوشی مین اوسکا انتقال ہوگیا تھا

نظم ای تازہ بہارِ چمنستانِ سیادت ۔۔ ای رونقِ رنگِ گل بستانِ شہادت ۔۔
زیبا تھی تجھے حضرتِ سلطانِ رسل کی ۔۔ پہونچانے مین احکام رسالت کی نیابت
اپنے پدرِ حیدر کرار کا تو نے ۔۔ اِک خلق کو دکھلا ہی دیا زورِ امامت ۔۔
جو لوگ ترے عہد مین تھے شہرۂ آفاق ۔۔ کرتے تھے تری خاکِ قدم کحلِ بصارت ۔۔
حاصل ہوئی صحبت سے ترے ایک جہانکو ۔۔ بے شائبۂ شرک و ریا حق کی اطاعت ۔۔
جینا دلِ بیجان کا تاثیر نظر سے ۔۔ کہتے ہین کہ اِک تیری تھی ادنا یہ کرامت ۔۔
کیا کیا انھین اللہ نے ضیا بخشے تھے رتبے ۔۔ اِک یہ کہ تھی حضرتِ سید سے اونکو خلافت ۔۔

صاحب کمالاتِ باطن و ظاہر مولوی شاہ عبد القادر صوفی علیہ الرحمہ حضرت شاہ عبد القادر صوفی علیہ الرحمہ

مؤلف تارکِ دنیا و عقبیٰ طالبِ ذاتِ خدا ۔۔ صوفیِ صافی لقب شاہ این عبد القادر است ۔۔
من چگویم بیش ازین توصیف آن والا گہر ۔۔ فانی از خود باقی در حق شانِ عبد القادر است ۔۔

آپکا مختصر احوال مقالۂ دوم مین ضمناً حضرت کے حالات مین مذکور ہو چکا اب بیان مندرج فقط خلافت کی سند ہی کہ اوس سے اون کا حال مستند ہی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله بحمده والصلوة على رسوله الذي
لا نبي بعده وعلى آله الهادين الى طرق المعرفة واليقين واصحابه
المرضيين المهديين وعلى علماء شريعته واولياء امته
الى يوم الدين **اما بعد** فقد قدم علينا في حدود سنة
ثمان وعشرين بعد الالف والمائتين من الهجرة النبوية
على مهاجرها افضل السلام واكمل التحية اخونا الصالح
المستهتر بذكر الله **شاه عبد القادر الحيدرابادي**
رقاه الله الى مدارج الكمال والتكميل ورزقه الجزاء الجميل
والاجر الجزيل وقد لقي قبل ذلك عدة من ارباب الطريقة
القادرية الجيلانية رحمه الله على صاحب الطريقة وعلى
اتباعه واخذ منهم بيعة وتلقينا وصحبة واشتغالا باشغال
تلك الطريقة ووجد في نفسه آثارها بحمد الله فلما وصل
الينا طلب منا تعريف نسبة اهل البيت على صاحب البيت
وعليهم السلام فعرفه تلك النسبة العالية النفيسة القاء
قلبيا تارة وتقريرا لسانيا اخرى فعرفها في الجملة واستانس
لها ثم اخذ يتعرف مني نسبة بيرنگي وغيرها من نسب
القوم فعرفتها كذلك وسمع مني كثيرا من آداب السلوك

والتسليك وبعض المعارف الالهية وعرفت مراتب الحقية والتجليات الوجودية والشهودية بقدر الامكان واستنسخ كتبا كثيرة ورسائل عديدة مما يتعلق بهذين البابين مثل القول الجميل والطاف القدس واللمعات واللمحات والسطعات البدور البازغة والانتباه فى سلاسل اولياء الله وغيرها فاجزته بالاشتغال بما فى تلك الكتب والرسائل من الاشغال والتوجهات والمراقبات والاذكار واجزته بما فى كتاب الانتباه من السلاسل والاشغال وبما فى القول الجميل من الاذكار والاعمال نفعه الله بها نفسه وغيره بواسطته واخبرته بما حصل لى من الاتصال بالطريقة المدارية رحمة الله على صاحبها ووصيتى له ان لا ينسانى من الدعاء فى خلواته ولا ينازع احدا ولا يخاصم فى ترجيح طرق بعضها على بعض وفى تفضيل مشايخ بعضهم على بعض وان لا يقع طرفا مقابلا فى قضية وكلام الا ما ورد به نص جلى من الشارع او وقع عليه اجماع الامة المرحومة المصطفوية فان الامر فيما دون ذلك وسيع والله تعالى اسئل ان يعافينى واياه عن الزيغ والزلل والخطاء والخطل والبسته قميصا وقلنسوة البسه الله لباس التقوى والعزة فى الدنيا والعقبى وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمين



یہ اصل سند حضرت مولانا اسحق صاحب کے ہاتھ کی لکھی ہوئی ہی راقم نے دیکھی ہی
اور جو جو کتابیں سند میں مذکور ہین وہ سب اونکے پاس موجود ہین اور حضرت
کے خاندان کے جو جو خلفا یہان سو دلق افزا ہوے ہین وہ سب اِن بزرگ سے
ملے ہین بڑے زاہد اور تارک الدنیا اور صاحب تاثیر تھے آخر کو اسی شہر حیدرآباد دکن
مین سلخ ماہ ذی الحجہ ۱۲۶۹ سنہ بارہ سو انہتر ہجری شب دو شنبہ کو انتقال فرمایا قبر آپ کی
حسین ساگر کے تالاب کے کنارے واقع ہی اور آپ کے فرزند بزرگ مسمی شاہ
میر علی شاہ صوفی قاضی چھاؤنی حسین ساگر المشہور بہ سکندرآباد آپ کے
خلیفہ اور جانشین ہین اونکے سوا یہان اور بھی آپ کے مرید و خادم بہت ہین
شاہ میر علیشاہ صاحب صوفی نے ۱۲۸۹ سنہ بارہ سو اونناسی ہجری مین مولوی
حاجی حسن زمان صاحب محی الدولہ کے پر بھائی کے استفتا کا جواب بھی لکھا ہی
یہ قصہ یون ہی کہ مولوی صاحب مذکور نے باوجود فیضیاب ہونے اس خاندان عالیشان
کے نافہمی سے بعض مقامات تفہیمات الٰہیہ اور حجۃ اللہ البالغہ وغیرہ پر اعتراض
کر کے اونکا استفتا قرار دیا اور خود ہی مجیب ہو کر بے ادبانہ تقریر کی تھی
اوسکے جواب کی تحریر بہ تحریکی کے طور پر صوفی صاحب نے داد دہی ہی عبارت
جواب مولوی حسن زمان (کہ) این اقوال مردود و مطرود ناشی از غایت
غوایت اند بس قایل آن جنوح از اصحاب اہواے باطلہ و ارباب آرا عاطلہ سدلی
اَضَلَّہُ اللّٰہُ عَلٰی عِلْمٍ و معتقد فضل او بر جہالت و بر ضلالت باشد

اور اس استفتا کی کیفیت کسی نے محی الدولہ کے زمانے مین جناب مستغنی الالقاب
مولانا مولوی محمد زمان صاحب دامت برکاتہ کی خدمت مین بیان کی تو
جناب معترض نے اوسکا جواب فورًا زبانی بہت خوب فرمایا اس مقام پر اوسکا لکھنا
مناسب جانکر مرقوم ہوتا ہی وہ یہ ہی (مجیب کی تحریر ہی کہ معتقد فضل او بر جہالت
و بر ضلالت باشد اور مولانا فخر الدین صاحب دہلوی جو اونکے پیران کبار سے
ہین وہ تو مولانا ابالفضل اولانا حضرت شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ کے
فضل و کمال کے بڑے معتقد و مقر ہین چنانچہ اپنی کتاب فخر حسن مین لکھتے ہین
صاحب المقامات العلیہ والکرامات الجلیہ الشیخ ولی اللہ المحدث سلمہ اللہ تعالی ع
مقامات و کرامات کا اقرار تو صاف اعتقاد فضل پر دلالت کرتا ہی اور مولوی فخر الدین
صاحب علیہ الرحمہ بڑے عالم و صوفی تھے صوفی کی تحریر اعتقاد کے خلاف
نہین ہوتی یہ کیا بات ہی کہ پیر تو حضرت کے فضل و کمال کے معتقد ہون اور
مرید کہے کہ معتقد فضل او بر جہالت و بر ضلالت باشد انتہی یہ عبارت
فخر حسن کے معترض نے قول المستحسن جو اوسکی شرح لکھی ہی اور ۱۲۸۳ء دہلی مین
۱۲۸۳ ہجری مین طبع ہوئی ہی اوسکے اخیر ۹۹ صفحہ مین موجود ہی یہ بڑے
حیرت کی بات ہی کہ اپنے پیر کے لکھے کا بھی لحاظ نہوا اور یہ عجب فہم و فراست
ہی کہ اپنی تحریر سے اپنے پیر کیا الزام آتا ہی غور نکیا کیونکہ اہل ہوا اور مبتدع
تو فاسق ہین فقہ کی کتابون مین مذکور ہی لانّا نفسقھم من حیث الاعتقاد

جواب مولانا مولوی محمد زمان صاحب پر اعتراض مولوی حسن زمان صاحب

کلام ؀ در تکلم کرشمۂ اشراق ؀ در کمالات ظاہر و باطن ؀ امی ضیا بود ذات
بالبس طاق ؀ **ولادت** آپکی ہشتم ذیحجہ ۹۶؁ سنہ گیارہ سو چھیانوے ہجری مین ہی
جناب مولوی عبد القیوم صاحب فرماتے ہین کہ آپ کافیہ مولانا عبد الحی
علیہ الرحمہ سے پڑھتے تھے کہ اونکو اپنے وطن کے سفر کا اتفاق ہوا تو حضرت
میان صاحب یعنی مولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہٗ نے مولانا عبد القادر صاحب
اپنے برادر خرد کو آپکے سبق کے واسطے فرمایا اوس روز سے آپ اونکی خدمت
مین ہر روز اخیر عمر تک حاضر رہے اور تمام صحاح ستہ اور کتب فقہ اور تمام
علوم معقول و منقول آپسے حاصل کیا اور حضرت شاہ عبد العزیز قدس سرہ کی
عادت تھی کہ ہر روز بلا ناغہ بعد صبح قریب طلوع آفتاب ایک رکوع قرآن شریف
کا کوئی ایک تفسیر کے ساتھ مثلاً ایک روز جلالین اور ایک روز بیضاوی
اور ایکروز رحمانی اور ایک روز زاہدی اور دوسری تفسیرین بیان فرماتے اوسی مقام
سنتے تھے اوسکا قاری سوائے مولانا اسحاق صاحب کے دوسرا نہوتا تھا
یہ طریقہ حضرت کے روز وفات تک جاری رہا اور بعد نماز ظہر کے جسوقت حضرت
صحن مدرسہ مین جلوس فرماتے **مقامات ہندی** کا سبق ہوتا تھا
دوسرے بزرگوار جیسے مولانا عبد الحی اور مولوی رشید الدین خانصاحب
رحمہ اللہ علیہما اور اونکے سوا بڑے بڑے علما فضلا سامع رہتے تھے انتہی
حاصل کلام آپنے بیس برس کامل فن حدیث شریف اور یہ علم شریف حضرت کے

حضور میں طلبہ جدید الفکر کو پڑھایا کوئی کام آپ سے خلافِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
سرزد نہوتا تھا رات دن حضرت رسول کریم علیہ الصلوۃ والتسلیم کی پیروی پر چلتا تھا
فنا فی الرسول کا مرتبہ حاصل تھا چونکہ حق جل وعلا نے صورت اور سیرت دونوں
عطا کی تھی آپ کی صورت سے آثارِ صحابیت ظاہر ہوتے تھے اور یقین ہوتا
تھا کہ حضرت سید الثقلین صلواۃ اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کی صحبت کا فیض جنھوں نے
پایا ہوگا اونکی یہی صورت وسیرت ہوگی مصرع زہے امتِ خاتم المرسلین
بعد وفات حضرت شاہ صاحب موصوف کے آپکا فرق مبارک دستار خلافت سے
مزین ہوا اور تمام معتقدین صافی اعتقاد نے آپکی طرف رجوع کیا آپکے کمالات
ظاہر و باطن حد بیان سے خارج ہیں حضرت شاہ صاحب مغفور فرمایا کرتے تھے
کہ اگر معصومیت کا اطلاق سوائے پیغمبروں کے دوسرے پر جایز ہوتا تو اسوقت
میں اسحاق پر ہوتا مولانا مولوی سید ہاشم صاحب کہتے ہیں یہ بھی بات مشہور
ہی جو حضرت شاہ صاحب فرمایا کرتے تھے کہ میرے تقریر اسمعیل نے لی
اور تحریر رشید الدین نے اور تقوی اسحاق نے سبحان اللہ کیا کمال
اور کیا عنایت رب ذوالجلال ہی نازاور فخر کرنا چاہیے ایسی خدا جوئی پر
کہ سب کچھ چھوڑ کر سفر حجاز اختیار کیا اور وہاں مع قبایل و عشایر حاضر ہوکر
فرض حج ادا کیا اور زیارت شریف سے مشرف ہوکر پھر وطن کو تشریف لائے
مواعظ ونصایح سے خلق کو راہ ہدایت دکھلاتے رہے مولوی بہاؤ الدین صاحب

وغیرہ کہتے ہین کہ آپ بادشاہ کے مکان کو بھی سال مین ایکبار ماہ محرم کی نوین تاسیح رونق افزا ہوتے تھے شہادت کا وعظ یعنے چند مضامین سر الشہادتین کے بیان کرکے پہر دیڑھ پہر دن چڑھے وہان سے واپس آتے تھے ایک روز پیشتر بہادرشاہ یا کوئی وزیر یا شاہزادہ دعوت کے واسطے حاضر ہوتا تھا اور بروز معینہ سواریان آتین مع حضار و خدام تشریف فرما ہوتے مجلس عام رہتی جو چاہتا چلا جاتا اور ۱۲۴۵ہجری مین حسب گزارش شاہزادگان دہلی یعنے میرزا غلام حیدر وغیرہ **مائۃ مسائل** اور ۱۲۵۵ہجری مین بموجب التماس محمد خان زمان خان زمیندار موضع جھیکن پور **مسایل اربعین** تحریر کی سبحان اللہ کیا کہون یہ دونون کتابین ایسی ہین کہ جاہل دیکھے تو عالم ہو جاوے اور عالم دیکھے تو کمال بڑھ جاوے اگر عمل کی توفیق ہو تو خاصان خدا سے ہو جائے **بعد** ایک مدت کے ازبسکہ شعایر اسلام مین ضعف اور رسوم کفر و بدعت مین قوت آتی جاتی تھی نیت ہجرت کو مصمم کرکے تمام قبایل کو ہمراہ لیکر راہی مکہ معظمہ ہوئے اور باوصفیکہ تمام سکناے شہر اور سلطان وقت بسماجت تمام مانع آئے چونکہ شوق ما ہو الحق غالب تھا آپ ممتنع نہوئے اور مکہ معظمہ کو جاکر توطن اختیار کیا اور بسبب کثرت کرم کے آپکا کیسہ ہمیشہ خالی رہتا تھا خصوصًا ان لوگون کی تبرعات کے سبب جو ہندوستان سے اداے حج کو وارد مکہ معظمہ ہوتے تھے وہان کے لوگون نے حضرت کے وجود مطہر کو ازجملہ مغتنمات سمجھا اور آپکا

وہان ہونا موجب برکت جانا بارثانی دہلی سے جدا ہوکر اوس دیار مقدس مین
چھہ برس کامل تشریف رکھی آخر کو اوسی جا بچیسوین ماہ رجب شب دوشنبہ قریب طلوع
صبح صادق سنہ ۱۲۶۲ ہجری مین اس عالم سے انتقال کیا صاحب خزینۃ الاصفیا
نے یہ قطعہ آپکی تاریخ وفات مین لکھا ہے **قطعہ** شیخ اسحاق رہبر آفاق ؛؛
آنکہ ذاتش بدو جہان طاق است ؛؛ دل بسال وصال او سرور ؛؛ گفت
اسحاق شیخ آفاق است ؛؛ ۱۲۶۲ حضرت خدیجۃ الکبری ام المومنین رضی اللہ تعالی عنہا
کے روضۂ بلند پایہ کے سایہ مین آسودہ ہین۔ مکہ معظمہ مین بھی کچھہ تدریس کا
سلسلہ جاری رہا چنانچہ میر حسن علی عرف شاہ جی صاحب کہتے ہین آپ
اپنے مکان مین ونکو سبق پڑھایا کرتے تھے اور بعد مغرب کوئی طالب آوے
تو تربیت درویشی مین مصروف رہتے اور آپکے اشراق باطن کا یہ حال تھا کہ
سبق مین اکثر اشخاص مختلف المزاج کچھہ اپنے دلون مین سوالات سوچ کر آتے
تو سب لوگ اپنے اپنے سوال وجواب کی تقریر حضرت کی زبان مبارک سے
تفسیر وحدیث کے سبق پڑھانے مین سن لیتے مولوی سید ہاشم صاحب
کہتے ہین دہلی مین جب آپ راستے سے چلتے تھے تو نہایت عزوتنی سے
چلتے تھے اور نظر نیچی رہتی تھی ادہر سے اودہر نہ دیکھتے تھے گویا نظر بر قدم
کے مصداق تھے مگر ہیبت حق یہ ہوتی تھی کہ جو کوئی کس وناکس آپکو دیکھتا تھا
تو بغیر دست بوسی کے آگے نہ بڑھتا تھا اور دکاندار سب اپنی اپنی دکانون سے

نیچے آتے اور مصافحہ سے مشرف ہوکر جاتے تھے انتہی مکہ معظمہ مین بھی آپکے
شاگرد موجود ہین چنانچہ جناب مولوی محمد صاحب وغیرہ اور مدینہ منورہ مین
جناب مولانا مولوی عبد الغنی صاحب دہلوی مدنی سلمہما اللہ تعالی اور ہندوستان
مین تو بکثرت ہر یک بلاد و امصار مین مرید و شاگرد بھرے ہوئے ہین
اونمین سے یہ چند شخص مستثنی اور مشہور ہین۔ لوذعی یلمعی جناب مولوی احمد علی صاحب
محدث سہارنپوری سلمہ اللہ تعالی منتخب فضلاء زمان جناب مولوی حافظ قاری
عبد الرحمن صاحب پانی پتی سلمہ اللہ تعالی۔ فاضل یگانہ مولوی حافظ
شیخ محمد صاحب ساکن تھانہ سلمہ اللہ تعالی۔ گوہر بحار علوم صوری و معنوی
جناب مولوی عالم علی صاحب ساکن نگینہ مشہور بہ مرادآبادی حال نزیل
رام پور سلمہ اللہ تعالی آپ خلیفہ طریقت بھی ہین سلسلہ علوم ظاہر و باطن کا
آپ سے جاری ہے نواب معلی القاب مولوی حاجی مہاجر متبع سنن سید الاوایل
والاواخر بحر مواج علوم و عرفان نواب محمد قطب الدین خان دہلوی
رحمۃ اللہ علیہ والغفران۔ آپ شاگرد رشید اور خلیفہ طریقت اور سجادہ نشین
حضرت کے تھے اور انتقال آپکا مدینہ منورہ مین ماہ رجب سنہ ۱۲۸۹
ہجری مین ہوا ہے آپ بڑے صاحب حال و قال تھے قال تو کتب مصنفہ سے
پایا جاتا ہے چنانچہ یہ چند کتابین آپکی مشہور و مطبوع ہین جامع التفاسیر مظاہر حق
شرح مشکوۃ شریف ظفر جلیل شرح حصن حصین جامع الحسنات تحفۃ السلاطین

ذکر مولوی احمد علی صاحب محدث سہارنپوری
تھانہ ایک قصبہ ہے ضلع مظفرنگر مین اوسکو تھانہ بھون بھی کہتے ہین ۱۲
ذکر نواب قطب الدین خان دہلوی

تحفۃ الزوجین تحفۃ الاحبا سراج القلوب نالغۃ الزنا وظیفہ مسنونہ اور سواے
انکے بھی بہت سے مشہور ہین اور حال کا یہ حال کہتے ہین کہ اگر کوئی شخص خندے اونکی
خدمت مین رہکر اوقات وعادات کو قلمبند کرے تو ایک دوسری کیمیاے سعادت
ہوجاوے اور اب آپکے مرید وشاگردون مین سے دہلی مین مشہور ومعروف
مولوی عبد القادر صاحب اور مولوی رحیم بخش صاحب عرف منفی محمد مسعود
اور جناب مولوی خواجہ ضیاء الدین احمد کہ یہ شاگرد رشید اور خلیفہ طریقت
بھی ہین خلقت کی ہدایت مین مصروف ہین - عمدہ اور افضل واعلی مستفیضون
سے حضرت مولانا اسحق صاحب علیہ الرحمہ کے جناب فضیلت مآب جاوی معقول ومنقول
مقبول خدا ورسول فاضل اجل عالم باعمل مروج مراسم سنن حضرت رسالت پناہی واقف
اسرار خاندان شاہ ولی اللہی لوذعی المعی مولانا حافظ حاجی مولوی عبد القیوم
صاحب دہلوی نزیل شہر بھوپال سلمہ اللہ ذو الجلال ابن مولانا مولوی عبد الحی
ابن شیخ ہبۃ اللہ ابن مولوی شاہ نور اللہ قدس سرہ خسر مولانا شاہ عبد العزیز
دہلوی رحمۃ اللہ العلی القوی ہین ولادت آپکی ۱۲۳۱ھ بارہ سو اکتیس ہجری
مین ہی غلام نقی نام تاریخی ہی اور عبد القیوم کہتے ہین کہ حضرت شاہ عبد العزیز
قدس سرہ کا رکھا ہوا نام ہی آپ نے قرآن مجید خورد سالی مین اپنے والد
ماجد کے روبرو حفظ کیا اور اکثر صرف نحو منطق وعقاید وغیرہ مولوی نصیر الدین صاحب
شافعی لکھنوی مدنی رحمۃ اللہ علیہ سے پڑھا ہی اور تفسیر جلالین ابن ماجہ نسائی

اور علم فرائض مولانا یعقوب صاحب علیہ الرحمہ سے اور اکثر صحاح مولوی سید محبوب علی
صاحب دہلوی سے اور کچھ ہدایہ مولوی مفتی سید مراد صاحب سے اور باقی
فقہ اور بخاری شریف اور کچھ بیضاوی اور معالم التنزیل اور مدارک اور دُرِ منثور
اور صحاح ستہ اور قول الجمیل حزب البحر حصن حصین مستدرک دار قطنی اور دارمی
وغیرہ سب کچھ جناب مولانا اسحق صاحب علیہ الرحمہ سے پڑھا اور سنا ہی اور اجازت
عامہ من کل الوجوہ حسب قاعدہ محدثین اور بضابطہ مشایخ طریقت اجازت و خرقہ
حضرت مولانائے موصوف سے آپکو حاصل ہی اور آپکو بیعت ارادت اور اجازت
و خلافت حضرت امام المسلمین شیخ اوحد سید احمد صاحب شہید
قدس سرہ سے سرفراز ہی اور حضرت سید صاحب نے آپکو کلاہ بھی پہنایا ہی
اور بہت کچھ دعا آپکے واسطے کی ہی اور ایکبار آپکے پیچھے مع جماعت کثیر اقتدا بھی
کی ہی اور آپکو روحانیت سے حضرت شاہ عبد العزیز اور سید احمد صاحب قدس
سرہما کے بھی استفاضہ حاصل ہی اور مولانا یعقوب صاحب سے بھی آپکو چاروں طریقوں
میں بیعت اور اذکار و اشغال کی صحبت ہی اور آپ حلقے میں اخوند عبد العظیم خان صاحب
کے جو عمدہ خلفا حضرت سید صاحب کے سے تھے اکثر حاضر رہے ہیں اور حسب ارشاد
مولانا یعقوب صاحب رحمہ اللہ علیہ کے مزار پر انوار حضرت خواجہ باقی باللہ اور حضرت
شاہ ولی اللہ قدس سرہما اور خواجہ خواجگان حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی
رضی اللہ عنہ پر آپ اذکار و اشغال و مراقبہ میں مشغول رہے ہیں اور آثار و برکات عجیب پائے ہیں

غرض ذات جامع الکمالات آپ کی اس عصر مین مغتنمات سے ہی خدا تعالی سلامت رکھے اور زہد وتقوی وصبر وتحمل سخاوت ومروت حلم ووقار خدا تعالی نے اپنے فضل سے بہت کچھ آپکو سرفراز کیا ہی رات دن تربیت وتعلیم خلایق مین مصروف رہتے ہین بندگان خدا کو آپ کی ذات بابرکات سے نہایت فیض ہی اپنے بزرگون کے یادگار ہین اور آپکو مولانا اسحق صاحب سے نسبت دامادی کی بھی ہی مولانا صاحب کی دختر مرحومہ مغفورہ سے ایک دختر اور دو فرزند یعنے جناب حافظ مولوی محمد یوسف صاحب اور جناب مولوی حافظ محمد ابراہیم صاحب دونون عالم فاضل متقی پرہیزگار ذی حلم ووقار اپنے خاندان کے یادگار ہین اللہ جل شانہٗ دیرگاہ سلامت باکرامت رکھے آمین

ذی المفاخر والمناصب جناب مولانا مولوی محمد یعقوب صاحب قدس سرہٗ مؤلف قرۃ العین وجگر بند عمرؔ محب اللہ کا نبی کا محبوب ہا کون اس وصف کا ہی پوچھین تو ہا کہون مولانا محمد یعقوب ہا صاحب خلق محمدی تابع شرع احمدی جامع محامد صفات حاوی حمایداوقات افضل الکرام اشرف العظام خالق کے محب خلایق کے محبوب جناب مولانا مولوی محمد یعقوب علیہ الرحمہ آپ کہین برادر حقیقی مولانا محمد اسحاق کے اور خلیفہ طریقت حضرت شاہ عبد العزیز قدس سرہٗ کے ہین ولادت آپکی بست وہشتم ذی حجہ سنہ ۱۲۰ ہجری مین ہی آپ تین سبق شرح ملا کے حضرت شاہ عبد العزیز قدس سرہٗ سے پڑھے ہین فرماتے ہین کہ عجب طریقہ تھا تعلیم کا کچھ بیان نہین کیا جاتا

گویا ابواب علوم مفتوح ہوتے تھے اور اکثر علوم جناب شاہ رفیع الدین صاحب علیہ الرحمہ
سے حاصل کیا اور تفسیر جلالین حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب سے چہل قدمی کے وقت
پڑھا ہی۔ غرض علم و فضل مین یکتاے روزگار فن تفسیر مین بحر ذخار اور حدیث
مین دریاے بے کنار تمام کمالات باطن و ظاہر مین اقران روزگار سے پایہ کم نہین رکھتے
مگر خلق جمیل اور صفات جزیل و صبر و توکل مین لاثانی قناعت و استغنا مین بے نظیر
اکثر یہ معمول تھا کہ جب کوئی بطریق پیشکش و ہدیہ کے کچھ لاتا تو کبھی قبول نفرماتے
آپ نے بھی اپنے برادر بزرگوار کے ہمراہ ہندوستان سے ہجرت کی اور مکہ معظمہ مین
توطن اختیار کیا جب تک شاہجہان آباد مین رہے گوشہ عزلت مین پا بدامن رہتے تھے
اور ابناے روزگار کیطرف کبھی رجوع نکیا مکہ معظمہ مین بھی یہی حال تھا کچھ وجہ قلیل
مین جو کوئی کسب حلال سے بہم پہونچتا تھا اپنے اوقات گزاری کرتے تھے
کہتے ہین کہ مکان مین فرصت کے وقت ریشم کھولا کرتے تھے اور شب و روز عبادت
خالق اور ہدایت خلایق مین مصروف رہتے طالبان خدا کو منزل مقصود کو پہونچاتے
ثقات کہتے ہین استعداد ظاہر کا یہ حال تھا کہ کبھی کوئی آیت کے معانی کرتے
تو وہ مضامین عالی بیان فرماتے کہ سامعین ششدر ہو جاتے پہرون وہی بیان چلا جاتا
قوت باطن کا یہ کمال کہ ادھر سبق حدیث شریف وغیرہ کا بھی ہو رہا ہی اور ادھر
توجہ بھی جاری ہی یہ اسکو مانع وہ اسکو مزاحم نہین امانت داری ایسی کہ
یعقوب امین مشہور تھے۔ سکندر شاہ دہلوی کہتے ہین کہ ایک شخص

آپ کے پاس دو سو قرص مسی امانت لے آیا اور کہا کہ یہ رکھیے آپ نے فرمایا
الماری مین رکھدو اوسنے اپنا نشان کردیا آپنے نام لکھکر دھر دیا ایک مدت کے
بعد اوسنے آکر طلب کیا آپ دیدیجے کہا کہ کھولکر بتلائیے فرمایا کہ تم نے بھی کھولکر
نہین بتلایا تھا جسطرح رکھا تھا اوسیطرح رکھا ہوا ہی وہ تکرار کرنے لگا
اور کھولکر کہا کہ یہ تو قرص ہین مین ریال رکھا تھا آپنے فرمایا جو آپنے رکھا ہی
وہی ہی خیال نہ رہا ہوگا خوب یاد کیجیے پھر اوسنے اوسی طرح تکرار کرنے لگا
آپنے ویسا ہی آہستگی اور نرمی سے تین بار اوسکو سمجھایا جب دیکھا کہ وہ نہین
مانتا ہی تو مکان مین جاکر دو سو ریال لاکر دیا اور فرمایا کہ یہ بھی لیجاؤ خیر مجکو سہو
ہوا ہوگا مگر کسی وجہ سے چین بہ جبین نہوے اگر چند شخص کوئی مسئلہ
مختلف فیہ مین اپنے اپنے دلایل پیش کرکے نزاع برپا کرتے تو آپ
اس حسن تقریر سے ہر ایک کو سمجھاتے کہ سب وجہ اختلاف سمجھ جاتے
جھگڑا اوٹھہ جاتا صلح قرار پاتی مکہ معظمہ مین ہزارہا مخلوق خدا آپ سے فیضیاب
ہوے ایک ساعت کی آپ کی صحبت برسون کی عبادت سے بہتر تھی آخر
اوسی اشرف البلاد مین اوٹھا ئیسوین ذیحجہ ۱۲۸۲ھ بارہ سو بیاسی ہجری
جمعہ کے دن انتقال فرمایا عمر آپ کی برابر بیاسی سال کی تھی حافظ سورتی
صاحب مہتمم مساجد شہر بھوپال نے آپکی تاریخ اس آیہ کریمہ سے نکالی ہی
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

سکندر شاہ صاحب مسطور کہتے ہین کہ مین حضرت کی تجہیز و تکفین مین حاضر تھا
یہان تک کہ اپنے ہاتھون سے مین اور امیر بیگ صاحب اور عبد الرحیم نگینہ ساز
اور نعمت خان حضرت کے خادم خاص نے قبر مین اوتارا ہی جمعہ کے دن بھی
نماز صبح آپ نے تیمم سے ادا کی اور اشراق و چاشت بھی پڑھی دوپہر ڈھلے
جب حرم محترم مین اذان ہوئی اوسی وقت روح پر فتوح جانب ملأ اعلیٰ
پرواز کی عصر کی نماز کے بعد جنت المعلیٰ مین حسب وصیت آپ کے
بی بی کی قبر مین قریب مزار پر انوار مولانا اسحٰق صاحب قدس سرہ کے
دفن کیا جنازے کی نماز کی ایسی کثرت ہوئی کہ تمام حرم کی دکانین بند ہوگئین
کھڑے رہنے کو بدشواری جا ملتی تھی حرم شریف سے جنت المعلیٰ
تک اتنی خلقت تھی کہ قدم اوٹھانا مشکل تھا جنازے کو ہاتھ نہین
پہونچ سکتا تھا ہزارہا عرب بوسے دے رہے تھے آخیر وقت آپ نے
جسقدر امانتین رکھتین سب لکھوا دین اور فرمایا کہ تیس ریال نقرئی میرے
تکیے کے تلے ہین اوسمین تجہیز و تکفین ہوئے کچھ دھوم دھام اور تکلف
ضرور نہین اوسیطرح عمل ہوا اب حرم محترم مین مرزا امیر بیگ صاحب
آپکے داماد اور آپکی دختر اور مولوی خلیل الرحمن صاحب آپکے نواسے حاضر ہین
اور مولوی محمد عبد الرحمن بن حافظ محتشم بن مولوی محمد معظم المعروف
مولوی محمدی بن مولوی مقرب اللہ بن شاہ اہل اللہ بن شاہ عبد الرحیم

بن شیخ وجیہ الدین شہید نواسے مولانا محمد اسحٰق کے رحمۃ اللہ علیہم اجمعین
مکہ معظمہ مین آپکے خلیفہ اور جانشین ہین خدا یتعالی سلامت و باکرامت رکھے آمین

جناب فضایل و کمالات مآب مورد انوار حضرت احد مولانا
و مرشدنا مولوی سراج احمد صاحب خورجوی سلمہ اللہ الصمد

مؤلف

فقیر ابن فقیر ست صاحب توقیر — سراج راہِ ہُدی مقتدائے متعالی
عزیز عبد عزیز ابن شہ ولی اللہ — سمی ختم رُسُل مدظلہ العالے

آپ فرزند ہین جناب شاہ محمد فارغ صاحب علیہ الرحمہ کے جنکا مزار خورجے مین اونھین کے باغ مین واقع ہی اور شاہ محمد فارغ صاحب خلیفہ ہین جناب مرزا رستم بیگ صاحب علیہ الرحمہ کے جو بانس بریلی مین مدفون ہین اور مرزا صاحب مُعز خلیفہ ہین حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی کے قدس اللہ سرہٗ جناب شاہ فارغ صاحب بڑے صاحب کمال اور اکثر اوقات استغراق مین رہتے تھے اور حضرت شاہ ولی اللہ صاحب کی ملازمت سے بھی مشرف تھے اور مولانا شاہ عبد العزیز صاحب قدس سرہٗ آپکو برادر صاحب لکھا کرتے تھے مولانا سراج احمد صاحب مدظلہ نے تکمیل کمالات ظاہر و باطن اپنے والد ماجد اور حضرت مولانا شاہ عبد العزیز قدس اللہ سرہما کی

خدمت عالی مین کی ہی اور حضرت شاہ صاحب کی ملازمت کثیر البرکت
مین مدت تک رہ کر منصبِ خلافت سے سرفراز و سربلند ہین
تمام علوم مین بحرِ زخّار خصوص طبابت اور تفسیر و حدیث اور
حقایق و سلوک مین دریاے بے کنار ہین سخاوت و شجاعت
و صبر و توکل اور قناعت و مروت و وقار و تحمل مین بے نظیر
ظاہر مین سپاہی اور باطن مین فقیر ہین لباس بہت عمدہ
پہنتے ہین اور اکثر غذا آپ کی دودھ ہوتا ہی تردید مذہب تشیعہ مین
نہایت کمال ہی ایک وقت اہل تشیعہ نے آپ کو دودھ مین زہر
پلا دیا تھا فورًا زہر کا اثر پاکر معالجہ کی طرف متوجہ ہوے شافی حقیقی
کے فضل سے اثر اوسکا دفع ہوا مگر اوسوقت سے جسم مبارک
مین رعشہ ہو گیا ہی بحالت فقر و توکل مہمان و مسافر کو نہایت عزیز
رکھتے ہین مُصنّفات خاندان عالی شان عزیزیہ کی اس عصر مین جسقدر
آپ کے پاس ہین اُتنی کسی جا نہو نگی تعبیر رُویا مین بھی آپ کا کوئی
نظیر نہین علم و عمل آپ سے نازان قال و حال آپ پر قربان ہی ایسے مُبیّن
نکات و اسرار و حقایق قرآن ہین گویا حضرت پیر و مرشد کی زبان
ہین جامعیت جمیع کمالات صوری و معنوی حضرت پیر و مرشد کی
آپ کی ذات بابرکات مین جلوہ گر ہی بعض دقایق سلوک اس طریقہ علیہ

کے جو بکمال سرفرازی اس ہیچ میرز کو بذریعہ تحریر ارشاد کیے ہین
حوالہ قلم ہوتے ہین (۱) بعد ذکر اسم مبارک اللہ اللہ و تصور نور
از ہر شفاف انور تر از نور شمس بصمیمہ مجتبےٰ کہ از طبیعت ذاکر خیزد
مراقبۂ این طائفہ صافیہ این ست کہ تصحیح خیال بسوے نقطۂ ذات
بیچون و بیچگون کردہ آید و مختار شیخ شیخ فقیر کہ حضرت شاہ ولی اللہ اند
اینست کہ غایت سیر و سلوک سالکان صرف تصحیح و تجرید خیال نیست
بلکہ آن وصول است بجز وے از حظیرۃ القدس و سطح ملکوت الٰہی
و تصحیح و تجرید خیال در ہیچ حال حاصل نمی شود جز بکم خوردن و کم خفتن
و کم صحبت داشتن با مردمان کے مصرع قیاس کن ز گلستان او
بہار شن را ؎ بفضلہ تعالےٰ قصبۂ خورجہ مین بقید حیات
تربیت و تعلیم طالبانِ خدا مین دن رات مصروف ہین خلقت
خدا آپ کے دیدار کو مغتنمات سے جانتی ہی ابقاہ اللہ
تعالےٰ علےٰ رؤس المسترشدین الیٰ یوم الدین آمین
خدا آگاہ جناب خلیفہ اسد اللہ علیہ الرحمہ بڑے
تارک اور سب پلے درجے کے زاہد تھے اپنے حال کو چشمِ
خلایق سے بہت پوشیدہ رکھتے تھے اکثر لوگ آپ کے
کمال سے واقف نہ تھے مولوی نصر اللہ خان صاحب

ذکر خلیفہ اسد اللہ علیہ الرحمہ

ہوتی ہی تو کمالات نظر نہیں آتے مصرع

نہ بیند ہنر دیدہ عیب جو ؎

گر خدا خواہد کہ پوشد عیب کس

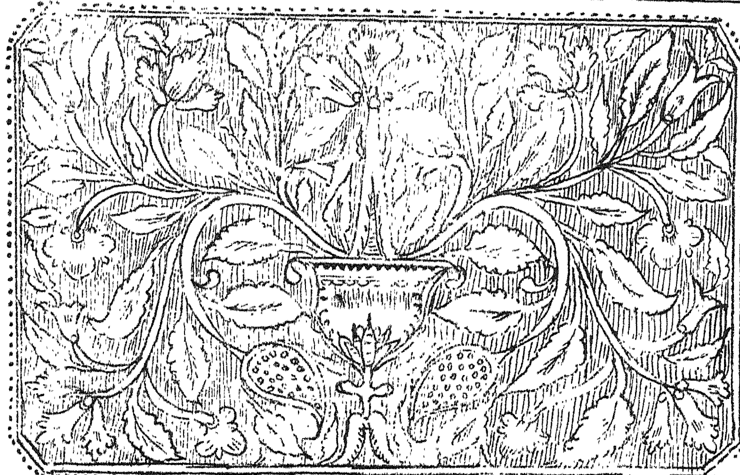
کم زند در عیب اہلِ النفس

ور خدا خواہد کہ پردہ

کس درد میلش

اندر طعنۂ پاکان

برد



خاتمہ

احوال میں حضرت پیر و مرشد امام اوحد سید السادات والاوحد جابر رفیع المنزلت منیع المرتبت شیخ الاسلام عالی مقام کشاف مشکلات علوم عقلیہ حلال معضلات فنون نقلیہ آفتاب آسمان شریعت و طریقت گوہر دریائے معرفت و حقیقت سلطان المشایخ مرشد الانام منبع الکشف مہبط الالہام بقیۃ السلف امام الخلف خلیفۂ الٰہی وارث رسالت پناہی اسوۃ المحققین قطب الواصلین معظم و مکرم مقبول بارگاہ حضرت رسول اکرم الموصل الی اللہ مولائی مرشدی حافظ حاجی سید عبد اللطیف المعروف بہ سید شاہ محی الدین صاحب القادری النقوی الویلوری ثم المدنی قدس اللہ اسرارہ واعاد علینا فیوضاتہ و برکاتہ ابن سید شاہ ابو الحسن قادری ثانی محی ابن سید عبد اللطیف المعروف بمحی الدین ذوقی ابن رکن الدین سید شاہ ابو الحسن قربی ابن سید عبد اللطیف قادری ابن میران سید ولی اللہ ابن سید عبد اللطیف عرف بابوجی ابن سید محمد ابن سید عبد الحق ابن سید قطب الدین ابن سید عبد الفتاح گجراتی شارح مثنوی مولانا روم ابن قاضی سید سمعیل خلیفہ شاہ عالم گجراتی ابن سید برہان الدین ابن سید حسین ابن سید نور اللہ منصور ابن سید عبد الفتاح ابن سید جلال متقی ابن سید حامد ابن سید حمزہ اصغر خلیفہ حضرت غوث اعظم موصوف بہ قطب اکبر ابن سید اسد اللہ ابن سید حسین ابن سید محمد ابن سید سیف اللہ ابن سید ابو القاسم ابن سید حیدر کرار ابن امام محمد نقی عسکری

ابن امام محمد تقی ابن امام علی موسیٰ رضا ابن امام موسیٰ کاظم ابن امام جعفر صادق
ابن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن ابو عبد اللہ امام حسین ابن امام
الائمۃ ابو الاولیا امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین کے
آپ کا سلسلۂ مادری تئیسویں واسطے سے حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ کو
پہونچتا ہی اور اسی سلسلے مین بیسوان واسطہ حضرت غوث الثقلین قدس سرہٗ
تک منتہی ہوتا ہی۔ جواہر السلوک اور مثنوی مطلع النور مین آپ کے سلاسل اور [illegible]
حالات مفصل مذکور ہین اس ہیچمیرز نے اس کتاب لاجواب کو آپ کے احوال
خیر مآل پر اسو اسطے ختم کیا کہ آپ عمدہ اور اعلیٰ ترین مستفیضون سے خاندان
عالیہ عزیزیہ کے ہین اور جسطرح آپکا خاتمہ ہوا ہی خداے عزوجل حضرت
خاتم المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کے طفیل سے میرا بھی خاتمہ
ویسا ہی کرے جو کچھ احوال ان کتابون وغیرہ سے مستنبط ہوا خاتمہ مین لکھا
آپ مانند حضرت غوث الثقلین کے صحیح النسب طرفین سے ہین میانہ قد سبزہ رنگ بیان حلیہ
وسیع الجبہہ نحیف الجثۃ **ولادت** آپکی ۱۲ بارہ سو سات ہجریہ مین بشہر ویلور
ہنگام طلوع صبح صادق روز شنبہ یوم البدر ماہ جمادی الاُخریٰ مین ہی۔ نوزدہ ۱۹
سالگی مین کتب عقاید اور فقہ آداب واخلاق انشا و قصائد و صرف و نحو منطق
و کلام اور نظریات و عملیات طبابت اور ہندسہ وہیئت حساب و مساحت
اور علم فرائض و اصول اور حقایق و سلوک کے علم موروثی ہی اپنے والد ماجد اور دوسرے

اوستادون سے پڑھی ہین بعد ازان ۱۲۲۷ھ بارہ سو ستائیس اور اٹھائیس ہجری
مین حفظِ قرآن مجید سے فارغ ہوکر مدت تک مطالعہ مین تفاسیر و احادیث اور
سِیَر اور احوال پیشینان اور حالات و ملفوظات بزرگان اور تواریخ گذشتگان
اور کتب ردیہ کہ درمیان فرقِ اہل اسلام اور فرقِ اہل کتاب کے واقع ہین بسر کی
اِس اثنا مین تحفۂ اثنا عشریہ جو چھپکر مشہور ہوی تھی بدست ہوی دو بار اوسکا
مطالعہ کرتے ہی نہایت شوق و ولولہ اِس بات کا پیدا ہوا کہ دہلی کو اوسکے
مصنف عالی مرتبت معالی منزلت سند العلماء والاولیا مولوی معنوی حضرت
شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ کی خدمت بابرکت مین حاضر ہوکر تکمیل
کمالات کیجیے اسباب سفر آمادہ کیا تو آپکی والدۂ ماجدہ نے اس ارادے
سے مطلع ہوکر فرمایا کہ اول یہان خوب علوم سے فراغت پالو بعد ازان حضرت
مولانا مولوی معنوی کی خدمت مین جاؤ تا سلسلۂ اونسے استفاضہ کا پیدا ہووے
حسب ارشاد والدۂ ماجدہ ۱۲۳۴ھ بارہ سو چونتیس ہجری مین مدراس کو تشریف
لاکر تیمنًا تبرکًا دو سبق جناب مولانا مولوی عبد العلی بحر العلوم المعروف بہ ملک العلما
اور فاضل عالیجاہ مولوی باقر آگاہ رحمۃ اللہ علیہما سے پڑھکر بعد ازان فاضل متبحر
مولانا علاء الدین جو ملک العلما کے داماد اور شہر اوستاد تھے اونکی خدمت
مین حاضر ہوکر تمام علوم نقلی و عقلی سے پانچوین شعبان ۱۲۴۲ھ بارہ سو بیالیس
ہجری مین فراغت حاصل کی اس عرصے مین اودھر حضرت شاہ صاحب کا اور ادھر

اشتیاق ملاقات حضرت شاہ عبد العزیز دہلوی

بعد تحصیل علوم

آپکے والد بزرگوار کا انتقال ہوا آپ مسند نشین خلافت پدر والا قدر ہوئے اتفاق سفر کا نہوا ہر جمعے کو مردون مین اور سہ شنبہ کو عورتون مین وعظ فرماتے اور کتب دینی طالبان خدا کو پڑھاتے اور ہمیشہ مطالعہ اور تصنیف و تالیف مین مشغول رہتے احیاء التوحید اور احیاء السنۃ اور تنبیہ الجاہلین اور صراط المومنین اور اصل العلوم یہ کتابین اوسی زمانے کی تصنیف ہین دوسری شعبان ۱۲۵۵ ہجری مین سفر حجاز اختیار کرکے حج اور زیارت سے مشرف ہوئے بمفحوائے کُلُّ اَمرٍ مَرہُونٌ بِاَوقَاتِہَا کے ظہور ہر کام کا اوسکے وقت پر موقوف ہے وہ جو شوق حصول ملازمت بابرکت حضرت شاہ عبد العزیز علیہ الرحمۃ والغفران کا اور ارادہ استفاضہ اوس خاندان عالیشان کا روز ازل سے قسمت مین لکھا تھا مکہ معظمہ مین ایک سال سے زیادہ خدمت و صحبت جناب معلی القاب قطب آفاق حضرت مولانا شاہ محمد اسحق علیہ الرحمہ کی جو نواسہ اور وارث کمالات ظاہر و باطن حضرت شاہ صاحب ممدوح کے تھے حاصل کرکے اس سند سے سرفراز ہوئے

نقل سند حضرت مولانا اسحق صاحب قدس سرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ واصحابہ اجمعین اما بعد فیقول العبد الضعیف الحقیر خادم علماء الآفاق محمد اسحق ان الشیخ الجلیل صاحب الفضل المبین الشیخ محی الدین سلمہ اللہ الی یوم الدین

سند حضرت مولانا اسحق علیہ الرحمہ

طلب منی اجازة بعض کتب الحدیث فاجزت له اجازة الکتب
الصحاح الستة البخاری والمسلم وسنن ابی داؤد والجامع الترمذی
وسنن النسائی وابن ماجة القزوینی وایضاً اجزت له لمشکوة المصابیح
والحصن الحصین للجزری وحصل لی الاجازة والقراءة لهذا الکتب
من الشیخ الذی فاق بین اقرانه بالتمییز اعنی الشیخ عبد العزیز رحمه
الله تعالی وحصل له الاجازة عن والده الشیخ ولی الله المحدث الدهلوی
العارف بالله وحصل له الاجازة عن الشیخ ابی طاهر المدنی وهو حصل
الاجازة عن والده الشیخ ابراهیم المدنی وباسند مذکور فی محله حرر فی المکة
المعظمة فی الشهر الجمادی الاولی ۱۲۶۲ سنة الهجریة علی صاحبها الف الف صلوة وتحیة [محمد اسحق]

الغرض آپکی ذات بابرکات مجمع البحار کمالات صوری ومعنوی آبائی واجدادی
اور خاندان عزیزیہ کی ہوئی نوین ذیحجہ ۱۲۴۱ھ ہجری مین وطن مالوفہ کو اقدام فیض
التیام سے مشرف کیا اور ۱۲۶۳ھ مین تصنیف سے جواہر الحقایق کے اور ۱۲۷۱ھ
مین ترتیب سے فصل الخطاب فی الفرق بین الخطاء والصواب اور ۱۲۸۱ھ ہجری مین
تالیف سے جواہر السلوک کے فراغت پائی اور ایک رسالہ مسمی بہ غایۃ التحقیق نہایت عجیب
وغریب آپ ہی کی تصنیفات سے ہے اوسمین مسئلہ وحدۃ الوجود کو دلایل عقلی نقلی
سے ثابت کیا ہی اور ایک عالم کو ورطۂ تذبذب سے نجات دی ہی اور یہ غایۃ التحقیق
وہ ہی مین لکھا گیا ہی کہ نقل جسکی اتنے عرصے مین اچھی طرح سے دشوار ہی آپکے

کمالات ظاہری و باطنی پر مصنفات دال ہین مین کچھ بیان کرون کیا مجال ہر فن مین
آپکی ذات ستودہ صفات کامل ہر مسئلہ ظاہر و باطن مین درجۂ تحقیق و تکمیل کا حاصل
خصوص علم حقایق و سلوک مین آپ اس عصر کے مجدد ہین تصنیفات تمام مفید
خاص و عام اور نزدیک و دور مشہور افراط و تفریط سے دور متعصب کو رنج اور
منصف کو سرور اور آپ نہایت مطیع سنت و قامع بدعت تھے ایک عالم نے
آپسے ہدایت پائی اور واصل الی اللہ ہوا مرید آپکے تخمیناً چھہ لاکھہ سے زیادہ
ہین علم و عمل اور تواضع و انکسار تحمل و وقار توکل و قناعت سخاوت و فراست
مین علم الوقت اور وحید العصر اُمرا اور اغنیا سے بالکل بے پروا اور فقرا اور
غربا کے ملجأ و ماوی تھے تمام عمر صبر و توکل مین بسر کی کسی کے پاس سے جاگیر
اور تنخواہ نلی جو کوئی امیر و فقیر آپ کی خدمت مین آتا تو اوسکے حسب حوصلہ
ضیافت کرتے بلکہ جب تک وہ رہے اوسکو دو وقت طعام پہونچاتے اگر کوئی
قبول نکرتا تو تین دن ضرور بالضرور اوسکی دعوت کرتے اول تمام مہمانون کو
ماحضر پہونچاتے بعد ازان کچھہ بمقدار قلیل آپ تناول فرماتے سید کریم اللہ
المعروف بہ خواجہ پیر صاحب آپکے حقیقی ہمشیرہ زادی کہتے ہین کہ قبول تحف
و ہدایا کا تین طرح پر دستور تھا۔ اول یہ کہ اگر کوئی نذر و تحفہ لذرانتا تو ہرگز
قبول نفرماتے بلا تردد واپس کرتے دوم اگر کوئی شخص کچھہ سلوک کرتا
تو اوس سے سوایا یا دیوڑھا یا مضاعف آپ سلوک کرتے خواہ بطریق مہمانی ہو

یا بطور ہدایا یا بسوم کسی نے کچھ دیتا تو بخوشی تمام قبول فرماتے اور تصرف مین لاتے یہ فقط قوتِ ایمان و اخلاص اور فراستِ صحیحہ اور نورِ باطن تھا موافق حدیثِ نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے اِتَّقُوْا فِرَاسَۃَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّہٗ یَنْظُرُ بِنُوْرِ اللّٰہِ لوگ راہِ دور و دراز سے خدمتِ شریف مین آتے اور اپنے اپنے مقاصد پاتے سوا اسکے ہر ایک ملک سے اِستفتے آتے آپ فوراً جوابات دستِ خاص سے تحریر فرماتے چنانچہ عرب سے بھی فتوی آیا تھا فتاوے کا ایک دفتر ضخیم ہی اور مکتوبات بھی ایک مجلد عظیم ہر ایک مکتوب مشعر مطالبِ عجیبہ اور محتوی مضامین غریبہ ہی حضار مجلس ثقلین مکاتیب کی لیجاتے اور دور دور تک پہونچاتے ایک مکتوب بجواب عریضۂ اس احقر کے جو بکمال سرفرازی دستِ مبارک سے سرفراز ہوا تھا بطور نمونہ اوس مجلد کے لکھا جاتا ہی

بسم اللہ الرحمن الرحیم بمطالعہ عزیز جان سعادت نشان محمد عبد الرحیم ضیا سلمہ اللہ تعالی پس از سلام مسنون مشہود خاطر سعادت ذخایر باد التفاتنامہ مورخہ چہارم جمادی الاخری ۱۳۰۴ ہجری مع رسالہ شیون بیچون رسید و بخاطر فرحتہا رسانید الحمد للہ علی ذلک وجود شریف درین ایام غربت اسلام غنیمت وقت ست اللہ یبقاکم وسائل نیز استعداد قوی دارند و در نظر فقیر غنیمت وقت مے آیند اگر بفضل الٰہی کامیاب صحبت صاحبدلے گردند و در عالم قدس طیران نمایند عجب نبود بالجملہ مولانا عبد الرحمن جامی قدس سرہٗ سے فرمایند

ــه مقدس نوری از قید چه و چون ٭ سر از جلباب چون آورده بیرون ٭
چو آن بیچون درین چون کرده آرام ٭ بپے روپوش کرده یوسفش نام ٭
صوفیہ صافیہ شش مراتبِ ظهورِ وجود را تنزلاتِ ستہ و مظاهرِ شش گانه خوانند
مراد به تنزلِ شی آنکه با وجودِ حفظِ حقیقت و احکام و لوازم وی از پایه بپایهٔ
دیگر فرود شود و در پایهٔ پائین زیادت پذیرد بے آنکه نقصانی و تبدلی در پایهٔ سابق
واقع گردد و نزول وے در مرتبهٔ دیگر بصورتِ آخر مانعِ احکام اصلِ حقیقتِ وی
بود همچو تعین آب در امواج و حبب و تقید موم در پیاده و فرزین و ظهور شخص
در مرایاء متکثرهٔ مختلفة الالوان والاشکال و بروز حروف مفرده و مرکبه از نفس
واحده ساذجه غیر مرکبه ظهور و بروز و تجلی و تمیز و تعین و تقید همه راجع بمعنے
تنزل اند و مظهر شی صورت وی ست از صُوَرِ مختلفهٔ وی و صورتِ شی عبارت
از امری ست که آن شی بوی معقول و محسوس شود و صُوَر یا اصلیه اند همچو حیّ
و علیم و بدیع و باعث و سائرِ اسماء الٰهیه که مصداقِ انا حق جل مجده بود
یا عارضیه که مصداقِ انا غیر حق بود و صُوَرِ عارضیه یا قدیمه اند و آنرا صُوَرِ علمیه
و اعیان ثابته گویند یا حادثه و آن را صُوَرِ روحانیه و صُوَرِ جسمانیه خوانند
و این همه مظاهر بر مظهر تعالی و تقدس که آن را وجود منبسط و وجودِ عام گویند قایم اند
چنانچه صُوَرِ مرئیه بر بساطِ آئینه و صُوَرِ تن بر بساطِ جان قایم اند کما قال الله تعالیٰ
الله لا اله الا هو الحی القیوم قال القیصری فی مقدمة شرح الفصوص

عالم الملک مظہر عالم الملکوت وہو العالم المثالی المطلق وہو مظہر عالم الجبروت ای
عالم المجردات وہو مظہر عالم الاعیان الثابتۃ وہو مظہر الاسماء الالٰہیۃ والحضرۃ الواحدیۃ
وہی مظہر الحضرۃ الاحدیۃ بزرگے راست ؎ ظل ارواح اند اشباح ہمہ ٭ ظل اعیان اند
ارواح ہمہ ٭ باز اعیان ظل اسماے حق اند ٭ گرچہ اسما ظلِ ذاتِ مطلق اند
صاحب لمعات می فرماید ماہ آئینہ آفتاب است ہمچنانکہ از ذات خورشید در ماہ
ہیچ نیست واز ذاتِ ماہ در آفتاب اثرے نہ کذلک ولیس فی ذاتہ من سواہ
شیء ولا فی سواہ من ذاتہ شیء انتہی و شیخ پیر وفقیہ علے مہائمی صاحب تفسیر
رحمانی در امحاض النصیحہ مے طراز د لا شک ان وجود کل شیٔ لم یکن من ذاتہ بل کان
من اشراق نور الحق ولا شک ان بینہ وبین المحل شبیۃ منشاہا صفۃ فی الذات ہی
مع الذات اسم من اسماء اللہ تعالی فاسماءہ تعالی ہی الظاہرۃ فی الاشیاء وہی
اسرار الربوبیۃ لاکن ماتظہر فیہ تلک الاسماء لا یصیر ربا بل مربوبا ویتوہم القاصر
انہ صار ربا کما یتوہم الصبی عند رویۃ صورۃ الشمس فے مراۃ ان فی المراۃ الشمس انتہی
ومولانا جلال الدین رومی قدس سرہٗ میفرماید ؎ ہر در و دیوار گوید روشنم ٭
پر تو غیری ندارم کین منم ٭ پس بگوید آفتاب ای نارشید ٭ چونکہ من غایب
شوم آید پدید ٭ بزرگے راست ؎ عارف ز حق چہ پرسیٔ ولی او نمیشود ٭
آیینہ رو نماست ولی رو نمی شود ٭ قایلے راست ؎ دل را اگر تو صاف
کنی ہمچو آینہ ٭ بیشک جمالِ دوست نماید معاینہ ٭ او در دل است و دل من

بدست او ؎ چون آینه بدست من و من در آئینه ؎ و امام ربانی در مکتوب هشتادونهم

جلد سوم میفرماید آنچه این فقیر از اطلاقات ایشان بمعنے همه اوست می فهمد آن است

که این همه جزئیات متفرق حادث ظهور یک ذات اند تعالی و تقدس در رنگ آنکه صورت

زید مثلاً در مرایاءِ متعدده نمود پیدا کرده است ظهور یکذات زید است اینجا کدام جزئیت

و اتحاد است و کدام حلول و تلوّن ذاتِ زید با وجود این همه صور بر صرافت حالتِ اصلی

خود است و این صور نه هیچ افزوده است و نه هیچ کاسته آنجا که ذات زید است

این صور را آنجا نامی و نشانی نیست تا بادی نسبت از نسبت جزئیت و اتحاد و حلول

و سریان کنند سِر الآن کما کان را اینجا باید جست چه در مرتبه که اوست تعالے چنانچه

عالم را پیش از ظهور آنجا گنجایش نه بود بعد از ظهور هم آنجا گنجایش نباشد فلاجرم

یکون الآن کما کان انتهی حاصل آنکه در میانِ وجوداتِ خاصه جهتی است جامعه

وهی الوجود العام همین جهت جامعهٔ وجود عام در کثرت عالم مبدأ توحیدِ وجود

و احاطه و سریان و قرب و معیت است چنانچه جهت جامعه جان منبسط در کثرتِ بدن مبدأ

توحید زید و احاطه و سریان و قرب و معیت است پس وحدتِ وجود امر وجدانی است

قال القیصری فی المقدمة الثانیة المفهوم من الوجود لیس الاشیء واحد و المکابر منازع

بوجدانه انتهی و این وجود عام تعالی و تقدس جوهر قیوم و جنس اعلی است

و وجوداتِ خاصه بجمیع اجزائه درین عین واحد و جود اعراض مجتمع اند مولانا جامی

در شرح فص یوسفی میفرماید فمن تخیّل انّ للعالم وجوداً مستقلاً فی نفسه مغایراً

للوجود الحق فلا شک ان ذلک وہم وخیال لا حقیقة له وغیر مطابق لما فی نفس الامر
انتہی ونسبت این جنس اعلیٰ با وجوداتِ خاصہ از نسبتِ اربعۂ مشہورہ نسبت عموم وخصوص

ای تساوی و تباین و عموم و خصوص من وجہ و عموم و خصوص مطلق ۱۲

وجود عام ۱۲
مطلق است بخلاف شہودیہ و ایجادیہ و علمائے کلام کہ نزد ایشان درمیان وجوداتِ خاصہ
جمعی جامعہ نیست بلکہ ہمہ حقایق مختلفہ اند وہمہ آثار فائض از فاعلِ حقیقی کہ مقتضائے
ذاتِ اوست واو غیر این وجوداتِ خاصہ بجمیع وجوہ پس درمیان وجودِ عام و وجودِ عالم
نسبتِ تباین بود دل سخنہا دارد ولیکن پیری ہشتاد و یک سال وہجوم اشغال وعزم
قریب خانۂ خدائے ذوالجلال از ترجمانِ آنہا مقصر میدارد بنا بر رویتِ سرورِ عالم صلی اللہ
علیہ وسلم طلب عملی رفتہ بود سعادت آثار را در اواخر فائدۂ ہشتم جواہر السلوک بیان
چہار قرب بقلم آمدہ است قرب سیوم وچہارم خاصہ سرورانِ انبیاست علیہم الصلوٰة والسلام
ہر کہ بایں قربین اخیرین مشرف شود مشرف برویتِ حقیقی آن سرورِ عالم است
علیہ السلام اگر شخصے در ایام عروجی ماہ بطہارتِ جائے وجامہ وبدن پس از نمازِ عشا
باکسے سخن نکند وبحضور قلب سہ بار درود بہر صیغۂ کہ باشد بخواند وبا بسم اللہ ہزار بار
سورۂ اخلاص بخواند پس از آن سہ بار درود خواند وبعجز وزاری تمام رویتِ سرورِ خلق
از حضرتِ باری خواہد وبدون کلام بر پہلوئے راست بخوابد واین عمل بکرر نماید امید است
کہ در یک ہفتہ برویتِ شریفِ مجازی مشرف شود انہ ہو القریب المجیب وعلی
کل شیٔ قدیر رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاعراض عما سواہ والاقبال الی جنابہ
بحرمتِ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا

والسلام ۱۲ ماہ جمادی الآخری سہ شنبہ ۱۲۸۰ ہجری محی الدین عفا اللہ عنہ

آور ۱۲۵۵ ہجری مین ننشتر شخص شیطان الانس از راہ حسد کے گواہ ٹھہر کر حکام انگریزی

کے پاس جہاد کی نالش کی اگرچہ یہ امر اعلائے کلمۃ اللہ سے اور ضروریات دین متین

و اعظم سنن حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے ہی اور ہر مسلمان کو اس کام

کی کوشش ضرور ہی مگر موقع اور اسباب بھی شرط ہی حکام وقت نے ان اشرار کے

کہنے پر آپکی قید کا ارادہ کیا اس خبر سے خلقت خدا مین ایک حشر برپا ہوا ہنوز

حاکم عصر کے ہیان سے طلب نہین ہوئی تھی کہ آپنے خواب مین حضرت سرور عالم صلی اللہ

علیہ وسلم کو دیکھا اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے زبان مبارک سے فرمایا کہ

یا ولدی لا باس لک آپ کو اس خواب سے اطمینان کلی ہوا حاصل کلام حاکم نے

طلب کر کے قید کیا پچاس روز آپ مقید رہے قید خانہ مین آپکی خرق عادت اور

اخلاق دیکھکر سب لوگ اور حاکم بہت معتقد ہوئے نہایت عزت و توقیر اور آرام

سے رکھا انگریز نے بہت معذرت کی اور کہا کہ ان اشخاص کی نالش سے یہ امر واقع

ہوا اور مین نے تمام کیفیت حکام بالا کے پاس لکھی ہی آپ خاطر جمع رکھنا ارشاد ہوا

کہ مین راضی برضا ہون کسیطرح کا گلہ شکوہ نہین اور کسی نے کچھ کیا نہین ~

گر گزندت رسد ز خلق مرنج ٭ کہ نہ راحت رسد ز خلق نہ رنج ٭ از خدا دان خلاف

دشمن و دوست ٭ کہ دل ہر دو در تصرف اوست ٭ گرچہ تیر از کمان ہمی گذرد ٭ از

کمان دار بیند اہل خرد ٭ حاکم بالا کے پاس سے بزودی دریافت کامل کا حکم آیا

نالش اشرار بعنوان جہاد

زیارت نبی صلی اللہ علیہ وسلم دیکھنا

دریافت مین وہ شتہ شخص سب کے سب جھوٹے ہوے اور مفتری ٹھہرے
اور انکے دلایل و براہین کو دریافت کرنے والون نے رد کیا چنانچہ ایک شخص سے
پوچھا کہ تیرے بیان اپنے نالش کی کیا دلیل ہی اوسنے کہا کہ مینے بچشم خود دیکھا
ہی اور بگوش خود سنا ہی کہ شیخ نے قرآن مجید لیکر آیات جہاد پڑھکر وعظ کیا
حاکم نے اوس سے پوچھا تو مسلمان ہی اور قرآن شریف کا مقر ہی اوسنے کہا کہ ہان
پھر پوچھا کہ تجکو قرآن پڑھنا آتا ہی اور کبھی تو پڑھتا بھی ہی اوسنے کہا کہ پڑھتا ہون
حاکم نے پوچھا کہ تیرے پڑھنے مین وہ آیات جہاد آئین تو پڑھتا ہی یا چھوڑ دیتا
ہی کہا کہ پڑھتا ہون جب حاکم نے کہا کہ بس تجھ مین اور اونمین یہی فرق ہی کہ تو جاہل
ہی اور وہ عالم ہین وہ جب پڑھتے ہین تو اون آیات کے معانی اور مضامین بھی
بیان کرتے ہین تجکو وہ حوصلہ نہین اس بیان سے سرکار کو کیا ضرر ہی اور انکے
پاس لشکر اور مال و اسباب اور حکومت کہان ہی جو حاکم سے لڑین اور جہاد کرین
فی الحقیقت تو ہی بڑا مفتری اور حاکم کا دشمن ہی دوسرے نے تین شعر جہاد
کے مضمون کے پڑھکر کہا کہ مینے یہ اشعار اونکے وعظ مین سنے ہین
حاکم نے کہا کہ یہ اشعار تجکو کتنی بار سنکر یاد ہوے اوسنے کہا دو تین بار
سننے سے یاد ہو گئے حاکم نے اوسی وقت کوئی کتاب اشعار کی منگوا کر
تین شعر اوسکو تین بار سنا کر کہا کہ اچھا اب تو ان اشعار کو مجھے سناوے
اوس نالایق سے وہ اشعار نہ سنائے گئے حاکم نے کہا کہ تو بھی جھوٹا ہی

اسی طرح سب گواہون کو رد کیا ؎ دشمن چہ کند چو مہربان باشد دوست
اور حضرت کی رہائی ہوئی بعض کہتے ہین کہ جب حضرت سے سوال ہوا کہ آپ نے
جہاد کا وعظ کہا تھا تو حضرت نے فرمایا کہ ہمارے قرآن مین کفار سے
جہاد کا حکم ہے اور وہ ہماری ایمان کی بات ہے تم لوگ تو اپنے کو کتابی کہتے
ہو آیا تمکو اپنے کفر کا اقرار ہے سب انگریزون نے سنکر سکوت کیا پھر
گواہون سے ہر ایک کو بلا کر دلایل طلب کیے سب کے دلایل دریافت مین
رد ہوے اَلصِّدْقُ یُنْجِیْ وَالْکِذْبُ یُھْلِکُ جب حضرت کی
رہائی ہوئی تو حاکم نے کہا کہ ان مفتریون کو سزا ہوگی آپ انپر نالش
کیجیے اور جو دعوی ہو وہ لکھ دیجیے آپنے فرمایا جو کچھ میرا دعوی اونپر ہے
وہ سب مینے للہ معاف کیا کسیطرح کا کسی پر دعوی نہین یہ سنکر
حاکم متحیر ہوا اور وہ مفتری سب پشیمان اور تھوڑی مدت مین انواع اقسام
کی تکالیف مین مبتلا اور پریشان ہوے تمام مخلوق حضرت کی معتقد
تھی کیا مسلمان اور کیا ہندو خصوصًا نصرانی نہایت معتقد تھے اور
ازحد آپ کی تعظیم وتکریم کرتے آپ مدام دعوت الی اللہ مین مشغوف
اور اعلاے کلمۃ اللہ مین مصروف رہتے آپکے جد اعلی سید ابوالحسن
قربی تخلص کو یکصد و نود و یک سلسلون اور چھبیس خانوادون کی خلافت
آبائی اور خلفائی اور نعمت باطنی جو پہونچی تھی وہ سب آپکو حاصل ہوئی تھی

بیان سلاسل

ذات والا آپکی مجمع البحور اور مطلع النور خدا یتعالی کے فضل سے ہوئی تربیت
باطن مین بھی طریقہ آپکا افراط و تفریط سے مُبرّا اور زہد و تجرد اوسدرجہ کا
تھا تعلیم اشغال و اذکار مین صحابہ اور تابعین کا رنگ تلقین مراقبات وغیرہ
مین صوفیہ متقدمین کا ڈھنگ دوسرون کے یہانکے سالہا سال کی محنت کی
بات وہان ایکساعت تھی کثرت در وحدت اور وحدت در کثرت طالبانِ خدا
کے واسطے سوغات تھی زنگ دوئی کثرت بفیضِ صحبت آیینۂ دل سے یون دور
ہوتا تھا جیسے آفتاب سے ظلمت کیسا ہی مراقبہ ہو مدرکہ مین ادنا توجہ سے سطح
جمتا تھا گویا حرف منبت وہ کون تھا جو اسرارِ غیب سے آگاہ نہوا وہ کون تھا
جو واصل الی اللہ نہوا آپکا قال بعینہ حال تھا اور دعوت الی اللہ کا شوق
بدرجہ کمال تھا تمام کفار کو دعوتِ اسلام برملا کی دور و دراز والون کو بذریعہ
تحریر اداکی چنانچہ اواخر عمر مین زبان عربی اور فارسی اور ہندی اور انگریزی
وغیرہ مین کفار جزایر ملیوار اور نصرانی اور ہنود کے واسطے دعوت نامی
اسلام کے چھپوائی اور نسخہ قطعہ لندن کو بھجوائے اور تمام راجاؤن مین
منتشر کیے اونمین سے دعوت نامہ اہل کتاب کا جو زبانِ عربی مین ہی لکھا جاتا ہے

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی خلق
تمام حمد ثابت ہو واسطے اللہ کے ایسا اللہ کہ پیدا کیا
الانسان من نطفة فجعله سميعا بصيرا واعطاه قلبا منيرا
انسان کو نطفہ سے پس کیا اوسکو شنوا بینا اور دیا اوسکو دل روشن

ثم وهب لمن اراد فی العاجلة نعیما وملکا کبیرا فربی
پھر بخشا جسکے لیے کہ چاہا دنیا مین مال اور ملک بڑا پھر تربیت کیا

بدنه وقلبه ولتربیة بدنه صب الماء صبا وشق الارض
بدن کو اور دل کو اوسکے اور واسطے تربیت بدن اوسکے برسایا پانی اوپر سے اور چیرا زمین کو

شقا وانبت فیها حبا وعنبا وقضبا وزیتونا ونخلا
پھاڑکر اور اوگایا اوسمین اناج اور انگور اور ترکاری اور زیتون اور کھجور

وحدائق غلبا وفاکهة وابا متاعا له ولانعامه
اور باغین گھن کے اور میوہ اور چارہ واسطے فایدہ اوسکے اور چارپایون اوسکے

ولتربیة قلبه ارسل رسلا هداة الی خالقه وربه
اور واسطے تربیت دل اوسکے بھیجا راستہ بتلانے والے رسولون کو طرف خالق اوسکے اور رب اوسکے

ایها العیسویون کان عیسی رسول الله وعبده
ای عیسوی لوگو تھے عیسی ؑ رسول اللہ کے اور بندے اوسکے

کما کان موسی ومحمد رسول الله وعبده اید هم الله
جیسے کہ تھے موسی اور محمد علیہما السلام رسول اللہ کے اور بندے اوسکے تائید کی اللہ نے اونکی

بالآیات والمعجزات لیتمیز الصادق عن الکاذب فی دعوی
ساتھ نشانیون کے اور معجزون کے تا الگ ہووے سچا جھوٹے سے دعوے مین

الرسالات ایها العیسویون جاء عیسی بآیات من
رسالتون کے ای عیسوی لوگو آئے عیسی علیہ السلام ساتھ نشانیون کے

رَبِّهٖ یُصَوِّرُ مِنَ الطِّیْنِ کَھَیْئَۃِ الطَّیْرِ فَیَنْفُخُ فِیْہِ
اپنے رب کی طرف سے بناتے تھے مٹی سے مانند صورت پرندکے پس پھونکتے تھے اوس میں
فَیَکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِ اللّٰہِ وَیُبْرِئُ الْاَکْمَہَ وَالْاَبْرَصَ
پس ہوتا تھا وہ پرندہ حکم سے اللہ کے اور اچھا کرتے تھے اندھے مادرزاد کو اور کوڑھی کو اور
یُحْیِی الْمَوْتٰی بِاِذْنِ اللّٰہِ کَمَا جَآءَ مُوْسٰی یَفْلُقُ الْبَحْرَ
زندہ کرتے تھے مردے کو اللہ کے حکم سے جسطرح آئے موسی علیہ السلام کہ پھاڑتے تھے دریا کو
وَجَآءَ مُحَمَّدٌ یَشُقُّ الْقَمَرَ فَقَدْ جَآءُوْا بِالْمُعْجِزَاتِ وَالنَّبَاِ
اور آئے محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ شق کیا چاند کو پس تحقیق آئے یہ سب ساتھ معجزوں کے اور کتاب
الْعَظِیْمِ وَقَالُوْا اِنَّ اللّٰہَ رَبِّیْ وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوْہُ ھٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ
عظیم کے اور کہے تحقیق کہ اللہ رب میرا ہی اور رب تمہارا یہ کہ عبادت کرو اوسکی یہ راہ استوار ہے
اَیُّھَا الْعِیْسَوِیُّوْنَ کَانَ عِیْسٰی مَخْلُوْقًا مِنْ غَیْرِ الْاَبِ
اے عیسوی لوگو عیسٰی علیہ السلام بغیر باپ کے پیدا ہوئے تھے
کَمَا کَانَ اٰدَمُ مِنْ غَیْرِ الْاَبِ وَالْاُمِّ فَکَیْفَ یَکُوْنُ خَالِقًا وَرَبًّا
جیسا کہ آدم علیہ السلام بغیر ماں اور باپ کے پیدا ہوئے تھے تو کیسا ہونگے عیسٰی علیہ السلام خالق اور رب
اَیُّھَا الْعِیْسَوِیُّوْنَ کَانَ عِیْسٰی عَبْدًا مَغْلُوْبًا مِنَ الْیَھُوْدِ
اے عیسوی لوگو تھے عیسٰی علیہ السلام بندے مغلوب یہود سے
وَاِنَّ اللّٰہَ غَالِبٌ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ فَالْعَبْدُ الْمَغْلُوْبُ کَیْفَ یَکُوْنُ اِلٰھًا وَمَعْبُوْدًا
اور تحقیق اللہ تعالی غالب ہے اوپر ہر چیز کے پس عبد مغلوب کیونکر ہوگا الٰہ اور معبود

أَيُّهَا الْعِيسَوِيُّونَ يُؤْخَذُ الْعَبْدُ بِذَنْبِهِ لَا بِذَنْبِ غَيْرِهِ

اے عیسوے لوگو پکڑا جاتا ہے بندہ بسبب اپنے گناہ کے نہ بسبب گناہ غیر اپنے کے

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى فَكَيْفَ أَخَذَ اللّٰهُ عِيسَى بِذَنْبِ أُمَّتِهِ

اور نہین بوجھ اوٹھاتا ہے کوئی بوجھ اوٹھانے والا بوجھ دوسرے کا پس کیونکر پکڑا اللہ نے عیسی کو بدے مین گناہ امت

وَالْقَاهُ فِي جَهَنَّمَ وَاخَذَ بِعُقُوبَتِهِ أَيُّهَا الْعِيسَوِيُّونَ

اور ڈالا اونکو دوزخ مین اور گرفتار کیا عذاب مین اپنے ۔ ای عیسوے لوگو

أَخْذُ الْبَرِيءِ بِذَنْبِ غَيْرِهِ ظُلْمٌ فَاحِشٌ وَاللّٰهُ عَادِلٌ فَكَيْفَ يَكُونُ

گرفتار کرنا بے گناہ کا بسبب گناہ غیر اوسکے ظلم ظاہر ہے اور اللہ تعالی عادل ہے پس کیونکر ہوگا

ظَالِمًا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ أَيُّهَا الْعِيسَوِيُّونَ

ظالم پاک ہے اللہ تعالی اور بلند اوس چیز سے کہ کفار کہتے ہین ۔ ای عیسوی لوگو

بَشَّرَ يَحْيَى بِأَنَّ النَّبِيَّ الْكَبِيرَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي كَمَا فِي الْبَابِ

بشارت دی یحیی علیہ السلام نے ساتھ اس بات کے کہ تحقیق نبی بزرگ آویگا بعد میرے جیسا کہ تیسرے باب مین ہے

الثَّالِثِ مِنْ مَتَّى وَكَانَ عِيسَى نَبِيًّا مَبْعُوثًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ

متی کی انجیل کے اور تھے عیسی علیہ السلام نبی بھیجے گئے طرف بنی اسرائیل کے

حَاضِرًا بَيْنَ يَدَيْ يَحْيَى فَكَيْفَ يَكُونُ نَبِيًّا مُبَشَّرًا

روبرو یحیی علیہ السلام کے پس کیونکر ہونگے عیسی علیہ السلام نبی بشارت دیے گئے یحیی علیہ السلام

أَيُّهَا الْعِيسَوِيُّونَ مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ سَبَقُوا

ای عیسوی لوگو کسی نے دعوی نہین کیا پیغمبرون سے جو آگے ہوے ہین

علے نبینا محمدٍ بانقطاع النبوۃ فکیف خلا الزمان

محمد صلی اللہ علیہ وسلم سے ساتھ منقطع ہونے نبوت کے پس کیونکر خالی رہا زمانہ

اِلیٰ ھٰذَا الْاَمَدِ الْبَعِیْدِ عَنِ النَّبِیِّ نَاصِحًا اَمِیْنًا اَیُّھَا الْعِیْسَوِیُّوْنَ

مدت دراز تک نبی ناصح امین سے ای عیسوی لوگو

اِدَّعٰی نبیّنا بانّہٗ نبیٌّ مبعوثٌ اِلی النَّاسِ کَافّۃً وبانّہٗ

دعوی کیا ہمارے نبی نے ساتھ اس بات کے تحقیق کہ وہ نبی ہیں بھیجے گئے طرف تمامی آدمیوں کے اور تحقیق

خاتم الانبیاء ولم یات نبیٌّ بعدہ کما ادعاہ فکیف

وہ خاتم الانبیا ہیں اور نہیں آیا کوئی نبی بعد اونکے جیساکہ دعوی کیا اونھوں نے پس کیونکر

لم یکن نبیا مبشّرًا خاتمًا اَیُّھَا الْعِیْسَوِیُّوْنَ اَنَّ

نہ ہونگے نبی مبشر خاتم ای عیسوی لوگو تحقیق

الانکار من عمّال الملک بغیٌ کذلک الانکار من انبیاء

انکار عاملوں سے بادشاہ کے بغاوت ہی اسیطرح انکار پیغمبروں سے

اللہِ کفرٌ واِنَّ الانکار من نبیّ اللہِ عیسیٰ کفرٌ کذلک

اللہ کے کفر ہی اور تحقیق انکار عیسیٰ علیہ السلام نبی اللہ سے کفر ہی ایساہی

الانکار من نبیّ اللہ محمّدٍ کفرٌ عصمنا اللہ تعالیٰ

انکار نبی اللہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم سے کفر ہی محفوظ رکھے ہمیں اللہ تعالیٰ

عمّا ینکرون اَیُّھَا الْعِیْسَوِیُّوْنَ اِنَّ البغی موجب

اوس چیز سے جو انکار کرتے ہیں ای عیسوی لوگو تحقیق بغاوت سبب ہی

للآفات كذلك الكفر مورث للعقوبات وانّ في
واسطے آفتون کے اسیطرح کفر سبب ہی واسطے عذابون کے اور تحقیق
اطاعة الملك وعامله أمن وراحة وليس في عيش
اطاعة مین بادشاہ کے اور اوسکے عاملون کے امن ہی اور راحت ہی اور نہین ہی عیش مین
المطيع ولا في سكونه ثقبة كذلك في الايمان بالله
فرمان بردارون کے اور سکون مین اونکے رخنہ اسیطرح ایمان لانے مین ساتھ اللہ کے
ونبيه امان وجنة وليس في دولة الملك ولا في
اور اوسکے نبی کے امن ہی اور جنت اور نہین ہی دولت مین بادشاہ کے اور نہ
ملكه ثلمة ايها العيسويون الدولة الفانية
ملک مین اوسکے رخنہ ۔ ای عیسوی لوگو دولت فانیہ
سم قاتل والملك ايضا ظل زائل يزول بحادث
زہر قاتل ہی اور ملک بھی سایہ ڈوبنے والا ہی زایل ہوتا ہی کوئی حادثہ
او وارث فالموت حق والبرزخ حق والبعث حق
یا وارث سے پس موت حق ہی اور برزخ حق ہی اور مر کر اوٹھنا حق ہی
والحساب حق وعلم الله بالسر والعلانية حق والجنة
اور حساب حق ہی اور اللہ کا جاننا پوشیدہ اور ظاہر حق ہی اور جنت
والنار حق خف من الله تعالى فانه خلقك ورباك
اور دوزخ حق ہی ڈر اللہ تعالی سے پس تحقیق اللہ تعالی نے پیدا کیا تجکو اور پرورش کیا تجھے

وَاَعطاكَ مُلكًا وبيدهٖ الحيوةُ والموتُ والبعثُ والحسابُ

اور دیا تجھے ملک اور اوسکے ہاتھہ ہی حیات اور موت اور مرے بعد اوٹھانا اور حساب

وَالعفوُ والعقابُ انّهٗ هُوَ الغفورُ الرحيمُ وانّ بطشتهٗ شديدٌ

اور بخشنا اور عقاب تحقیق وہی ہی بخشنے والا مہربان اور تحقیق گرفت اوسکی سخت ہی

وعذابهٗ اليمٌ اَيُّها العيسويّونَ لا تجعل مع اللّٰهِ الٰهًا

اور عذاب اوسکا دردناک ہی۔ ای عیسوی لوگو نہ ٹھہرا اللہ کے ساتھہ معبود

اٰخرَ فتُلقىٰ في جهنّمَ ملومًا مدحورًا اَيُّها العيسويّونَ

دوسرا بس ڈالا جائیگا دوزخ مین ملامت کیا ہوا اور راندا ہوا۔ ای عیسوی لوگو

اِنَّ اهلَ الكتابِ لِمَ يعبدونَ المخلوقَ ويذرونَ الخالقَ

تحقیق اہل کتاب کیون پوجتے ہین مخلوق کو اور کیون چھوڑتے ہین خالق کو

وَهُم يعقِلونَ ولِمَ يلبسونَ الحقَّ بالباطِلِ ويكتمونَ

اور وہ عقل رکھتے ہین اور کسواسطے چھپاتے ہین حق کو ساتھہ باطل کے اور چھپاتے ہین وہ

الحقَّ وهم يعلمونَ اَيُّها العيسويّونَ اِنّي لا اقولُ

حق کو حال آنکہ وہ جانتے ہین۔ ای عیسوی لوگو تحقیق مین نہین کہتا ہون

لِاَهلِ الكتابِ اِلّا اَن تعالوا اِلىٰ كلمةٍ سواءٍ بيننا

اہل کتاب کو مگر یہ بات کہ آو طرف ایک بات کے ایسی بات کہ برابر ہی ہم مین

وبينكم اَن لا نعبدَ اِلّا اللّٰهَ ولا نشركَ بهٖ شيئًا

اور تم مین یہ کہ نہ عبادت کرین ہم مگر اللہ کی اور شریک نہ کرین ہم ساتھہ اوسکے کسی چیز

وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰہِ فَاِنْ تَوَلَّوْا

اور نہ ٹھہراوے بعض ہم مین کا بعض کو معبود سوا اللہ کے پس اگر پھیر جاؤ تم

فَاشْهَدُوْا بِاَنَّا مُوَحِّدُوْنَ اَيُّهَا الْعِيْسَوِيُّوْنَ اِنِّيْ اَدْعُوْكَ

تو گواہ رہو ساتھہ اس بات کے کہ ہم موحد ہین اے عیسوی لوگو تحقیق مین بلاتا ہون تجکو

اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى وَتَوْحِيْدِهٖ اَسْلِمْ تَسْلَمْ يُؤْتِكَ اللّٰهُ اَجْرَكَ

طرف اللہ تعالی کے اور توحید اوسکے اسلام لا سلامت رہیگا دیگا تجکو اللہ بدلا تیرا

مَرَّتَيْنِ اَجْرَكَ وَاَجْرَ التَّابِعِيْنَ فَاِنْ تَوَلَّيْتَ فَعَلَيْكَ

دوبار تیرا بدلا اور تیری پیروی کرنے والونکا پس اگر پھرا تو پس تجہہ پر ہے

اِثْمُكَ وَاِثْمُ الْمُطِيْعِيْنَ اَيُّهَا الْعِيْسَوِيُّوْنَ اِنِّيْ لَسْتُ

گناہ تیرا اور تیرے اطاعت گذارونکا۔ اے عیسوی لوگو تحقیق مین نہین ہون

بِنَبِيٍّ وَّلَا رَسُوْلٍ وَّلٰكِنِّيْ لِجَدِّيْ مُحَمَّدٍ رَّسُوْلِ اللّٰهِ وَارِثٌ

نبی اور نہ رسول اور لیکن مین اپنے جد محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا وارث ہون

وَلِاٰخِرَتِيْ حَارِثٌ اَيُّهَا الْعِيْسَوِيُّوْنَ اِنِّيْ لَكَ نَاصِحٌ

اور واسطے اپنے آخرت کے کاشتکار ہون۔ اے عیسوی لوگو تحقیق مین واسطے تیرے نصیحت

اَمِيْنٌ اِنْ اُرِيْدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيْقِيْ

کرنے والا ہون امین نہین ارادہ کرتا ہون مگر نیکی کا جس قدر کہ طاقت رکھتا ہون اور نہین ہے توفیق

اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاِلَيْهِ اُنِيْبُ اَيُّهَا الْعِيْسَوِيُّوْنَ

میری مگر ساتھہ اللہ کے اوسپر بھروسا کیا مین نے اور طرف اوسیکے رجوع کرتا ہون اے عیسوی لوگو

ما اسئلك عليه من اجر ان اجری الا علی رب العلمین

نہین چاہتا ہون مین تجھ سے اسپر کچھ بدلا نہین ہی بدلا میرا مگر رب العلمین پر

من محی الدین وارث محمد سید المرسلین

بعد ازان سنہ یک ہزار و دو صد و ہشتاد و دو ہجری روز شنبہ سوم شوال کو ارادہ حج مکرر کا کرکے وطن سے روانہ ہوکر گلبرگہ مین تشریف لائے وہان حضرت سید محمد گیسو دراز قدس سرہ کی زیارت سے فارغ ہوکر اپنے خلیفہ راستین جناب مولانا مولوی سید شہاب الدین عرف حسن بادشاہ سلمہ اللہ تعالی کو چند دعوت نامی اور ایک مکتوب علیحدہ بنام نواب مختار الملک بہادر کہ اوسمین امور ہدایت جو اونکو مفید ہون مندرج تھے یعنے اصلاح قوانین مجاریہ نواب صاحب کے موافق ضابطہ شریعت غرا کے اور تخویف نافرمانی شریعت کے اور فرمانبرداری مین امید ثواب آخرت کی دیکر حیدر آباد دکن کو روانہ فرماکے آپ بمبئی کو تشریف فرما ہوے جناب مولوی صاحب معزنے راقم کے مکان کو اپنے اقدام فیض التیام سے رونق بخشی بوساطت جناب مستغنی الالقاب حضرت استادی مولوی حاجی محمد زمان صاحب کے اَللّٰهُمَّ مَتِّعِ الْمُسْلِمِیْنَ بِطُوْلِ حَیَاتِہٖ وَضَاعِفْ ثَوَابَ جَمِیْلِ حَسَنَاتِہٖ معیت جناب مولوی مسیح الزمان صاحب سلمہ اللہ تعالی برادر استادی موصوف حضرت شہاب الدین صاحب کی ملاقات نواب صاحب سے ہوئی نواب صاحب بہت اکرام سے

پیش آئے اور مکتوب ہدایت اسلوب کو پڑھا حضرت پیر و مرشد کی ہدایت اور
خیر خواہی پر نہایت تحسین و آفرین کی اور حضرت پیر و مرشد کا ذکر خیر پوچھتے
رہے بعد چند سے حضرت معز کو رخصت کیا اونھون نے اوس کام سے
فارغ ہوکر دعوت نامے یہان کے بعض نصرانیون کو پہونچا کر بمبئی کو روانہ ہوے
چند روز جو یہان تشریف فرما تھے تو بعض خدا طلبون نے غنیمت وقت
سمجھکر اونسے استفاضہ کیا الحاصل حضرت پیر و مرشد نے بعد پہونچنے
مولوی صاحب معز کے ہفتم ماہ ذیقعدہ کو جہاز بادی پر سوار ہوکر اگرچہ ہوا
مخالف اور امید پہونچنے کی بعید موسم حج کا قریب اور اہل جہاز کو پریشانی
اور طرح طرح کی حیرانی تھی مگر ذات بابرکات حضرت کی ناخدائے کشتی طوفانی
تھی ؎ چہ باک از موج بحر آن را کہ باشد نوح کشتیبان ٭ بفضلِ الٰہی
چہارم ذیحجہ کو ساحلِ جدہ پر پہونچے کرامت جو اثنای راہ جہاز مین ظاہر
ہوی وہ انشاء اللہ تعالی کرامتون مین مذکور ہوگی وہان سے ششم ماہ مذکور کو
کعبۂ مقصود مین داخل ہوکر مناسک حج سے فراغ پایا بسبب تعب سفر
اور کبر سن اور نحافت جسمی اور قلتِ غذا کہ ایک آملہ پر اکتفا فرماتے تھے مزاج
مبارک پر ضعف طاری ہوا خدام ہمراہی سے ایک جماعت نے عرض کی کہ
جناب عالی توجہ فرض اور زیارتِ مدینہ طیبہ سے پیش از سی سال مشرف
ہوے ہین خود یہ حج حضرت پر نفل تھا اور سفر مدینہ طیبہ کا نہایت صعب ہی

مناسب یون ہی کہ صاحب زادے بلند اقبال کو مع دیگر اشخاص کہ شرف زیارت
نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے محروم ہین رخصت فرماکر خود بدولت سایۂ حرم
محترم الٰہی مین توقف فرمائین حضرت نے جواب مین التفات نکی یہان تک کہ اصرار
خدام کا از حد ہوا سوائے حضرت کے تیاری مدینہ منورہ کی زیارت کی ہوچکی کوچ
کی شب کو حضرت پیر و مرشد نے رویائے حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
سے مشرف ہوئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا تعال عندی
یا ولدی اس ارشاد بشارت بنیاد سے محظوظ ہوکر بیدار ہوئے اور اپنی روانگی
کا حکم دیا از سرِ نو تیاری ہوئی مدینہ منورہ کی راہ لی حضرت راہ کسیطرح کے
لاحق حال خجستہ مآل نبوی ایک منزل مدینہ طیبہ باقی رہا کہ اوس منزل کو بیر ماشا
کہتے ہین وہان دو تین بار اتفاق اجابت و اطلاق کا ہوا اوسکے دوسرے
دن کہ ششم محرم الحرام کی تھی زیارت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم سے مشرف ہوئے
اور غذا مطلقاً موقوف ہوئی یہان تک کہ ایک قطرہ پانی کا نہین اوترتا تھا اور
ہوش و حواس مین بالکل فرق نہ آیا تھا مگر ضعف آناً فاناً زیادہ ہوتا تھا
پھر اپنے فرزند ارجمند سید محمد رکن الدین کو کہ اونیس سال کا سن تھا خرقہ
خلافت آبائی اور خلفائی سے سرفراز کیا صاحب زادۂ ارجمند نہایت متقی اور
پرہیز گار ہین اوقات عزیز کو تحصیل علوم دینیہ اور کمال اسرار باطنیہ مین صرف
کرتے ہین خدا تعالیٰ اونکو اجداد کی کمالات سے سرفراز کرے اور خدام کے

بشارت طلب نبی صلی اللہ علیہ وسلم

بیان خلافت فرزند

بیان وصایا

سر پر سایہ گستر رکھے اور اونکی وصیت مین مشغول ہوے منجملہ وصایاے
حضرت پیر و مرشد بقدر زندار جمیند فرمایا اب تک کہ بیاسی سال کی عمر ہوئی
مین نے کبھی اپنی فکر نہ کی کہ صبح کو کیا کرون اور شام کو کیا کھاؤن رزاق مطلق
نے بے وعدہ رزق موعودہ خوان فضل وکرم سے پہونچایا چاہیے کہ اسطرح
رہین اور قرض کسیکا میرے ذمے پر اور میرا قرضہ کسی پر نہین ہی اگر کسی کو
کچھ دیا ہون تو بہ نیت معافی دیا ہون کسی سے چاہیے کہ مبلغ کا تقاضا نکرین
اور تمام کتب کہ تخمیناً چار ہزار جلد سے زیادہ ہین بیٹے وقف کی چاہیے کہ
تم امین رہکر اہل کو دینا اور وعدہ پر لینا اور مجکو پائین قبۂ جد امجد حضرت
امام حسن اور اہلبیت کرام علی جدہم وعلیہم الصلوۃ والسلام کے دفن کرنا
اور جادۂ شریعت پر قایم رہنا بیکسون کی اعانت اور مسکینون پر شفقت کرنا
بھوکے کو کھلانا اہل حاجت کی حاجت برلانا اور مہمان ومسافر کو عزیز رکھنا

بیان معراج دو قسمی

اور جناب حاجی مولوی سید شہاب الدین صاحب حسن پادشاہ کی جانب ملتفت ہوکر فرمایا
کہ معراج دو قسم پر ہی روحانی اور جسمانی روحانی مراد ہی حاصل ہونے سے چار
قرب کے یعنے قرب نوافل اور قرب فرائض اور قرب قاب قوسین اور قرب
او ادنیٰ جسمانی وہ ہی کہ سالک کے جسم کی خاک مدینہ طیبہ کی خاک مین آمیختہ ہووے
اَللّٰھُمَّ ارْزُقْنَا بِفَضْلِكَ وَكَرَمِكَ وَنَبِيِّكَ صلی اللہ علیہ
وآلہٖ واصحابہٖ وسلّم القصہ یازدہم ماہ محرم روز پنجشنبہ کا تھا

کہ آواز نہایت پست ہوگئی اور لبِ مبارک ہلنے لگے جناب مولوی شہاب الدین صاحب کان لبِ مبارک کے نزدیک لے گئے تو صاف یہ صدا سُنی کہ لَقَدْ نَظَرَ اللّٰہُ اِلَیَّ اور حضرت کے داماد فرماتے ہین کہ اوسوقت مین سر بالین کھڑا تھا ناگاہ حضرت کا سر بائین طرف جھکا مین نے سمجھا کہ شدتِ ضعف سے جھکا ہی فوراً بیٹھ گیا دیکھا کہ لب ہلتے ہین نزدیک سے سُنا تو کلمۂ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ زبان سے جاری تھا اوسی حالت مین عصر کی وقت روح پر فتوح پرواز ہوئی اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّآ اِلَیۡہِ رَاجِعُوۡنَ ذٰلِکَ فَضۡلُ اللّٰہِ یُؤۡتِیۡہِ مَنۡ یَّشَآءُ رَضِیَ اللّٰہُ عَنۡہُ وَاَرۡضَاہُ عَنَّا وَمِنۡ بَرَکَاتِہٖ یَرۡزُقُنَا آمِین دوسرے دن کہ جمعہ تھا اور بقضاے الٰہی آپکے ہمشیرہ زادے سید شاہ محمد قادری بھی اوسی دن وبا کی شکایت سے انتقال کیا تھا دونون جنازے مسجد نبوی مین متصل منبر شریف کے روضۂ جنت مین رکھکر بعد نماز جمعہ تمام زوّار نے کہ ستر ہزار سے کم نہون گے جنازے کی نماز پڑھی اور بموجب وصیت کے جنۃ البقیع مین پائین قبہ مقدس اہلبیت رضی اللہ عنہم اجمعین دونو بزرگوار ایک ہی مزار مین دفن ہوے

تاریخ وفات

آن پیر محیِ ملت و دین کز وجودِ او
علم و عمل چو عنبر و بو جزو ہم شدہ

شوقِ ادای حج مکرر چو جوش زد
با پایانِ عمر عازمِ طوفِ حرم شدہ

ہرچند اشتداد مرض ساختش زبون
فارغ ز عزم خود بہ ثباتِ قدم شدہ

تاریخ وفات از مصنف عفی عنہ

زین پس پے زیارتِ جدِّ بزرگوار	در بندِ انتظارِ زوالِ الم شده
بانگِ تعال یا ولدی خورد تا بہ گوش	سر تا بہ پا بخوابِ زبانِ نعم شده
آخر بذوقِ مائدۂ نعمتِ وصال	داخل بروضۂ شہِ گردون خیم شده
از بعد استفاضہ کہ تا ہفتہ ہمی نمود	مامور بر اقامتِ عینِ ارم شده
ہم ظاہر از قبۂ فرزندِ فاطمہ	قربِ جوار یافتہ و محترم شده
از روے این اشارہ ضیا سالِ آن نوشت	مقبولِ بارگاہِ شفیعِ الامم شده ۱۲۸۹

از عقیدت نشان حضرتِ والاشان حاجی محمد قاسم صاحب کرمانی

چون ز دنیا محیِ دین عبد اللطیف	شیخِ وقت و عابد و شاغل برفت
گفت تاریخِ وفاتش ہاتفم	صاحبِ دین عارفِ کامل برفت ۱۲۸۹

از حکیم سید مظفر حسین صاحب عہده دار اہل انشای محکمہ صدر المہام مالگزاری سرکار عالے

چو رفت آن شیخِ کامل پیرِ پیران	بملکِ جاودان زین ملکِ فانے
بگفتا ہاتفم سالِ وفاتش	گرامی قدر محیے الدینِ ثانے ۱۲۸۹

از مؤرخ یکتا حاجی سید محمد علی صاحب المتخلص بہ نوا

شہ محی الدین شیخِ با صفا	رفت زین جا جانبِ دار البقا
گفت سالِ رحلتش محزون نوا	شد امام المومنین و احسرتا ۱۲۸۹

از طبعزاد شاعرِ اکمل اعنی مولوی نجم الدین حسن صاحب

	المتخلص به افضل	

شیخ دوران زدار فانی شد		در بقیع مدینہ سوے جنان
گفت تاریخش افضل مہجور		رفت ہیہات محی دین زجہان

صرف اوقات شب و روز نماز پنجگانہ جماعت سے ادا کرتے بعد نماز صبح کے اشراق تک مسجد مین وردِ اسماے حسنیٰ اور تہلیل و تسبیح و درود شریف و ادعیہ ماثورہ مین مشغول رہتے بعد اداى اشراق مسجد کے باہر درس علوم دینی خصوص حقایق و سلوک مین متوجہ رہتے بعد تدریس جوابات خطوط و استفتا دستِ خاص سے تحریر فرماتے پھر دوپہر کو کچھ ما حضر تناول کرکے قیلولہ کرتے پھر بیدار ہوکر بعد اداے نماز ظہر حجرے مین تشریف لے جاتے دروازہ بند رہتا عصر تک کسی کا گذر نہوتا وہان قرآن شریف دیکھکر بتدبرِ معانی تلاوت کرتے عصر کی نماز پڑھکر بالاخانے پر جلوہ افروز ہوتے گرد و پیش بندگانِ خدا جمع آتے پند و نصایح اور ارشاد دین مغرب تک دربار عام فرماتے بعد اداے نمازِ مغرب مسجد مین تشریف رکھتے اور لوگ بھی حاضر رہتے تب کوئی آیت قرآن مجید کی پڑھکر عشا تک حضار کو پند و نصیحت فرماتے بعد اداے نماز عشا سب کو رخصت کرکے مہمان و مسافرون کے خبرگیران ہوتے جب مہمان وغیرہ طعام سے فارغ ہوتے تو آپ حرم سرا مین جاکر چند لقمے تناول فرماکر مسجد کی جانب تشریف لاکر

نصف شب تک تصنیف مین مشغول رہتے بعد از ان آرام فرمانے —

اسماے خلفاے حضرت مقبول رسول مختار مشہور ہر بلاد و مصار

حضرت سید شاہ علی محمد صاحب قادری عرف بڑے صاحب علیہ الرحمہ برادر حضرت معز
قدس سرہٗ جناب معلیٰ القاب رکن الملۃ والدین حاجی سید شاہ محمد صاحب قادری
سلمہ اللہ تعالی صاحبزادہ وسجادہ نشین حضرت معز قدس سرہٗ مولوی حاجی سید شاہ محمد صاحب
قادری سلمہ اللہ تعالے داماد و ہمشیرہ زادہ حضرت معز قدس سرہٗ حاجی سید فضل اللہ صاحب
قادری سلمہ اللہ تعالے ہمشیرہ زادہ حضرت معز قدس سرہٗ حاجی مولوی سید شاہ محمد صاحب
قادری ہمشیرہ زادے حضرت معز کے جو مدینہ منورہ مین آپکے ساتھ مدفون
ہین قدس اللہ سرہما سید شہ میر صاحب قادری سلمہ اللہ تعالی نبیرۂ ہمشیرہ
حضرت معز قدس سرہ عالم عامل فاضل کامل حافظ قرآن جامع علوم شریعت
و حقیقت شیخ محمد استنبولی ثم المکے شیخ کامل عالم عامل جامع شریعت و حقیقت
مولانا محمد خان بدخشانی ثم المدنی عالم عامل فاضل کامل یکتاے زمان پیشواے
جہان متبع سنن حضرت سید المرسلین مولوی محی الدین صاحب فقیہ قادرے
سلمہ اللہ تعالے آپ کو استاد محی الدین صاحب اور دُبلے محی الدین صاحب بھی کہتے
ہین حضرت کے خلفا مین وحید العصر بلکہ اس ملک مین فرید الدہر ہین مولوی
شاہ عبد الحی صاحب قادری واعظ صاحب تصانیف کثیرہ سلمہ اللہ تعالی میر محی الدین
صاحب قادری ولد شاہ سن اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ از مشایخ بالاگھاٹ جناب

مولانا مرشدنا مولائی مولوی حاجی سید شہاب الدین صاحب قادری پسر سوم سے
عرف حسن بادشاہ ابقاہ اللہ تعالیٰ الی یوم الدین علی رؤس المسترشدین خطیب
شاہ محمد یعقوب صاحب قادری علیہ الرحمہ سید عبد القادر صاحب قادری عرف قادو میاں
علیہ الرحمہ عالم و صوفی سید جلال الدین محمد بن سید عبد المجید یمنی حافظ غلام محی الدین
قادری ولد حافظ عبد القادر صاحب انوری سلمہ اللہ تعالیٰ سید ابو الحسن صاحب قادری
بیجاپوری کیلاوے سلمہ اللہ تعالیٰ شاہ ولی محمد صاحب قادری اپوویلوری سلمہ اللہ تعالیٰ
فرزند میر بخشی اورنگ آبادی محمد عبد العزیز صاحب قادری سلمہ اللہ تعالیٰ حاجی عبد اللہ
صاحب عرف سید شاہ عالم صاحب ساکن تاڑبتری سلمہ اللہ تعالیٰ مولوی حاجی عبد الوہاب
صاحب قادری سلمہ اللہ تعالیٰ مولوی سید احمد صاحب قادری برادرزادہ سید اکبر صاحب ساکن
سواد مولوی عبد القادر صاحب بلیاگھاٹ سلمہ اللہ تعالیٰ سید اکبر صاحب ساکن
سواد مولوی علی احمد صاحب ساکن سواد حافظ سید مصطفیٰ صاحب قادری ہمشیرہ زادہ
شاہ ولی اللہ صاحب نگری سلمہ اللہ تعالیٰ مولوی لعل محمد صاحب قادری سلمہ اللہ تعالیٰ
داماد مولوی اسد اللہ بیگ صاحب مغفور اپوویلوری مولوی سید عبد اللہ صاحب چشتی
قاسمی دہلوی بھوپالی فاضل جلیل جرنیل حامی دین مصطفوی واقف اسرار نبوی
مولوی حافظ حاجی محمد حنیف صاحب قادری سلمہ اللہ تعالیٰ عالم عامل فاضل کامل موصوف
بزہد و تقی شیخ محمد بن ابی بکر بنگلوری مولوی عبد اللہ صاحب مشتاق سلمہ اللہ تعالیٰ
نزیل فرخندہ بنیاد حیدرآباد مولوی حافظ سید عبد اللہ صاحب قادری عظیم آبادی

حاجی سید کریم اللہ صاحب قادری نیلوری سلمہ اللہ تعالے نزیل فرخندہ بنیاد حیدر آباد
مولوی سید محمد صاحب ناگ پٹی سلمہ اللہ تعالے مولوی عبد الرحمن صاحب فقیہ مدراسی
سلمہ اللہ تعالے مولوی مفتی سید علی بخش صاحب قادری بیض سلمہ اللہ تعالے حاجی عبد العزیز
صاحب قادری ساکن وانمباڑی سلمہ اللہ تعالے احمد بن مبارک سحری جبرانی من قبیلہ بنی سعد
غلام حسین صاحب قادری متولی مسجد چندا صاحب سلمہ اللہ تعالے سید شاہ ابراہیم صاحب
قادری محمود رقم سلمہ اللہ تعالے مولوی محمد یوسف صاحب اناپٹنی سلمہ اللہ تعالے
مولوی محمد میران صاحب ساکن ٹنکاسی سلمہ اللہ تعالی سید مرتضی صاحب قادری مدراسی
سلمہ اللہ تعالے مولوی محمد ابو بکر صاحب بنگلوری ساکن نواح ترناول سلمہ اللہ تعالی
مولوی محمد علی صاحب قادری نرکوری سلمہ اللہ تعالے نواب حاجی محمد داؤد خان صاحب
سلمہ اللہ تعالے نبیرہ نواب الف خان مغفور والی کرنول مرزا محمد علی صاحب قادری
سلمہ اللہ تعالے حاجی شاہ محمد صاحب قادری عرف یوسف صاحب ساکن وانمباڑی
شاہنوری سلمہ اللہ تعالی کرامات آپکی اگرچہ بہت مشہور و معلوم ہین منجملہ اوکے
بیان چند مرقوم ہین کرامت مطلع النورین لکھا ہی کہ جب آپ مقید ہوے
حسب معمول اوس قید خانے کے شب کو ایک حجرے مین آپکو بند کرکے
دروازے پر قفل لگا دیا اندر چراغ بھی نہ تھا مگر ایک دریچہ اوس حجرے کا
کھلا تھا نگہبان محبس کا کہتا ہی کہ مین اپنی عادت کے موافق بعد نصف شب
قندیل لیکر حجرے کا قفل دیکھا تو اندر چراغ کی روشنی نظر آئی اور حضرت نظر آئے

نہایت حیران و پریشان ہوکر اپنے جمعدار کو اطلاع کی جمعدار قفل کھول کر دیکھا تو
حضرت رو بقبلہ سر بسجود ہین اور وہ جو روشنی تھی مفقود اس کیفیت کے دیکھنے
سے قید خانے کے تمام لوگ نہایت معتقد ہوے **کرامت** ایک قندھاری
زمرۂ سادات سے ایک شب حضرت کے مکان مین بھوکا رہگیا اور کسیکو خبر نلیا
اوس رات کو اپنی خادمہ کے خواب مین تشریف لیجاکر غصے سے فرمایا کہ مسافر
مکان مین بھوکا رہگیا اوسکی خبر نہ لی اوسنے عرض کی کہ حضرت وہ کون ہے
فرمایا کہ فلان سید قندھاری خادمہ نے کہی کہ کھانا تو حاضر ہی مگر سالن نہین
فرمایا کہ چٹنی ہی سہی وہ خادمہ جلد خواب سے بیدار ہوکر کھانا سالن پکاکر
علی الصباح خوان اوس مہمان کے حضور مین لائی وہ شخص خلاف وقت خوان
دیکھکر حیران ہوا اور پوچھا کہ اسکا کیا سبب ہی مینے تو کسی سے اپنا حال
ظاہر نہین کیا اوسنے وہ صورت واقعہ بیان کی سکو سننے سے نہایت
حیرت ہوئی **ایضاً** جب بقصد حج مکہ وطن سے نکل کر ٹٹھے مین داخل
ہوکر ایک جاے پر تشریف فرما ہوے تو وضیع و شریف وہان کے ملاقات
کے واسطے حاضر ہوے اونمین سے ایک شخص ضعیف تھا آپنے اوسکو نزدیک
بٹھلایا نام پوچھا اوسنے بتلایا پھر عمر پوچھی اوسنے عرض کی کہ بیاسی برس
کی عمر ہے آپنے فرمایا کہ میری بھی عمر اتنی ہی ہے یہ فرماکر چندے مراقب رہے پھر
سر بلند کرکے فرمایا کہ طایر روح قفس تن سے پرواز کیا چاہتا ہی اوس پیرمرد نے

کچھ نہ پوچھا مگر فرمایا جب لوگ سب برخاست ہوگئے تو وہ مرد بھی رخصت ہوا
دوسرے روز اس جہان گذران سے نقل کیا تب لوگوں نے سمجھا کہ حضرت کا
وہ ارشاد اس واقعہ پر اشارہ تھا ایضاً سید حسین نامی ایک شخص بیان
کرتے ہیں کہ میں جب دہلی میں آکر ایک مکان میں اترا تو اوس مکان میں
چند لوگ روح کے باب میں بحث کرتے تھے کوئی مخلوق کہتا تھا کوئی غیر مخلوق
میں اسکی تحقیق کے واسطے حضرت کی خدمت میں حاضر ہوا اوسوقت حضرت مسجد میں
معتکف تھے وہیں مشرف ہوکر روبرو بیٹھا حضرت نے فرمایا کچھ پوچھنا ہو
تو پوچھو میں توقف کیا خود بدولت نے کہا کہ روح کے باب میں کچھ پوچھتے ہو
اوسوقت میں بہت لرزان عرض کیا کہ روح مخلوق ہے یا نہیں فرمایا کہ روح مخلوق
اور حادث ہے پھر اوسکے بعد بہت سے دقایق و نکات بیان کیے ایضاً ایک
آپکا مرید حافظ عبداللہ حاجی پرہیزگار اپنا حال بیان کرتا ہے کہ ایک بار سفر کا
اتفاق ہوا اور میں جوان تھا اہل و عیال سے دور ہوگیا غلبہ نفس سے
زنا کی خواہش پیدا ہوئی اوس شب کو حضرت خواب میں تشریف لاکر غصے
سے فرماتے ہیں افسوس کیا تو فعل بد اختیار کرتا ہے سنتے ہی میں لرزان
ہوا اور زبان بند ہوگئی پھر فرمایا کہ آج سے تیری شہوت سلب ہوگئی جب
میں خواب سے بیدار ہوا تو کچھ آثار رجولیت کے اپنے میں نہیں پایا اسی حالت
میں تین برس گذرے کسی سے کیفیت نہیں کہہ سکتا تھا بعدازاں دہلی میں آیا

بیان جواب سوال روح کی بابت

بیان حال ایک مرید کے سلب شہوت

کہ اسکا کچھ علاج کرین حضرت کے بہنوئی ایک بڑے عالم و پرہیزگار جناب
حاجی محی الدین صاحب کہ طبابت مین بھی اپنا نظیر نہین رکھتے تھے اونسے یہ حال
بیان کیا تو اونھون نے فرمایا کہ یہ کچھ بیماری نہین کہ اسکا علاج کیا جاوے یہ تیرے
پیر کا تصرف ہی اوسنے عرض کہ جب مین نے یہ سب سرگذشت اپنی ایک کاغذ مین
لکھکر حضرت کے حجرے مین رکھدیا جب نماز کے واسطے مسجد مین تشریف فرما
ہوئے تو مجکو دیکھکر فرمایا کہ وہ کاغذ تونے رکھا ہی مین کچھ حجاب سے عرض
نکرسکا دو تین بار یہی پوچھا کچھ مجھسے جواب نہ ہوسکا اوسی شب کو خواب
مین تشریف فرما ہوکر فرمایا کہ دیکھو آیندہ بہت ہوشیار رہنا خدای تعالی سے ہر حال
مین خوف رکھتا جا تیری اصلی رجولیت خدای تعالی نے اپنے فضل سے تجھے عطا کی
جب مین خواب سے بیدار ہوا تو اپنے مین آثار رجولیت کے پایا یہ کیا کرامت ہی حق
تعالی اللہ یہ کیا تصرف ہی بعضنا ایکہ یہ بلکہ ایسی کرامت معقول نہ کم ہی پیشینیان
سے بھی منقول ہی ایضاً چند مسافر آپکی زیارت مین دو تین روز رہکر عشا کے
وقت حاضر ہوکر رخصت لیے وہ لوگ کہتے ہین کہ نصف شب کو حضرت نے
آکر ہمین جگاکر فرمایا کہ جلد جاؤ اور آپ تشریف لیگیے ہم لوگ بسبب غلبہ خواب کے
پھر سو رہے بعد چند ساعت کے پھر رونق افزا ہوکر جگایا اور فرمایا کہ جلد جاؤ
ہم سب تیار ہوکر وہان سے چلے دوسرے دن دو پہر کو ایک جنگل مین نالہ ملا
اور وہ لبریز جاری تھا ملاحون نے ہمین ٹوکرے پر سوار کرکے پار اوتارا

ہم سب لوگ اوڑکے سواپچ سے فارغ ہوکر کھانا کھانے کو تھے کہ دوسرے
چند شخص آئے ملاحون نے اونکو بھی ٹوکرے مین بٹھا کر پار اوتارنے لگے
یکبیک ایسی طغیانی ہوئی کہ وہ سب لوگ غرق ہوکر مرگئے جب ہمنے جانا
کہ حضرت نے جو دوبار اوٹھایا وہ الہام الٰہی تھا اگر ہم دیر کرتے تو اسیطرح ڈوبکر
مرجاتے یا کنارے پر رہکر حیران ہوتے۔ **ایضاً** قادر محی الدین صاحب راسی
ایک حضرت کے مریدون سے بڑے پرہیزگار کہتے ہین کہ حضرت کے وہان ایکروز فاقہ تھا
باہر سات شخص اور زنانے مین نو یا دس مہمان آئے تھے عادت شریف یون
تھی کہ قریب دوپہر کے مکان مین تشریف لیجاتے کھانا سب کو تقسیم ہوتا
اوس روز کسی جاسے دودھ آیا تھا روبرو لاکے رکھا حضرت نے سب کو
تھوڑا تھوڑا تقسیم فرمایا چنانچہ باہر کے لوگون کے واسطے سات کٹورون
مین تھوڑا تھوڑا دودھ آیا حضرت بھی ذرا سا دودھ پی کے باہر تشریف
لائے ظہر کے وقت وضو کے ارادے مین تھے کہ پلٹن کے تیئیس ۲۳ سپاہی
آئے اور حضرت سے مصافحہ کیے آپنے پوچھا کہ کہان سے تشریف
لائے ہین اونھون نے عرض کیا کہ فلان بستی سے اور فرمایا کہان جاؤگے
تو کہا بنگلور کو اور کہان اوترے ہو تو عرض کیا کہ حضرت کی سرا مین
پھر ارشاد ہوا کہ تم کتنے شخص ہو عرض کیا کہ بیس ۲۰ مسلمان ہین اور
تین ہندو کہ وہ اسباب کے پاس حاضر ہین اونکو فرمایا کہ آپ بیس ۲۰ صاحب

نزول مہمانان کا

شب کو میرے پاس دال خشکہ تناول کرنا یہ سنکر حضار حیران ہوے کہ دن
کو تو سواے دودھ کے کچھ میسر نہ ہوا شب کو اتنی دعوت کیسی ہوگی استے مین
ان لوگون مین سے ایک شخص نے سات روپے نذر کیے اونکو ارشاد ہوا کہ
عصر کے وقت تشریف لائیے بات چیت ہوگی وہ لوگ روانہ ہوے بعدہ
وہ روپے عبد الرحمن خان کو عنایت ہوے اونھون نے کھانے کی تیاری
کی شب کو سب لوگ گھر کے اور باہر کے مہمان کھانا کھائے **ایضاً**

حافظ حاجی سید محمد علی صاحب عرف سید و میان متخلص بہ **نوا** ابن نواب
ملتمس خان مرحوم کہتے ہین کہ ہم حضرت کی خدمت عالی مین حاضر تھا بین العشاء
والمغرب ایک درویش تشریف لاکر کہنے لگے کہ اے مولوی صاحب مین ایک
بات پوچھتا ہون اوسکا جواب دیجئے گا آپنے فرمایا خدا چاہے تو جواب دون گا
کیا بات ہے فرمائیے اوس درویش نے کہا اگر مین ان ساجرا کو جرا پر بیٹھونگا
تو خداے تعالی جو رزاق مطلق ہے مجکو رزق دیگا یا نہین ساجرا کو جرا ویلور مین
دو پہاڑ ہین حضرت کے دولت سرا کے روبرو حضرت نے فرمایا کہ خدا تعالے
تمھین نہ دیگا اوس درویش نے کہا کیون اسکا کیا سبب ہے ارشاد ہوا کہ جب تک
تمھارا دل نہ بیٹھے نہ دیگا اوس نے کہا واقعی سچ فرمایا یہ کہکر روانہ ہوے
حضرت نے فرمایا یہ بڑے صاحب کمال تھے فقط میرے امتحان کو پوچھا
تھا جب باہر نکلکر لوگون نے اونکی تلاش کی تو نہ پایا **ایضاً** سید کریم اللہ

المعروف بہ **خواجہ پیر صاحب** کہتے ہین کہ جب صاحبزادے رکن الدین سید شاہ محمد کی عمر پانچ چھہ برس کی تھی تو حضرت نہایت محبت پدری سے اونکو پیار کرتے اور فرماتے کہ جب میرا فرزند جوان اور بالغ ہوگا تو اسکو بیت اللہ شریف لیجاؤنگا حج کرواونگا مدینہ شریف کو لیجاکر حضرت رسالت پناہ کی زیارت سے صلی اللہ علیہ وسلم مشرف کرکے خلافت دونگا حضار مجلس سنتے رہتے جب روبرو سے اوٹھہ جاتے تو جو لوگ کہ معتقد تھے وہ تو ساکت رہتے دوسرے لوگ کہتے کہ یہ کیا خیال ہی قریب ستر سال کے تو عمر ہو چکی ہی ابھی دس پندرہ برس جینے کی امید تو کیا بلکہ یقین کرتے ہین یہ سخن اون لوگون کا معتقدون اور عزیزون کو شاق ہوتا تھا آخر الامر خدا تعالی کے فضل سے جیسا فرماتے تھے ویسا ہی ہوا۔ **ایضاً** حضرت مولوی سید شہاب الدین صاحب عرف **حسن پادشاہ** فرماتے ہین کہ جب حضرت بمبئی سے جہاز بادی پر سوار ہو کر روانہ ہوے تو انسداد ہوا سے قریب جدے کے جہاز ٹھہر گیا یہان تک کہ ذی حجہ کا چاند دریا مین نظر آیا حجاج کو نہایت بیقراری اور حیرانی ہوئی بلکہ شرف حج سے مایوسی اور از حد حال تباہ ہوا ؎ حسرت پہ اوس مسافر بیکس کے روئیے جو رہ گیا ہو آنکے منزل کے سامنے ہا سب لوگ زار زار چلانے اور دعائین کرنے لگے مگر حضرت پیر و مرشد منظور رب العلمین صاحب مقام تمکین نہایت

بمبئی سے جہاز کا روانہ ہونا

مستقل اپنی جا سے پر بیٹھے رہے سب لوگ متعجب ہوکر گرد و پیش آکر عرض کرنے لگے کہ یا حضرت یہ وقت ایسی پریشانی کا ہی آپ چپ بیٹھے ہین کچھ دعا کیجیے کہ ہم لوگ نجات پائین اور منزل مقصود کو جائین آپ نے کہا کہ اچھا آپ سب صاحب دعا کرین مین بھی آمین کہتا ہون لوگون نے کہا کہ نہین حضرت آپ کچھ دعا کیجیے اور بہت اصرار کیا تو آپ نے فرمایا کہ ع تعلیم خدائے بخدا نتوان کرد ہا او سکو جو منظور ہو وہ کرتا ہی بمجرد اس کہنے کے ایسی بادِ موافق چلی کہ بسرعتِ تمام جہاز نا کام ساحلِ جدہ پر جا پونہچا سب لوگ خیر و عافیت سے کعبۂ مقصود سے مشرف ہوے۔

تاریخ وصال از نتایج طبع انور سید محمد عبد اللہ حسین صاحب المتخلص بہ افسر فرزند میر فیاض الدین مرحوم نبیسۂ مولانا شاہ رفیع الدین صاحب قندہاری قدس سرہٗ

شیخ کامل جنابِ محی الدین
مرشدِ مرشدی و استادی

از تصانیفِ با کراماتش
در جہان ست فیض ارشادی

بعد حجِ حرم شدہ بیمار
در ریاضت کہ بود بس عادی

گشت ارشاد احمدی در خواب
کہ بیا جانِ من ز اولادے

رفت چون در مدینۂ طیب
حسب رویاے خود بصد شادی

داخلِ جنت البقیع شده		گرد قالب تہی ز آبادے
سال رحلت رقم نمود افسر		وصلِ حق یافت مرشدِ ہادی ۱۲۸۹

بر گشا ذکر سلاسلِ مشایخِ طریقت رضوان اللہ علیہم اجمعین

سعادت نسبت بیعت و ارتباطِ صحبت و اجازت وغیرہ حاصل ہی اس ہیچمیرز

خاکپاے بندگانِ خدا محمد عبد الرحیم ضیا عفا اللہ ذنوبہ وستر عیوبہ

کو حضرت والا مرتبت عمدۃ المتکلمین زبدۃ المحققین قدوۃ الواصلین اُسوۃ الکاملین

فرزند خاتم المرسلینؐ جناب ہدایت مآب مولانا مولوی سید شہاب الدین

صاحب قادری عرف حسن بادشاہ مدظلہ العالی سے اونکو حضرت

پیر و مرشد سید السادات والا درجات عبد اللطیف المعروف بہ سید شاہ

محی الدین قادری نقوی ویلوری مدنی سے اونکو سید السادات

سید شاہ ابو الحسن قادری سے اون کو سید السادات

سید شاہ مرتضیٰ قادری سے اونکو سید السادات سید شاہ

ابو الحسن قادری قربی سے اونکو شیخ المشایخ شیخ محمد

فخر الدین المهکری سے اونکو شیخ المشایخ شیخ عبد الحق

محمد مخدوم ساونی سے اونکو شیخ المشایخ شیخ ناصر الدین

سے اونکو شیخ المشایخ شیخ دریا محمد سے اونکو شیخ المشایخ

شیخ راجے محمد سے اونکو شیخ المشایخ شیخ حاجی اسحاق

اونکو سید السادات سید احمد سے اونکو سید السادات
سید ابو نصر محی الدین سے اونکو سید السادات
سید ابو صالح نصر سے اون کو سید السادات سید
عبد الرزاق سے اونکو سید السادات قطب ربانی محبوب
سبحانی حضرت سید عبد القادر جیلانی سے
اونکو شیخ المشایخ شیخ ابو سعید مبارک مخزومی
سے اونکو شیخ المشایخ شیخ ابو الحسن علی الهنکاری
سے اونکو شیخ المشایخ شیخ ابو الفرح یوسف
طرطوسی سے اونکو شیخ المشایخ شیخ ابو الفضل عبد الواحد
تمیمی سے اونکو شیخ المشایخ شیخ عبد العزیز سهیل
تمیمی سے اونکو شیخ المشایخ شیخ شبلی سے اونکو
شیخ المشایخ شیخ جنید بغدادی سے اونکو شیخ
المشایخ شیخ سری سقطی سے اونکو شیخ المشایخ
شیخ معروف کرخی سے اونکو امام الهمام امام
علی موسی رضا سے اونکو امام الهمام امام موسی
کاظم سے اونکو امام الهمام امام جعفر صادق سے
اونکو امام الهمام امام محمد باقر سے اونکو امام الهمام

امام زین العابدین سے اونکو امام الھمام امام
حُسین سے اونکو جناب امیر المومنین علیؓ مرتضیٰ
رضی اللہ عنہم اجمعین سے اونکو خاتم المرسلین حضرت محمّد
مُصطفیٰ صلّے اللہ علیہ وآلہٖ واصحابہٖ وسلّم سے
اور حاصل ہی اجازت اِنتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ کی
جناب فضیلت مآب مولانا حاجی مولوی حسن رضا صاحب
سلمہ اللہ تعالیٰ سے اونکو جناب مُعلّی القاب خدا آگاہ مولانا مولوی
مخصوص اللہ ابن مولانا شاہ رفیع الدین ابن مولانا شاہ
ولی اللہ محدث دہلوی سے اور جناب مولانا مولوی مخصوص اللہ
صاحب شاگرد و مرید خاص ہین حضرت مولانا شاہ عبد العزیز
محدث دہلوی کے قدس اللہ اسرارہم اور بفضلہ تعالے
حاصل ہی طریقۂ علیۂ عزیزیہ با جمیع طرق وضوابط مندرجۂ
انتباہ اور قول الجمیل اس احقر البریہ کو حسب اجازتِ باطن
حضرت پیر و مرشد شیخ شریعت پیر طریقت مقبول بارگاہِ احد
جناب مولانا سراج احمد صاحب سلمہ اللہ الصمد
سے اونکو حضرت پیر و مرشد مولانا شاہ عبد العزیز
دہلوی سے قدّس اللہ سرّہٗ و افاض الینا برکاتہٗ و فتوحہٗ

نظم

کعبۂ کعبہ پرستان قبلۂ اہلِ یقین — اسوۂ اربابِ عرفان قدوۂ اصحابِ دین

ہادیِ خلقِ خدا مسند الیہِ روزگار — فیض بخشِ جن و انسان رہنمائے راستین

زیبِ اورنگِ طریقت زینتِ دیہیمِ شرع — مسند آرائے حقیقت پادشاہِ آورعین

مخزنِ اسرارِ عالم مظہرِ فیضِ اتم — مہبطِ سکانِ گردون مرجعِ اہلِ زمین

پیشوائے واصلان مشکل کشائے کاملان — رونقِ دینِ محمد شانِ ربّ العالمین

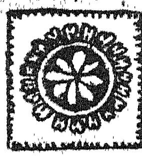
نورِ قلبِ باصفا تسکینِ جانِ مضطر — زیورِ مغفرِ سختہ کاری کحلِ چشمِ دوربین

شاہِ اقلیمِ توکل محوِ تسلیم و رضا — تارکِ لذّاتِ دنیا نعمتِ عقبیٰ گزین

دفترِ رازِ ہمیں نسخۂ سرِّ الٰہ — ماتنِ علمِ معارف شارحِ متنِ متین

گوہرِ بحرِ حقایق جوہرِ تیغِ سلوک — خازنِ کنزِ دقایق فاتحِ حصنِ حصین

ناظمِ دیوانِ کثرت ساکنِ وحدت سرا — طائرِ فردوسِ اعلیٰ سائرِ عرشِ برین



اعنے حضرت مولوی عبد العزیز دہلوی

پیرِ پیران ضیا مستوجبِ رحمت قرین



تاریخہائے ختم کتاب از افکار گہربار صاحب طبع مستقیم

و ذہن رسا جناب محمد عبد الکریم صاحب المتخلص بہ والا

ناظم دریافت مقدمات ریلوی سرکار آصفی

مولوی عبد الرحیم آنکہ ضیا مشہور گشت
عارفِ یکتای دوران کاشفِ سرّ وجود

چون مقالاتِ طریقت زد رقم از صدق دل
رازِ مخفی حقیقت بر ہمہ عالم کشود

مرحبا صد مرحبا ترتیب شد نادر کتاب
در صفاتِ مقبلانِ حضرتِ ربِ الودود

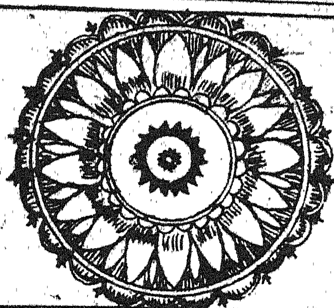
گشت از والا رقم تاریخِ صوری معنوی
بر ہزار و دو صد و تسعین و واحد ہم نمود

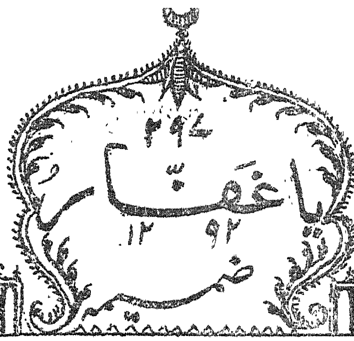
ایضاً

اوستادِ نامور اعنی ضیا نے اندنون ہا یہ کتابِ لاجواب اچھی لکھی
با صد تمیز ہا طبعِ والا نے کہی تاریخ اوسکی اسطرح ہا
ہی بجا یہ مخزنِ سرِ شہ عبد العزیز ہا

۱۲ ۹۱

تمّت





در بیان حالات حضرت مولانا محمد زمان شہید علیہ رحمۃ اللہ المجید

قطعہ

اوراقِ این جریدۂ احوال دوست را — خواہم ضیا کہ رشکِ دہ گلستان کنم
یعنی برنگِ بلبلِ شیدا بصد خروش — تحریر حال خان محمد زمان کنم

اگرچہ یہ سانحہ بعد تمام ہونے اس کتاب کے واقع ہوا مگر چونکہ جنابِ فضیلت مآب فاضل لاثانی + عالم ربانی + حامی شریعت + جامع طریقت وحقیقت + خادم فقرا وطالبین + خیر خواہ سرکار سید العلمین + غنیمت اسلام + مرجع خواص وعوام + اسیر اقتدار + فقیر کردار + اسوۃ العلما + عمدۃ العرفا + المکنّٰی بابی رجا + مولانا + بالفضل اولانا + استادی مولائی المعروف بہ محمد زمان علیہ الرحمۃ والغفران تلمیذ رشید + اور خلیفۂ ارشد + خاندان علیۂ عزیزیہ کے ہیں اور فیض ظاہر و باطن اسی دودمان والاشان سے رکھتے ہیں اسو اسطے اس ہیچمیرز نے آپ کے احوال کو ضمیمہ کتاب کا قرار دیا۔ **ولادت** باسعادت آپکی شہر شاہجہان پور میں پہر دن چڑھے بروز چہار شنبہ سوم ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۲۴۲ بارہ سو بیالیس ہجری میں ہوئی حلیہ میانہ قامت

سالِ ولادت

حلیہ

گندم رنگ بلند پیشانی کشادہ ابرو چیچک رو خندان دہن وسیع اللحیہ
نحیف الجثہ صورت عالمانہ سیرت درویشانہ شفیق انام متخلق باخلاق
نبی علیہ الصلوۃ والسلام تھے۔ ایام خورد سالی مین تمام کتب مشہورہ اور غیر مشہورہ
فارسی اور کچھہ صرف ونحو عربی وطن مین پڑھکر بعمر ہشت سالہ سنہ ۱۲۶۲ ہجریمین
بشوق حصول علم وطن مالوفہ سے کانپور کو جناب معلی القاب افضل الفضلا
اکمل الکملا خدا آگاہ معرفت پناہ مولانا شاہ سلامت اللہ صاحب صدیقی
بدایونی کانپوری علیہ الرحمہ کی خدمت بابرکت مین حاضر ہوے جناب موصوف
شاگرد اور مستفیض خاص ہین حضرت بلند رتبت پیرو مرشد مولانا شاہ
عبد العزیز دہلوی اور مولانا شاہ رفیع الدین دہلوی قدس اللہ سرہما
کے چونکہ ذکاوت و ذہانت خلقی دولت تھی تین سال وہان رہکر علوم نقلی
وعقلی آداب واخلاق حاصل کرکے فرخ آباد اور بریلی ورامپور وگوالیار
وبھوپال وغیرہ ہوتے ہوے ماہ صفر سنہ ۱۲۶۵ ہجریمین وارد بلدہ فرخندہ
بنیاد حیدرآباد دکن صانہا اللہ عن الشر والفتن ہوکر توطن اختیار کیا
بہ ایام ورود جناب میر اشرف علی شاہ صاحب نقشبندی مجددی کے مکان
مین فروکش ہوکر تکمیل علوم مذکورہ مین بخدمت لوذعی یلمعی مولوی
محمد کرامت علی صاحب دہلوی اور مولوی میر احمد صاحب ولایتی
رحمۃ اللہ علیہما اور تدریس طلبہ مین مشغول رہے چند سال بصد عسرت

سرکاری مین گذرے مگر خدمت افتا اختیار نہ کی اوسی زمانے مین بہ سعی
بلیغ غلام محی الدین صاحب جمعدار اور احمد یار خان محی الدولہ مرحوم اور مولوی
حلیم سید ابراہیم صاحب مغفور نواب ناصر الدولہ غفران منزل والی
دکن سے ملاقات کر کے بمواجب شصت روپیہ ملازم ہوے نواب والانے
بعد دریافت و تحقیقات علم و فضیلت اور ارادت و نیت واسطے تعلیم صاحبزادہ
والاشان نواب افضل الدولہ مغفرت مکان کے مقرر فرمایا اونکی
تعلیم مین مصروف رہے اور طلبۂ شہر کی بھی تدریس بکثرت رہی بعد ازان
سنہ ۱۲۷۱ ہجریہ مین وزیر عالی تدبیر نواب مختار الملک بہادر نے
بمشاہرہ یکصد و سی روپیہ خدمت مدرسی اول مدرسہ دار العلوم آپکے
نامزد کی درانحالا آپ شرف الدینخان مرحوم کے مکان مین اقامت اگزین
تھے باوقات مقررہ مدرسہ مین تدریس فرما کر اور اوقات مین مکان پر درس
دیا کرتے تھے تمام علوم یعنی فقہ حدیث اور تفسیر و اصول و منطق و معانی
وغیرہ پڑھایا کرتے تھے۔ اور حقائق و معارف مین مولانا روم قدس سرہٗ
کی مثنوی بھی ہوتی تھی چند مدت خان مرحوم کی مسجد مین اپنے بزرگان نامدار
کی طرز پر بروز جمعہ قرآن شریف کا وعظ بھی باسرار و نکات فرماتے تھے
باوجود اس علم و کمال کے فروتنی اور خاکساری بھی بکمال تھی کہ کبھی بر سر
منبر وعظ انکی مصرع نہد شاخ پر میوہ سر بر زمین ہا اکثر علما فقرا اور امرا

بیان سفر حرمین شریفین

غربا آپ کے شاگرد ہین جب آپ نے ۱۲۶۶ھ ہجری مین ترک خدمت مدرسی
فرمائی تو نواب افضل الدولہ مغفور نے کہ اوس عصر مین صدر آرای سلطنت تھے
دو سو ساٹھہ روپے وجہ معاش مقرر کیے آپ جب سے خانہ نشین ہوکر خدمت
طلبہ و غربا مین سرگرم رہے سن بعد شب نہم ماہ شعبان ۱۲۸۲ھ بارہ سو
بیاسی ہجری کو بارادہ حج بیت اللہ روانہ ہوکر بعد حصول شرف زیارت نبوی
علیہ الصلوۃ والسلام اور فراغ حج اسلام عازم زیارات متبرکہ عراق و شام
یعنے سویس و مصر و اسکندریہ و بیت المقدس و خلیل الرحمن و دمشق و حلب
و سویرہ و موصل و سر من رای و بغداد شریف و کربلا معلی و نجف اشرف
و بصرہ ہوے ان تمام مقام مین معاینہ صنایع قدرت ذو الجلال والاکرام
اور عتبہ بوسی انبیا علیہ السلام و اصحاب کرام و اہلبیت عظام والیہ و اولیاے
ذوی الاحترام کرکے غرہ شعبان ۱۲۸۳ھ ہجری مین پھر داخل بلدہ حیدرآباد ہوے
مفصل حالات اس سیر و سفر کے خود بدولت کتاب عالم نما مین لکھے ہین
یہان بیان اوسکا مقصود سے زاید ہی اوس ملک مین بھی آپ کی ذات
جامع الکمالات کو مغتنمات سے جانکر طلبہ نے کچھہ ہندسہ اور منطق پڑھ لیا پھر
یہان محلہ شکر گنج مین تعمیر مدرسہ و مسجد شروع کرکے سلسلہ درس و
تدریس و خدمت فقرا و طلبہ کا جاری کیا معاش کے اندنون تین حصے
فرماتے تھے ایک حصہ اخراجات مایحتاج ذات و متعلقات کا دوسرا حصہ مصارف

متعلمین کا تیسرا حصہ تقسیم ذوی القربیٰ و الیتمیٰ و المسٰکین کا آپ بے تعصب
حنفی مذہب اور قادری مشرب افراط سے دور تفریط سے نفور تھے ہر امر مین
لحاظ پیروی احادیث نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام نہایت رکھا کرتے تھے
اور محفل میلاد سرور انام صلی اللہ علیہ وسلم بصد سرور و احتشام کیا کرتے تھے
دعوت وغیرہ مین اکثر غربا اور مستحقون کے ہاتھ دھلاتے اُمرا اور اغنیا کو
یاد نفرماتے مزاج وہاج مین دین کی حرارت اور اپنے بزرگوارون کی نہایت
حمایت تھی جو ناواقف کہ اونپر اعتراضات کیے ہین اونکے اکثر جوابات
دیے ہین اور جو نالایق مُضلّ خلایق بدنام کنندۂ نکو نامی چند ہا
کہ اپنے کو اون بزرگون کی طرف منسوب کرکے فتنہ برپا کے عالم ہوے ہین
اونکی بھی آپ ہدایت مین رہے ہین چھہ مصنفات آپ کے صفحۂ روزگار
پر یادگار ہین خیر المواعظ سفینۃ البلاغۃ خلاصۂ ماتم الملوین وسر الشہادتین
عربی مین بستان الجن اور عالم نما فارسی مین ہدیۂ مہدویہ ہندی مین منجملہ
انکے بستان الجن اور ہدیۂ مہدویہ مطبوع ہین تصنیفات کم ہونے کے
دو سبب ہین ایک تو تدریس بہت رہی دوسرا اکثر فرماتے تھے کہ
کونسا فن باقی ہی جسمین کسی کی کوئی کتاب نہو حتی کہ ہندی مین بھی بزرگوارون
کے کتب موجود ہین مجھہ حقیر کی کیا ضرورت ہی یہ کتابین جو تحریر ہوئین
ہین بہزار اصرار مستعدان لکھین ہین آپکی معلومات و تحقیقات مصنفات سے

ظاہر بعد بڑے بڑے اہل کمال آپکی فضیلت کے قایل تھے چنانچہ مولوی
محمد مؤید الدین خان صاحب مرحوم راقم سے ایکروز کہنے لگے کہ حال کے
تحصیل والون مین انکے جیسے ہند مین بھی کم ہونگے اور جب ہدیۂ مہدویہ
ہدیتاً حضرت رفیع المنزلت مولانا و مرشدنا سید شاہ محمد الدین صاحب علیہ الرحمۃ قدس سرہ کی خدمت مین پہونچی تو آپکے القاب مین غنیمت الاسلام تحریر فرمایا
حضرت پیر و مرشد کا لکھنا واقعی تھا اِس شہر مین آپکے مستفیض صاحب استعداد
اور صاحب تصانیف بہت ہین سلسلہ تدریس و تعلیم کا بھی جاری ہی مگر بعض سے
بسبب انجام خدمات مفوضہ سرکاری کے فی الحال جاری نہین صرف اوقات
اسطرح پر کہ صبح سے اشراق تک اوراد ماثورہ اور تلاوت قرآن شریف باترجمۂ مولانا
شاہ عبد القادر دہلوی قدس سرہٗ نہایت غور و تامل سے کہ ایک گھڑی
ڈیڑھ گھڑی کے وقفہ مین ہوتا تھا بعد ازان تدریس احادیث وغیرہ سن بعد
بفراغ حوایج ضروری اور قیلولۂ مسنونہ اور ادائے صلوۃ ظہر تصنیف و تالیف
و ملاقات خلایق مین مصروف رہتے عصر سے عشا تک مسجد مین بہ تلاوت قرآن
مجید مشغول اگر کوئی ارباب حاجت سے آوے تو اوسکے جانب ملتفت ہوتے
ورنہ مذاق کلام الٰہی مین محو رہتے ارباب حاجت سے بکشادہ پیشانی پیش
آتے بجان و دل سعی فرماتے گویا اِس حدیث شریف کے مصداق تھے
مَن فَرَّجَ عَن اَخِیہِ کُربَۃً مِن کُرَبِ الدُّنیَا فَرَّجَ اللّٰہُ عَنہُ کُربَۃً

بیان صرف اوقات وغیرہ

من کرب یکفہ القیمۃ منجملہ وسایط درستی نسبت باطنی تلاوت قرآن کو اختیار کیا تھا کہ یہہ خاص سلوک طریقہ علیہ عزیزیہ کا ہی بیان اوسکا معاینہ مقالہ پنجم سے واضح ہوا ہوگا اور حدیث شریف مین بھی آیا ہی ترمذی مین مذکور ہی وَمَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ اِلَی اللّٰہِ عَزَّ وَجَلَّ بِمِثْلِ مَا خَرَجَ مِنْہُ قَالَ اَبُو النَّضْرِ یَعْنِیْ الْقُرْاٰنَ اور تکمیل الایمان مین مرقوم ہی از امام احمد حنبل رضی اللہ عنہ منقول است کہ رب العزت را در خواب دیدم و پرسیدم کہ یارب افضل عبادت واقرب طرق بجناب تو چیست فرمود تلاوت قرآن انتہی سوا اسکے اپنے خاندان کے بعض امور کی اجازت مکہ معظمہ مین جناب مولانا یعقوب صاحب علیہ الرحمہ سے بھی حاصل کی تھی اوراد و اعمال مین اکثر قول جمیل کی پابندی تھی اور حل دقایق محققین مین پیرو قطب المحققین غوث المدققین حضرت شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ کے تھے مگر تربیت و تعلیم مین مائل طرف ضابطہ متکلمین کے بیعت وغیرہ مین طریقہ قدما کے پابند یعنے اثر صحبت کو غلبہ دیتے تھے ایک وقت بین المغرب و العشا راقم سے فرمایا کہ اصل بیعت وہی ہی جو صحابہ اور تابعین رضی اللہ عنہم اجمعین کے وقت مین تھے یعنے کسی مرد باخدا کی صحبت مین اخلاق و آداب سیکھنا اور اوس پر عمل کرنا دوسرے کو سکھانا حضرت حسن بصری نے جناب سید الاولیا علی مرتضی رضی اللہ عنہما کی صحبت سے یہی بات سیکھی اور سکھلائی باقی دوسرے عادات و رسوم بعد جاری

بیان سلوک باطنی وغیرہ

بیان اوراد

بیان بیعت وغیرہ

ہوئے ہین کہ یہہ ارشاد مطابق ہی حضرت اُسوۃ العرفا والفقرا مولانا
شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہٗ کی تحقیق کے چنانچہ فرماتے ہین
(پس صوفیہ ارتباطِ ایشان در زمن اول بصحبت و تعلّم و تادب بآداب تہذّب
نفس بودہ ہست نہ بخرقہ و بیعت کہ مفصل بہ بیان مقالہ پنجم مین گذر چکا
اور فرمایا کرتے تھے کہ مجکو حضرت پیر دستگیر روشن ضمیر قطبِ ربانی غوث
صمدانی سیدنا سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ کی ذات کی طرف نسبتِ غلامی
ہی جو اپنے کو اوس ذاتِ مقدس کی طرف منسوب کرتا ہی وہ مقبول ہوتا ہی اس
دعوے کی دلیل حضرت پیر دستگیر کا ارشاد اخبار الاخیار مین مسطور ہی
(نقل ست از مشایخ کہ از ان حضرت پرسیدند اگر شخصے خود را بتو باز بست
و نام ز کرد منتسب شد بتو لکن بیعت نکرد بتو و از دستِ تو خرقہ نپوشید
وی در اصحاب تو معدود باشد و در فضایل ایشان شریک بود یا نہ فرمود ہر کہ
انتساب کرد بمن و خود را باز بست بنام من قبول کند او را حق سبحانہ وتعالے
و رحمت کند بروی و توبہ بخشد او را اگرچہ بر طریق مکروہ باشد وی از جملہ
اصحاب مریدان من ست کہ غرض آپ جامع کمالات ظاہر و باطن تھے ظاہرکے
کمالات تو ظاہر ہین ہر کوئی جانتا ہی باطن کے حالات وہی پہچانتا ہی جو اوس
سے ماہر ہو دوسرے کو معلوم کرنا بہت مشکل ہی بلکہ بعض ولی بھی اپنی
نسبت کو نہین جانتے کیونکہ اولیا اللہ چند قسم کے ہوتے ہین ایک تو یہہ ہی

کہ خود وہ شخص جو نسبت کہ اپنے کو حاصل ہی خدا کے فضل سے اوسکو پہچانتا ہی
اور اپنے کو اللہ کا ولی جانتا ہی اللہ تعالی کے اور خلقت کے نزدیک بھی وہ ولی ہی
دوسرا وہ ہی کہ خدا کے پاس اور مخلوق کے یہان وہ ولی ہی مگر خود نہین جانتا
تیسرا وہ ہی کہ خدا کے یہان اور اپنے پاس ولی ہی لاکن مخلوق کے نزدیک نہین
اخذ بیعت وغیرہ مین آپ جرأت نفرماتے تھے ایک بار حاجی محمد صالح صاحب
نے عرض کی کہ خدا تعالی نے تو حضرت کو جمیع نعماے ظاہر و باطن سے سرفراز
کیا ہی پھر کیا سبب ہی کہ اندنون وعظ نہین فرماتے اور بیعت بھی نہین لیتے
ارشاد ہوا کہ یہہ دونون امر فرض کفایہ ہین اور خدا تعالی کے فضل سے شہر مین
دونون طریقے جاری ہین میری کچھہ ضرورت نہین پھر آپنے ۱۲۷۰ ہجری مین
خالصاً لوجہ اللہ نہایت ہمت و شجاعت سے بمصداق حدیث مَن قَاتَلَ
لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ کے کتاب ہدیہ مہدویہ
رد مذہب باطلہ مہدویہ مین تحریر فرماکر بفراغ جہاد لسانی خدا کی راہ مین غازی
ہوے اور وہ کتاب خدا کے فضل سے مشہور ہوئی تحریر کا سبب مفصلاً
اوسمین درج ہی اور رجب ۱۲۸۸ بارہ سو اٹھاسی ہجری مین رسم تسمیہ حضور پرنور
نظام الملک آصف جاہ نواب میر محبوب علیخان بہادر والی دکن
اطال اللہ عمرہ و خلد ملکہ و دولتہ بصد دھوم دھام ادا ہوی تو بخواہش
نواب وزارت مآب مختار الملک بہادر اور بلحاظ استادی نواب

بیان [illegible]

مغفرت مکان آپ واسطے تدریس حضور پُرنور کے بقدر ایک ہزار روپیہ اخراجات
ماہانہ مقرر ہوکر مرجع صغار و کبار اور محسود اکثر اہل دیار ہوے مؤلف
دین بھی ہو تو ایسا ہو اور دنیا ہو تو ہو ایسی ؎ فضلِ خدا کہتے ہین
اسکو دین دیا اور دُنیا بھی ؎ جب معاش کی زیادتی ہوتی چلی تو آپ
بمصداقِ اَلدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْاٰخِرَةِ خیرات و حسنات زیادہ کرتے
چلے ایک مکان بڑا عالیشان مدرسۂ محبوبیہ کے واسطے تعمیر کیا نواب
مدار المہام حضور نے بھی چھہ روپے روز بنام اخراجات طلبہ جداگانہ
مقرر کیے اِس تمام معاش سے تخمیناً ثمن آپ کی ذات کے اخراجات تھے
ما بقی للہ صرف ہوتے تھے ایک سو طلبہ دو وقت مدرسۂ محبوبیہ مین روٹی
کھاتے ہین بیشتر چند روز ماہ رمضان سنہ شہادت کے آپنے خواب دیکھا کہ ایک مکان
ہی اور اوسی مکان کے متعلق ایک اور مکان ہی اوسمین سے ایک شخص نکل کر
کہنے لگا کہ اِس مکان مین حضرت فاطمہ زہرا اور اہلبیت رضوان اللہ تعالے
علیہم اجمعین تشریف فرما ہین مگر اونکے پاس کپڑے نہین ہین آپنے فوراً
سُنتے ہی چند تھان آغابانی وغیرہ کے منگوا کر گذرانے وہی شخص اندر
سے ایک پارچہ سرخ ہاتھون پر رکھے ہوے لے آیا اور کہنے لگا کہ حضرت
بی بی رضی اللہ تعالیٰ عنہا کا ارشاد ہی کہ تمھاری نذر تو قبول ہوئی مگر ہم لوگ
وہ کپڑے نہین پہنتے یہہ کپڑا پہنتے ہین اوس شخص کی گفتگو کے قراین سے

بیان خواب

ایسا معلوم ہوا کہ وہ پارچۂ سُرخ حضرت بی بی نے مرحمت فرمایا ہی آپ اوسکو
لیکر سر پر رکھا اور آنکھون کو لگایا چہرے اور سینے پر ملا اس امید سے کہ خدا تعالے
اوسکی برکت سے آتش دوزخ سے بچاوئے اتنے مین آنکھ کھل گئی صبح کو یہ خواب
والدہ ماجدہ اور برادر عزیز کے روبرو بیان کیا دونون صاحبون نے آپکی شہادت
کا گمان کیا مگر خود بدولت کو یقین ہوا عادت ایسی تھی کہ بعد نماز عشا مع چند
احباب پیو انخانے مین خاصہ تناول فرمایا کرتے تھے بعد اوسکے مدرسہ کے لنگر
سے حصہ منگوا کر اندر مکان مین کھانا شروع کیا یہان تک کہ بیماری مین بھی وہی غذا
تھی حتی الامکان دنیا و مافیہا سے کنارہ کشی اختیار کی حاصل کلام شب ہفتم ماہ ذیحجہ
سنہ بارہ سو نو دو ہجری کو حسب عادت شریف بعد ادائے نماز مغرب شروع
قَالَ الْمَلَأُ الَّذِیْنَ کی تلاوت مین محو تھے قوم مہدویہ کو کہ بسبب ہیچ لتی اور
برہمنی مذہب کے نہایت عداوت تھی اونکا ایک ہیرزادہ شقی ازلی بدکار نابہنجار نے
قابو پاکر عین مسجد و تلاوت و نماز مین کیونکہ ترمذی شریف مین حدیث آئی ہی
مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا یَنْتَظِرُ الصَّلٰوۃَ فَھُوَ فِی الصَّلٰوۃِ پس پشت سے
آکر ایک کٹار مارا ضرب ایسی شدت سے تھی کہ کٹار سینۂ بے کینہ سے نکل آیا آپ نے
مڑ کر اوسکی صورت دیکھی اور اللہ اکبر کہکے سر قرآن مجید پر رکھا پھر اوس قاتل خونخوار نے
ایک کٹار شہ رگ پر مارا اِستنے مین شور و غل ہوا اوسکو زندہ گرفتار کر لیا مگر آپ
اوسی وقت سرخ رو بصد راحت و تسکین راہی خلد برین ہوے اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّآ اِلَیْہِ

بیان شہادت

وَاِجعُون سبحان اللہ کیا غور کا محل ہے کہ اگر کسیکو کانٹا چبھتا ہی تو بے چین سا
ہو جاتا ہی مگر آپکی حال پر کیا خدا تعالی کا فضل تھا کہ باوجود ایسی ضرب جان ستان کے
جس ہیئت پر کہ بیٹھے ہوئے تھے وہی نشست رہی فقط سر قرآن شریف پر
رکھا رہا اور روح پرواز ہوئی کوئی طرح تڑپ اور بیقراری نہوئی گویا یہ حدیث
آپکے مصداق حال ہے جو ترمذی شریف مین آئی ہی مَا یَجِدُ الشَّهِیدُ
مِنْ مَسِّ الْقَتْلِ اِلَّا کَمَا یَجِدُ اَحَدُکُمْ مِنْ مَسِّ الْقَرْصَةِ
اور ابوداود مین مذکور ہی کہ اَلشَّهِیدُ فِی الْجَنَّةِ تمام شہر مین شور و غوغا
اور ایک ہنگامہ برپا رہا صبح کو کہ چہارشنبہ کا روز تھا سوا پہر دن چڑھے مکہ مسجد
مین بامامت حاجی سید نورالدین شاہ صاحب قمیصی قادری جو مشاہیر مشایخ سے
اس شہر کے ہین نماز جنازہ پڑھکے میت کو مدرسہ مین لے آئے ہزارہا آدمی امیر فقیر
صغیر کبیر نماز مین حاضر تھے ازدحام ایسا تھا کہ رستہ بدشواری ملتا تھا راقم بھی نماز مین
شریک اور ہمراہ جنازہ سعادت اندوز تھا ظہر تک جنازہ دھرا رہا بکرات و مرات
نماز پڑھی گئی آخر کو صحن مین اوسی مدرسہ کے غلام یسین خان کے مکان کے روبرو
جو لباس کہ جسم مین تھا اوسی سے حافظ عبدالصمد خان اور عبدالرحیم شاہ داماد نورالدین شاہ
صاحب موصوف اور مولوی میر عبدالعلی دہلوی نے قبر مین اوتر کے دفن کیا حسب ضابطہ
فقہی غسل و کفن کی ضرورت نہوئی عمامہ دوشالہ شاہ انگرکھہ پاجامہ جو جو تھا
وہ سب رہا عمر آپ کی پچاس سال ۷ ماہ تین یوم کی تھی جناب مولوی

محمد مسیح الزمان خانصاحب آپکے خُرد برادر والاقدر جانشین ہین خدائے تعالی سلامت رکھے نظم مخدوم زمان خادم سلطانِ رسالت ٭ دکھلایا عجب تو نے نیا رنگ شہادت ٭ واللہ بھلا دوسرے سے کاہے کو ہوگی ٭ جسطورکہ تیرے سے ہوئی دین کی حمایت ٭ نازان تھے تری ذات سے ای حامی اسلام علم وعمل وحلم وحیا اور سخاوت ٭ کس خوبی سے دی جان ہی اللہ کے گھر مین ٭ دل محوِ رضا لب پہ بھی قرآن کی تلاوت ٭ آغشتہ بخون چہرہ حضور میں نبی کے لیجا کے عجب پائی وہان تو نے وجاہت ٭ اپنے ہی مکان مین تجھے خالق نے بلا کر ٭ مخلوق پہ ظاہر کیا یک یہ بھی مکانت ٭ ہفتم شبِ ذیحجہ کو اول ہی عشا کے ٭ لائے ملک الموت سے جنت کی بشارت ٭ دن شنبہ چہارم کا تھا اور ظہر کا تھا وقت ٭ صد حیف ہوا زیر زمین گنج کرامت ٭ یاد آگئی اِس صدمۂ جانکاہ سے تیرے ٭ عثمانِ غنی اور شہِ مردان کی شہادت ٭ اللہ تری قبر کو انوار سے بھر دے ٭ اوس پہ زیادہ ہو بہت عشرت وراحت ٭ اللہ تصدق سے ترے ہمکو بھی دیوے ٭ علم وعمل وجرأت دین اور شہادت ٭ خدام مین تیرے ہی ضیا احقر و کمتر ٭ کیجے بہ خدا حشر کے دن اوسکی شفاعت ٭ آپکی ذات بابرکات اس شہر مین توکیا بلکہ اِس نواح مین فرض کفایہ تھی کیونکہ اگر آپ مہدویون کا جواب نہ دیتے تو سب عُلما اور فقرا گناہ گار رہجاتے باوجود اس امر کے سب اپنی اپنی وضعداری مین

گرفتار ہے سچ کہا ہی کسی تجربہ کار نے رباعی در دور تو ہر کہ گفت وشنیدی
دیگر است شبلی و جنید و بایزید دیگر است گاہ رہ زنی کشاید زنماز
سن وقت درگاہ قبول را کلید دیگر است زندگی مین بھی آپ خلق کے
عزیز ومحبوب تھے مگر بعد شہادت کے ایسی قبولیت عنایت من جانب اللہ ہوئی
کہ لاکھون دل آپ کی طرف کھنچنے لگے موافق اس حدیث شریف کے جو مشکوۃ
مین ابی ہریرہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ اذا
احب عبدا دعا جبرئیل فقال انی احب فلانا فاحبہ قال
فیحبہ جبرئیل ثم ینادی فی السماء فیقول ان اللہ یحب
فلانا فاحبوہ اہل السماء ثم یوضع لہ القبول فی الارض
فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے تحقیق اللہ جب دوست رکھتا ہی کسی بندے کو
یعنے ارادہ کرتا ہی اپنی اظہار محبت کا واسطے کسی بندے کے اپنے بندون
مین سے تو پکارتا ہی جبرئیل کو اور فرماتا ہی کہ تحقیق مین دوست رکھتا ہون
فلانے کو پس دوست رکھ تو اوسکو فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے
پس دوست رکھتا ہی اوسکو جبرئیل پھر پکارتا ہی جبرئیل آسمان مین موجب
حکم الٰہی کے پس کہتا ہی تحقیق اللہ تعالی دوست رکھتا ہی فلانے کو پس دوست
رکھو تم اوسکو پس دوست رکھتے ہین اوسکو اہل آسمان پھر رکھی جاتی ہی اوسکے
لیے قبولیت یعنے محبت زمین مین کہ زمین والے یعنی جن وانس اوس سے

بجای [illegible]

محبت رکھتے ہین تاریخات شہادت بھی نزدیک و دور والون سنے بہت لکھی ہین یہہ بھی ایک آپکی بزرگی کی محبت ہی کیونکہ کثرت اسما دلیل ہی شرف مسمی پر چند ان مین سے راقم کی نظر سے گذرے منجملہ اوسکے چند تاریخین زیب قلم ہوتی ہین —

از مولوی سید محمد عبد اللہ صاحب مدراسی للہ درّ المورخ —

طِبتَ حیّاً طِبتَ میّتاً

١٢٩٢

از صاحب طبع اعلی محمد عبد الکریم صاحب والا فرزند ارجمند مولوی محمد مہدی صاحب مرحوم

شد شہید از مہدوی خانِ زمان	کرد حاصل قربت ربّ مجید
گشت از والا رقم سالِ وفات	عالمِ یکتا و کامل شد شہید ١٢٩٢

ایضاً

چو از مہدوی کشتہ شد فاضلے	براو باد رحمِ خدا جاودان
رقم کرد والا سنِ رحلتش	بشد قتیل بر دین محمد زمان ١٢٩٢

از مکرمی سید مظفر حسین صاحب عہدہ دار ارباب المشار محکمہ صدر المہام مالگزاری سرکار آصفی

چون محمد زمان وحید العصر	داد جان در رضای ربِّ فلق
گفت تاریخ رحلتش ہاتف	شد شہید اعلمِ ہدایتِ حق ١٢٩٢

از نتایج طبع حاجی محمد قاسم صاحب گرتبان

در تلاوت چون به مسجد شد شهید	آن محمد حافظِ شرعِ متین
هر دو مصحفش دید هاتف گفت سال	مصطرح اندر غم عثمان و علی

از یادگار مرده دوست محمد صاحب

چون محمد زمان شهید شده	گشت بهتر مماتِ او ز حیات
هاتفِ غیب این چنین فرمود	داخلِ خلدِ پاک سالِ وفات ۱۲۹۲

از طبع وهّاج حکیم محمد مظفر الدین صاحب المتخلص به مزاج

چونکه محمد زمان فاضلِ تقوی نشان	گشت به مسجد شهید وقت تلاوت صد آه
مشهد و قرآن مزاج دیدنش زد رقم	بهر شهادت بود مسجد و مصحف گواه ۱۲۹۲

از افکار گهربار محمد قمر الدین صاحب نادر تخلص

هیهات یا غمه چو محمد زمان وفات	این چشمِ خون فشانِ من از غم سفید شد
خورشید خاوری شده تاریک در نظر	عالم بچشمِ اهلِ جهان ناپدید شد
آن مغفرت مآب فردوس جا گزید	نزدیک تر ز خالق و از ما بعید شد
این واقعه به هفتم ذی الحجه وقوع یافت	گوئی محرم بیست که با قبل عید شد
هاتف به صد هزار الم داد این ندا	صد حیف رهنمای مناسک شهید شد ۱۲۹۲

از کلام سخن پرور سید محمد عبد الحسین صاحب المتخلص به افسر پسر میر فیاض الدین مرحوم نبیسهٔ مولانا شاه رفیع الدین

صاحب قندھارے قدس سرہ

مولویِ باعمل ہادیِ راہِ خدا — خانِ محمد زمان حامیِ شرعِ مجید
تازہ کتابِ ہدا از پیِ رقم کردہ بود — تا ہمہ گردند از آن مہدویان مستفید
لیک یکے زان گروہ از رہِ بغض و حسد — در پیِ خون ریختن شام بہ مسجد رسید
خائف و پنہان شدہ حربۂ خونخوار زد — یکسرہ دور از ہمہ وقت تلاوت چو دید

افسرِ افسردہ دل سالِ شہادت نوشت
آہ محمد زمان در رہِ دین شد شہید ۱۲۹۲

ایضاً

بہرِ خدا چو گشت محمد زمان شہید — گویا کہ آفتابِ ہدایت نہان شدہ
افسرِ سنِ شہادتِ آن مقتدا نوشت — در راہِ دین شہید محمد زمان شدہ ۱۲۹۲ سنہ

از کمترینِ خاکِ پا عبد الرحیم ضیا عفا اللہ ذنوبہ و ستر عیوبہ بفضلہ و کرمہ

معینِ دینِ نبی فاضلِ یگانۂ عصر — بانجمِ علما ذاتِ عالیش چون ماہ
بہ ہفتمین شبِ ذیحجہ کرد در مسجد — تلاوتِ نہمین پارۂ کلام اللہ
یکے ز مذہبِ مہدیہ از شقاوتِ خویش — بیامد از عقبِ او کتار زد ناگاہ
برفت سوے جنان در ہمان زمان بر او — ہزار رحمتِ یزدان نثار شام و پگاہ
نوشت سال ضیا کمترین خدامش — شہید گشت محمد زمان الٰہ آگاہ ۱۲۹۲

تاریخ آغاز طبع کتاب از صاحب طبع مجلّٰی محمد مظفر الدین صاحب معلّٰی

ز تصنیفِ ضیا صاحب معلّٰی	رقم شد چون کتابِ رشکِ خورشید
سنِ آغاز مطبوعش بگفتم	ضیا سے جلوۂ حق طبع گردید ۱۲۹۲

تاریخ انجام طبع از سخنور سخن پرور رنگین کلام وصفی تخلص

محمد سرفراز علی صاحب نام

نکتہ پرور مولوی عبد الرحیم	شاعرِ بے شک ہین بے اشتباہ
ہی تخلص خلق مین اونکا ضیا	ہر طرف روشن ہی شکلِ مہر و ماہ
نثر کا اونکے فقط شہرہ نہین	نظم بھی دلکش وہ لکھتے ہین کہ واہ
صاف باطن کیون نہ مین سمجھون اونھین	یادِ حق مین رہتے ہین شام و پگاہ
اندنون تصنیف کی ہی وہ کتاب	ہوتے ہین پڑھنے سے جسکے رو گناہ
وصفیِ یکتا نے بہرِ سالِ طبع	مصرعِ دلچسپ وہ لکھا کہ واہ
جس سے ہی پیدا سنِ وصفِ کتاب	مظہرِ حالِ حبیبانِ اِلٰہ ۱۲۹۳

ایضاً از عمدۃ المؤرخین و عالی قدر سید احمد حسین صاحب عہدہ دار مر افعہ صدر

چون مشفق و مکرم ذی عز و احترام	یعنے ضیا تخلص و عبد الرحیم نام
در مدحِ شاہِ عبد عزیز و محیِ دین	تالیف این رسالہ نمودہ بفیضِ عام
دو مصرعے برآمدہ تاریخ دو بہم	منظورۂ محمد ۱۲۹۳ و منظورۂ انام ۱۲۹۳

ایضاً

در ذکر فضایل شیوخ امجد	شد طبع رسالہ از ضیای ارشد
تاریخ چنین نوشتہ کلک احمد	احوال شریف اتقیای اسعد ۱۲۹۳

از طبع زاد بلبل گلشن فکر رسا جناب حاجی سید محمد علیرضا صاحب نوا

این نسخۂ فضایل پر فیض اہل فضل	تصنیف چون نمود ضیا صاحب یقین
تاریخ او ز روی بشارت نوا بگفت	ذکر جلیل عبد عزیز و محی دین ۱۲۹۳

صحت نامہ مقالات طریقت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۸	سرای	سرا
۹	۱۳	نوادر الارشاد	الارشاد
۱۰	۱۴	نصیب	نصب
//	۱۵	رسانند	رساند
۱۳	۱۶	منگشف	منکشف
۱۸	۸.	موضح القرآن	موضح قران
۴۵	۵	جواہر القدس	معارج القدس
۵۴	۷	سلمہا اللہ تعالی کے	کے سلمہا اللہ تعالی
۶۲	۷	فطور	فتور
۸۱	۱۴	آخبارہٗ	اِخبارہٗ
۹۸	۱	تھی	ہے

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳۸	۴	راہ گم	راہ گم کردہ
״	۱۰	بشاہ	شاہصاحب
۲۳۲	۵	فَاَخبَرتُہٗ	فَاَجزتُہٗ
״	۶	واَخبَرتُہٗ	واَجزتُہٗ
۲۴۱	۱۱	الذو الجلال	ذو الجلال
۲۵۶	۱۳	فی الفرق بن الخطار	بین الخطار.
۲۵۹	۶	رخیم	ضخیم
۲۸۳	۱۴	جبر	جبر

در مهر مولانا شاه عبد العزیز قدس سرهٗ مندرجه صفحه ۲۳۲ سنه ۱۱۹۴ یکهزار و یکصد و نود و چهار است —

در مهر مولانا اسحٰق علیه الرحمه مندرجه صفحه ۲۵۶ سنه ۱۲۵۸ یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت است —

بمنّه و کرمه بصارت ارباب شریعت بصیرت اصحاب حقیقت کتاب مقالات طریقت ۱۲۹۱ مع ضمیمه احوال سعید شهید اعنی مولانا محمد زمان علیه الرحمة و الغفران در مطبع متین ۱۲۹۲ کرتان واقع بلده حیدرآباد دکن حرسها الله تعالیٰ عن الفساد و الفتن بتاریخ بست و سوم ماه صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری نبوی صلے الله علیه و آله و اصحابه وسلم مطبوع گردید —

تمّت

قطعهٔ تاریخ غلط نامه از جانب
سید احمد حسین صاحب سلمه العزیز

جب غلط نامه چهپا با تحقیق
صحت نسخه ہوئی باتصحیح
سال تنقیح کہا احمد نے
ہوئے کم اغلاط صحیح
۱۲۹۳

خاتمۃ الطبع

الحمد لحضرت الجلالہ والنعت لخاتم الرسالہ

اما بعد مطبوع طبایع عالی طبعان اور موضوع ضمائر روشن ضمیران ہو کہ اندنون
ایک رسالہ مفیدہ جلیلہ مسمی بہ مقالات طریقت ۱۲۹۱ المعروف بہ فضایل عزیزیہ
فضایل و کرامات مین جناب ہدایت مآب خلاصہ علمای شریعت و طریقت نقاوۂ
عرفاے اُمت حضرت خاتم نبوت علامۂ یگانہ مجدد زمانہ حضرت مولانا شاہ
عبدالعزیز دہلوی کہ بیشک سے ذات او بود مجمع البحرین ہے رضی اللہ عنہ
فی الدارین ہے اور کمالات مین قدوۃ العارفین اُسوۃ الکاملین جناب مولانا و اِمامنا
و مُرشدنا حافظ حاجی سید عبداللطیف المشہور بہ سید شاہ محی الدین قادری
ویلوری مدظلہ کہ بلاریب سے بود او شہ مُحیِ دین بنام ہے ماحی کُفر و حامی اسلام ہے
اور جسمین ضمناً حالات بابرکات دیگر مقبولان ازل و برگزیدگان بارگاہ عز و جل
سیّما مختصر کیفیت گوہر کان زہد و تقوی دُرِ دریای مجد و علا عالم باعمل فاضل اجل
یکتاے دوران سے زہے اکابر عالم رہنِ اکرامش ہے خے اعاظمِ ایام غرق انعامش ہے
اعنی حضرت مولانا ابو رجا محمد زمان کی ولادت سے شہادت تک من تصنیف حقایق
آگاہ دقایق آگناہ واقف رموزِ اولیاے کرام واصف حضرات اصفیاے عظام
منظور نظر اصحاب زہد و تقوی ضیاے دیدۂ ارباب صدق و صفا سے اور اقرانِ خویشتن
ممتاز ہے دریِ الغوارِق بر وحش باز ہے یعنے محمد عبدالرحیم صاحب

المتخلص بہ ضیا سلمہ اللہ تعالیٰ متوطن بلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد دکن حرسہا اللہ
عن الشرور والفساد والفتن مندرج ہی اِس بندۂ ہیچمدان محقر وہمان عجز مراسم
حاجی کرتمان محمد قاسم کے پاس بلاواسطہ پہونچا اور اوسکو ایکبار ابتدا سے
انتہا تک بغور تمام مطالعے مین لایا تو واقعی اِس رسالۂ بے نظیر کو مجموعۂ فواید کثیر پایا
کہ ہر مقالہ اِسکا گلشنِ راز و نیاز اور ہر ایک کے مضامین کا جداگانہ انداز ہی ؎
باغ دل را تازگی از حسنِ تحریرش بود ۔ شمع جان را بس ضیا از نورِ تقریرش بود
لہذا بتصور منافع مالامال اور بہ تخیل فواید طالبان احوال اہل فضل و کمال او بنظر
حقوق احسان مولانا کے شہید علیہ الرحمۃ والغفران کے جو باعثِ ایجاد اس
مطبع متین کرتمان کے وُہی شیخ زمان تھے یعنی پیشگاہ سے وزیر
نیکو تدبیر مرجع برنا و پیر قطعہ محیط مرکز دولت و آسمانِ جلال ۔ مہ سپہرِ وزارت
و کوکبِ اقبال ۔ ستودہ خصلت و کافی کف و مؤید ید ۔ خجستہ طالع و فرخ رخ
و ہمایون فال ۔ سراپا دانش و فرہنگ جناب نواب مختار الملک بہادر
سالار جنگ دام اقبالہ کے بکوشش بلیغ بنائے مطبع کے باب مین حکم رسان تھے
عہد فیض مہد مین اختر برج والاگہری نیر سپہر سروری آرایش گلبن حکومت
و دولت پیرایش گلشن شوکت و صولت ذی حشمت و معالی منقبت و فرخندہ فال
مصرع جوان بخت جوان دولت جوان سال ۔ ۵ درش مقصدِ اہل امید باد ۔
نوالش بر خلق جاوید باد ۔ ظل اللہ رئیس الاسلام مفخر حکام زمن نظام الملک آصفجاہ

نواب میر محبوب علی خان بہادر شاہ دکن دام دولتہٗ و ملکہٗ کے اس رسالۂ مفید انام کو بنائے مطبع کے بعد پہلے پہل محلہ افضل گنج من محلات بلدۂ حیدر آباد دکن مین بصحت تمام طبع کروایا چنانچہ ماہ صفر ۲۳ سنہ ۱۲۹۳ ہجری کی تیئیسوین تاریخ کو بخوبی وزیبائی حسن انجام پاکر مطبوع طبائع خاص و عام ہوا بعض سخن سنجان شیرین کلام اور مؤرخان خجستہ فرجام نے جو تواریخ اختتام زیب رقم فرمائی ہین اونکو بھی اس مقام پر زینت خاتمہ کیا۔

قطعہ تاریخ طبع از طبعزاد و لا نژاد صاحب فکر رسا مؤرخ یکتا

جناب حاجی حافظ سید محمد علی صاحب متخلص بہ نوا

جب طبع ہوے بوضع مطبوع	تصنیفِ ضیا کتاب جسکو
تاریخ لکھی نوا نے اوسکی	کیا خوب چھپی کتابِ اردو ۱۲۹۳

قطعات تواریخ از افکار صایب سید احمد حسین صاحب

قطعۂ تاریخ آغاز طبع

طبع تالیف کی بنا ڈالی	جب ضیا نے برای فیضِ عام
لکھی تاریخ اوسکی احمد نے	ہووے آغاز طبع نیک انجام ۱۲۹۲

ایضاً قطعات تواریخ خاتمۃ الطبع

ضیا ہی مردمکِ اہلِ دید یہہ نسخہ	ہی کانِ فیض دُرِ معرفت سے سنجیدہ
لکھا ضیا تو کہا سال اسکا احمد نے	ضیا ہی دیدۂ مردم ہی یہہ پسندیدہ ۱۲۹۳

ایضاً

یہہ مقالاتِ طریقت سے بے شک	ہی ضیا بخش دلِ اہلِ رجوع
طبعِ احمد نے سنِ طبع کہا	نسخہ دلکش و کلام مطبوع ۱۲۹۳

ایضاً

کتابِ طریقت ہوئی جبکہ مطبوع	بخطِ مزین و سنجیدہ چھاپہ
کہی خوب احمد نے تاریخ اِسکی	کتابِ طریقت پسندیدہ چھاپہ ۱۲۹۳

اطلاع از جانب مالک مطبع متین کرتان

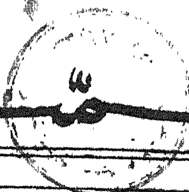
یہہ کتاب **مقالاتِ طریقت** معروف بہ فضایلِ عزیزیہ حسب اجازت جناب مصنف اعنی محمد عبد الرحیم صاحب ضیا سلمہ اللہ تعالی کہ حق تصنیف اِس مطبع کو عنایت کیا ہی بصرف مبلغ کثیر طبع ہوئی کوئی اور اہل مطبع وغیرہ بدون اجازت کے قصد چھاپنے یا چھپوانے کا نفرمائین

جسقدر کتابین مطلوب ہون مطبع سے منگوائین فقط۔

العبد

محمد محی الدین مالک مطبع متین کرتان





تمت